هو

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم تمم بالخیر

هو

ای داده بعقل پرتو اکاهی ؛؛ شاهان زتو کامیاب شاهنشاهی
آنرا که زکاینات برتر خواهی ؛؛ بر سر نهدش افسر ظل اللهی

اورنگ نشینان کشور بیان را تمغ زبان باقبال ثنای همتای عالم گیرات گوهر افزا تمغ
نوای دولت سلاطین دین پرور تیز بعت آیین ماوح نصرت و فیروزی آرای
جهان افروز قدرت اوست و برانداختن اساس سوگ معاندش تیره اختر اورنگ
از ساحت اقبال و بهروری مقتضای صلاح حکمت اوست که زبان الهی مونق را
تحفه سخن ببرکت حمد جهان پرای دلپذیرات که آرایش شاهد ملک و عروس ملت
بگوهر بندی بیرو جوهر شمشیر سلاطین جوان دولت خرد پیرا رابسته تعدیل اوست و پیرایش
کلبن حشمت و گلشن سلطنت از شاخ و برگ زاید و بخاشاک مفسدان چمن آرای

لطف مصلحت تاثیر او فرد کرا نداخته و ربر او اخته ؛ بنوعی که باید چنان ساخته
فرمان روایی زمانه سامانش بدار نقوص خامه ثنایی ورق عزت و جلالت پاک
و در حسب وجوی سرمنزل عرفانش اعتراف بعجز و نقصان غایت تکاپوی عقل ادراک
که العجز عن درک الادراک ادراک ؛ ازی ممکن ناتوان در حرز نقص فطری برمایه مدلل
اندازه کمالات ذاتی برداشته چون راه ثنای نیز دیجوی پوید دانان
حیران کر نقش پرده ایر بارگاه است از راز درون پرده اگاه کیست چه سان حمد
افرید کار دروں و بروں گوید حاشی للہ دست سپاس فرومایگان لشکر حدوث
بمدد کرسی اندیشه و حواس لطاق بلند ایوان کبریای قدم رسند و عبار
خاک نشینان کوی عناصر بجنس نسیم فکر و دانش بر اماں هوای ابداع لامکان نشیند
هرگاه عقل کل و نور اول در مهبط انوار فیض ابد و ازل است با وجود تنزه قدس
تردی و نهایت ارتباط و قرب بحضرت مبدا المبادی در بیدای نابیدا کرانه شناخت
کنه افرید کار راه بجرو انکسار برد و لا احصی و ما عرفناک گوید عقل محجوب ما محبوس ان
کلمه حدوث و امکان که با وجود جزئیت و نقصان بپایه پاکی کشش دارد
بدست او بر کوام نسبت و آشنایی کامیاب معرفت شناسای جناب کبریا گردد
و ما حصور ان چار دیوار طبایع را که یکانه ولای قدس و تجرد بم برمایه چه در یابد

جهان پرای و نمود وجود و خود نمای ارجمای احتجاب کنه ذات پرده از جمال عالم ارای حجب خود
برداشته زهی وراد اصنع پرداز و قادر حکمت طراز که از پرتو کارگاه قدرتش صفحات حال
کاینات پرنگینه بساط طاوس است و بجهان لفروری پرتو حکمتش زاویه استعداد ممکنات
از روشنی رشک خلوتخانه نوس و نظم چنان لطف خاصیتش با هر نشست
که هر بنده گوید خدای منست چنان کار هر یک جدا ساخته که کوی بعری نپرداخته
بی نیازی و بیغش پردازی کلک لطایف نگار نیشش از پرده کارگاه حجب ذات بیغش بدیع
خلقت انسان که طلسم کنای کنج بهانست پرتوی کار ابداع اورده پرتو نطق
آدمیش و عنوان لوحه دانش و بینش ساخت و مستعد لوازم رسالت عباس تعلیم
علم ازل نواهر جواهر لعوش قدسیه انبیا و رسل که کوهرهای شب چراغ انجمن قدسند در ممکن
معاون فطرت و استعداد نمایش انوار خورشید صفوت و رشاد پرورش داده از وجود
مسعودشان دامنی کوهر اکین کرد و لن قدمشان کلاه آئین را سرمایه ساخت
جان حقیقت و اصابت دیانت ابرار کارخانه وجود ارزانی داشته ادراک جلایل دلایل
ذات و صفات کرامت امتیاز بخشید و چون بصر بصیرت و دیده بینش کوه نظران
عرصه آفرینش از مطالعه انوار قدسش الوهیت محجوب و دیده استعداد محجوبان
سلسله امکان کوتاه از دامن کبریای وجوبیت برای ادراک شئون محال کون در تره

از بیانوراید ظهور سلطان سریر قرب و حضور یعنی کشور لاهوت و دیر نفیر ناسوت فروغ
تباشیر صبح عیب تنمع نیب او در ظلمت ریب صور نامه رحمت کامله رحمت عامه
عوالم نامتناهی بخشیش پرتو افتاب صبح ازل پیش شهر نهاد صنع قدیم لم یزل
خازن کنوز وحی و کتاب کاشف رموز ثواب و عقاب نقاد جواهر نفوس ان
صیرفی نعود خزاین امکانی اولین رقم خانه بحیون سرحی انشای کس فنکون مبین اسرار
مبدا و معاد معین مرتب حی ورشاد کل رستند کلش لبای و ایام متاع
روی دست چار روی عناصر و اجرام واسطه انجلای غیوب وسیله ایمحای ذنوب کن
حلف الصدق دودمان عیب و تهامت ابوالدبای متاع خیر و سعادت
قهرمان کشور ها ظهر و ظاهر افریده اول و برگزیده آخر هدایت بخش شجاعت گنر
عصمت رای اعجی پرور فروغ کوهر اردلی مرصاع زجاجه اشباح نور مقدس و عقل مجرد روح مزه
و نفس موید فیاض عوارف معارف زمانی قسام وظایف بکمالات انسانی قاید قوافل محمد
هادی مرداحای نهود جلد بخش مرآت لیستعدادات انبیاء ارجای سعادات سبیل نمای
دیده دانش و بینش طلسم کشای کنج امنیش دانای اسرار کواد و مباض مهمن حلیفه
مبدا فیاض بتوای دنی و عقبی رهنمای صورت و معنی دیباچه ارای نسخه جلالت
و سروری خاتمه پرای رساله رسالت و پیغمبری رهبر وادی فوز و نجات داور عرصه

منصه برز چون لمعه مهر منیر عالم افروز است چه همچنانکه بادی آن دولت ابدی ظهور
دنیای سلطنت لازمی اساس دست بدود توفیقات الهی موقوف بیداد رهانی
مرصد آثار عظمت و جلال مطلع انوار اجلال و اقبال فرازنده لوای جهانگیری طراز بهین سریر
فرمان روای مطاع خورشید کیتی و خدایگان سلطان عالم امیر کبیر و خاقان اکرم حضرت
تیمور صاحبقران اعظم است اما بعد بر ارباب دفتوحات سکاف و مساعی جمیله الحضرت
در مدت سی و شش سال سلطنت و کشورستانی بر عنوان ظفر نامهای بایسته
مطهر بکمیت قواعد این خلافت ابدی و مجی آثار دوام این دولت سرمدی دولت
قدسی سمات گیتی خدیو جهان ستان شهنشاه خداوندگار زمان ماست
از فیض ظهور عهد همایون فالش دین و دولت در پایه رفعت و برقراری و بنیروی
بال اقبالش همای سوکت و حشمت در اوج شرف و بلندی پروازی است گیتی
شهنشاه طغرا جنود تائید سپاه فروغ کوکب حشمت و جاه اختر سپهر بلند اختری سرور اقلیم
سروری دریادل ابر دست حق جوی یزدان پرست فیروزبخت جوان دولت
والا همت قوی صولت خورشید رای جمشید لطیر صبح همایی مشرق همه ارای
دانش و هنر حرز بازوی نصرت و ظفر افتخار افسر و تخت برازنده دولت و بخت
دور اندیش بیش بین حق شناس حق آبین کامیاب مصیب جو و تفصیل بین

ن و ثوق و تکمل صورت شرح و معنی عقل سپه انصاف و جان عدل بکمال

ریاض سعادت سرمدی گلبن حدیقه خلق محمدی لنگر سفینه حلم و وقار قطب فلک ثبات

و قرار ماهچه رایات نصرت و فیروزی شمسه اولوان دولت و بهروزی اسلام پرور کفر

نور شرر زدای خیر آمد و زر زمانه گسل بت شکن حق دوست باطل دشمن مزان اتفاق

اخلاق و احوال معیار امتحان هر دو حال شاه اعدل معنی عادلست مصدق اکمل

ن پادشاهیست سیکدست الجبر جود و کرم گردان رکاب مضمار ثبات قدم

تاج سکن بدستان بچه بار دستان کامل نصاب جوهر دانش و بینش مالک رقاب

کشور آرمستن طرز امور رمز مور کشور آرای قانون پرای طور مسکن نوادی قرار درس دوار زمان

جهان جای و جان جهان فروغ کوهر خرد جوهر کنده نیک ارند پرور رضای حق معتمد امر مطاع

نیاز آمد و ربارگاه الوهیت ناصیه افروز سجود عبودیت نزیف مطیع سلک طریق مرتاض

نقش بدیع خامه ابداع مظهر الطاف سبحانی آیه رحمت تصاویر روی افزای همکنان

بزم و رزم پیشوای سلک طی والا عزم نظر کرده عنایت از یاد ستم پرور و لطف احسان

صورت عطوفت و جلال معنی دولت و اقبال آسمان توکت و دشمن محیط پرور

مسند آرای اورنگ خلافت مرجع نیس جایگاه سلطنت برگزین لطف و عدالت

تتمه این نسخ ایجی دستور این نه بارگاه خورشید عالم آرای ابوالمعالی بهروزی و کامگاری

ابوالمعالی

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم پادشاه غازی لازال موفقا بجاه دین الله

و سنه رسول المختار و مؤید الاعلاء کلمه الله و احرار المفاخر و المعالی نظم شهنشاهی

اقبالش تا مید مسخر کرد عالم را چو خورشید هم از اختر بخشش بود ظاهر که عالم گیر

خواهد گشت آخر چو سر زد مهر گردش روان را بود در روشن ضمیر دهر رایش

زهی خدیو مؤید اقبالمند و شهنشاه حق پرده سعادت پوینده و نیروی بازوی توفیق ازلی

و فوت پرنجه تائید آسمانی لوای دین و رواج دولت بیک دست تا مهر افراخته

و بقوت تیغ شریعت و اجرای اوامر الهی شهنشاهی را باحلال نفاذ پناهی ارتباط خته

تا سمع رضای دشمن در محور بوم کفر و ضلال جوهر ما کشه از خوف شتابه بزنار رک

برتن بدکیشان مالکان درکشاکش کنجکاوی است و بر هم بتخانه نشین ارصنادل چین بر کرم

رنگ بنای مسجد ریخین بتوفیق اعلای معالم دین نیوکریه قصر رفعتش عرش آشیانه

درکنف صیانت تیغ مصطفوی دست زراه حوادث ازدامن کاه دون

در محکمه قاضیان قضا قدرش بیفتد احکام شریعت غرا کدایا جمشید و قدر ناجو رشید

دون بدرویش و متابعت محتسبان قدر صونش در منع اشاریع و لهوا آسمان

ارکمکشان ذره بردوش نمایی و لشکرها دشمن کار دین و ملت بار دوش

ارزبانه تیغ جهاد دشمن زبان اسلام بگفتوگو در آرا بیت تیغ کشتار قهر دشمن کوزار

هندوی سرکشی که در بند مانده زلف بتان است و کافر ادای ترک بیداد کرده
دل پرحم خویش روزی ده از قفس لوای معدلت در جهان او را خسته بخت یاری
سپهر و جور ایام از ملک زدگان منصفه و دین همیشه بکشان کار عالم پرداخته اول کرده
از پشت پای خفت فرو بسته پای طاعان کوده بمیامن عدل و دادش همه حریر اسکندر
مکر مزان و دمیدم از سحیدن مار عطاش خم میشود و برگ صدق و سداد دش مار اژدها
اللاحمل بحر و کان که هر نفس از باد دستی سخاش کم میشود سر رشته زنجر عدلش در دست
مظلومان چو در دین از سلسله زلف معشوق در دست عاشق سنم کشیده خوشتر
و نوای کوس اخلاصش در گوش داد خواهان بی تاب از نغمه طنبور و رباب در سامعه
مستان حزب دلکشش تر سخه فهرستش موقف روسای کجفر ایان مارپوست
از تن درست کشیده و جلاد غضبش کهنه گرگان مردم آزار سلیمان پره دوکوسپند
در مسلخ عدالتی بریزن در پرسش گاه معدلتش طایر پیکان جور بر در راهول روز جزا
و اضطراب باز پرس محشر و دربار گاه تصفیش حرفتنه گر در کنگس مار جوی کوثر
کج پیشه سنانه پارا از دان کلیم خوف بروی می کشیدند چه پیش طالبی بر باب اخلاص
لکد کوب سیاست را آماده اند و خوف نا سنانی قدم از حد خویش فراتر نهاده
بنور و کنگاه تهدیدش همه در پاره خوف ایستاده بانبک عصمتش بر گردن رستگان و جباران

چون طوق قمری باکردن همراه و کسیخس زیر قهرش از پای خود بران و کجرفتاران از سوهان

اجل میانجی خواه از بیم شحنه عقابش در پرده داری ناموس شمع را از چاک رده

فانوس پیه تن در کداخت و بسطوت قهرمان صلدش دزدی می پرستان لاله در

گلستان بادار ساغر از کف انداخس اگر در چمن از تابش حرارت خورشید رنگ

شکسته چهره غضبش به تعصیر هواداری سحاب چون عارض افتاب کرم بر افروخس

و اگر در گلستان از کشاکش تعدی باد قبای اطلس گل و پیرهن حریر الله چاک خورده

بکوتاهی رفوکاری آن خیاط نامیه را از شعله عقابش بیم سوختن بجایست تا عداش

کل حساب خود را از نسیم می تواند گرفت و به پشت گرمی محاسب انصافش

ابر شمار در خویش از دریا می تواند خست اگر نه حرم کردی آسمان نبودی

فکر فلک پیمایش بناخس تدبیر عقده ذنب کشودی و اگر روی افتاب در میان نبودی

فروغ اخترانش از هر ذره خورشیدی نمودی خیاط قضا در دوخس حلعت تقاربت

والای دولتش امتداد زمان را بجای یک رشته در سوزن کشیده و

معمار قدر هنگام بنای قصر رفیع حشمتش بگونیای فطر فضای عرصه امکان و بهای

ساحت مکان را اندازه طرح یک ایوان دیده اربس خرابه ها بمعماری لطفش

سمت عمارت یافته و جبال و بوادی از فیض ایادی کرمش ابادی بر عرصه دایام

لطفش سلاد در پرورش خصمستان خاصیت بارهبار ی قهرش راد رخرابی دشمنان تاثیر
سیل کوهسار ی کاه لوارنش همه شتاب و هنگام سیاست همه تاخیر وقت تدبیر کوهر عمل
دم مسیحا جوهر تیغش سبزه طالع از جمبد نش نهال فتح و دستان ملبدش طبل ظفر
خمیر مایه سعادت و توفیق جوهر ادراکش رایه دانش و تحقیق سلطنتش تریاق سموم جوادث
قهرش زهرقاتل دشمن نابکار پایه اورنگ قدرتش برافروخورشید کوهر مایه بخشش
دره التاج جمشید سیه دروبان از برق سنانش در خطر سر طغیان ارباب
کوهر شیرازه عقل نگین خاتم سلیمانش خاتم جهان نمای ضمیر ساغر بزم جمشیدش
بالطف افشار غضبش را عقود مسار تکف همتش در دریا بار تارک عزتش کوهر تاج حسین
عفوش بر خاک پای همتش بر افلاک بام عدد راحتش کوه دریا مدار ست
حدیث صیتش را عقد اخوت با کرامات درست در برابر فروغ رایش زردی آینه سکندر
حوان تیغ آبدارش در ریاض هم طالع خصم سلیمان ملکش را
دین مور نخل آسای دشمنانش در ریگ زار ی هم طالع حوب دلدل کلکش امید محاذا
زخم جگر پرور کلکش همیشه بهار تیغ عالم گیرش با تیغ لعاب از نیک جوهر کف کهربرس با
دست سخا ریک کوهر لطفش بر جودش حساب بحر دکان باک از رد درهم
بخشش نقد افلاک حراج برم کردون اخترا و فروغ بعث دریا کوهر او

کند پرور جود ست جهور دولتو کوه بحر کف آورده بر سر تو دو جوهر بخشش کاه خوبر
بسان موج دریا بورش اکبر کرد لاف بر سنانش بردم کین برزاری دشمن خراش
جهان لرزنده در عهدش آسان یافت زیم جان ستانش ملک جان بیسپاران
آوای دادش فرزده که چشم فتنه هم خوابش ربوده وجودش مایه بخیر عدل است
بدورش ظلم در زنجیر عدل است بهر دانم دهر معراد قدیمی خادمان درگه او
نه تنها دولت و دینش داده ه ملک صورت و معنیش داده بود در دورش جوهر
از حبش مسخر کردن روی زمینش بدو لیک چون لوای دین برافراخت بیصر راس
حق علم ساخت بکار دین بیفزود خست و بخت فکنده همتش سیده بخت
تقدس خانه را داد طینت او تو کمک پشکار دولت او نه بیحد سر نتوان الله از ان
حکمش رهبر ماه و ماهی جنان کرد دولت او دین قوی شد همتش دین کام بخش از
خروی شد نشاندش حق از دین بر تخت شاهی کرد یوکر سیر تشنید دین ماهی
بدورانش که نامی از ستم نیست خرابی جز در اقلیم عدم نیست بنای معدلت
چون در جهان کرد جهان را عدل او دادالامان کرد همیشه کام ظلم الکون در حبس
که نام عدل بر نوشیروان است الله آسمان تا پایدار است چمن را بر زی از خرم بهار
فلک تا دشش زیر پایه بخت ورزد بر سر باد اکلیس بخت بعدلش معنی کوری ابلد

تا بدبستیاری طبع سخن سرا از حضیض مذلت و خمول بر آمده بر بساط عزت و قبول نشستم
و بسحر طرازی خامه بیکیسه پرداطلسم گنجینه معنی گشوده کارنامه هنر بر تطاق نهر بستم نخست خفته سر
از کنارم برگرفت و لبی چند دریدم آسمان قدر کوهرم شناخت زمانه گوهر قدرم
انگاشت بخت کامیاب سعادت جاوید کشم زلهٔ بندخوان امید کردیم دولتم بسان بیمار امید
مژده حصول مقصود داد یوسف گم گشته کنعان نوی پراهن بخشم روشنی دل و دیده ام
همواره بکام نا کامیم داشت از بنا خانه جاشیه نیشکرم چشانید و دوران که پوسته
پایه قدرم می نهفت دستم گرفته بر بالای دست عطا نشانید طوطی حوصله نوای
کلکم به شیرین زبانی شکرخوان بزم اقبال گشته شکرچش نوال لطف و افضال شاهنشاه دوجهان گردید
و عندلیب نوا سنج طبعم در آب و هوای بهارستان جود و احسان خلیفه جهان کامگار شکفته
تا همگنان بر اوج صفر صریر رسیدند آنرا قلم بطفیل نشو و نما قلم این برگزیدگان شد چون
بوی کمال از رخ فیض همراهی صبا بهر سو انتشار یافت و سلک سخنم نمایان تماشاگاه
مانند رشته به عیب گوهر سخن قبول پذیرفت بنظم طبیعم از اقبال تماشاگر
یافت در اقلیم سخن فرمروی ٭ نطق من از عجز رسیخ نمود ٭ خامه بدستم بداد صفحه
گرچه بسی بیهده بشتافتم ٭ کام سخن آخر بسخن یافتم ٭ خضر قلم از ظلمات دوات
رخت بکام دل احباب برد ٭ داد فلک از پی کامم بدوید ٭ دولت جاوید بکوشم رسید

دل پژمرده ابتار کے سکفد اموخت زبان را نطوق سخن و خاطر را اخار خار مهنی باز کشت
و بکلک آسمجال صفحه چند بنای مدای و محامد این فرمانروای عقد سکل سه تخته
انجمن اقبال و بهد سه بارگاه عز و جلال و معدن کوهر دانش و استعداد و موطن
منسجان قلمرو ایجاد است کر دزنید از انجاکه دران محفل عزت و قدردانی را
پایه بلند دارمی سن عادی ارجمند این خدیو خرد در هر پسندیده دارد ارباب هنر
کل بکلشن میکزند و کوهری بمعدنی می پذیرند آن حرف ریزهای ساحل خیال
جز عرق نشویر انفعال آلی ندارد با نور لطف قبول و تحسین تهمت جوهر دهان
آب و تاب در خور شایسته پسند خاطر دقیقه یاب افتاد و روش آن و سلوک این
این بی سرانجام بلایم طبع افتاد نشان کرده اشاره معاصر شد مدایح و قایع این
و سلطنت سای قرن را در ترتیب نسخه فرمان روایان باستانی و عنوان دیباچه جلد فتنه
و کشور ستانی است و کم کسی از سلاطین جهان دارد و خاقین پیرا فرد از مثل آن احوال
بدیع و مناقب شکرف از سکوه همت و رنوح عزیمت و اصابت رای و متانت تدبیر و
جلیل فتوحات و عظام محاربات و مساعی مشکور و کوششهای موفور روی داده بنوری
تکاپوی سی فراهم آورده بایشان بیش و کم بقلم صدق رقم در قید تحریر کشد و آن چه اهل
و هر یک اویره بمطابق عز و جلال تواند نمود بسلک بیان و جزالت کلام در بوستان

کرای فهرست واردات احوال سامی ماه بگاه و سال بسال تا وقایع صوری و
حقایق ولایات را از اطراف و اکناف ممالک بهمگان اعلام می آید بر اوراق افکار
سوانح بسپارند و خربات احوالی را خواننده موعیه نکته باشد مشتاق حقایق
بعضی جنود ظفر اعلام بهر بشارت نصرت انجام معین بصاحبه و کفایت مراتب محارباتی
اولیای را با اعدای سلطنت واقع شده لذا تقریر معتمدان کارگاه درین کفتار
دران عساکر نصرت مآثر فیروزی شرف حضور یافته اند استماع نصه درین دفتر
ثبت نماید و معتمدان تفتیش آن محتاج بعض اشرف باشد از زبان کهر عان خلیفه زمان
بیان صدق عبارت ایراد نیوشیده ارشاد آن امور دان اسرار ملک و ملت
بنای کلام دران را اساس تحقیق نهد و مقرر شده هر چه ازین کوی دلبری دوبرابر نگارش یابد
بعد از ترتیب دیباچه تهذیب رشته داستان دران نامی طغرا نشان
در خلوت قدس واقع مناسب بعض اشرف شهنشاه یگانه رسد
تا هم کوی سعادت طراز مست لصحیح و سقم ما دوم شاه نفوذ و معنی نمیز اصلاح
آن شهنشاه بخش دوران نهاد نیت و رست پذیرد و این کتاب مستطاب را
مانند صیت این و طنطنه صولت الخصر عالم گیر ما دمتاب یعنی از اقران امتیاز
بعالم گیر نامور ساخته حکم فرمود تا چهر احوال فرخنده فرجام ایام بادشاهزاده کامگار اولاد

اوراد سالک و هم بر اسلوب کمال شاهراه سنت و توفیق اقتدا و متابعت ماثر حصاف قدسیه ماند
حق ثابت نماید و چون زمان خامه را یارای آن نیست و دیدن صحیفه معالی نصاب ناسم
مقدس معلا کند در هر جا از آن بلفظی شریف و عبارتی بدیع و مناسب مقام و ملایم
نموق کلام تعبیر نماید و صاحب قران ثانی را بر حسب اشاره دلالت علیه حصری اعلی
نام برده از دارا شکوه و شجاع و سلیمان شکوه به شکوه و شجاع و سلیمان شکوه شیخ آید
ذکر مدایح و قایع و احوالی و اسباب مفتخر است طلوع نیر سلطنه و سطوع بنا شاهنشاهی
این مرکز دور الجلال از مشرق عالی و کمال است بلحاظ احصار و اجمال ابتدای سوانح

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه غازی اردکمن بسمت

حکمت طراز کارخانه امکان و وقوع حوادث عالم کون بر ربط و وسایط صوری
ربط داده و بنای حدوث سوانح بر اساس وجود وسایط ظاهری و علل
نهاده چون خواهد در کارخانه تقدیر بملک بدایع فکر ارادت بعض لطیفه بصحیفه امر
برقع وجود و کارگاه ایداع کشد و صور قضیه حریت بخش عرصه انگیز از حلیه قدرتها
و دقایق حکمتهای متنهای خویش بروی کار ایجاد و اختراع آورد و اهل دانش را
که نظارگیان منظر نمود و تماشاییان عرصه آفرینش اند محو تماشای آثار قدرت و نظاره
آیات صنع او گشته دیده بصیرت و اعتبار بر کیفیت سند و ادراک بر پرده بعض و کنه حوادث

وار کار این ماجرا در آن ایام از پیشگاه برگشته بخت تیره فرجام ظهور رسید آن بود
چون موادّ نوک و استقلالش بپایان رسیده و کثرت اسباب جاه و مکنت بر مایه
بیدار کردن با سپاه موفور در پیشگاه حضور بود حضرت اعلی در ایام این کوه‌سی بلاد حضرت عظیم
ارزوداشتند و بنا بر رعایت مراتب حزم و احتیاط در اکثر امور سلوک طریق مدارا
و مسامحه مالوف نموده و بمقتضای ضعف و وهن قوای جسمانی و بایعت فتور در مشاعر
نفسانیه چشم از اصلاح و پیشگیری بوشیده از خاشاک آن خود بر نمی‌توده بود و
در اسرع فضای خاطر و انجاح مطالب و ملتمس میکوشید در نوبتی از عالیجاه جاری
ارادت همیشه این خدیو فرخ و منیدرستم نهیب در دل آن ناقابل بی‌نصیب جاگرفته بود
اعلیحضرت را با نواع تحبیب و تسویلات بر آورده اگر شاهزاده نشنیده دلایل عالیه
کوکبه شوکت نصرت مآب و ملازم رکاب ظفر انتساب شاهنشاه مالک رقاب بودند
در عین آن بورش فیروزی اثر و فتح بیجاپور نزدیک رسیده بود به پیشگاه حضور طلبیدند و از اصرام
آن مهم بایشان در عقده تعویق و تاخیر افتاد از عظمای امرای کوکه غیر از معظم خان و شاه نواز خان
و بهادر خان کسی دیگر نماند و چون از تنبیه رای و ما عاقبت اندیشه تدبیر ناقص خود چنین
اندیشیدند بوصایل کار خویش دران دیدند مقدمه سرکشی شجاع و مراد بخش را بهانه قرار داده
عازم پایه سریر خلافت مصیر شاهنشاهی مدفع و مصایب ایشان ساخته در چین جبین آثار خضوع اعلی

از بلده مذکوره بر کنار آب کنگ و تعلق است و ناشتی ایجا رحل افکنده
نواره بنگاله را عبارت از کشتیهای اولادی است نزدیک خود دشت نفاصیله
کرده برابر لشکر او نزول نمود و در کمین دست بردی بود تا آنکه بیست و یکم جمادی الاولی بهانه
تبدیل منزل و تغییر مکان او آن گروه را از خندق سرکاه یاراده جنگ و پیکار بر آمدند
و هنگام صبح و ناشجاع مغرور بی پروا خواب اوده غفلت و تجربه در توشه ضعف زرم و جدال
و تمهید مقدمات حرب و قتال نموده ناگهان از سر خندق و غدیر لشکر او در تاختند و بادجمله
آتش کار را در گرفتند و آن بی چرم ناتجربه کار نعیدانست که آورد شه چون کارزار دوست
از کار رفته خود و نجوان ریشه بیاس دی سرعت سیر گشته رهگذر فرار گردید و همگی اردو
و حرمه و توپخانه و دواب و کارخانجات عرضه نهب و غارت شد و بگام ناگاهی از پیشه گشته
بمونگیر رسید و در صدد دفع قطعات آن در آمده روزی چند انجا بثبات و توقف ورزید
و چون لشکرهای دیگر تعاقب رفته بودند بمونگیر و برآوردن او از انحدود نامزد شدند
در ای هم جا در نگ نیافته روانه بنگاله گشت و مونگیر با بنیه جمعیه اوطاع شکوه شد
و جمعی از لوگران و مردم او را در مورکه دار و گیر بتقدیر و تسخیر شد و بقیه شکوه
با گیرایا طلبید نعوذ از اثبات و تسخیر بحکم بمرو و قت دست قلت بقطع بدیعوی الحق
و از انها تنی چند بدان گرفتند نقد روان از کف داده و سخوش فکر دیدند و ان

بکفایت مهم او تعیین کرده مقرر فرموده همراه راجه جسونت سنگه تا جیس روانه و بعد
از رسیدن انجا اگر مصلحت اقتضا کند قاسم خان متوجه دفع مراد بخش و اخراج او از گجرات
گردد و الا کوچکار راجه جسونت سنگه و صمصام الدوله با تفاق یکدیگر مهمی را رو دهد
بان قیام نمایند و عرضداشت مذکوره بیست و چهارم ربیع الاول این سال از ریگ ده حلاوت
و شکوه بایں اکناف که صوبه و سیع مالوه را نیز از حضرت اعلا التماس نموده اوطاع جهان
و خلاصه صادق بخش و یم خویش را با فوجی شایسته بانجا فرستاده امیدوار دولت
و اقبال مذکوره و از سیاه قلوب نمیدارد ان آمرزدیم کوشیده بهنگام کارزار و
کوچکی راجه جسونت سنگه باشد بالجمله راجه مرقوم و قاسم خان با جیس رسیده رحل
اقامت انداختند و بضبط صوبه مالوه و حفظ قلاع و ثغور آن پرداختند و شکوه مترصد
رسیدن لشکرهای دیگر بود و بهم هاسی رفته پیوندد بی محابا آنها را نیز
بهمان میتوجه جا جس فرستند تا هر دو لشکر یکجا جمع آمده مرکوز ضمیر فساد اندیش او
بفعل آورند و در نهضت بهم خوردگی و انتشار ناشجاع و مراد بخش از یک طرف
و جسونت سنگه از طرف دیگر سلوک و سلوک نموده و بحوصله کوتاهی سرکشی برداشته و اکثر مردم اطراف نیز بوقوف این معنی
پیش گرفته قدم در راه وفا و ثبات گذاشته بودند تا انکه خدیو قدوس نژاد ارحام حلم و وقار
و دست حوصله خداداد و کمال متانت و دانایی ذات والا نهاد انحضرت

مرشدان کامل و عارفان بحق واصل می‌بینند و کتاب آنها را به بینند و کتاب آنها را به بینند و کتاب آنها را به بینند

و خطاب ربانی است و مصحف قدیم و کتاب کریم است و از اکمال اعتقاد باطل آید

بی‌سبب دانست برهمنان و سنیاسیان از اطراف و اکناف بسیار آیند و رای عظیم

جمع آورده در صدد ترجمه آن شد و مامول او قاتش مصروف این شغل صعب و تعب

تدبیر در مضامین صعب آن کتاب می‌شد و بجای آیه‌های حسنای الهی اسم هندی

هنوز دانه در نوی نامند و اسم اعظم هندی بندی بر نگینهای الماس و یاقوت زرد

و غیران از جواهر کرده و نقش کعبه بر این ترک میخت و چون متعبدین این ملت

تکلیف عبادات ناقصه نزدیک است و عارف کامل را عبادت درکار نیست و اگر همه را عبد

رکعتی با تک النقس را بر عوب ملاحظه و اکتفه دلیل انعمی حسب بنا بر این

فاسد کرده و بر تکالیف بر عهده را خیر باد کعبه لعین این حدود بر ورد پاک اعتقاد را

همت همایون دین ورعایت تربیت حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله

واصحابه لطیف لعین همیشه منزل و مقصود از بسط و دلیل تروی ملت و

عرض آرایش و سروری علماء اعلام دین پروری مسدد و مامول او عنوان صبح و شب

بمقتضای حالات منشی و نیک رایی خلاصه اوقات کرده ماوای فاضلین و

ملجای متعلمین و متعلمین مصروف داشته خصوصا در اقامت مراسم مولد و نبی مکرم که سرمشق

سلاله

حکمت

از استماع این عقاید رویه و اطوار باطله ارواح سماوات و خیم افتاده غرق حیرت و دهشت
بحرکت آید و از همه ممکنان روشن بود که لشکر او با تعلل تمام کرایه و در فرمان قهار
و حکم رانی مطلق العنان گردد و بر اینه ارکان شریعت غرا از و پر خلل و صمت اسلام و ایمان
بطبطه کفر و جحود مبدل خواهد گشت تا آنکه در این ایام و این ازمنه را از حد برده و دیار اصلیق
و اطراف این بریه تمام رسیده بصیرت اهل روی نمود و کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
مکنات آن عقاید و اعمال سابقه و استصحاب او بعینه گرفت خاصه بر اهل عالم
غیر بدله غربت اقوای دین و ران و رو بین خواهد گردید چنین رخ از نمود و دقایق
و مقدمه ظهور نور خلافت و عالم آرای این خورشید اوج سلطنت و فرمانروایی
مرقوم خامه صفحه پرداخت اکنون وقت آنست که ملک حقایق نگار نگارش نماید
و کلک دلکش مبادی احوال خلافت مآل این برگزیده ذوالجلال و متصف از تمهید این مقال
کرامیده اخبار نماید منهضت رایات نصرت آیات از خطه فیض مناط و اوبک الی و وقوع فتوحات
کونا کون در این یورش طغرا بر جبین عنایت ایزدی و زیور توجه و اقبال صمدی داشته
متفکر لیکه ابر دست سوال و دامن قیوم بهمال دست نخیل برای حدایق امکان و نقش طراز کارگاه
کون و مکان است چون اقتاب عالمتاب عنایتش از افق اقتضای حکمت و
مشیت پرتو تخصیص بر قابلیت خلافت و فرمانروایی ظل مرتبه ولایت و صداقت

ایمان

برسحت دولت و فصاحت مقالت صاحب اقبالی افکنده اورا مظهر صفات جلال
وجمال و دلیل قدرت بر کمال خویش ساخته و خواهد و بحکم سابقه لطف یکانه نامدار
کرده عباد و کمال رسیدگی بکار بانجهه منصب ریاست عامه و نظر مرتبه قدر
برکرسی لوای حشمت و رتبت منصور دولتش باوج کمال و ذروه سپهر استعلال
تابه پرتو سعدلت و داد پرستو نور افزای جهان است بیخته از روح هدایت و
توفیق چراغ احسان و مشعل ایمان در سر مکاه کیتی برافروخته و رونق کارگاه ملک و دولت
از رواج کارخانه دین و ملت جسته تبعه تمرد کفر نموده و لمعه نشر علم افروز خرد و خاطر
شر مرگ و بدعت بوده هرایه ذات قدسی سماتش بحلیه فضایل و شرایف منافع
طراز کوت سلطنت و جهانداری و عنوان صحیفه اهلیت و نامداری است از
علو نفس و رفیع عزم و فور سیعت و کمال دینداری و آصالت رای و اصابت تدبیر
اقبال بلند و دولت اسمان پیوند ارسته همواره اورا مطمح انظار لطف عام و مطرح انوار
فضل تمام خویش داشته و کلید فتح ابواب مرادات و سررشته نظم اسباب
سعادات بدست اقبال او سپرده چنانکه نفس هر مدعی و کفک اندیشه هر
ضمیر کشد مطابق رقم تقدیر و صورت هر مطلب در خاطر اجمیدش جلوه نماید
حصول آن بی توقف و تاخیر صورت بندد عظایم امور و عقول و افهام

اهل روزگار از دم زدن محال انگارد در نظر همت والایش بهیچ نماند و کارهای دشوار و انگار
و اوامر وزیرکان هوشیار از قبیل ممتنعات نشمارد از دست عزیمت کوتاه کردن کارش
بانبساطی برآید که اجل اعدایش مانند جان آتش از خود آرد و محال همت و تمکینش
از برگ روی شاخ بیشه دارد از برای خصوص نصرت که اندیشه با او همان عناد و ستیز
رود کارش هدف ناوک بلا گردد و هر باطل پرستی در پرتو دولتش دم بردی و راند
بان چراغ بخت خود فروزند عقدهای مشکل بیک حرکت رای روشنش گشاید
و کارهای خطیر بنیم اشاره امروی همتش ساخته آید در کنف اصابت امور حرکتش شود
تو گمان توسن بخود دهد و مرام شود اید جرات و فتن غیر از طریق ثبات قدم پیوند
تهمت سوء ادب بر موقف هیبتش مانند کوه بسلاسل بنگ انبوه از جا نرود و
ارکان استقلال و قرار در آرامو نگاه جوهر تدبیر رشته رای و تدبیر بکف نهند و فتح
معارک و مصادیق آنرا دانند دنیا و دین را جنود نصرت و تایید آسمانی قرین و همراه باشد
و در همه حال ایدهم الله سالار عجم و غایت رجای پیش رو سپاه ظفر پناه
نظم چو از درگه رازالطاف خاص ۞ بفرمان رود دی دهد اختصاص ۞ بنیروی
طالع توانا بود ۞ بتلقین الهام دانا بود ۞ بتدبیر کوشش کند ۞ با قبال محو نماز کند ۞
قرار دلت چون بدعوای ملک ۞ سپارد بیاور ملک دلرای ملک ۞ شود اختر

چون عیان ... عدوی بداختر فتد در زیان ... چو خورشید تابنش نماند زمان ... رسد اختر
طالع
دشمنان را زوال ... زقدر ارکند دعوی برتری ... نماند کسی را سروری ... نظیر این تحریر و
میباشد
مصداق این تقریر صورت حال فرعنه آل کتبه خذیو عالم است ... و چون خامه بقدر قصای
کمر
حکمت منشور سلطنت و خلافت عالم ارکان انام بانی آن حضرت رقوم سوانح گشته بود
مصحف سنج قضا صلاح کار دین و دولت و مصلحت امور ملک و ملت بجلوه بخت فرود
اقبال جهان او در نشو ارتقا دیده لاجرم پوسته ذات بهمالش در مدارج اسالک این مفاخر و
معالی بپای همت عالی بعروج منیع و یوما فیوما سر رفعت و جلالش از ثریا بگذرد برین می بود
سابقه عنایت ازلی او را در حال و قال و مشکلات ملاطف تائید نصرت مدد داد
بارقه لطف لم یزلی در تیره شب حادثات از فروغ الهام چراغ هدایت در راه مدرش
می نهاد عنان عزیمت کشور کشای هر جا نهضت می نمود فتح نصرت و ظفر در رکاب استقبالش
می شتافت و بکام همت و الا نهمت هر مقصد و می تاخت کار بر حقیقت
آمد و با حسن وجهی می ساخت هر آتش کبدی که حسد و تشنش می افروخت بخون باغی
بخت و اقبال خصم می نوشتند و هر غبار کینه که اعدای سلطنتش می انگیختند از ان گرد ناکامی
داد بار برق رو کار خصمی بجستند شاهد صدق این مقال از تتبع مآثر احوال همت برا
در سماع مدایح وقایع دولت افزای آن حضرت را در ایام فرصت فرجام بادشاهزاده

سلوک طریق حلم و مدارا نموده لاجرم رای جهان آرای جلوه‌گاه شاهد مقصود
اسمای و مطلع انوار الهام ربانی است چنان اقتضا نمود پیش از پیش صریر اوضاع و اطلاع
نگوهیده و اعمال و افعال ناپسندیده آن جاهل بخرد نبوده بورش ملک و دولت را ارباده
تحمل نکرده بعزم ملاقات حضرت اعلی از خطه دلکشای اورنگ آباد مرکز راه
همت و اقبال و ارامگاه موکب جاه و جلال بعد بصوب مستقر الخلافه نهضت نمودند
و در بارگاه عالم مدار را بقدوم فایض الانوار زینت و آرای تجدید پذیرفت حضرت اعلی
مهام و نسق امور ملک و انواع فتور بقواعد و ارکان کما سابق یافته بدستور
بشکوه و مقصد انبهه فتنه و فساد کشته در عرصه حالی کوی سلطنت و حکم روایی یافت
و طلب خفه کامی و خود رایی نوامیس از امور دولت کوتاه ساخته حضرت اعلی را از قید
اوبر آورده و مقرر فرمودند و مراد بخش را که از خامی و سبکسری مرتکب اعمال جاهلانه
در نیوفت دست استمداد بدامن عاطفت و ذیل عنایت حضرت والده زده
باجوج بلاقدمت آورده استدعای جرایم او نمایند و بعد از تقدیم این عرض
خیر انجام چون عنبر موکب فیروزی اعتصام از دهلی مالوه می شد و رایحه جوشکرد
قاسم جان چنانچه مذکور شده با لشکرهای عظیم در راه حیس بودند و از استماع این خبر
زبان بیعاد و ادبار بشارت بیکوه در افنی توجه همایون نزدیک بنود سدراه موکب ظفر

جنود فتح و ظفر و پیش رو افواج نصرت اثر ساخته دوشنبه غره جمادی الاولی سنه
و تسعین و مائة هجری مطابق سیم اردیبهشت سنه ۱۷۷۹ عیسوی بشتر و له پرهار نمودند و
اسکام رحصت پادشاهزادگان والاگهر مراد بخش و اکبر بمست طوغ و نقاره و دولت بازین زر
طلا و دو زنجیر فیل بولایت و فرمانروای آن حدود مسعود یحیی خان رایعیت
و لوازم تهنیت بجا آورده یک زنجیر فیل و مرضع آلات حسین بیگ تالپور و تحفه
و هدایای جنس دیگر بسرکار فیلداد قیام داشت بعبای خلعت و شمشیر مرصع و فیل و راجه اندر و هندیه را مرحمت
و فیل و اضافه پانصدی پانصد بولد منصب سه هزاری و هزار بولد کامیاب عواطف شاهنشاهانه
سایر کومکیان انعوج نصرت اطوار در خور رتبه و حال مراحم والا گهر امتیاز بخشیدند
و پنجم ماه مذکور مطابق بیستم همین سنه عساکر معزول بوطن حکم برآوردن بنجاه هزار
نصوب خاندیس نمودند و لکاره کوهر محیط سلطنت کوی نرسهای خلد فرمانروای بلند اقتدار
فرخنده شیم محمد معظم را بصوبه داری دکهن معین فرمودند و نوباوه گلستان سعادت و تاره بهار اخلاص
اسپت پادشاهزاده والاگهر محمد اکبر را بورنسیده عالم قدس بودند باکثر سرداران کومکیان سرانجام
دولت در قلعه دولت آباد گذاشته و منشور عاطفی بانجام مرادبخش صادر شده از آنجا
متوجه مالوه گردیدند بعد عبور موکب ظفر نوا از آب نربده بعساکر جهانگشا پیوسته
بادراک ملازمت اکبر حاضر جهان را در انوار دولت خرسند اخترع عظمت

نوال مرحمت شد نخل مرات و منصب بسیاری از فیض سی ترست بالا شاه
نشود و باید رفت و از انجمله مرشد قلیخان و جوهر رشادو کاردیا و آثار الملک
و حافظ از بیمای احوالش بود ابوالمعالی تعویض دیوانی جلیل القدر از تغیر مرحوم صابر الدین حسین
و عطای سه خلعت خاص سرپایه افتخار اندوخت و میر ملک حسین بعطای خلعت
خاص و اسپ و خواجه عابد بعطای خلعت و اسپ و خنجر مرصع علاقه سرافراز و عمار
بمرحمت خلعت و فیل مفتخر و مباهی شدند و بمنش الدین خونشگا باضافه هزار و پانصدی
پانصد سوار منصب سه هزاری دو هزار سوار و حسن خان دکنی باضافه پانصد سوار منصب
سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و ولی محمد باضافه پانصدی دو صد سوار منصب هزاری
و میر احمد ولد سادات خان باضافه پانصدی دو صد سوار منصب هزار و پانصدی
و میر ابریشم پسر نجابت خان باضافه صدی سه صد سوار منصب هزار و پانصدی
و محمد منعم ولد میرزا خان باضافه پانصدی دو صد سوار منصب هزار و پانصدی سه صد سوار و منجا
ت و نور خان باضافه پانصدی دو صد سوار منصب هزار و پانصدی پانصد سوار و اصالت
سید نصیر الدین دکنی و سیف الله عرب هر کدام منصب هزاری شصد سوار و خدا بخش
منصب هزاری چهار صد سوار و الا رتبه گردیده و این گروه و بسیاری از بندهای دیگر
خلعت نوازش یافتند و بزرگی ثمر و جدیر و سرعطا شد و از جمله تازه بدولت

چنانچه سابق رقمزده قلم حقایق رقم شده حضرت اعلی اورنگ آرای دارائی
یکجا محبوس ساخته بودند و آخر از قید رهانیده بخلعت والا اختصاص نموده دو
زمین بوس دریافت و بعنایت خلعت و اسپ و منصب هزار و پانصدی مفتخر گردید
بلند پایه گردید چنانچه مشروحا در جای خود مرقوم شده خاطر تمنای او
رسیده بود بانعام ده هزار روپیه مورد مراحم گردانیده رخصت فرمود
بخدمت میربخشی گری و عرض خلعت خاص و اضافه هزاری هزار و پانصدی
سربلند شد و میرابوالحسن حسب الطلب بعنایت خلعت و انعام فیل و الوس
مباهی گشته رخصت انصراف یافت و بسیاری از امرا و منصبداران بر حسب تفاوت
مراتب باضافه منصب و احراز عطایا و مواهب کامیاب گشتند و چون کرم
برقراری یافت از جمله برقرار خان باضافه هزاری هزار و پانصدی منصب پنجهزاری
باضافه هزاری پانصدی و امیر خان باضافه هزاری منصب چهار هزاری
منصب چهار هزاری و سید کمال و رستم راو باضافه پانصدی منصب دو هزار و پانصدی
هزار و پانصدی و فتح رد هله باضافه پانصدی منصب دو هزاری و عبدالله
تیراهی باضافه پانصدی سید کمال منصب دو هزاری هزار و پانصدی و منوچهر باضافه پانصدی
دو هزاری هزار و پانصدی و میر شمس الدین و لدمحترخان باضافه پانصدی دو هزار و پانصدی منصب

بخشند و دست تصرف و استقلال دارا شکوه خسران مآل از مرات ملک و مال
کوتاه سازند و در بندت و ارتطاب و دوده خیر مرت اثری از زر و زیور جهانداری مشهود نگردد
حصول صحت و عافیت والد ماجد مقرر و تمکین الحضرت بر وساده اقتدار و استقلال
شعار نفاذ انیمنی میمنون میسر آید و آثار آن در انتظام ممالک و انتصاب دولت لوماً
فلوماً بظهور می پیوست و در خلال این ایام همچنانکه مذکور شد عیسی بیگ از مستوفیان خلافه
اگرآباد رسیده حقایق و اخبار دربار و مراتب تبه روزی و فتنه انگیزی دلیر شکوه و
بی اختیاری حضرت اعلی را در امور حکم رانی و جهانداری بنوعی مشاهده کرده بود و صدر
و نیز رابطه جویت سنگه بدیش ما حال اندیش و خانه بستی ذکر مافیه تا شکر گذار و
سپاهی انبوه با خواف و اسلحه دارا شکوه ناقص خرد از پیرزده با وجیش جام
ماوه و قرب الجوار صوبه خاندیس است آمده بعد چون طبع کرار آن بی بهره از همت
بدین آیین همنود و انتصار مراسم کبر و خود مایل مسند و از اهمیت مهمات سلطنت
او داشت بنابر خوش آمد در رعایت جانب او مصدر اداهای بی ادبانه و حرکات
نامعمول گشته بجای محاب و پندار در ارکان خود را سد راه موکب جلال می شمرد
و از سطوت و صولت سپاه بهرام مقام بلند شنیده از بدرگی و فرومایگی بهر خبر که
و زیاده سری از خود برد لاجرم عزیمت و رزش تنها خاطر قدسی مآثر نبود بلکه تصمیم فتنه

این نهضت فیروزی اثر در کیش حمیت سلطنت و فرمانروائی لازم و مبحم دانسته دارد
بست و پنجم جمادی الاخری موافق دوم فروردی ساعت اجتر از موکب ربع صیت
در اطراف و اکناف جهان انداخت و شاه بزرگوار و تاجدار عالم پناه با اولاد
و عساکر ظفر مآثر بهمت بلند و کلاه ارجمند تا بحیکاه جمی و دلگشا
از شر عناک خار بدنهاد باغ و بستان و خلق خلقان گلستان بی دولت
و لشکر کوشش دی را بیکام جرأت در راه موکب بر تحمل کل السنه خبر کی منعقد
علف تیغ انتقام غازیان سپاه نامیه ساخت لوای توجه جهانگشا از بلده مبارکه
نصوب مستوفی الخلافه برافراخت و در وقت جیوش غیب و جنود آسمانی کوکبه
سمند همت بلند دیگرون عزمت آسمان پویند لوی مقصود سبک عنان راند
نظم برای صواب و لعزم درست ۱۱ آهنگ بهست مبارک نخست ۱۱
چو پا در رکاب سعادت نهاد ۱۱ سر و خواند نه آسمان بر گشاد ۱۱ و ماه فرمان
برون نهضت قیم کرده و قوع شده فیض اندوز نزول اقبال گردد و در
ایام بسیاری از بندای اخلاص کیش عقیدت شعار موفق الانظار ریاست و مرحمت شاه
روزگار گشته بخطاب بهای مناسب و افزایش مراتب و عطای نقاره و علم و اله
پایگی یافتند از انجمله محمد طاهر خراسانی صوبه دار خاندیس مکرر اخلاص و ارادت بیطرانه

(۱۵)

قدم عرصه عزت و منزلت و رتبت و محرمیت مرحمت گشت و قبل ازین مدتها بخدمت
جلیل القدر وزارت قیام نموده بخطاب وزیر خانی و مرحمت خلعت و فیل کامیاب عاطفت شده
سید شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و فتح روهله بخطاب خانی و میر شمس الدین ولد مختار خان مرحوم
بخطاب پدر خویش و هریک بمرحمت علم و میرزا محمد مهدی بخطاب اصالت خانی
و عطای طوغ و نقاره و میر ملک حسین بخطاب ملک خانی و عطای طوغ و نقاره و ملیفت خان ولد اعظم خان مرحوم بعنایت نقاره و میر
بخطاب بهادر خانی و میر صفا الدین حسین بخطاب امین خانی و مفتخر خان ولد اعظم خان
بخطاب سپهدار خانی و محمد ابراهیم ولد کیبت خان بخطاب نیابتی و عبدالله
بخطاب عبدالله خانی و محمد بیک میرآتش بخطاب دوالفقار خانی و میر هوشنگ ولد ملیفت خان بخطاب
عابد خانی و میر معصوم ولد شاهنواز خان بخطاب معصوم خانی و عطای علم و مطلوب محسن بخطاب
لودی خانی سرافراز گشته رایت امتیاز باوج بلندنامی افراختند بجمله شهور سنه دس
دور و درین دولت و کامگاری در بساط فرمان باری مقام کشته طراوت بخش گلشن
مشت و بجناری بود بهشتم دوکروه کوچ فرموده لواء سرای نوبله از پرتو نزول
همایون برتو عمارت گرفت و دوروز درانجا مقام شد دران منزل میرزا خان را
که صوبه داری خاندیس بدستور سابق باو مفوض گشته بود بعنایت خلعت و فیل
نواخته مرخص ساختند و لشکر بیک داماد خاندیس که بتوجه لوای جلال برافراخته

خانه خود شش سوار که تعلق رسانند و در حصار ارک آن حصین قوی اساس
محبوس ساخند و دیگر مرحمت منصب بوک نصرت قرین گردانیدند و عساکر ظفر مآثر
از ماندوه بهفت کوه متوار بتکاب آب نربده رسید و دریں ایام عبدالله بیگ بخدمت
بخشی گری دوم و غنایت خلعتی و خطاب نرادلخانی و محمد صالح و حواصخانی و خواجه بیگ
قاقشال بخطاب بیگی و محمد یوسف بخطاب تمرخانی و محمد طاهر دارونه توپخانه بخطاب
صف شکنخانی سرمایه مباهات اندوختند و عبدالرحیم ولد اسدالله خان میرسامان بخطاب
هر یک بخطاب پدر خویش مامور شدند و مرتضی خان افغان بمرحمت خلعت و ذوالفقار اصل
بمنصب هزاری و پانصدی پانصد سوار سرافراز گشته در سلک کومکیان برهانپور انتظام
معموری و کارکنان و خدام محمد افضل هر یک از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهارصد سوار
کامیاب گردیدند و هم ماه مذکور رایات منصور در کنار لکربور از آب نربده بیابان عبور منخفض آن
فیض یاب نزول موکب ظفر مآب گشت و اصالتخان و میر مهند هر یک بمرحمت
مولوی خلعت شد یازدهم جهانگیر نور مرکز ایر اقبال گردیدند سید نور محمد قلی برلاس
بخطاب تهورخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهارصد سوار و صفدر قلی کمرودی
مرتضی زبیه امتیاز یافتند و چمن آرا بهرمت آب پیما گشته و شیخ عبدالقوی
باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد سوار سربلند گردید و دوازدهم مالدی کتل

ماند و از قرار قول برادر سپهر رسید و روز دیگر انجا مقام شد دیدن ممالک بهادر خان
که بفرمان همایون نثار مطلع عقب ماند نوبت بهستلدم عتبه اقبال جهت بهادر خان
و یایاچی بهولد بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد کولد و مخبر تفویض توپکی
و پانصدی هزار کولد و هر یک بعطای خلعتی سرافراز شده کامیاب گشتند و
سید شیرزمان بایه بخطاب مرحومی و حیات افغان بخطاب نیروی خاندان و اراضل
منصب هزاری مستصد کولد مفتخر و مباهی گردیدند و در این سال نهم از جلوس نور جهان
سنه یکهزار و شصت و شش هجری بیاک پیشکش از نظر اقدس گذرانید
دیگر باره موکب فیروزی اعتصام بکرور مقام نمود و بسیاری از زمینداران حدود و ثغور لاهور
رکاب دولت مولد اطاعت بگوش هوش گردیدند و از انجمله نجابت خان باضافه هزاری
بمنصب دو الفی شصت هزاری شصت هزار کولد و نبی خان پسر خانمذکور بعطای
باضافه پانصدی صد کولد بمنصب چهارهزاری هزار کولد و بهادر خان باضافه هزاری پانصد کولد
سه هزاری هزار و پانصد کولد و مرشد قلیخان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری
و میرمراد مازندرانی بخطاب غیرتخانی باضافه پانصدی صد کولد بمنصب چهارهزاری چهارصد کولد
حسین بیک بمنصب هزاری چهارصد کولد مشمول مرحمت گردیدند و سید عبدالرحمان بخطاب فلاح
مامور شدند و فتح خان و منعم خان و تهور خان و هنر خان و محمد صادق و غیرت بیک و کریم

ولد راو کرن بهورته وحمید الدین ولد ابو سعید نیره احتمال الدوله وچندی دیگر بمرحمت
خان کوتش رحلت کرده وجمعی بعطای خلعت قامت امتیاز افروخته ودر سال
زمیندار چیت پور انعام جهار هزار روپیه ومحمد قلی چیله بمرحمت خنجر مرصع بورثش یافتند
بیستم ظاهر دهالپور مرکز رایات منصور گردید ودر میرک سیس فیصله بکلیه وجوه حکم والا
از انجا بموکب ظفر پیرا رسیده بوقت شرف استلام سده سنیه دریافته تشریف خاص یافتند
ودران ایام کاظم خان بعطای خلعت وعابد خان وعبد الله خان سرانی وبهور خان
وحاد وسرای جوت رای ورستم راو هریک بمرحمت اسب وخلعت سرافراز گشتند
مدار سکه زمیندار گاهی بهبت بمنصب هزاری پانصدی وراو دکروی دیگر از نوسرا زان جمله
بندگی بمنصب شایسته کامروای عواطف شاهانه گردیدند وبکم اردهالپوری
ودران اثنا راه مراد بخش را از کران بموجب حکم لازم الاذعان احرام کعبه جلال پوشیده
رسیده بادراک دولت ملازمت اکبر جایت جهان مراد سرافراز وخرم گشته
کورنش وتسلیم بجا اورده سرمایه بهارت دارین اندوخت خنجر مرصع مرحمت اورا
بجلدبل عواطف وخزاین مکارم نوازش آنجا بهمعانی عون عنایت ازلی موصوف وبهرمند
درهفت کروهی لوجین رایت وراجه جونت سکه با قاسمخان وسایر سرکردهای
بعزم مقابله موکب منصور بفاصله یک کروه دربرابر آن نزول نموده بتدارک

سرآغاز قصه

و در ظلال حمایت و عاطفت این سه بدو اجلال در آمد القصه رایحه جوب سنگه
بعد از سه چهار مقام در نواحی کاجرود انتظار خبر مراد بخش می بردند و اوارا
می آمد بسمت دیگر گشت و در صدد تفتیش سبب تحرکت بلده و هنوز از عبور
از زنده خبر نداشت درین اثنا پوشته رایحه پور رام کور در ماند و بلده
جنود مسعود از زنده باو رسید و جمعی از لوکران دارا شکوه در قلعه دار
عساکر فیروزی مآثر بنواحی قلعه مذکور از سمت لوقوع قاهره قلعه را احاطه
نیز باو ملحق شده لطهار انمود رایحه از شنیدن این خبر غیب اثر دود حیرت
و از ثبات و عقل و تمیز بی بهره گشته از کاجرود برامی آمده بطرف
و از انجا بعزم جنگ و آویزش گام جرات و قدم جسارت از حد خویش
مکمل بسمت جنود اقبال پیش آمد و در برابر دهرمات پور بفاصله
او مار کرده راه گریز پیش گرفت و بالجمله این مظفر فیروز
از انجا که مولد همت قدسی سکوه مصروف صلاح حال عباد و بهبود
اوان فتنه و فساد است و بمقتضای تمول رافت و عموم
کردیکی را انگیخته نگذارد خون مسلمانان در میانه ریخته شود
کیلای را از زمان نهیده بجوتوان مهلت کمتر فرسانه بعد از

وقتال نمودند و آن روز و شب رعایت مراتب حزم و احتیاط و مبانی مهارت و
سپاهگری و اساس سرداری و سروریت بجای آورده تدبیر جنگ و تورک سپاه قصد

ذکر محاربه عساکر جلالت مآب با لشکر جنویت سنگه بدسنگال و طرفانین بر جنود کفره ضلال معون عنایت

واقعه پسندیده حال چون سابقه عنایت ازلی مدرقه موکب دولت و بخت بلندی گشته
لوای توجه والا و رایت عزیمت کوکبه بایس صوب عالی مقصدی برافراز دو جنود
توفیق و جنوف اقبال رفیق طریق آمال و آمانی سعادتمندی سالک مسلک حسن کامکاری
هر کجا خاری بر سر راه دولتش آید دست عنایت بحبت کار ساز راه او را از پای
در طی مراحل سعادت و بختیاری هر تیره روزگاری بر سد راه عزیمتش گردد روز بازاری
طایع دولتش گردد و بخون اعدای بدنهاد
انگرد کرد فتوری بر دامن دولتش نشیند از صرصر عنادی و از هوای بیدادگران نفاق و
خبر دنهاد جاه و حشمتش آن کرد نه بیند هرگز خیل ضلالی آهنگ خلافش را
در میدان کین برافراز و خذلان و نکبت دو اسبه تاختن آرند و هر حربه ادباری
جهد و اری بر پیکار ش آورد و بیک لطمه پنجه قهر و سطوتش رنگ حرارت از رخسار حمیت
بازداری فوج ظلمت تیره کردند با همه سپاهی لشکر در راه موکب عالم گیر مهر انور سعادت
و سپاه بکثرت تعداد بآن از دحام و کثرت حشر در هنگذر صرصر حرب شاطر فنی

مهر در عرصه چارم سپهر ظلمت سوز بقصد انتقام هندوی تیره روز تازیانه کش گشته
لشکر کوکبش طلسم را النهرام داده و اعلام سیه فام جنود دلیل از زیر تو ماهیچه را
سلطان نهار رویحی توازی نهاد خدیو موفق منصور اعتضاد بقصد مدافعه آن جنس کفر
عنان در انعطوفه عزاوحها و بجذبه تسویه صفوف جدال و ارائش فوج قتال و آراستن قتلان
کوه پیکر حصم افگن و تنش بردن تو بجانه دشمن بوصف تشکر فرمان داده و دل بر
عنایت ایزد نصرت بخش نهاده حکم نوا خس کوس جنگ و آواز اخس لوای رزم که زهره
گداز رسالان عرصه نبرد و غیرت افزای مردان مرد است فرمود و مانند مهر تابان
بر بلند آسمان برآمد و از فیلکوه پیکر فلک توان شده تورکیان دلیر و آهنین
ماجنود نصرت و تائید الهی و سطوت و صلابت شهنشاهی متوجه دفع و استیصال آن قوم ضلال
و مستحقان عذاب و نکال گشته زمانی بعرصه کارزار آوردند هر اول نصرت اثر را که مقدمه
فتح و ظفر بود بر بایت اقتدار پادشاهزاده عالمیان مراد عالمی سایه مهر سلطان کامگاری
استوار کمر شجاعت خان خلف حاجی مذکور و سید مرتضی خان با رایه و لشکر خونخوار و دودمان
و پروانچیان و کمال یوزباشی و سید نصیر الدین و کنه و جمعی دیگر از سپاه نصرت دستگاه
و میر ابوالفضل مامور شادقرداد و انصاری و جمعی دیگر از سپاه ران و ابطال دلیران عرصه قتال
باایشان همراه ساخته و ذوالفقار خان و قدمبندهای حاجی سپاه بجانب یورش ایلغار کرده

دلاور خان بابا دیداد خان و سید دلاور خان فرزند سخن و سادات خان و محمد کاظم
و دیگر مجاهدان نهضت پرور بهراولی پادشاهزاده والا تبار لوای مبارزت بلند
دلاوری برافراخته و باهتمام لوجاه بهمن نیتجاعت و کارداد کوس و حاشا افراسیاب
از بندهای قدیمی راسخ القاعده بعد مقرر گردید و مراد بخش را با سپاه و حشم او در رکاب
موکب نصرت شعار داشته و سرداری جرار افغان فیروزی آثار بر مردم قزلباش
غره صفر حشمت مآثر شاهزاده والا گهر سعادت توام محمد اعظم مقرون ملتفتخان و همتخان و کارطلبان
و سهدار خان و راجه اندرمن و هم شداد خان و مختار خان و میر بهادر دلاور
خانه کور و منعم خان و شیخ عبد العزیز و سید یوسف و اسمعیل نیازی و یعقوب و دلاور
و اوزبکان و نعمت الله ولد حسام الدینخان و سید حسن و کرن کچهواه و رکابیان بکمبر و
عزت بیک و ممرز بهمند و جمعی دیگر از حیز و قاهره در اطراف تمارت و کندا و رای
و سرداری این نهضت و حراست حرمت مرتضی خان یوسف با فه سید بهادر
حمد الدین ولد ابو سعید و ملتفتان جوکیه خاص باو معین شدند و زمین قدوبان اصلاح خان
شیخ میر را و جوهر سرشن بگوهر تیر از اسکه و دست با سید میر دلاور و عبد الرحمن
و غازی بیجاپوری و فتح خان روهله و اسمعیل خان سکه و کبیری سکه تهورسنگه و رکابیان
راتهور و معروف سنگاوت سید منصور و بادل بخیار و سیف بابا پوری و گروهی دیگر از دلاوران

جلیقت آیین در جانب یمین موکب نصرت قرین طرح نزول و مسکن را
باجمعی از اهل لوکانه و خواجگان و سکندر روملو و برخی از امرای دکن منزل جاه و برای و رسم راه
و دولتمند خان و دانا جی و بابا جی و سوجی و لوبت را طرح دست چپ نزول و قرار داد و خود
طرح تهیه بهده تردد و کار طلبی خواجه عبد الله خان و قراسس خان و عبد الله خان سرانجام و دولت یک
برادر او و محمد رفیع لوکانی و رعد اندر یک و جمعی دیگر از مردان کار روزمره قراولان
و عهده کار مقرر کشت و باجه رای نصرت نشان چون رشید شان از اداء قبول طلوع نموده
کنیتی خدیو عالم گیر با فر اقبال و تاید از لی مانند جوهر نیغ بیرون در قلب لشکر جای کرفتند و
جمعی از بندهای خاص و دلاوران ثابت قدم در سر انجلاس مثل امانی خان و مخلصی و
تهور خان و فتح جان و جوهر جان و هریر خان و دولتمند خان و یک محمد خوشکی و عبد خان
و براولد خان و میر ابرار سم قورچی باشی و بهکونت سکه دار او سرسال داده و سوبهکران لوبهله
و الله یار یک میر توک در رکاب نصرت انتساب کامیاب سعادت کشتند دوم بیابد است
شاه لوکان شعار: سپاه طفر ایمن و یار: سپاهی شتاب و تمکین همه: همه تن دل و
دل لوکان همه: باجمله خبر رسیده بود که خبر لشکر موکب جلال عزم محاربه و قتال نشنید
صدمه سطوت و صلابت و نهیب قهر و مهابت بهشت توقف سپاه برلال دهای
صبر و سالس افکنده دل صلابت مرتش از بار شرجلالت شان و صولت لوای ضلالت

لوای جرات و جلادت برافراخت و در ترتیب لشکر و صف آرایی اقوال یکدیگر
خویش پرداخته قاسم خان را سردار مراول ساخت و جمعی از راجپوتان عمده نامی حلقه
منشی نگارش یکه سکه نمودند و در روی سکه نوشتند و در پشت راهور کور
و دیگر راجپوتان و خویشان یکه کانور و سلطان حسین
ولد اصالتخان مرحوم و دیگر بندهای معتبر پادشاهی و مردم کار طلب سپاهی در البوم نویس کنه
بهادر یکه بختی آن لشکر را سردار و غره توزک سنه هم جلوس با تمام توپخانه پایه پادشاهی و خاصه یکه
خویش قاسم خان و جمعی دیگر در پیش صف لشکر بارداشت و مخلصیان و مجهد یکه
و یاد کار یکه را در سپاهیان تورانی نامی نبود تقرر اولیای دولت و مهمات دارای
کور و هس راتهور را با فوجی از مردم کار دیده و راجپوتان حلقه بگوش منشی در قلب لشکر
و خود با راجپوتان تهور کیش خویش در اردو هزار پیش بودند و بعضی دیگر از راجپوتان
عمده با کتابه منشی هم در قلب تهلد اسی کور و امثال آن در قول قرار گرفته راجه رام سنگه
سسودیه را با جمیع راجپوتان قوم او در میمنه قول و افتخار خان را با سید شیر خان نامی
و سید لاد و یاد کار سعد و محمد مقیم ولد شاه بیگان و کرد هر دیگر از منصداران
و مالوجی و ترمبوجی در طلیعه دیده سکه بوندله را بجای قطب اردو که بر دست یکه کانور
که است و بعد از توبه صفوف بعزم رزم و نهنگ جنگ از معسکر خود برآمدند

کمنه سنگه

۳۵
35

در عرصه کارزار استوار داشته از جا نرفتند و بعد از کیر و دار بسیار و سعی و تلاش بسیار
و منتهای مرتبه سپاهگری و جانفشانی بعد مرتد قلیخان مرد افگن و ولد نقد جان رستم
بگلگونه شهادت چهره عارت برافروخت و با جرار سکندری جاوید جای ابدی او
و ولی الله خان با سی دلاوران ناموس جوی هندوستان چون کار تنگ دید از اسپان
پیاده شده دل بر هلاک می نهند و اکثر اوقات بحسن ثبات قدم و رسوخ
عزیمت عنبم را هزیمت می دهند از آنجا که فرموده ایزد متعال و حملکم بالقصد
نیل سرخروی و شهادت در میدان وفا آفریده و داد شجاعت و دلیری داده دران
جوهر مردانگی کوی تهاب و استقلال از اقران برد و الحق کمتر زخمی از زخمهای مردانه
لیکن برکت نصیحت والدی حضرت شاهنشاهی و میامن حسن اعتقاد و یکجهتی ایشان ملک
ایمن ماندر اصوتان بدکهر جهالت پرور از وقوع آنچنان خبره تر شده و از بیگانه
همالون گذشته همان سیمه مجموعی بر هراول موکب منصور تاختند و جمعی دیگر از هراول
آن خیل ضلالت منش و جوقی از لشکر قول و التمش بکومک و امداد آن بیدادان شتافته
حمله آورده چنگ عظیم در پیوست پادشاهزاده والاتباری خان و سایر
بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه بسیلاب حمله آن گروه از جا نرفته
پای قرار در میدان مبارزت استوار ساختند و به نیروی مردی و مردمی و فهمیدن

ترمانه

حنگ

احتماع

حران

بدافعه و مقابله آن متهوران ضلالت آیین بر دادند اکثر صفوف غنیم قرین ادبار و اکثر
دار بوی نادار تر لکم انواع سیاست مبدا و لمکن سیع آتش پیکار مجاهدان طرفه شعله کارزار
خاطف منجمد و هر چند نخل ثبات و استقلال اعدا در زمین کین ریشه محکم داشت
یاد جمله مبارزان فیروزی اعلام معلم رماح عاصف لوح ناوک جانستان و دران عرصه هایل
تیر قضا بخیط ارتشت میخت و کرکردن سکندر سنان میدان وغا از خود کاسه بر
اعدای شکست از پس عقب تیر بر سر ارخانه کمان در پرواز لوح شرفلک روی هوا را
نیستان پیدا شت و پس و زمین از خون معاندان رنگی منجمد و هم علطبی از روان گشتاه
عرصه زرمگاه سد اله ستان می انگاشت نظم شدی تیر چون بوی مندران
همه صندل جهه کردی نشان ز پس بر دس تیغ در کار لوح ز دی بر همگان در زمان لوح
اوکه وچون غنیم لهجوم تمام و جلبت عظیم، جنود اقبال در کمینه کرم ستر و خوز لوح شتر
با سیر دلدوران طرح دست رات و قت حمله اور کشته خود بر کمر گاه آهن خیل
ادبار زد و مرتضی خان نیز با دلیران الیتمس در رسیده مصدر تردد ات نمایان گشت و
همچنین صف شکنان بهادران طرح دست چپ رخش همت انگیخته بر جانان
حمله کرد و کوششهای مردانه بظهور رسانیدند و در میان اساس شاه عالمگیر طوفان لوا و
فیل کوه شکوه بودند و مشاهده سی و جلدوت و لطاره تلاش و کوشش بکار دوده

مسفر مودند و چون دیدند که اعدای جهانگیش را تاب جرات و استیلا نیست
صدمه تیغ قهر و ناوک بلدیجان برداشته خیره روی و خیره دست میکنند عزم
خروی حرکت نمضه و جوهر لیالت ذاتی را که فرمعه بلدیان رکاب نصرت قرین
مبارزان جهان آرا میتمیه کردیدند و بهادران جانسپار و دلیران عرصه کارزار را
یاد دمسان ناکار کرم کردار بودند همیشه آغاز بیداد و نیروی اوباش صد نداد فوت نخشنده
چنان نزدیک رسیدند و قوف همایون بهر اول پیوست صیت محاری و اورس کیس رالن نقش
تهور چوکردار قفا مانده بود ارا تیوک و شکوه پادشاهی بر پرتو انوار عظمت و جلال الهی
اعدای بدعاقبت را پشت همت سکسته باروی جرات لسیتی کرایید و صفوف موصد
ازین جمله رستمانه و حرکت بهادرانه ازان جوهر جمع عالمگیری مانه دلاوری و دلیری کردند عازیان
لشکر منصور مانند خیل تورده باسپاه ظلمت ستیز دوبان نعره برق و در سپاه ایشان اوبرد
باکروه مخالف و فرقه ضلال کوشش و قتال در اوبخته بضرب شمشیر و طعن سنان الجهاب ایشان
مانند بنات النعش متفرق و پریشان ساختند و خورشید سان تیغ عدو کوب بسیاری از
هندوان بدانجیره رو را چون سایه بر خاک هلاک انداختند نظم رایس راچوتان
پیکار و جنگ کندند از جان ناموس و ننگ فتاد آنقدر کشته در کارزار
دشت بسته راه گریز نور زمین جهان آتش را دود خست کران تا کران چکونه سخن

عاقبت ازان عرصه فتنه بار بدر برده بجانب اوطان خود شتافت و مراد بخش
در پیرامون مرکب ظفر مرکب اردو دحانب یمین بنگاه اعدا را در حصار آن جنبش
هزیمت کرده بجمعیت و تاراج پرداخت و باین حرکت بموضع آن کروه
متهور جاهل رسیده متصدی تاخت و تاراج و حراست اردوی عنیم
باشها متعلق بصابونی و پرتوی بات مقاومت نیاورده رخ از جنگ و ستیز و
آشتی برافته آهنگ گریز کردند و دیو سنگه بعجلت تمام و تدبیر دور اندیش دامن
از زمین

داشتند به نیروی زبردستی و حضم افکنی طالع والای خدیو زمان ایچین شکست
و خشم خورده برای جسارت دیگر یا دادرس جهالت و ضلالت طلبه خویش نافتند
چنانچه بعد از زخمهای پیاپی مردی فرار نیم حالی از عرصه کارزار بدر بردند و جمعی از آنها بسر دیوانگی
خذلان و خواری از اسب زخمهای کاری جان بجان آفرین سپردند و قریب سیصد
از مقتولان المخذولان و کشتگان آن کمبخت بر کشتگان ماشاره و الا بشمار و تعداد آمد
نظم یکتنی است ما را تسلیم و دست ۵ چندین فیل کس را نداده است دست
نه چشم زره ایچنین فتح دیده ۵ نه گوش سپر در مصافی شنیده ۵ واز اینکه حلقه ذریت
این برگزیدهٔ ایزد منیع کوهر مروت و معدن جوهر فتوت لوای نصرت کرامت
ابروی مردمی بر خاک نیاموده رایحه لوید نخورده بکفه بهادران نصرت لوا را از راه نگاهداشته
پیشوه عاجزی نداشته منهج فرمودهٔ و نیز لمقتضای کمال دین پروری و مسلمانی در رشته
جلبت همایون است حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست ۵ دران موکب و غا هر گرد
مسلمان نیندیشان امان داده دست از خون او بدارند و در ادوی بکلام غیر موض
عرض و ناموس مسلمی نکردند و بیمی اقتال سرمدی و مدد خفوظ و حمایت ایزدی
در جمیع معارک و مصادمات شامل حال اوان دولت ابد قرین است ۵ دریں اوریس و کارزار
نظیر کارنامه رستم دستان بسیار بوده و چندین امرای نامی را در اخوت و مسلمان آبه

بیک محمد جوان بخطاب و مدد معاشی و اضافه پانصدی دوصدسوار بمنصب و هزاری پانصد سوار

و مرتضی خان مرحمت فیل و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب و هزاری پانصد سوار و اصیل خان

بخطاب اخلاص خانی و اضافه پانصدی صدسوار بمنصب و هزاری پانصد سوار و حمید کاکر بخطاب

کارطلب خانی و مسعود بیگ بخطاب بیگ خانی و احد بیگ مرادک بخطاب دولت خانی و اسمعیل

بخطاب علم خانی و خطاب خانی و میر ابوالفضل معمور بخطاب معمور خانی و اضافه پانصدی صدسوار بمنصب

هزاری پانصدی پانصدسوار و حمید الدین بخطاب خانه زاد خانی و میر عیسی ولد اسلام بخطاب

همت خانی و عطای خلعت و اسپ و منصب هزاری دوصدسوار و شیخ عبد العزیز بعطای

خلعت و اسپ و خطاب خانی سربلند کشته و خواجه کلان بخدمت دیوانی صوبه لاهور مسمی گشته بخطاب

کفایت خانی و مرحمت خلعت و اسپ و باضافه پنجصدی صدوپنجاه سوار بمنصب هزاری دوصدسوار

سرافراز شده و عالم سکه زمیندار کنور بخطاب راجگی و عطای خلعت و فیل و تشریف و خنجر مرصع و

باز زنق و دهکدیکا و جیغه مرصع و کوتوال مرادآباد مراسم کوکش حاصل و خطاب

کفایت خانی بمراسم خدمت و مواجب قیام نموده و بوسکه زمیندار کالپی بعطای خلعت

و اسپ و دهکدیکا مرصع و امر سکه زمیندار نرور بمرحمت خلعت و اسپ و شمشیر و خنجر مرصع و

بعطای اسپ و خلعت ممتاز گشتند و مهابت خان از تغیر منصب هزاری پانصد سوار سرافراز شده دوم

کردید و از کروهی بهرمنو نیلگت از خیل جدا شده باستلام عتبه جلال کامیاب

این ارادهٔ مصمم نمود و بشکوه اگرچه انعمی را نسبت به مطالب در رأی کار و صدر خیال و بذل
خود مبدالست در این نهضت الویه سعود از این مستفاد و لیکن بخود اما چون
مبارک حضرت اعلی را بر صحت این حرکت بسیار مایل دید و نیز از کمال نفاست
نهوشهای لاف امیر را بحسب سنگه و بدعوتهای بلند و تعهدات پسند عزم او را بر این
حاضر جمع منصه چنان می پنداشت که او با لشکری همراه و لاف تسخیر راه موصل
متوانند گشت لاجرم بهنصب رایات جلال از ابرکر سلطنت در داد و
حضرت اعلی بر دوم رجب بیست و دوم آن محاربه عساکر نصرت شعار را بحسب سنگه
صلابت کرار در اوجین روی داد لدی خطه دولت مناز متوجه دارالخلافه شاهجهان آباد گشته
و دوم شعبان در ایام عالیات الحضرت بسعود الخلافه نزدیک رسیده بلوح بوجم نزول
اردوی همایون بفرستم بیک گزین نمود و شانزدهم بیک لب ول در ابرکاه سلطنت
نزدراجه جیسنگه رفته بود نمعاودت منضم خبر انهزام آن ضلالت شعار و توجه
خذیو کامکار بعزم ملاقات حضرت اعلی رسید دار اشکوه را استماع این خبر
سلطان رعب هراس کشته در رشته رای و تدبیر از کف فرو هشته عزیمت
رجعت قهقری بسعود الخلافه اکبرآباد منعقد و حضرت اعلی را و اصلدر ایام نهضت
و کمال استکفاف از رکنش اظهار منفرمودند بمبلغ و الحاح تمام و تمهید مقدمات عرض انمز

خویش سامان مقصود از جمله کارهائی صورت یابد دران ایام ازان بیخبر دمدر چهارم ظهور پیوسته دسکری حسن
محمد امینخان حلف الصدق زبن امرای عظام معظم خان بعرض اقدس رسید که در حرم و تغیری در کرمجا از
ممنش بموجب این قضیه آنکه خدیو جهان ستان پس از تسخیر طوراباد و کلیان و مراجعت لشکری ظفر
بمعاودت و بدارالسلطنه اکبرآباد شکوه خاطر خواه صورت نبست عمدة السلطنة القاهرة معظم الیه را
با نعمت و انواع بادشاهی برای تحصیل مبلغ صد لک روپیه عادلخان لشکر بدانسمت موکب
اقبال بقبول آن مسند پرداخته بصوب حیدرآباد کوچ کرده بعد از مکث چند
آن فتنه پژوه در خلاف و شکست این کار سعی بلیغ و خطوط متین مبذول داشته
بعادلخان و ارکان دولت آنجا مرسوم شد که طریق خاطرخواهی و مصالحه
توفیق افتاد حضرت اعلی دران ایام چندان اعتبار در امور دولت و حسن
مدار نداشتند بمابوه و اکثر آن ناقص خردها مذکور را بحضور طلبیدند آن عمدة السلطنة
فرمان حضرت با بقیه لشکر از انجا روانه شده تا قریب آباد قرص بناه آورده
با عساکر منصوره رودرو شده در برابر جا گرفت و چون اتمعه دران مکان مهیا و مصالح دولت قاهره
و باعث خیر یکدیگر آن فتنه چو بود خدیو زمان آن خان بلندمکان را از ارزانی
رفتن بهوجه تقاعد نمیفرمود بنابر مصالح ملک و مقتضیات جهانداری ناصر در دسکر که
در رکن نگاهداشتند داراشکوه بعد از اطلاع بر اتمعه ارسال داشته و بدکهای او نمفرقه را

سررشته اختیار و اقتدار از کف رفته بر منع و زجر کش قادر نبوده ناچار
باراده او در داده راه مدارا پیمودند و آن فتنه کرلی تبه رای عزیمت ناصواب حق مقسم نمود
شب نزدهم شعبان موافق سنه ام الدوی بیت خلیل الله خان را با فادخان و رام
و امام قلی و نورنگ آخروس با غران و جمعی دیگر از بندهای پادشاهی و داود خان و
سردار ان خود سه با جوقی از سپاه خونین برسم منغلای پیشتر رخصت نمود رفته
تا رسیدن او توقف نماید و گذرهای آب چنبل بقید ضبط در آورده
و خود نیز با سپاه شکوه پیکر خونش دیو اقواج و عساکر و توپخانه و سامان وافر
بیست و پنجم ماه مذکور مرطابق بیستم خرداد از اکبرآباد برآمده پیچ منزل مدهولپور رسید و
چند روز انجا اقامت گزیده بدلالت زمینداران آنجا بر لوم تجسس و ضبط گذرهای آن آب
پرداخت و هر جا مظنه امکان عبور یافت جمعی را بدانجا نامزد ساخت
تعیین ساخت چون انظار رسیدن سلیمان شکوه مهین خلف خود و لشکر او
همراهش بودند و در نبوت بموجب طلب اورانجا برگشته تعجیل می آمدند درین
بصواب دید رای ناقص همت بر ان گماشت که بگذرهای عنوان سد راه
موکب ظفر پناه گشته رصد اندازی و کارزار دفع الوقت نماید تا لشکر با
با پیوندد و از جمیع غافل نشود موکب دولت و حشمت قهرمان تا بیدار سالار و

جنود مسعود توفیق رفیق و مدد کار باشد کوه و دریا سد راهش نشود و هیچ چاره
تدبیر عاقل صولت و استیلای آن نکند و للقصه بعد از استماع خبر عبور موکب منصور ایشان
حشمت و جلالت از آب مذکور فوق تصور او بود از آن رهگذر بخت و بر دشمن اقبال مولا
رعب و هراس در دلش افتاده و بواس کشته و لشکرها را یکجا فراهم آورده با دلی
خایف و خاطری اندیشناک با حاراز دهولبور متوجه مقابله عساکر گردون مآثر گردید و
در موضع راجپوره رحل اقامت انداخت نزدیک کنار آب جون رسیده برای جنگ
جای مناسب اختیار کرد و بعضی از امرای خود را با جمعیت بسیار پیش فرستاد
که محل نزول ساخته و پرداخته کنند و بر سر افواج پرداخت ظفر قرین امرای او
هر چند حضرت اعلی اندک ترحم بحال آن بیدولت بیدماغ نمودند و او را
مراجعت صلاح و سازگاری و متوجه جناب ارفع و سزه کاری ما میسر نشد و بهیچوجه
ناصواب خویش باز نیامد تا اینکه اردوی همایون ما وجود حال ضعف و نقصان
نابوده فتنه و فساد در عین سورت گرما و شدت حرارت هوا حرکت نموده
از راه دریا تشریف قدوم بان لشکرگاه ارزانی داشتند و امیر مذکور و اتباع و اشیاع
سد آب فتاک و جدال نخفته بمجرد استماع رفع آن مصارعت نکرده و با
عزم صواب شتابان بیرون فرستاده حکم فرموده تا در میان هر دو لشکر اندک جلال
رفعت افزارند و خود نیز متعاقب او را ده گواری داشتند و از آنجا کوه خذلان پرده

مقالی

نهضت مسعود بحضرت و بعیت فتح باب مصلحت مبدانست راهی بخط وطیع
فرا اندیشش او را تبه رای وفتنه کرای بخور صلح منجوق بفنون حیله و افسون در تاخیر و تعویق
عزیمت همایون کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود و اطلاق عنان
بجردی ابواب نکال این دو اد بر مبدی روزگار خود گشود چنانچه بتفصیل مرقوم خامه
حقایق نگار میگردد ذکر محاربه عساکر منصوره بایک مسعود انحلدفت اکبر آباد و ماوراء آنکوه بجرد
و منهزم و بعزیمت ملتقی او از جنجه اقبال و کرتحیین بجانب دهلی و از انجا بلاهور و
وقوع معدات دیگر

سبحان الله سبحان الله که کارپردازان قدرت جهان آفرین و شکرکارهای
مشیت قادر حکمت آئین در سلسله اوضاع و نسج و کارخانه ایجاد و تکوین است
از جمله آن سلطنه و سروری تاج خلعت جوهری را در بر داد و فطرت از زیر اهه دولت و بختمندی
و ریاسه اقبال و بیک اختری ماهر افزوده بایکه رتبه تمکن و برتری در رونق
بروق تقدیر مصلحت پیرای او روزگار را زیبا کاری چند روزی لطراق عارت
ملبس آمد و کامکاری را راسته در نظر کرده نظر ان الحسن صورت و معنی بلنده خلعت
اندوری و نعمت بازی دهر بر نگ عاطفت بعنوان دولت و بختیاری جلوه دهد و لوای
از راه فرتیب کامی چند بروفق خواهش و کام او کرد بدین نعل بازگون بندها کعبت مادر جاه
و دولت محک آزمایش جوهر فطرت سبب ظهور بیمایکی استعداد و فرو مایکی قابلیت گشته

بجا طلبیش بر عنق جهان انگار راحت و چون بانگام آن رسیده خورشید جهان افروز
سلطنت این مهر سپهر حشمت و جلال از اوج کمال تمام کشده بارقه لوا ظهور عالم گرفت
اسباب نگاه و استیصال آن تیره بخت برگشته اقبال هم از افعال و اعمال نکوهیده او
سامان مقصد نخل دولت و نهال کوشش و جرفاد بملک و سلطنت ثمر مراد
از هیچ دین برآمد خانچه مرتب تبه کاریهای او موجب زوال و ادبار او
تفصیل از مقدمات گذشته بر صحت ظهور پرتو افگن گشته و تجدید ادرار نگاه بر
پیکر مالایی دست پرورد لطف افزید کارگیتی خدایی دری کردار
مبرهن میگردد تسخیر انتقال انکه بعد از عبور موکب نصرت نشان از عرصه ماه مبارک
رمضان از راه جنبل تهنت مالک رقاب دور و نزدیک روی آنجهت ترفته سپاه
لشکریان مسافتی بعید پیموده بود مقام نمودند چون خبر شان آمدن جلال الدین شکوه از
دهولپور بعزم مقابله عساکر منصور بسامع همایون رسید سه کوچ متواتر قطع منازل
نزدیک لشکر آن فتنه پروه رسیدند و یک فاصله یک و نیم کروه از هم فرود
توقف ورزیدند باکیفیت حال خود مخالف و مخبوط عزیمت آن فرقه ناهموار معلوم
رای جهان آرا گردیده از راه شکوه و رمیس پور بعد از اطلاع بر قرب وصول موکب نصرت توا
مرتب افواج و تعبیه صفوف لشکر یا عساکر ادبار بعزم حمله و پیکار برافراشته و از

وکشیک لشکر بر دو معسکر تقسیم نموده نزد ابطای فطب بحای آوردند و آن شب بر مان معسکر
سران و سپهداران لشکر متصور بلوازم احتیاط و مداراسی و مراسم تیقظ و هوشیاری قیام نمودند
و دیده بخواب و دولی بخواب غفلت نسپرده تا بحرکاه ارمشاهده کرد و فرو سیاه الحم
و تماشای لوک دار اسپکی موجود کو اکب تمهید قوع لدی و موکه برای منمود نه و منظر
طلوع صبح نصرت و اقبال ارمطلع عون عنایت ذوالجلال لویند و ضجکاه
موکب عالم افروز اورنکشین خطه روم بخت فیروز و طالع طلعت پور تور
ارا سپکی لدیق از مشرکاه مشرق برآمده بمند عزت بمیدان آسمان جهانشکر
عالم کیر نور وضیا پیارکی از پیکاه هندوی شب نیز لوبد پرداخته لوبد ارتفاع
لیوب والد انخلافه کردون براورا خت تهتب بعد و بندوبستی کزلیا بهزاد عاکر طوفان
فرمان داده تبریب و تسویه افواج بحر امواج پرداختند و حسکم فهرمان جلدل صادر شد
تونخانه همایون را پیش برده مهمای عدو بوزی و آتش افروزی دارند و باشاره والا فلدل
مست جنکی کوه توان نوازش کیم و خوس و بر کستوان ارراست کشته اقسام اسلحه و ادوات
حرب بر خرطوم و پیکر خصم افکن شان لعبه شده و آن عربده جویان صف شکن
هریک موقار کوه لاس لعه جای در صفوف افیال ارسباب سطوت و صلابت
موکت کردون حشمت کردیده و مالک ارداده عالیزاد محمد سلطان را با حاکان بهادر

هراول جنود نصرت نمونه مجتمعه جمعی از بندهای ثابت قدم جانسپار مثل سید میر بابا خان
بارهه و شیخ عیسی و لد خانخانان بهادر و لودیخان و پردلخان و لعل دین خان و تهور خان و رشید خان
و خواجه خان و زبردستخان و احمد بیگخان و معمور خان و سید نصرالدین دکنی و جمال بلوری و فاتح داد
و عبد الباری انصاری و عنایت الله خان مالیات مامور شدند و دولتفر خان و
صف شکنخان را افزایش شده هر کدام با یوزبکانه و اهتمام او بود در پیش صف هراول
قرار گرفته آماده خصم افگنی و دشمن گذاری گردد و سرداری را انعام نامزد کدی کوهر محیط
اهیت و مندار ی تابان اختر برج عظمت و کامگاری عالیجناب هراد ارجمند عالیجاه
محمد اعظم موصوف سپاه و حشم آنها را اسلام خان و اعظم خان و خانزمان و مختار خان
و کارطلبخان و سیف خان و هوشدار خان و همتخان و راجه اندرمن و مندهر و رایسنگه
سارنگدهر و جیت سنگه و بهگوت داس و سید حسن و اسمعیل خان تهانه غرض
و محمد صادق و نعمت الله و لد حسام الدین خان و ابوسلم و کرن کچهی و ممرز بهمند
و جمعی دیگر از مردان کار و دلیران عرصه کارزار در اطراف یمین و میمنه و مراول
با فوج و سپاه او در حوالی موکب نصرت آثار حکم صف آرای شدند و رداول
التمش بعهده نوینان اقبال مهتمش تبع مبرقوض گشته سید میر بابا و رشید خان
و رستم خان و فتح جنگجو و حاجی سارخان خویشگی و سید منصور و رکابه سکم

وکسر لشکر بهورشه و منگلیان و عنایت سی پوری و مابرند غلزی و کردی دیگر از قزلباش
مردو بهنگان عرصه نیز دیاو معین کشتند و بهادر خان با جمعی از نبهادران قلعه و حالق قول
مثل مسید دلاور خان و بهرز خان و بهادر خان و سوهکن بندیله و کالی افغان و
هزاره و یاقد بوند از بندهای منصب دار طرح دست راست قرار یافته و خاید دران
با قوجی از دیلران زرمحو در دست چپ طرح شد و خلاصه عبدالله و اولاد یکه با
عبدالله خان برای و دولت یک برادر لپو و بهرام و اولاد فرامرز خان و کردهای دیگر
از بندهای کار طلب اقدس تعاقب و مبرز از قراولان و عمده کار بموجب فرمان قضا
کرمت بر میان پرده بستند و خدیو جهان ستان با فرزندان و برادران و سایر امرا
رحسنده اختر و مانده خور نشیمن بر سپهر جلالت و فلک رفعت یعنی قلعه سکر را
جای کرفته فروبخش عرصه کارزار کردیدند و پادشاهزاده نیک اختر محمد اعظم را
دران اوج برتری و اعتلا در صدمت والد جای داده قلب همایون را بالبرز و حوصله
اشرف ترتیب بخشیدند و مرتضی خان و اصالت خان و دیندار خان و مخلصی خان و
قلیچ خان و دولقدر خان و سادات خان و مرزا ورخان و غیرت خان و میم خان و دیگر
واندکان و معظم خان و دولتمند خان و کنج و خلاصه جمعی ده بندی و میر ابراهیم و مورچه کار و
الله یار بیک میر بورک و خانه زاد خان و شیخ عبدالقوی و جمعی دیگر از بندهای خاص

میرآتش خونش از دست راست و توپخانه مالیش را بسردار ان حسین بیک خان بود از
طرف چپ در پیش صف لشکر جای داده از امرای عتبه خلافت راه سرکار هوادار
از عهده رجپوتان عمده هندوستان میزید تبع و دلاوری و فنون سرداری و سپاهگری امتیاز داشت
و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال مردمسلمان و در حیوب مسلم الثبوت بود
باب یزعما و روسا را جپوته متصل راجه روپسنگه راتهور عم زاده راجه جیوسنگه مادار
سرهمسری میخاربید و او را بنظر هم چشمی میدید و بیرمدکو سودیه کرد برادر زاده تهلدرس کور راهم
راجه مذکور را بحبه سورام کرد و دیگر راجپوتان نامی حلیف نشان هراول ساخت و
از مردم خود و داده خان قریشی را بازماده از جهار هزار کرده و عسکر خان هرخت خویش با
سه هزار کس از نوکران عهده و مردم چیده صمه آن فوج کرد اینده و سردلی بر انغار بخلیل الله خان با
از عهدهای بارگاه خلافت و میرتخشی لشکر پادشاهی بود مقوض داشته امرا سم حلیف
علیمردان خان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیک و اسحق بیک و طاهر خان و قباد خان و
سایر تورانیان و راسکه راتهور و عصمت خان و سلطان حسین و دلاور خان و امانی خان مرحوم و
مرخان و لد خلیل الله خان و راجه کیسو سنگه تور و پرتهی راج بهاتی و دیگر امرا و منصبداران
دران فوج تعین نمود و بهر سکوه پسر خود محمد یار ستم خان بخطاب بهادری و فیروز
نامور و در سلک اعاظم امرای معتبر و سپاهی مسلم و متر یف در جوار انغار بار داد و قاسم خان و

سربلند خان و سید سترمان بارهه و مالوجی و پرجی دکهه و سید بهادر بهکری و مهاسنگ
بهدوریه و عبدالله خان و سید یحیی و سید منور بارهه و سید نورالحسن و سید مقبول عالم با
جمع سادات و اهل علم و کزیر داران از بندهای پادشاهی دران فوج معین ساخته و خود
با سه هزار سوار از عهده ها و خاصان و مخلصان و متقربان خویش و جمعی از مردم کتب
و خویشان یک کانونی در قول قرار گرفته کنور را مسکه مهیش خلف راجه سنگه را پاکیر یک
برادرش و شیخ معلم فتحوری و جمعی از راجپوتان و سید ناهر خان بهوکر خود با دو هزار سوار
و دو فوج دیگر پیش و پس قول قرار داده طغرخان و فیروز سوار با لوکر خویش را بر دارای فوج میمنه
گماشت و لشکر بدین ترتیب میره بعده امرا فاخر خان بخشی با بخشی گری و مصاحبت او
اختصاص داشت که رخصت الفصه بعد از لشکر بیش رود از کوته آمده بود
عریضه حرب و قتال مضمن که قصد کتبه نوری دفعه اندوری اشغال موکب جلال
و در نصف نهار رایات حرب برای قرار یافته لوای قتال در اوج کمال در برکه آن
بداختر تیره روز مترقب بزوال بیچون کوکبه موکب ظفر طراز و ماهچه را بصر اهل
اردو بجهان شد لخت ماند از تهمن پان و توپ و لشکر گران جنگ افروخته همگان برد
کرم ساخت بعد از وقوع این حال بر سبیل اللزوم امثال صادر شد که اردوی همایون
بهادران جنگ جو و دلاوران تهمنه خواش افروز رزم و پیکار گردند بموجب صدور

بیت رست توب اندازان و باندازان چالاک برق سرعت و تفنگچیان حصم افگن رعد
سطوت دست سپاهیان آلدب تیغ کشوده در دم روی هوا از ابر دود تیره شد
نهنگ خون آشام تفنگ همک تشنه جان دشمنان بیباک خرو سیدن کرد و محیط اثرش
بلد از موج خون اعدا بجوشیدن آمد نهیب صدای صاعقه توپ و امد و شد تیر بهمیان
زاله در زمین و زمان افگنده کوله بندوق جان شکار باندزاله در فصل بهار برق
مخالفان تیره روزگار باریدن گرفت و از طرفین چنگ توپ و تفنگ گرم شده رفته
آتش حرب و قتال افروخته تر و خرمن عمر اعادی از اسیب برق اجل سوخته تر
تا انکه از فوج غنیم نزدیک رسیده از هر دو طرف تیغ تیز تقصید یکدیگر خونریز علم کردید
کار ستیز از حد گذشت فتنه انگیز سنان بالا گرفت نیزه چنگ زن ناوک بلا در گوشه
کمان جا داشته بر ملا شد پیغام اجل از هر دو یان تیغ تیز تصریح می نمود و از هر سینه بر
تقریر غیر تیز بافت پیوست نظم بلد با همکنه ارای شد ۱۱ در سپاه خون در جوش شد ۱۱
سپاه از دو سو هم در هم نهاد ۱۱ زره دیده از بیم برهم نهاد ۱۱ چو از هر سو تفنگ
بهر شکوه در سم خان بودند نوحی و خیر کی تحفه بخت روسری تو کاه همایون قدم
حمله آوردند تفنگچیان برق صولت و شعله خویان جنود دلیر پای استوار داشته
دست بهم افشه کشودند و با تشی همکار و کرمی کار زار کیفیت کره نارد عیسی نظم

رستمانه رستم خان هدف تیر قضا کشته گردان بحبک اجل داد و سپهر شکوه مانند
نظم گریزان شدند آن گروه دلیر ۞ چو نخجیر آهو ز غرنده شیر ۞ یکی چیره افکند تا جان برد ۞
کلاه آن دگر تا بر آسمان برد ۞ و از دلاوران فوج برانغار سپهر حرس بن الفلدس و سعادتمند
مرصد تردد ات نمایان شته و سیف خان بلد شهای سپاهانه محمد بحرسبک و
محمد صادق و ممریمهند کوشهای پسندیده لظهور رسانده نقدی عت و مردی بسکه رحم
کامل عیار رستم دار اشکوه فشه پژوه هر ارزمور و قواعد پیکار و رزم آزمایی و رزم
سرداری و سپه آرای بهره مند نیست از کمال خامی و بی تجربگی بعد از شیرجلوی رستم خان و
بهر شکوه خود نیز منعطف آنها با فوج فول و التمش لرعت تمام روبروی توپخانه بهر اول
لشکر منصور روان شده و بهر اول خویش را از پیکه از توپخانه خود در گذشته و
چون توپخانه همایون نزدیک شد از بیم آسیب آن دریای آتش زورق طاقت در گرداب
اضطراب افتاد و دیده حبک بندیده اش از صدمه توپ و تفنگ و بان رشیده
تاب نیاورده و از آن سمت منحرف شته بای ذست راست خود میل نمود
از بهر هراول آن خیل ادبار را در ابتدای کار و اول حبک و پیکار با هراول لشکر ظفر
و در عقب توپخانه نصف ارابه اتفاق او برش نهاده با فوج مراد بخش حوالنغار
موکب نصرت تعاقب ربوده روبرو شده خلیل الله خان نیز با سپاه برانغار حمله آورده

تلد تهای سپاهیانه و چپقلتهای بهادرانه بظهور رسانیدند و اگرچه بهادران فیروزمند
و ملتفان رکاب نصرت پیوند داد مردی و دلاوری دادند و کارنامه مبارزت ازایشان
ازیادگار طاق بلند مردی و مردانگی بهادران تکیس از راجپوتان صلابت شعار جهانگیر شش نر
تهورهای عظیم و جلادتهای غریب بوقوع پیوست چنانچه راوسرتن هادا در اسکه
راتهور و بهیم پسر راجه بهلد رئیس کور و راجه سورام برادر رشته راجه مذکور دیگر از
دلیران و نام آوران آن گروه ضلال پژوه از تیزه بختی و بدرگی راه خیره گمراهی پیموده
جرات و دلیری بقول همایون بسیار نزدیک رسیدند و بروفق مضمون نظم
چو پروانه خود سوزند بر راهش ☆ نمیرد راه او میرد بدانش ☆ سوی ایمان هرکه اهدنا سبک
شکست سرش رخ بخون کرد رنگ ☆ چو خوی که گیرد نشیبان ز تیز ☆ بر و تیز
نام خود بگیرد ☆ خیال محال آن فرقه ضلال صورت بسته و نقش کرده ایشان
بدگمان و زشت شسته بدلالس جمیع بهادران نصرت شیم ره نورد وادی عزم
و تعلد افروز نار جهنم کردند و راجه راسنگه راتهور از کمال جهل و ضلالت رهنمای آن
گمراهان گمگشته راه و غرور متمسک گردیده بفیل فلک شکوه سواری اشرف لشکر گاه
از کران قدر و مقدار و ثبات تهتن و دین پناه لشکر نصرت بر رسیده اندازه صیقل
رسیده و پیاده شده و پای فیل مبارک انوار حضرت را با کمال ظهور آورده خود

پهر خلد قت از لوح رفت و اوقات تماشای جرات و تهور آن جاهل بد کیش مشغول
و از کمال مروت منشی و فتوت پروری و مشاهده جوهر دلیری و دلاوری او
ملتفات رکاب جلالت را از قصد هلاک آن بی باک منع نمودند لیکن چون
بهادران ارادت ش را از آن عبارت و سوء ادب عرق حمیت و غضب
بحرکت آمده بود ضبط خود نتوانست نمود و عنان تمالک و تماسک از دست داده
او را از پای در آوردند بجان امان نهایت مرتبه لطف ذات والا تهاد و حلم و مروت
این خدیو کشور باطن و ظاهر و فرمانروای اقلیم صورت و معنی را بیدار دلان همو تمنازی
قیاس توانند کرد و الفقیر بدایت ش تیره اختری و بخرم بختی و فرجام کار ش قتل عام کشوری و
بالش قرار ش بوحشی لشکری کجایش دانست و بیارتکاب این حرات و بغاوت
آسمان و زمین از وجود ش دلتنگ و خاکیره را از خون او مشک بوی مقصد
کرم دانی و تفضل جبلی اعدام و اهلاک ش روا ندید و شدت و بیکباست قدیم بمراحم خفیه
مبنیان حیاتش مسکا شتند ز هی شهنشاه مروت کیش رحم گستر و خدیو فتوت اندیش غفور
و مهرش با مهر آئین و غضبش را لطف و مسامحت مجالفان کینه جو را ایمن و فارغ
از حسن نگوئی و لطف خوئی ش اسباب رجوع آماده است و دشمنان را جای
در عین جنگ از میان نبخشایش و رافت ش در صلح بر رخ کشاده ابواب بهمان این نسخه

صبر و سکونش اقتضا از عنان هراس و بیدلی از فیل فرود آمد و بی سلیح و برانق
تا پای برهنه بر اسپ سوار شد از بس حرکت و اضطراب بی هنگام لشکر نکبت اثرش
از صدمه اسقام بهادران فیروزمند بکام انهزام انبساله بودند پراکنده و پریشان شده
راه فرار پیمودند و در اثنای این حالت یکی از حدمتکاران نزدیک او ترکش برداشته
می بست هدف تیر قضا گشته از پا درافتاد و از وقوع این پیش آمد مولد رعب و خوف
گردیده چون از جوهر شجاعت و مردانگی و پیرایه همت لقش و نشان قدم بهره نداشت
و نقد حیات مستعار با وجود این تنگ و عار مغتنم می پنداشت بیش ازین تاب
مقاومت نیاورده بلگام ناکامی راه ادبار پیش گرفت و بهر شکوه نیز در امان نگرفت
با دو پوسته رفیق طریق نکبت و خذلان گردید و نسیم نصر و تایید از مهب عنایت
اعزه اسلام بکام بیخش کامگار بر شقه رایت ظفر طراز وزیده اعلام بوقلمون معندلان حاجب الدوله
سعادت نثار بر خاک ادبار نگون رشده منهیان بخت و بروش توفیق تمام بهروز
مژده فیروزی بگوش هوش اولیای دولت رسانیده صدای کوس شادیانه نصرت
افلاک رسید و بعد از چندان فتح نمایانی اهورمزدان این سلطنت خداداد را در امان
روی داده بهتر بهادران فیروزی نوا از تحمل و شداعداد ننگ کلفت و جراحت
رخمیان عصه و غازیچه و مرهم بالتمام نگزیده بجهد و اقدام فیلبانان بالتمام

گل فتحی در رسید بستان حشمت و کامرانی شگفت و نسیم لطف و مرحمت بیغمی در گذار
ملال از ساحت خاطر اقدس گریزان گردید بیت قرین شد بهم
این دو فتح غریب چو نصر من الله و فتح قریب و درین نزدیکی خبر فرار و هزیمت سلطان
چندان خبر اعدای بدکیش بدفارقت و ادبار صف زده آنقدر خلق ازان
بشکوه بر خاک هلاک افتاد صف ارایان معرکه وغا و کارزمایان موقف هیجا متمثل ان
کم نشان تواند داد و خامه شکرنویس رقم و قیاس زبان بتعداد آن سخن تواند کشاد و
با انکه تهنیت جهان از کمال فتوحات منشی لشکر گجینه را حکم نگاشتن فرمودند ازان مرکز
اقبال مسنوی الحلقه اکبرابادی کرده مسافت بعید از گجیکان و بعبه السعی خبر انهزام
در هر چند گام تنی چند از زخمهای مسکر و غلبه حرارت هوا جان بحان افرین سپرده بخاک
ادبار و خاک ریای افتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رسیده از شهر بند حیات بسلامت عدم
و از بندهای روشناس بالتماس بعرار فرستاده شد کروهی دیگر علف تیغ مجاهدان
موکب فیروزی نشان گشتند از جمله ایمیل بیک و اسخی بیک کرای امیرالامرا علیمردانخان
و تنی معدودی و خلیفه خان و حاجی بیک و ابنعدیا بیک و عاشق بیک کرای بردار و سید
بایزید و کمال سنکه باده بودند و از مردم عهده دار اشکوه کوای انچه مذکور گردید شد
خان محمد برادر دادو خان و کبیر سنکه راتهور و مهدی بیک ترکمان و سید ابجل بارهه

یا او رفاقت نکرد و صباح آن پاره مردم مانفوض مایحتاج باو رسیدند و ما دو سه روز
جمعی از سپاه و لشکریانش متوقف رفته باو پیوستند تا انکه فوج بهزار سوار و پیاده شد
و بقصد کار خانجانش نیز رسید لیکن سپر تو کرد انش جیدی کردند و بدلالت بخت و سعی
رای ارادت بعتبه اقبال آورده التفات یافتند درگاه آسمان جاه سرمایه شرف و
مباهات یافتند و بهشت قوت کیش مروت پرور بمراحم ادر جهار ای
امان و طلدل لطف و احسان جای داده هر یکرا بمنصب شایسته و مراحم اقدس تر
از انچه پیش او داشتند نوازش فرمود و همچنین اکثر خزانه و جواهر مرصع آلات و کارخانجات
و فیلان و اسپان و سایر اسباب حشمت و تجمل که او را مانده ما فیه رسید تجمل
نظم زر و سیم و مالش نماچار ماند همین پنج تن کی پا مار ماند از دو لشکر عاقبت ما فیه رفت
فلک داده خویش بگرفت از و پاره دیگر در جنگاه و برخی در شهر تاراج شد جنگاه
و ان مست نفاق و عناد و اصرار در خصومت و فساد و نشنیدن نصایح هوشمندان
و مواعظ سعادت سرای والد ماجد قدس سره و لسان و تکرر حسن سابقه بیاد نیاورد
و بدست کردار نکوهیده برق افروز خرمن بخت و اقبال خویش و لوادی او را کاو نهار
نهاد و بجز از سر انکشتی ندامت برای اس بر گزیده لله اندیشه نبود بر وفق مضمون کریمه
و لذ بحتی انفسهم باید خود مولف آن کردید بمدین مکافات اعمال بدکار و تباه اندیشه

گسترده بچرب نرمی مرهم لطف و بنوازش تدارک جراحتهای او فتنه و جراحان
مهارت پیشه و اطبای مصاب حدیث معالجه و مداوا نگاشته و بوداع رسیدن ارضی
نصرت قرین و برق لمعان بارگاه اقبال بشیر غیرت فلک رسیده و بر لوح عطف و عدل قبته
سایبان جلالت بر سر تخت ایوان کیوان کشیده و نسیم همایون رایتش مشام اشراف مهبط انوار
غرو شرف ساخته بر اسم کامبخش و عطا گستر پرداخته و نظر توجه و مرحمت باحوال امرا و
بندها افکنده جمعی را بدین مرد ارها بزرگی و فیروزی مصاف سلطانی مرصد کوشش و
جانفشانی گشته جوهر مردی و شجاعت و گوهر اخلاص و ارادت شان بر تخته ضمیر جهان آرای
جلوه ظهور نموده بعد از لطف عواطف و جمیل الطاف نامتناهی نوازش و مهرش را
در خور رتبه و قدر موافق به دعای کامیابی مواهب و مکارم چندین خدمتیان عالی گردون مساعد
مرحمت حق و له مرهم گشته آمد و بهدایای تحفها و ارمغانهای ارزنده بر کفت و
روز دیگر باز فرمانی و تایید آسمانی ازان مرتفع نصرت دستگاه مرزبانی و بر اعدای دولت ابد مودود
بدسگون و بر احبای سلطنت روزافزون فرخنده و همایون بعد از ان طوی بیکدیگر
کوکبان رفیعه عمارت فرض این آخر میس دولتیس که بر کنار آب جون واقع شده بمن
قدوم نصرت پرارزانی و صفا پذیر شرفت و درین روز مجسته معدودات ماه مکرم صورت صفا
حال و اعتدال وقوع صفت ادای و فتاح عیشت و بادی آسمی دارالسکوه بهجت و موزون لهو

مباح لو مترتب آمده دولت اندوز ملازمت اشرف گشته و بعد از گذاردن آن صحه
شرافت پیرا و گزارش مقدمات و ابلاغ آن امور بصوب عفت کوب مباهات نوشته
رخصت معاودت بمحدست اعلیحضرت یافته و در ای فرخنده روز دیگر باره
فاصله و سیده بدولت ملازمت اعلی بعینه والا رسیده پیام عاطفت رسانیده و
تمشیت موسوم بعالم کرده الحضرت مصحوب آنها ارسال داشته بودند بمحدست همایون گذرانیدند
ایام انجمع در نیوقت بالهام ملهم غیب از الحضرت بوقوع آمد و بهروزی عجسته فالی آراسته
تازه جهر ظهور افروخت اگاه دلان دیده ور دور زمان دانش پرور از بارقه آن
پدرک افتاب فروغ عالم گیری و جهان پرای این جوهر تیغ جهانگشای بخشم فطنت و
بصیرت دیده دولویای دولت و همواخواهی سلطنت از ظهور این طلیعه نشاط افزود
نوید فتحهای تازه و نصرتهای بی اندازه بگوش هوش رسانیدند و شمه از شمه در رسیده
طاهر خان و قباد خان و فیض الله خان و سربلند خان و دولت خان و جمعی دیگر از بندهای
خلافت پرتو اطاعت و اخلاص بر ناصیه دولت آستانبوس منصه بعنایت خلعت مباهی گردیدند
و چون در نیوقت عزیمت گردون مانند در مظاهر شهر نزول اجلال فرموده بود اهالی مسکن اخلاص
فی الجمله تمهید تلافی احوال یافته بجمعیت خاطر و اطمینان قلب حاضر میشدند و نیز مساعی اشرف رسیده
لوکنون مراد بخش را از عدم ضبط و نسق و کمال بی پروای او بهر خود سر بوده در هر جا میرسیدند

کشته بغایت خلایق فاجره وقاحت مباشرت انوار خضه جهار دهم عمده امرای ملک مکان
خان جهان خلف یمین الدوله اصفی ان مغفور حضرت اعلا بعد از استماع خبر هزیمت ماوض دارا شکوه
باغوای آن فتنه پرده و فساد جمعی ازاراذل بی غرض اوباد سکر که مقید ساخته بودند
و پس از دو روز صورت بیگناهی آن خان والا مکان بر جناب انور پرتو افگن گشته بود
او را از قید رهانیده بتلثم عتبه جلال ظلمت زوال اعز محترم گشته مشمول عواطف شکران
نهضت جهان گردید و عمده الملک خلیل الله خان از حضرت اعلا اورا بای صبای ان مطلب
و گذارش همای فرستاده بودند ناصیه سای آستان اجلال شد و خدیو زمان جواب مرحمت
بوسط فاضلی ان بخدمت اعلا حضرت پیغام نمود خلیل الله خان را بانواع تفقدات
مصالح سلطنت و جهانبانی دلالت نمود اشرف اکابر را خلعت خاصه کرده
مالوجی دکنی و جمعی دیگر از بندهای دولت ملازمت حضرت را خلعت مرحمت
پوشیدند تا بردم قاسم خان و اسد خان بخشی دیم و نامدار خان و طوغ خان و سید سرخ خان رسید
و حسن بیگ و عبد النبی خان و جمعی دیگر از بندهای آستان خلافت بتقبیل عتبه اقبال مشرف گشته
برحمت خلعت تربیت امتیاز یافتند و چون مهمات جنگله متهرا پیش آمد
باقطاع دارا شکوه تعلق داشت در ینوقت از تفرق سپاه و مردم او و نظم و نسق آن
قسام منهدم مختل و نامنظم شده بود بعد ازان واقع طلب اکابر بتقبیل عتبه اقبال مشرف گشته طریق

عالم پناه آوردند و بر کرسی کردون اساس جهانی از اصناف خلق و عالمی از فرق
ناس فراهم آمد و کیسه خدیو فلک سریر بر عالم گیر بر مسند عظمت و اقبال جلوس فرموده خلایق را
امید در دولت ملازمت فیاض للانور بودند یا رعام دادند و طوایف انام بوسیله احسان عظام
والبته دکان لب عاقلان از حرام آدان ملازمت و قواعد بهتر بجای آورده باشد والا
میر توزکان مرتبه دان و لسان دلان پایه شناس بر وفق درجات مراتب و حسب لیاقت و مناسب
هر کدام را در جاد مقام مناسب بار داده شد و همگی در خور رتبه و حال خویش مورد الطاف و
اعطاف گشته راه عزت یافتند و کامرانی اورا شدند و رای رایان دیر کشتی و
کاردانی سر دفتر اهل دیوان بود چنین متصدیان دیوانی و زمره اهل قلم را بر بساط
جهه سای عتبه علیه گشت و برخی از مراتب ملک و مال در رتبت انواع فیض و تفضل
بنوا عدل راه یافته بعضی اشرف این دو امر سلطنه و فرمانروای و دانای اسرار جلد
رجهان پرداز رسیده در این ابواب احکام کلیه لطام امور دین و دولت و مهام
ملک و ملت را بر پایه رونق و انتظام بوجه مامور و میسر شد گردید و از غره این ماه مبارک
و در معنی غره ظهور نصرت و ظفر بوجه تامین بیمنت کثیر جمعی کثیر بر اسم جهاد و غنایم شهاده
عدو بوردوست پرور کامیاب و بهره ور شدند از جمله پیشکشهای هر تاده مجهز سلطانی
جقه و خنجر مرصع با علاقه مروارید و دو زنجیر فیل لولدش با فیده و از جمله مکرمت و احسان

سکنان مستقر الخلافه چون از میامن الطاف بیکران و مآثر عدل و رأفت بی‌پایان خدیو زمان
جان تو و حیات تازه یافته بودند از خواهد و بزرگ لشکریان معسکر ترک از هر گوشه زبان
بدعاء تمنا گشودند و بلسان حال مضمون اقبال او را نمودند اللهم خدایا ورا مملکت بر دوران
سکندر بر اجهان داور ورا ‖ زاد م میراث عالم بر است ‖ جهان پادشاهی مسلم ورا ‖
مهیس کوهر سلک آدم توی ‖ بهیس میوه باغ عالم توی ‖ جهان سر بسر در پناه تو باد
سر دشمنان خاک راه تو باد ‖ منزل فلک تکوه و باشاره والا پیک زمان سلطنه
اگر دیده روشن رفته بر طاق دولت و حکومت ارا سته بود فیض اندوز روی کون گردید
دوربین نور عالم افروز آفتاب معدلت سایه دولت جلال ارا دوح مکرمت و افضال بر اورنگ
توجه بر احوال امراو بندهای آستان خلافت افکنده جمعی کثیر مورد مراحم عالیه و مشمول عواطف
کامیاب و سربلند گشتند از جمله عمده ملک خلیل الله خان و باقی بهرار سوار
از انجمله دو هزار سوار و سه اسپه سه اسپه منصب و الای شش هزاری شش هزار سوار
چهار هزار سوار و سه اسپه سه اسپه بلند رتبه گردید و مهر امین خان بخدمت خلیل الله خان
والد ماجد او در خطه منصب چهار هزاری چهار هزار سوار سرافراز گشته بنظم امر
خاص اختصاص یافت و بریست خان باضافه هزاری و پانصدی هزار سوار منصب چهار هزاری
چهار هزار سوار سرافراز گشته بنظم مهام بلده طیبه اجمیر معین شد و خانزمان باضافه هزاری

منصب چهار هزاری ذوالفقار بولد ارشد و عطای نقاره مولود بولدش شده بقبوه داری طغرا مامور گشت
و اسد خان بخشی و هم باضافه پانصدی منصب سه هزاری سه هزار و پانصد بولد و فیض الله خان
باضافه هزاری منصب سه هزاری سه هزار و پانصد بولد پایه عزت برافراخته و اراد خان
ولد اعظم خان کلان که چندی پیش ازین در زمان اعلیحضرت منصب مرحمت شده بود
درین هنگام باضافه پانصدی پانصد بولد بر منصب باقی منصب سه هزاری دو هزار و پانصد
مولود مرحمت گردید و یکم و همان منزل دلشین از فرزول برازنده آباد رسیده
و دیس فیض اکیی بعد تجدید مراسم کورنش و عطا گشتن بخلعت سپاری لنبدای عیسه جلد
برچسم جرواره تولد خنده اکنون کلک حقایق ارقام بذکر شمه از حال دارا شکوه نگوهیده فرجام
نهیه کلام مخصه بگارش ما نزاحوال دشمن مال خدیو جهان می پردازد تا کلک راننده گوید
وقایع بعد از فرار مستولی کلاه اکبرآباد و قرب بهرلد یکم جمادی الثانی ماه مزبور خبر رسید
بدیار رسیده در قلعه ما بر نهر کنده و میانست جرار و یا رو یقی شایان نزول او بقصد
چند کوبرا مه فرو آمد و چمن مشتهش نوفیق تیپاه بعد از وقوع فتح و فیروزی ارکان دولت
ذوالفقار و فوت حیاء شیخه قدوه الحضرت تا وقت آن بدعایت رواندار
نصرت قرین بگاشتا و تعیین نمودند و یکچند رایات ظفر پیوند در شهر اکبرآباد
توقف نمودند آن کوته اندیش باطل پژوه را تنبیه و بوسیله دولتمندان ارادتمند

خیال ممالک ندارک و اندیشه خاطر انعام مدبر لشکر و بقصد سامان فتنه و جنگ
در دهلی بساط توقف دو رنگ گسترده بانجام سپاه و لشکر پرداخت و در عرض
بامتعه و اموال و اسپان و افیال بسیار خاصه ملبت هی و لفود و احشم و دخایر امرا و ارباب حضه
در هر جا هر جا می یافت تصرف مینمود و چون بسلیمان شکوه پسر بزرگ خود و موکب طلب او
با لشکر ارزنیه می آمد و نامرادانه عنبه خلافت همراه او بودند نوشته بعضه ارایان طرف
آب چون رو بسمت دهلی آورد در جناح سرعت استعجال ماو ملتی نبود ازطار رسیدن
تا آن لشکر می کشید و این هوس فساد نامراد در دیگ سودای خام می پخت و بعد از رسیدن
این گروه و بهر دو لشکر یکی نخوت و مولود بود و قدرتش تزاید پذیرد دیگر باره والی فساد
او را نشسته صف ارای کین و عناد کرد و او که بصیر میل خاطر امرای خیر اندیش و دولتخواه را بجنبش و انگیزش
قلوب کافه لشکر و سپاه یافت بپاداش آن دو رنگ عطف و جاه او در پرگاه میدانت لنگ
از زمان یکمدت و شر انگیزی بوسوسه بنای معامله او بر آن بود خفیه بخطوط و رسالهای
و تیا میز عهد ارکان دولت حضور و امرای صوبجات و حکام ولایات را از برد
دور بنای و نفاق و عدم لیقا و اطاعت خدایو جهان اعوانه بخلاف عهد و عهود میمود جاهم
انا تیرارت و افیال را اوضاع کرده و نقد و جنس بسیار ناقص عیار لغلاص لشکر کرد
عقیدت طراز خلوص نگر نگاه داشتند لیکن میشه و همچنین نوشتهای فساد انگیز بنای درد نوشته

وچنوچی حیلهٔ او مشهود عالمیان گردید همتور الحضرت را از توجه بطالبست بان ظاهر الخلافت
معلوم میشد و سنوح امور را بقضای تقدیر ربانی و مشیت یزدانی روی داد خلافت مرعوف
و منهای مطلوب الحضرت بوده و مهد از ارای ناصب امرای محرک و سلسلهٔ جنبان ملاقات
لطهوره پیوست لاجرم خدیو دقایق شناس دانش آیین ما وجود انمرات و مفسدات بادی
ملوکانه شدن را بلطف و دانسته بحکم تقضای حال برک انوبت قبل این
مذکور خاطر قدسی مظاهر نبود و چون در خلال انحال خبر توقف و اردوی شکوه در دهیلی و
مراجعت فتنه برکابی او خاطر همت گردنش یافت بمسامع جاه و جلال رسید و
دفع امور شر و فساد و قطع ریشهٔ خصومت و عناد بش برذمهٔ همت علیا ملتزم بود
تهاون و تاخیر دران خلاف آیین را ای تدبیر منموم و کفایت شعار آن برادر شمرده
عزیمت جهانگشا ساختند نهضت موکب منصور از مستقر الخلافت خداوند الخلافت
بسایجهای آگره و سرحوای دیگر چون رای عالم آرا و همت مملکت گیر ای حضرت
شهنشاهی بمقتضای مصلحت دولت و قیام دواعی عزائم این همت همایون فال گشت
و بر خاطر ملکوت ناظر جنین پرتو افگنده بادشاهزاده عالمیان محمد سلطان را با همراز
جنود قاهره در مستقر الخلافه اکبرآباد گذاشته خود با بقیه موکب گردون شکوه متوجه مقصد گردید
لاجرم ان والا نژاد در انجام امور آن مقر اورنگ خلافت مهمی ساخته بهمت جنجر

مرصع با علاقه مروارید و در بخیر قبل و دو اسپ عربی با سوسن ترکی و انعام و ملک

نوازش فرمودند و اسد محان را بحدمت اتابکی ایشان کلش دولت و فاضل خان را

بخدمت اعلیحضرت در یاساحت مهمانی بیوتات و رتق و فتق امور

کارخانجات سرکار خاصه شریفه و اکثر دیوان مرکز شد لوجود دولتخواه خان را از

قلعه مبارکه مقرر فرمودند و تقرب خان را در معالجه حضرت اعلی مساعی جمیله و تدابیر

بمرتبه اشرف شناسنده بوجه مکمل فرمودند و حضرت اعلیحضرت بعلاج نفسه

کوشیده و تدبیر صحت مزاج مقدسش قیام نموده و بعنایت خلعت خاص مفتخر

مرصع با علاقه مروارید و انعام سه هزار اشرفی کامیاب مراحم پادشاهانه گردانیدند و

روز ماه مبارک رمضان فیروز طلوع ممالک و تقرب و اقبال نعمتان بزرگ و انعام

بنا جهان آرا مستقر بر سریر سلطنت ابدی بنا بحضرت مغفرت موضع بهادر پور را از

اول فرض نزل تمتع بخشیدند و دیروز پادشاهزاده ارجمند عالی تبار سعادت

بموجب فرمان خدایجهان بحضرت عید امجد والا مکان شتافته از سر

عرض کرده و با نصد مهر و جهار هزار روپیه بطریق نذر گذرانیدند و

بدیدار فرخ بصره دولت و کامرانی مرتبه ساکان آمد و خنده آن تره الفواد

در اغوش عاطفت و مهربانی کشیده و بانواع عنایات و مراحم مخصوص

رود دیگر ای مقام مندرس و چهارم عمارات بدولتخانه کیهات سای از قدوم اشرف
کردی کشت و موکب مسعود در آن قصبه منزل نزول و روز آن مقام نمود و در این
از تعویق میهمان قصبه بی خبر قرار داد اسکوه از دیدار عروض محاب بارگاه خلافت شد
چون توقف او در آن حالت که قرار شش ماه بود رسید سلیمان اسکوه و سپاه
دانها در آن نزدیکها مرتفع بود تعیین میدانست و خود بود در این دانش این
وقف قصبه بکار او در دیدار قصد دفع آن خبر بارفتار ای عزیمت نصوب دار الخلافه
ست جهان آبا خود همراه او نشست و او را مطلق العنان و خلیع العذار گذاشت
و اگر بش از این امت و در تنگ گزینند شاید پیراد و ملحق نوذ و جنود انغان متوجه
استصلاح کرد و از آنجا که موسم برسات در رسید این اندیشه هم داشت میادا
از کثرت بارش فتور کلی در راه متوقف گشته رسیدن لاهور را بر او گشته
عافیت و مجال امنیت خویش می اندیشد صورت نبندد و بقدر امکان از آن
توجه رایات جاه و جلال از منزل او بنگ سلطنت نصوب دار الخلافه گشته
دگر بار مقلوب رعب و هراس گشته دل از بقای دنیا برگرفت و سیم ماه
رمضان از آنجا رحلت او بار بسته روانه لاهور گشت و کیفیت حال گزارش
خویش بسلیمان اسکوه و بایک مخاطب بهادر خان لوگر خود او سد انا لیق ال باطل

حجاب
برده

مدار منصبش و پنجهزاری پنجهزار سوار ذوالفقار و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه متوسل خنده و بمدرس ایام
مراد آباد را از محال منضم خبرات و قبل ازین باقطاع رستم خان تعلق داشت
بجاگیر رستم خان عطا فرموده تداول و بعنایت خلعت و فیل امتیاز بخشیده رخصت
آنصوب نمودند و بلطفعلی خان و بحرات قلوه مستعد الکلاه تعین یافته بلطفعلی خلعت و
فیل و نقاره و انعام شصت هزار روپیه از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری چهارهزار سوار
و اسلدمحال بر خلعت خلعت و انعام سی هزار روپیه از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری چهارهزار سوار
مرحمت شده رخصت گردیده مرخص شدند و ارادتخان بصوبه داری اوده معین
بمرحمت نقاره و باضافه هزار و پانصدی هزار و پانصد بمنصب سهزاری سهزار سوار
از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گردید و مختارخان بفوجداری نادر و سلطانخان
بخدمت والد و عم علیخان از تغیرخانه ارادتخان خلعت رخصت یافتند و عبدالله خان
بفوجداری اتاوه و غازیپور خلعت و علم و مبرهان و دل و لد مختارخان مرحوم از اصل و اضافه
بمنصب هزاری پانصدی سه صد سوار مباهی گشته بخطاب جانسپارخانی مامور شد و قلندر یک بلطفعلی
کلپی منصب گشته بخطاب قلندر جانی و شعف الله ولد سردار خان مشهدی و دریش
چندی قبل ازین دو صوبه بها و دلعبر جات پرده بود بخطاب سردارخانی و از اصل و اضافه
بمنصب هزاری پانصدی سه صد سوار کامیاب تولد گشتند و بمدرس ایام عاطفت تاکرخ مراد

صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار خاندیس و سادخان ناظم امور دار الخلافه شاه جهان آباد
و سعادتمند خان قلعه دار کابل را بعنایت ارسال خلعت سرفراز گردانیدند مکور لعل سنگه
پسر زاهار اجسنگه هزاروی آمده بود باستیلام سده سنیه ناصیه افتخار عالی گشته بمرحمت
خلعت فاخره یکقد مروارید کامیاب عزت شد و عاطفت مالک ایه از برای زاهار
راجا ارسال یافت و فیض الله خان از تغیر لوازش خان فوجدار سکلدی
و نیشه لطام ملازم فرید بخشی گری صوبه مذکور و خلعت یورش گردید و خلاصه پور سید مسکلدی
اعلیحضرت رخصت یافت و چون ماه مبارک رمضان بهر ایران فرخنده و فیروزی
منقضی گشت شب چهارشنبه هلال محبته فای عید فطر از افق سعادت طلوع نموده
بانواع بهجت و شادمانی دولوای عزت و کامرانی چون مترقب خورشید نوداغی ساخت
طرب و نشاط بحوالی سرادق آمد و روز عید دار مراسم سلیم بود کوکبه شد نوسمان ماه لاد
ساز بندهای عقدت شعار بجناب والد سلطنت و شده آسمان سای خلد
تسلیم تهنیت تارک سای ادای مبارکباد گردیدند و بتقدیم آداب مبارکی این روز عید
مقدمه هزار عید امید بوجه رسم تبریک بجا آوردند و آن روز سه کروه طی گشته نزول اجلال
و دریس فرخنده روز جهان افروز جا بجا نان بهادر سپه سالار بعنایت خلعت خاص و انعام
دولک روپیه رسیدند و در دوام جمعه آخر بود کامیاب عواطف مالک ایه گردیده خان

خانه کرار نشست یافت مولوی عباس را خانه از منصب و جاگیر عزل فرموده بود منصب بخشی اری
مفت هزاری بود و سیصد سپاه و عطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و کمر خاصه نوازش یافت
بخطاب والدی امیرالامرای بلمند نامی بخشیدند و بصحبت هزار روپیه و محالی دو کرور دام جمع
برسم انعام مرحمت فرمودند و عبدالله بیک ولد علیمردان خان و همراه سلیمان بیگ کوکه
سعادت ملازمت دریافته و اعمال خان را از بیرد رسلک همراهان آن سرزمین انتظام بخشیده
بوبساط بوس سرمه مرحمت خلعت و اضافه منصب مولد الفتح نامی گردید

ذکر محاربه پلیده و محال جلیسی مرتکب خجالت و ادبار و دستگیر شدن او بمن یسر و اقبال
والای خدیو جهان از انجا که امر جلیل القدر سلطنت و تهتاهی و شغل نبیل خلافت
و کتیبه پناهی در ظل خورشید عظمت و جلال ازلیست مانندشان لایوسته و مربه
ربوبیت مستدعی عدم سهیم و انبازست و صدق کریمه لو کان فیهما الله الا لفسدتا و حجه
اسرار نظام کل شامل آن بی حضرت و مجاز حکمت برای ارباب جهان از او نظم سلسله
و کارخانه تکوین چنین تقاضا نموده و فلاقدر سعادتمندی و بخوار این رتبه بلند و مرتبه
آسمان پیوند مسعود گشته از تنگ کبر و نخوت سعادت [illegible] این
پیرایه ساحت حریم دولتش از غبار مساهمت و مشارکت اغیار سترده آید و
کلشن جاه و حشمتش از خار و خاشاک مفسدان دعوی کار پیراسته پذیرد عبان طالع گرامی

فلک بتیر زهر چشان مدعا چشاند و بهمخان با دیهیمش را کردون مدام غبار ناکامی
در چشم امید افشاند بخرد فهم پروری و اندیشه بلعاد شش برآمده راه نخوری پیماید
سلسله تنبه روزگارش بای فرساید و کوه اندیشش سکبری در از زبقه اعتلاش کشیده
آهنگ بالادوی نماید پای بخود گرفتار بند تقدیر آید مدلیتان الهی غرور سدات قوای اوش
مسنان
هم در اول بزم از پا در اندازد و لے اوبان لباس خوب را ناصح بدرش نیارد حیوة سابقه
منات قوت را لیش خام طبعان دعوی شه را بچنگ کرمینی او مارند و در
نقاب محبت و الایش کجبازان نفاق اندیشه را در شدند مکافات افکند نظم
چو خدمت حق بیکار ارزمندی ۞ دهد او صاف خویشش سربلندی ۞ ز لطف خود
نوازش کند ۞ بملک دو جهان بکسش نخرند ۞ بلی انکس وطن در اصل است
که کیش جهیز بزرگ حق محال است ۞ شهنشه فرودی باید در آسیم ۞ در بکیا له
در خواند و بهم ۞ شاهد صدق این تقریر صورت حال محنت مآل کنیه خدا و عالم کر
و چون از دیده جهان بمقتضای حکمت بالغه منشور ریاست کبری و خلافت عظمی را
بنام نامی او رقم صدور کشیده و ذات قدسیه خصالش را در صفات جلال و کمال مدار
مهام خویش شبیه بکمال بخشیده لاجرم بهر دیکه بحضور اقبال راه مینمود از مظاهر ایام جلال
و مصادیق احکام سبحانی بود بصفت تفرد و یکتائی در صدف وفا مروارید از

شخصی مراسم اخبار میرآمخواهد و پیوسته دعوی کمتران فتنه جو در سرای ایشان
محال طلب سلاح مال بصب مرطلب ساخته چون دولت و ریاض تو کشش از محل اعتبار و صحو
این کرده باطل پرده پرانش میدهد تا نهال جاه و استقلالش در کنار جویبار کمال قد کشیده
جهانیان در سایه حمایش مرفه شدند و از تاخت و تاز مستش میوه عدل و انصاف چیدند
هنانچه بر تو ظهور اینمعنی از قصه چوبی و تبه رای مراد بخش حال ناداران و دستگیر شدن او در بحبوحه
تدبر و اقبال و اقدام خدیو جهان پرست ضمیر آگاه و دلش روشن و تابان است
تفصیل این اجمال آنکه چون آن تیره دست نقد شعور سید بمقتضای حال و نادانی
و غرور دولت و جوانی و نخوت هوش از سودای تمنی سلطنت و جهانبانی بتعبیه بود و از حلم
همو ان این پندار محال در سر داشت و بعد از خصب اعدا دعوی وراثت ملک و سلطنت
ارش خواهد برد و فرمان روائی و سروری بر هندوستان را خواهد رسید لاجرم در مبادی
عارضه الخصوص این نیت تبه رای دارا شکوه خبرهای موحش گوش زد
در اطراف و اکناف مملکت شیوع یافته بود و بگجرات بمجرد استماع این خبر
سورش از آنجا بحق مال و اندیشه مآل از بحر صلاح و تمکن طرفی راست استقلال
استبداد افراخته بر تخت نشست و خطبه بر بدیع الدین ملقب بخجسته اساس
سلطنت برخواند و سکه و خطبه بنام خود کرد و فوجی به بندر سورت و دارالسلطنت

از آنجاکه هوای خودسری در سرش جا گرفته مدهوش از هیبت سلطنت عارضی شده بود تعرّض
اوضاع ناپسندیده نژاد و طرفه تر آنکه در اواخر حال در اثنای از مستی غرور و نادانی بهوش آمده
بحکم ضرورت دست استغاثه و استمداد بدامن عاطفت در ذیل اشفاق خدیو عطوف زده
و در تسلّق زده بجود و حمایت شهنشاه زمانه درآمده چاره کار در متابعت و همراهی امر کرده
اندیشیده میخواست و بوسیله شفاعت حضرت پناهی در حضرت خضرت اعلی بوده و از الطاف
و حرکات ناهموار خویش بر لوح ضمیر منیر ننگارد نمودهای خودسرانه و اعتراضات نادرست و بجردی
اوضاع سابق و اطوار کجرو نامناسب نکرده تحت و چتر و سایر لوازم سلطنت همچنان بحضرت
شهنشاه دانش پرور کامل خردمند عنایت فرماید و خودسرانی مجمل داشته از جای برخاسته و داعی را
از دور میکشیدند و بمقتضای عاطفت و اشفاق نهایت بیقراری و شوق و تعلق
مدار را با و سلوک مینمود و شاید رفته رفته بقبح آن اطوار ناهنجار متنبه گشته ترک زشتیها نماید
لیکن از آنجاکه پرده نخوت و غرور حجاب چهره دانش و شعور شده بود اصلا در آینه
حاصل نشد و از مستی تراب غفلت و نادانی بخود نیامد تا آنکه بعد از چند گاه داروغگی و وقوع بعضی
در مستوای قلعه اکبرآباد وی را از منصب و فرمانروایی زمینداور یک جهتی قرار گرفته
زمام حل و عقد امور خلافت بکف اقتدار خدیو روزگار درآمد عرق حمیتش حرکت نموده و اعوان
خویش آمد گویان و ترک فتنه جویان صمیمه بود از غرور و نادانی خویشان پنداشت که سلطنت در اثر کاهلی

جهان پر آوران روی قصبه متهرا افتاد چون متوجه شده بعد از سیر خبر دلخوش کرده
بعد از جنگ داراشکوه تا این مکان بعرب اولوس نرسیده بود علامت اشرف
رای عالم آرای خدیو عدو بند کشور گشا بر قرار گرفت و در همین روز فیروز این ارادت والد
از قوه بفعل آورده فرصت کار از دست نگذارند و اوقات گرانمایه را بیهوده نگذرانند
نظم بود روشن بر دانش پرستان * که بانگ درا دست پیش دستان * زبان دهر را
برین مثل منست * که گوید دست پیش را دلیل منست * لهذا از اوایل این روز
آفتاب جهر جوهر دانش بکوشش آمد اورنگ بن تدبیر در سکر نوشه خلایق را از سر کوشش و افسوس
رهاینده و چون نوبن او همراه موکب ظفر پناه معصوم مصلحت بخود نصوب دید
رای صواب بعد از دو پاس شب گیر شده روز قصبه اندور را بعهد فیروزیان دولتخواه سپرده و دلبر جان را با جمعی همراه کرده بقلعه بهرنبار شاه جهان آباد فرستاده و خود با
مکافات منش مالجهد روز دیگر وقوع این قصبه و دران نزدیکی فیروز با از مقام بعد رایه
برهبری بخت بیدار و همراهی سلیمان شکوه مخلص و رنده متوجه شده اوقات شنبه
رهبر

فیل بهر مادر عزت گشت و ابوطالب و ابوالقاسم و سرکار امید پسران امیرالامرا و لیاقت نشانه
سربلند شده بازدهم موکب منصور بمقام صفت رسید منصورخان از همراهان مراد بخش مخلعت
و منصب هزاری پانصد کدر پایه افتخار اندوخت و دلاور خان مرحوم از
کوکبان صوبه گجرات همراه مراد بخش بوطن خلعت و خطاب یادگار جانی و دلاوری یافت مراد خواجه
بوطن خلعت و خطاب دلاور جانی و تفویض فوجداری بهکر پنی و سید حسن ولد سید دلاور خان مرحوم
بخطاب جانی با اضافهای شایسته بمرحمت خلعت و رخصت گجرات نامزد شدند
کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه بوطن علم و دلاوری مرحوم منوهر ولد نوشش شد بخانه میسدان
میوات مرخص گردید و روز دیگر بندوبست و رنش کوچ بود راجه راسنگه سیوده بوطن
جناب او جیسنگه بوطن رفته بود ناصیه سای عتبه بوسی گشته بوطن خلعت و دلاوری و دهلدیگ
مرحمت شد و نصرت الله ولد اسمعیل خان بهادر مرحوم بخطاب نصرت جانی و گلاب
ولد کامیاب بخطاب جانی و جمعی دیگر از بندگان بمرحمت خلعت و امتیاز افراختند
چهاردهم حصار اقبال افلاک گشته عمارات قلعه دیرینش بمزول اشرف سکندر بارگاه
رفعت گرفت بحکم اشرف بندوبست آثار بوطن منهیان و درست کفایت مهمات جلیل
رسیده و داروغگی توپخانه بآقا یوطن منهیان و درست کفایت مهمات جلیل
رو اصلاح برده است در کنف اکبری بخدمت معلم نشو و نما یافته و از کمال طلب و طلب رسته

لوازم این محفل انس طایفه در وسعت و فرصت گنجد لکن نخبه نزدیک مقصد کند
و پس از تثبیت این مهم والا و حصول دیگر مقاصد علیه و خاطر ملکوت ناظر معظمات
مرات ملک پرای و جلایل مهمات کورکشایی هندوستان پردازد و شمه کلی حشمت و اهبت
ارجمند و خاطر وجود معدلت مآثر را بکلیه پرداشش پرداز دلفراغ بال و جمعیت خاطر مهد مرام
جشن و سور و سرانجام لوازم عیش و سرور چنانچه رشته بسته جلادت قدر و شان این دولت جاودان نگارد
و نزاوار کوکبه و عظمت سلطنت گردون اعتلا باشد نخبه در هم بسته رباعی دیگر لوک سلطنه
و بر برج جلادت بحلوس اشرف والا پیرایه گردانند و خطبه و سکه باسم نامی خویش بیاراید
و بر آنچه همت بگمارند بنابر این مقدمات بر تو در وصول حاجت دارالخلافه نهفته نماند که بعد
و ساز دهم موکب ظفر طراز از حضر آباد بیرون آمده و متوجه مستقر ریاست و سریر خلافت
نسبت دارالسلطنه لاهور گردد از قرون اثر فتح و نصرت و خبر مژده دولت و اقبال
دیگران مکان فیض نشان بمسامع اهالی و اعالی عالم گیر همت بر بعضی از اتباع و اطاعت
پادشاه به رایه حسبه را بانعام مهمات ملک گروه و ام و سیادت خان را بتفویض خدمات
دارالخلافه و قطب الدین خویشکار را بعنایت فیضداری بخدمه و سرپیدهای را بالتفات
خاص مخصوص ساخت از دهم خدیو کیهان ستان و جهانبانی سال از مستقر ریاست
کوچ فرموده بر استیان فیض بنیاد اعزاز را از قرون سعود طراوت و شادابی افزودند

فرستادن جلیل‌الله خان با جوشن تاجره بر مستقلا بر کنار اب مسلح و تعیین الامرا باحضور ظفر

قسمت دوازدهم بحمد الله راه سلیمان کوه

در این ایام فرخنده انجام رای کیتی آرای حضرت شاهنشاهی چنین
اقتضا نمود که فوجی از جیوش اقبال برگزیده بعهده سلطنه خلیل الله خان بهادر
تعین یابد و بمساعدت یکی از امرای عظام بسمت مستقلا بر کنار اب مسلح
توقف ورزیده راه سلیمان کوه معین گشته بوقتی سرند تا هر دو لشکری
و رای رحل اقامت افکنده و اصحاب موکب منصور بعد عبور از آب مذکور
بخش کنور را تحقیق نموده احوال آن صوب معروض بارگاه جلال سازند بنابران
آن نوین اخلاص آیین را بعطای خلعت خاص و فیل و شمشیر مرصع
حلف او بمرحمت خلعت و دستار و علم و دوراله پرداخته شمشیر مکرمت خلعت داد
طلا و فیل و قبا خان بعنایت خلعت و دستار و عبدالله خان برادر
و اقوام بمنصب هزاری و به نوازش خانه پدر مرخص گشتند و طاهر خان در اردوی
بعنایت خلعت و دستار و دیگر تاخان بعطای خلعت و فیل و سید منصور خان بار
بعنایت خلعت و دستار و عبدالله پسر علیمردان خان بمرحمت خلعت و اسپ و
منصور بارهه و اولاد دیگر ایشان را هر یک بعنایت خلعت و شمشیر خان افغانی و دلیر خان
منصب داران امثال بایزید عزیز و اتمام لشکر بعطای لایق سربلند گشته همگی موکب
و چون بعرض اشرف رسید سلیمان کوه یا جهی از لوکران خود و پدرش در

از آرزوی آب گنگ عنان او بار بمت هر دو دار فته بقصد آنکه در آنجا دو میون
آمر بوم آرات گذشته اگر تواند بوبه و بهار بور حمله کند و بیخ
بدار اسکوه محتشمه جیش فتنه و عدل باغی او کرد و خود و دو بین دانش آمین را
دفع و استیصال آن شعبه دوصه خصومت و عناد و بیخ قطع پر زیال و موجب صفحه حالی
بدر فته گردیدگانش بعد در کیش مصلحت بینی و صواب اندیشی لازم و میحم غمه امرای
رفیع مقدار امیر الامرا سپاه فوجی از عساکر نصرت شعار بمت هر دو دار تعیین فرمود
سد راه شش شعبه بکفایت مهم بپردازند و آن نوبین بلند مکان را بانعام خلعت
بعطای خلعت خاص و شمشیر مرصع با کمر قبل و دو اسپ با زین طلا نواخته و فدایی خان
بر حمت اسپ و نقاره و لودیخان بر حمت خلعت و اسپ و فیل و شمشیر و انعام نقد (بزار روپیه)
و سید فیروز خان بر بعنایت اسپ و محمد طاهر بسر ولد امیر الامرا بخطاب عقیدتخانی
و سید علی اکبر بر بعنایت خلعت و اسپ و فیل و شمشیر و جمدهر مکلل
از ملتفان عتبه خلافت بعنایت خلعت نوازش یافته امیر الامرا
معین گشتند و سید شیخ عتمان تهانه داری هر دو دار تعیین یافت بالجمله بهشت جهان را سیدن
ساعت جلوس مبارک در رباع خلد آیین آغاز اهتمام بنظم امور خلافت و جهانبانی
تمهید مقدمات جشن مورالدار بی و بر انجام اسباب لوازم آن بخشی و تکمیر و تعیین چیوش

یان نیت گذارد و احکام دین برگزیند و خلعت سلطنه و کامگاری بقد او دوخته
که بر نهج کمال و ادی احتیاج را تشریف عطا و احسان پوشاند بحکمت عالم فهر و سیاست را
بالطف و لوازم امرش آمیزش دهد و بعدالت از پی کوس خلافت در دوری بطراز بر پیشانی
ارایش نماید لیکن روزبسته بفتح فتوری چهار کند و قلت و لخته تبحر اقلیمی بر ابر سیاست
تدبرش را حاصیت حکم تقدیر شد و صیت نجابتش چون جوهر تیغش عالم گیر بیمن
عدل و انصاف دادهای مظلومان فرو رسیده ستمدیدگان نماید و بحسن رایش و بمن خریدار
متاع هنر و قدردان جوهر خرد مندان شد هم کشور صورت بیاراست فیض و جودش معمور و نفوذ
اهم و ارادهاش معنی از وجود موجودش رونق پذیرفت تنظم او امر لوای عزت و عظمت برافراخت و
اجتناب از مناهی و ملاهی طریق رواج خویش ساخت بجواهر مفاخر و فضایل معانی ملک و سلطنه
بیاراید و ذکر محاسن و مکارمش بر پای السنه و افواه بسیط جهان بپاید بلطایف اکرام و
وظایف احسان دلهای ارادتکان در قبضه محبت خویش آرد و بتالف عاطفت و
جلایل عطا و آزادگان را بسته زنجیر غلامی خود سازد و حطام جهان ندارد بایده کار بجهانیان
کند راست بر ذات کارا کهان تجلی خدا نمائی کند بدین کلمه حق شیدا کند
برحم آتش جور تسکین دهد زظام ستاند تسکین دهد بدارد و بتدبیر ناموس ملک کند
یک اندیشه جابوس ملک شاهد صدق این سیاق صورت احوال منیب طراز کشته

صید

مستمدان

بتیغ

عالم گیر است چهر از روزگار ملک تقدیر نسخه این صفات حمیده و مآثر
خصایل پسندیده در دفتر خلقت بنام نامی او حرر نبشته و دست قضا طینت
بنای اخلاق کامله و ملکات فاضله سرشته بود چنانچه از اشعاع طلوع صبح ولادت از مشرق سعادت
مرصوص این عجسته مقال نظم بشهادت دعوی صاحب قرانست ۵ در عجمی کمال ایام افسرانست
بزرگان بر رکندار اغ کار ۵ رخاور دهد مهر کامل عیار ۵ بوارق این مجد و لوامع این مکارم
ترجمه حال از ناصیه حال آن طراز بزرگی برجست و جلال می تابید و از مبدای جهانی افروز روز افزون
عالم ارای فروغ اورنگ نشینی و ملکوفر دلارای انوار آگینی آن رشید سلطنت و کشور
جلوه ظهور یافت کواکب خوانان صحایف پیش بینی را پیوسته ازمژده انوار فروزان طالع
و هویدا بود که عنقریب تایید ایزدی همای سلطنت و رسایه چتر گردون سایش بال اقبال
خواهد گشود و تهنیت طالع بکوکبان پیش بینی پرداخته منتظر ایام بودند تا
بانفصال حکمت ربانی پیوسته ابواب حصول امانی بروی دولت اخر مفتوح گردد و
سرانجام اسباب خشنودی و کامرانی و تمهید موجبات خلافت و جهانبانی فرماید
بخت همواره خود بود و تخت چشم براه روزگار دیرینه بود تا شاه سریر آرایش
کشاید انتظار فرو دای ساعت می برد و چشم بر طلوع و تابش در ترصد و صول این عید بزرگ
عمر مشهود روز مشهود داشت تا آنکه زین مکان در انواع خلق و فتوت بارکان و قواعد ملک و ملت

ازکار دین ملت بکلی نامه ترکس و الغوطلب از نزدیک و دور رایت دولت و غرور
می افراخت و بمقدمان فتنه جوازهر کوت و کنار طبل فساد و غمازی نواخت دیری نگذشت که اقبال ظل
و برکات عنایات قادر ذوالجلال خورشید عالم آرای سلطنتش از مطلع عالم و فیروزی به برج تو
جهان افروزی جلوه گر آمد آرزوی دیرینه روزگار برآمد زمان انتظارش بسر آمد در دور مبارک جمیع عالمیان
سال هزار و شصت و هجری مطابق یازدهم امرداد در عمارات دلگشای قصر مینا اعراس
مصرعه که همچو روضه خلد است مولم خرم بنیان و اساس لذات عالمیان مرتکبان مسکا سلطنت و جلالت
بآب طاعت تازه گردید و اهالی محل دلگشا مرتب داده بوالوان عیش و سرور طرب رسید
بر روی عالمیان گشاده نظم چو خلد برین شد زمین ارجمند بر قص اسمانها رجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز برآتش نماند ستاره چو کل عالمی را عیش مطرب
فرام می آمد از خنده لب جهان محلس آرای بر کرفت زمین را نگینی مزار در کرفت
بعد از انقضای یازده کهر بیست و دویل از روز مذکور موافق سیصد و سی و نه و دقیقه
و ده ثانیه نجومی بمشتهر کامکار بخت بیدار و دل شیدا قرین السعدی و تا سعد
بر تخت سلطنه و بهشت آرای بر فراز دی بر کتف پیای جلوس اقبال مخصوص بافراز بر سریر
نزول بخش و بهم کرده نظم برآمد بر اورنگ شاهنشهی شرف داد شش ارجمندی بهی
شهنشه بشد بر سریر اندای بخت و طالع کرد اقبال در پای تخت چو بنیاد

واطیعوا الرسول واولی الامر منکم است کمال عزت و غرابت دلالت و سید عبدالرشید نیوتنی
صاحب اسرار حقیقت
در سلک دعاگویان این دولت ابد مدت است باآن ناهم کشته بر حقانی فهمان اشارت غیب
و حقانی شناسان رموز آسمانی و مدایع لکنات و اسرار ازبان رمز دانیا و آشنا فهمند مسور
خاطر این لطیفه نشاط بخش و تلقین ناهم غیب رخ نموده اسرار است باکه این مشکل
سلیطین اولی الامر و معتمدای خواقین فی الحقیقت برگزین و پسندیدن خالق بیچون و مکان حقیقت
و حق بیت مستحق خلافت رکن مسکون است و خلایق را پس از اطاعت الله و متابعت
حضرت خیر الوری اطاعت اوامر و قبول نواهی او فرض عین و منبع سعادات دارین است و
میرجعفر حرامی در فتن تاریخ کوشیر آمد اهل زمان و آرزو خواهان این دولت دیرپا
شهنشاه فلک اورنگ تاریخ وقوع این عطیه شگرف نافته و دیگری از کلمه سبحان
الجبر موضع مصرعه سراورد پادشاهی گفته امید تا چرخ زنگار پیر بود برقرار اورنگ مهین
سایه گستر قوم عالمگیر را تاج فیروزی و افسر جهان افروزی بر سر است بر جهانیان و کافه انام
را ارزوجویان این بارگاه جم آرگاه دین پرور عدل گستر و فرد بخت بلند اقبال عدو مدل
در تسخیر جهان بمرطاع خورشید انقیاد باد بالجمله ارای که اورنگ مقدمات این جشن ارجمند و جلوس
خدیو اورنگ اقتدار بحکم اقتضای حال چنانچه گزارش یافت محرر قرار داد اکثر مراسم
و مراسمی دلالت بر برازندگی است بجلوس ثانی حوالت نموده بود در جلوس میمنت قرین

بخطاب قابل خانی و انعام چهار هزار روپیه سربلند شد و سه هزار روپیه بار یافته و رخصت
عنایت شد و دوم روز ایلچی دل غرور حسکم را بمنصه بیان عرضه شجاعت صادر شد
رایق قمار کی نسب بیرون رفتند و هشتم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی قرین
بخت ارجمند و دریا دستان فرزندوس مانند اعزاز و لوفوح این عطیه غیر مترقبه فرق افتخار این لطفه
کبری بر کمال افراشته صدف بر بهر برین داشت بر برده سرور ابر دولت و کامرانی و
زینت افزون اورنگ جهانبانی بودند **تعیین فوج تازه از عساکر نصرت پژوه بجهت**
تسخیر راه سلیمان سکوه از که عمدة الملک امیر الامرا با افواج نصرت موج مامور شده بود
بهر دوار رفته بکنار آب بهره جوهر سوات آب کنک عبور نمایند لشکر ایلچی
آبس در بنه و حرم اندیشه نداشت برای عالم آرای چنان اقتضا نمود فوجی دیگر از جنود
طوفان موج بهمراه تسخیر راه او رخصت فرمایند در این وقت آب چون بوصه آمده آن
اوان گذشتن دشوار بنا بر نقرس از جائی مجال عبور آب کنک نیافته بدر کنه کنار آب
چون سد راهش نبود از راه آب امیر الامرا با این لشکر او را طرف این جهت بصوب نوا
برفع و استیصال او بردارند بنا بر این شیخ مرید و بدیر خان و صف شکن و برخی از اهل
لشکر و دیگر مبارزان نصرتنشان مثل رندوله خان و میر صالح و امانت الله نواز خان و
دیروله و دریا خان و هیله چهارم دی قعده بجهت کفایت این مهم تعیین فرمودند در این ایام عرض

عبور از آب ستیلج فرمودند بنابران پانزدهم از نواحی کرنال کوچ شده موکب اقبال
نسبت قصبه اندری منحرف شش کوچ بر کوچ متوجه رو پر گردید و بعد از طی سه مرحله از کرنال
عرصه مضرب خیام درجات مستمر شده عبور موکب منصور از آب مذکور در پانی پت واقع است
فوق تصور بمکنان بود و از خیال ظاهر بینان بعد رسید فرمان قضا جریان محمد داحر پسر
چهی خاکه کورنیت سانزدهم دی قعده تصمیم عزیمت عبور نموده بر سبیل خلیل الرحمان و لشکر
با او بوقت معهود کشتیها توقف و در یک آن از آب گذشته و از کشتیها فرود آمده و لوکار
بطرف محالفان روان از جانبین و از کوه و دمان بوی دریا مورد آتش غلیظ و بخاری بصداقت
طبع الله عساکر ظفر مآثر هم و کموم و انصارهم اولا مکرر هم الی قلوب بودند متوجه گشت و لشکر
وصول بحر خار خار همگنان مذاب خود و بر ساحل رزمگاه مدبران عاقل حمد آورد
آن گروه باطل مرزوه از پی تیر و ستیز اقبال فوق تصور و خیال آنها بود و بصدمت
تاب تمالت نیاورده و عنان تماسک و استقلال از کف کسته راه گریز و وادی فرار گزیدند
و می بهدان کار طلب یکه جو کامیاب نصرت و ظفر آب مرور دران روی آب مورچال بسته
بجای محفوظان نشستند و چون کریختگان بتنوں رسید مقهوران انجا پیوستند آنها را نیز
این خبر رعب اثر پای ثبات کشته بزودی فرار و استقامت نتوانسته از
گذرگاه بر خاسته روانه سلطان پور شدند و همچنین مردم دیگر جایی درنگ نبود تا هم

این فهرست جریده مفاخره مولی یانی رسید ذکر شمه از احوال سلیمان شکوه بعد از هزیمت یافته
نگونبخته سرنوشت تا در آن اوقات بکوهستان بری بکنار رضاوقاع میسیر بکلک حقایق نگار حبس رفته
از احوال بیان میکند بدین آن جاهل اولی فرجام و بار جیه سیکنه و دیگر زمینداران و امرای بالکت
از پنجه معجز آسای آیه یاردوسم ماه مرضان و هفتم آن ماه مربوط عساکر ظفر اثر بادار اشکوه روی داده بود
سرف از زانه آباد گذشته در نواحی موضع کوته خبر رسید بدرقه گزخویش شنیده
و بخت قران اعلی حضرت و پس از آن نشنه دارا شکوه و منهزم بحسب صف ارادت و
فال و کنفه نصرت و فیروزی جوف اقبال بود و بر سیه رصورت حال لکه ما فیض
و این خبر عجب اثر در آن لشکر شایع شده سنگ نفوذ در جمعیتش اندا خت حضرت ظل
چون تا نوفت بمنور بصلح کار و دولی و مصلحت اندیش حکمت راه نزده متوجه صلاح
و حمایت مال دارا شکوه بود و با غوای بعضی فتنه پرده عمل منوط بحسب التماس و جوابش
او و بیش طالب بحوبر تشنه بود و با لوکه ای پیدر لشکر ابتر خود عازم دیار شده خود را
با و رساند و از بر دارای عساکر پادشاهی هر که خواهد با و رفاقت کرده دارا شکوه نیز بهمین مضمون
رقمها بفرستاده اسالت نامها مرقوم داعیان لشکر پادشاهی هر یک بی تکلف و همراهی او و نامه
آن ناقابل دولت و اقبال بعد از اطلاع بر حال بر آمده و بمصاحبت شتافته و عنان
استقلال از کف بهمت فرو نهاده در جاده کار و مدبر امر خویش میگردید و بهمان روز

آگاهی یافته دولت و دلیر خان از خانی و بی تجربگی پسر خود از ریان نشناخته نزد
مدبر علما جنه الله بمقتضای دوستی و محبت تمام باو داشت بالذات نصایح دوستانه در
مدکار مقدمات عاقلانه حامد کور را از این اراده فاسده جز خانه خرابی او و قبیله اش
حاصلی مدرک نیست باز آورد در غیبت آمدن بعبه اقبال منتبع صلاح و مآل او بود باخود
متفق و مصمم استان بحرکت و صباح آن پسلیمان شکوه بنا بر قرار داد ورزش از ان طرف
گوکلته عزم مرحبت به آباد نمود و دلیر خان تمهید معذرت نموده بار بعه که در بهار
و مجتمع جمیع بندهای پادشاه پرک همراهی گزیده باو کوچ نکرده و جمعی کثیر از لوکران جدید او
و دارا شکوه در هنگام رفتن به پنه در اثنای الهم لوکر شته بعضی از لوطان ملهود را تمت بعضی آباد
باستماع این خبر متوق گشته سلیمان شکوه بعد از دو منزل بای خواست و جمعی
همراه او مانده بعضی بخانه های خود رفته بعضی خود به پدر رسانده باقی بیک
مطلب بهادر خان که از لوکران عمده دارا شکوه بود و او را تابع گشته بود
برگشته اختر و صاحب لعنت لشکر ساخته بنای تدبیر انهم برای او کرده بعضی
نخواهی این اراده نکرده عنان عزیمت بصوب مقصد تافته آباد باقی ناچاران بر گشته
او با باقی بیک مذکور رسیده صلاحی با بهره او نیز از عمده او برورده دارا
و قریب شش هزار سوار از مردم خود و لوکران پدر با له آباد رفته بعد از چند روز

نصرت آب از آب کدشه خاک او را بر فرق روزگارش خواهد بخت
لاجرم معلوب جنود یاس و ناکامی گشته دل بر زوال نهاد و کوه بر کوه بر کوه و مرغوش
اندیشیده قرار توسل و التجی بمزربان آن سرزمین داد و از جاندی کوچ کنه بکیاب
رحد ولایت بر بکروی کردی آنست رفته منزل گزید مردم زمیندار و بعد از رسیدن
بهوا بیدار آن نهاد سلاح فرستاده بود انجا رسیده او بر خوردند و آن سرکرده را دستگیر
بهمین طریق او را بسیج گشته بکوهستان در آوردند و چون بحوالی مزرعه بری بکر رسید مزربان
ابی خود آمده ما و بلد بکشت و کفش ولایت من جای محترست و کسی بدین سلک
با شما نیست بدانکه مع هذا راه عبور بر شما فضیل و دیگر دوانست اگر میل
ابی دارید سپاه را رخصت کنه با اهل و عیال و معدودی از نوکران بری بکر آیند و
در بوقت ها بی بیک مطلب بهادر خان چون بعد بر آمدن از آب آسمار شده کوهی
مهلک در پیش داشت و یک چشمش نیز عارضه از کار رفته بود لهذا اموال و اهل
از زر رخصت کرفته جدا شد و چون از میان کوهستان بر آمد چون تفصیل آرد
و از کارهای ناصوابی که از سلیمان شکوه واقع شد این بود که در کدی بکنه بنده راه
معلوم بکناه با بنجاه و پنج سوار همراه بود و چنانچه سبق ذکر نافته و سخن از انواع ظلم و تعدی
مولف تمک عرض و ناموس کشته بود در کوهستان با خوای بعض مردم عرضه

شهام برگشته بالا آباد رسیدند و باهم اتفاق نموده لجه صلاح جال و مرکز خاطر بنای تعلل آوردند
مابین معدات دو روز کار آنجا برگشته روز چهارم عزم رفتن کردند و تصمیم ارادهٔ موقوف
بصوب بالا آباد نموده رمندارهای کوهستان را عذر خواسته و برخی از جواهر مرصع آلات
با یک قبیل و داده از برای آنکه برای درآمده بود برگشت و چون به بدره رسید مردش
بجهت صلاح کار خود این توطیه کرده هر کس بطرفی رفت تا آنکه اکثر متفرق و پریشان شده
پس از مقصد کوار با او نماند و آنها نیز در فکر خلاصی بودند چون خبر برگشته بکال
حال بر بسنوال دیدند و دانستند بجهت دور کار از و برگشته و سوار و افغان اکثر کار بر
رفع مانده و بآن جمع قلیل بالا آباد وجه مقصد او بود بسوالدر رسیده آنها را نیز در رفتن
تا همه جا همراه ندیده تنها بسکه سوار پیاده و مانکی و مغلوب رعب و سراسیمگی آمدن کوهستان
بشمار شده دگر باره عزم رفتن سری نکرده و مابین سوالدر صباح آن روز که بود مقصد
سمت کوه شد از مردم باقی مانده نیز اکثر متفرق گزیده کوای اسد کاسع و نایک مارو
بهادر لوحانی و سید احمد برادر سید قاسم با بهه و محمد شریف کوکه او و معدودی دیگر و تب
مقصد کوار لوبدار مردش با او همراهی نکردند و برخی از کارخانجات و فیلان و دوا پیش مانده
دار و زرنقد کروه طی کرده بزدل او با مقصد قاسم خان و مراد آباد پیوسته او مقصد رشته
دران بار کمانی رفته لوبدار برآمدن آن ایلس بنده از میان کوه با سپاه چون بقصد رفتن

سر راه او متوجه مذبه کردیدن چون خبر فرار آن سرکشته دست او یاردوم باری بسیار شدند
ایلغار کرده سیم شبی در ورش او بجای کوه فرار نموده بود به مذبه رسیدند و اینجا توقف ورزیده یک شبانه
بتعاقب آن بدعاقبت روانه پیش کردیدند و سید شیخ عنی تا تهانه دار هر دوار و
عصوخان فیصلار میان رود آب آنها نیز بقصد گرفتن سر راه او را آن کمک کرده شتابند
متعاقب قاسم خان رسیده در پی او شتافتند چون آن سید و پیرو تیره نظر خراب
افیون قاهره شده خایف و هراسان شده در کمال وحشت و اضطراب از راه آمده
قصد آن نمود که در میرود مجموع مردم و مالیه همراهی کرده بود چون حال او باین اختلال و اضطراب
بهمنوال دیدند از صواب اندیشی ترک رفاقت نموده راه مفارقت پیمودند و آن وحشت
دست حرمان و ناکامی روجه و چندی از زرد کپی و پاره از جواهر و مرصع آلات و انرفه
در آن سراسیمگی همراه توانست گرفت برداشته با مجهزین کوکه خود و عمده کاروان دیگر
رهگذر دلی او را کرده و بدیدار حسنی از مردم زمیندار بهته رهبری همراه او بعضی راه
مفارقت اکذار نشسته از بیراهه متوجه سری نگر شد و بعد از چند روز بای کوه سری نگر رسیده
زمیندار رصد است پرده او را بالای کوه برده و در دامن حوض جای داده و سرانجام حال او در کمال
خوبی کرده از شش خواهد یافت و دار اسکوه رسیده بخدمت پدر والا مقام دارا شکوه
لاهور در رکاب فیض مآب شتافته در ممالک خود آمده

هفدهم از آنجا نقل کرده در عمارات ماشاهی لب دریا امن کرده در همان مقام قرار گرفت
اکبر آباد بسیدری رسیده قبل از حکومت آن صوبه قیام ننموده بود بعد از انجام لشکر
و سامان لوازم توپخانه چنانکه توانند بکوشند و خود بر اطراف و اکناف و حدود و نواحی
و سایر لشکر خراسان ناهی ملازمت امیر منبع بر وعده رعایت و احسان فرستاده
سپاه آن مرز و بوم را از قوم قنبه و غیره لشکری خود کرده بود و برای رفتن آن دیار
و کوهستان نجاب و ملتان و بهکر تاته و مجموع بقطاع او متعلق بود و همچنین لشکر ای
پشاور و کابل و مهتر حسن نایب و والی آن قیام داشت خلعتها فرستاده مردم را از
نزدیک و دور بسی خود دعوت نموده بود و بعد از داخل شدن لاهور چون از
اموال کارخانه شاهی قورخانه توپخانه و دیگر کارخانجات آنجا بود در تصرف
و تدبیر گرفته ابواب داد و دهش بر روی همگنان مفتوح داشت و بجمع سپاه و لشکر و اصلاح
ابزار جولش بر وجه همت گماشته اسباب تدارک و استحکام یافت و چون مدار کار
و منصبهای عمده و لقب و سلاح و خلعت بسیار بمردم میداد و بعلاوه حقه لقب و نشانی
لوکهای را بخطاب ای نایب بنام میکرد در واقعه طلبان همگامه جوان همه بورو یاد کرده
در عرض اندک فرصتی قریب بیست هزار سوار و پیاده آمده و از بندهای بالیت بیرون جمعی از کوهاتیه
و خانم طمع سپاهیگری و انعام فریفته شده و کرده مدار از بجده رایه راجوت رجپوتانه کوهستان

سلیح کذرانیده بود بعد از وصول بلده هور چهار هزار سوار دیگر با توپ و مال بسیار
و سایر اسباب توپخانه بکمک آن فرستاده بود که کذر نمودن را چنانچه باید انتظام دهند
و بعد از استماع خبر توجه رایات خورشید لصوب هیچ تاریکی جمعی دیگر را نیز
با سید عزت خان و میر صاحب بیک و دیگر امرا بدان سمت کذر روز فرستاده چنانچه در
کنار آن لشکر با تعین کرده بود از مسدار ایام خلاف و ادبار روی بفرار نهاده
و هر قدمی که بر می داشتند با شتاب خورده خویش عنان دل ازرده کیش و دیار
و هشور خیر اختلال حال خود کفته بحکم ضرورت و مصلحت وقت دم صلح زده و حرف
دوستی و الیام در میان آورده مکاتب ترویر اسلوب منی بر کفته حالات و مشعر با خلاص
مراحات و موالات نکاشته بود و او در ترغیب حرکت از بنکاله و تکلیف کشتن
و سیله ارای ما این زیب اورنک کوتاه کشته مقرر ساخته بود و چون خود
در پی تهیه اسباب فتنه که بورش و فساد پردازد او نیز از بنکاله لوای
با آن دیار افراخته و با او مربوط عهود و مواثیق موکد بایمان در میان آورده و بعد از
برخاص مال و فیل و خام ملک و مال او بسیار قسمت نموده چنانچه لفوز کمیدو
و رب آن فتنه اندیش بدکیال در آن حدود مال از کفه لوزیاده سری و رشته اختری
با از حد خویش پیش نهاد و نزد آن کردار نکوهیده و حرکت نامنجی رفته کنار خود دید

ملک و مال و حشمت و اقبال بباد فنا و زوال داد و از غرور این امور و طرفگیهای احوال
آن بی بهر چه در دانش و شعور اینکه اگرچه بظاهر در رتبهٔ ارباب یکبار بود لیکن از ابکار صدق
صولت حبوشی قاهره در دل داشت زده لوکار که مرکوز خاطرش داشت و اندیشه قرار در فتن
بجانب ملتان و قندهار بود و بهمه اسباب آن عزیمت بیرار گشته و بار برداران و عمال
منجمله چنین اکثر مردم انبوه را لوس نعمه دریافته و آن بیچاره بطال حرات و دل در باخته
عزم ثبات نداشت امید از وی برگرفته آهنگ جدائی کردند خانه رابه راجه
بطل رفته بانجام سپاه نمایر رخصت گرفته جدا شد و بامر صحت لبرو و کل خویش
در لاهور گذاشت و بعد از چند روز پیر بنا بر مواضعه و با بدرخت سیم شب از لاهور
راه مغرفی پیمود بالجمله بیست و پنجم ذی قعده ماهچه رایات جهانگشا طل ورود
بکنار آب ستلج افکند که در اثر فیض نزول اشرف آن آب پدر شد و الله حوصله
بعد از دو نوبت اجس بجوش بود و طاقت خود رفته از فرط ذلت و تقصیر در حجاب انفعال و تشویر بود
پس از وقوع بورش اکبر آباد و برانداختن کلی از سلطنت از خاندان تیموری و دولت آن حضرت نهاد
با تمامی عهد و نوشتن بارگاه بهر مبارکه بادگست قرار یافت خدیو جهان بخشش قلم
عفو و صفح بر صفحه زلات و جرایم او کشیده از تقصیرش در گذشته بخلعت فاخره و بعد از
ای مژده جانفزا غم بصد سال سترده و الا کردید بعد دیر زمان خجسته بدو

سر بحر و بندگاه و ندارست و سر انگذ که حبس محلت بر مرسن عبور می‌شود و پانصد اشرفی
و دو هزار روپیه بر سبیل نذر کرد و ارست خاقان مرحوم کیش نعمت شعار لوره امیر
حلقه خاص و یک زنجیر فیل مرین بجل زرافت و سر نقره با ماده فیل و تمر مرصع گران‌بها
اولادش فرضه از تو تقصیر بر آورده و چیزی از عرضه داشت خلیل الله خان چین بوصیع پیشکش آورده
عنیم عاقبت وخیم در آب روی آب پیاده بقصد مدافعه فراهم آمده اند و داود خان با دیگر
سرداران دارا شکوه از لاهور آمده با ن حرب ادا همین و بهر شکوه نیز با لشکری دیگر و توپخانه
تازه با ن حق نشسته و دارا شکوه خود هم عزم برآمدن از لاهور کرده عنیم با هم خواهد کوشید
سنه بر سی تسعه و بین سلامه جسینکه و دیر خان را با جوقی از دیران و ارباب قلم بکومک
آنفوج نصرت مآل تعین نموده رخصت فرمود و دیگر صف شکنان مرا نش سوفیر
با نوکاه صمصام آن حبش نصرت پناه خنده و بمقتضای حزم و احتیاط بر مقدمه خلیل الله خان
و بهادر خان صادر شده تا رسیدن این جنود ظفر ورود هر جا باشند توقف کرده
بعد از وصول ایشان در عدد و عدت عساکر فیروزی نشان اولیای مدد کوشی مضاعف
منوط بدفع و استیصال اعادی و حاسدان دولت ابد پیوند شمرده بر سبیل ایلغار
بیست و دوم ذی قعده از آب روی آب لب انکه منازل پیش گرفته و فراز و آب گذار
دلوار گذارده عبور ایشان با شتاب میسر شده خلیل الله خان پیشتر فرستاده راه را

همواره سر زند بار تسلیم بگذارد عقبی اختیار نماید و اندیشه و فکر فی قعده
رقعه چیستکه و دلاور خان در مقام ماجرا جویی فروری اعلام میخواستند و از لور مهمان فرجیه
چیس سامه افروز دولتخواهان گردیده و دلداده شکوه و داعیه بکار بعزم قرار مسیل راحت و
پهر شکوه را تعجیل گام گردانیده بیت و نهم فی قعده از لاهور رخت اقبار بسته
ملتان روان شده و داده خان را متوره نصه کشتیها را نوخته و عرق نصه تعدار
وصال جیو دیو بهانسته منوقیر ماله پوده جمعیت انبقدره را موفض بارگاه جلال
وطاهر خان همراهان برجناح استعجال روان گشته شستم ذی حجه مدار السلطنه لاهور رسیده
بضفه نهر پرداخت و در کنار آب پیاده راجوب از وطن رسیده رقعه چیستکه
ملاقات نموده بخلیل الله خان ملحق شده بمعارش ایشان عازم درگاه گردید
نهضت طرلو امهار رقعه چیستکه را بدار الخلافه شاهجهان آباد رخصت نمود و
تا انجام این مهم و معاودت موکب فیروزی اثر در لاهور باشد و چون زین امر اعلی موصل
تا این وقت در حصص پهر بنده دولت آباد محبوس بوده اکنون بمصلحت دید محبوس
حامد کوکلتاش بوقیه نهضت عاطفت پرور مهربان شده قدردان جوهر ماکره گوهران
قیمت سنج گوهر صاحب جوهر اینده در مقام تلافی ان عتاب بمصلحت امر شد
تا هراده مجهر موصل فرمان صادر شد حامد کوکلتاش را از قلعه لک برآورده در حصار

در منزلی لایق جا دهند و بانعام نقود و اجناس و امتعه در احترام و نگهداشت او
دقیقه فروگذاشت ننمایند پنجم دی ماه آب عبور فرصه از آنکه سفاین فراهم آید صلابت
جرنیل داشت و عبور لشکر بکشتی و در عرض چند روز بسیر نخواهد کشتی مجموع لشکر در اطراف
آب مدت یازده روز اقامت فرموده چون از عرایض خلیل الله خان و دیگر
دولتخواهان در بنگاله دارائشکوه بعزم تسخیر آن ملک طپیده و آن ملک پرورده ماجرا و نوعی
و سامان لشکر ارسته و لشکر ارسته در قرب چهل و پنج هزار سوار بوده از راه هوگلی آمده و
مکنون ضمیر صاف دانا پذیرش آنست و هر جا فایوده ناچیز و طور اصف ارسلان گردد و احتمال
آن میرفت و در ملتان شتاب قدم ورزیده عنان عزیمت از وادی فرار بسوی مدافعه و
پیکار برتابد و از انجهت و با لشکر منصوره بردار توره و مردم از وحشت پراگنده و در
آن تاخلف جهان سلطنه در ورش و اعتبار برداری در لشکر دانسته باشد نفع
و ازین حزم و احتیاط مرضه آن میشد و اگر چنگیزوی دهر و نیروی اتفاق اقدر خدا نخواسته
چشم زخمی بجنود اقبال رسد که تدارک آن مشکل باشد لاجرم بر ضمیر الهام پذیر
شهنشاه عالم گیر و مرات صورت دور اندیشه و پیش بینی و دستور العمل صلاح در
و مصلحت گردیده است بر نوامیس عزیمت یافت و چون نفس نفیس با زنده سپاه ظفر
اثر و نصرت قرین آن بدعاقبت را بسیج جا و مکان تباه و در یک دو منزلی

میر منزلان حکم شد و بعد منزل نزدیک قرار داده مسافت بعید نه سمانند و
صف سکنجان از ملتان بتعاقب او شتافته او سردار ممالک محروسه رمکرای لوار سانق
و خلیل الله خان و بهادر خان برسیدن این خبر سوم محرم بملتان رسیدند و قرار دادند که
دیشب تخته بخفتی خبر رفته بود چون تا لوف مشخص بود او عزم الصیر داشت
با اراده بهکر بلکه رفتنش طرف الصیر و غرب منعطف راه الصیر بر که طرف دیپالپور
شتافته بود و از بری از دو یافته و حال انکه آن گذشته دیپالپور او را براه بکوکماره بعزیمت
بهکر مرحله پیمای وادی فرار گشته بود طاهر و حاجی خان بلوچ عمده رسیدند ازین ملتان از
روی دو تجوای و حد متکاری بر گشتهای خزانه و اسباب او و فرو رسوا و تیسب از راه دریا می رفته
رفته میجواست و تند راه تخته و آنها بر گرداند چون توجه و سپاهی همراه داشتند
بدانجا پیش آمدند و فیما بین جنگی روی داد چندی از طرفین کشته شدند آخر الامر
از عهده ممانعت برنیده آنها را راه دادند چهارم محرم الحرام بارخان با حواشی ملتان رسیده
بر ربع واجب الدعا ان و در باب تعاقب دادن سکوه صادر شده بود نصف سکنجان
رسیده او بمرز و بوم که بتعاقب شتافت و نه این احوال بعد از زد و خورد
گزارش خواهد یافت اکنون بر سر تحریر وقایع حضور پر نور رفته بر گشته سبی از جایی
گذاشته بود بدست تمک جاده فرمیدهد چون خبر فرار دادن سکوه سامونه افروز گردیدن

حزم و احتیاط شهامت آن فرقه ضالّه مرعی نموده و عمل نمودند صاحب تذکره شیخ مبرور در اوایل سکینه
و وقار و رفق و تدبیر و ثبات و استقلال در محک امتحان کامل عیار بوده با فوجی دیگر تعین یافته مأمور شد
جا محال لوقت نیافته خیال فساد بخاطر راه ندهد و بالفعل کار جهاد پیش قدم
و زنده بجنگ و مدافعه پرداخته چنانچه اقبال از عهده برنیاید آن برگشته روی کار برآمده کوشش
ایشان هم تواند نمود بنابران آن نیز فوجی از اشتهار شهر مذکور بعطای جنگ با علاقه مرخص شد
و انعام یک لک روپیه اورنگ شاهی و خلعت تعجیل یوسف شکن ملحق گشته
با تفاق یکدیگر بهمت بقدم امید نصرت رهسپار شدند و دلاوران بهادران
رو بهله و قبایل خان و ترره خان و جمعی دیگر از مبارزان و مجموع نه هزار سوار لودهی با شیخ مذکور معرکه
و رو در دیگر نبرد آزمای پرست حق آگاه بقصد زیارت روضه فیض ایشان
قدوه الاولیای اولاصلبی عارف ممد المتقطب ربانی شیخ بهاء الدین ملتانی قدس الله
سره النورانی شتافته بهر ملتان شرف قدوم بخشیده فیض اندوز مزار پر انوار گشتند
آن مرشد دستگاه لدیت کردند و استمداد همت و استفاضه لوله توجه ایشان
بر فتوح آن نقاوه کرای عارفین فرقه مکرار رو به شیخ بهاء الدین صاحب سجاده و ارث اولاد کرام
آن پیشوای اولیای عظام است و بکرار رو به بخدمه و مجاوران آن مقام قدسی احترام نمودند
و در رفتن و آمدن از زر فشانی دست جود و عطا خلقی انبوه سرو نقد آرزو بدامان امید

در مقام محاسبت و عطوفت بوده در این هنگام از عزایص وقایع دکن ران ممالک ترقی
بمسامع حقایق مجامع رسیده آن بیچاره دولت پرور را بسیاسی و حق شناسی قدر
این دولت ابد مدت سزاوار دانسته هوای خطیری در دماغ همت و پندار او افکنده
و بادشاه ممالک ارزنگ را برآمده عزم مخاصمت و مقاومت و الحق چنین امر خطیر
توأم رزم و رای بجناب خلافت رسیده مأمول مصالح سلطنت و فرمانروای دفع مخالف
کوشش او فرض لازم و منحتم شمرده در مهمات مملکت کیهان فسحت بمدد و سیاست صالحه
باید بمنوال سابق بافته خاطر جهان پرور بدان مصروف امور ملک و ملت و رفع تقلبات قواعد
دولت مشغول بوده لاجرم در این هنگام دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر اعتصام از طاهر آباد
عزم تسخیر قلعه ارنگل منعطف گشته افسر و ریوه یاتمراز آمده موکب گیتی گشا
کنج بر کنج قطع منازل منعطفه بست و چهارم شهر مذکور بباغ و عمارات الحمرا در ظاهر دار السلطنه
بزمست راه ملتان نزول اجلال محط رحال اقبال و دولت و عظمت گردید امرا و اعیان
پیوسته در اردوی معلی داخل شهر نگشته باغ فرخ بخش در بیرون شهر بمنزل و مقام اولیای دولت
ممالک محروسه نصرت توأمان مقرر و منعقد و خود بدولت بر سریر عبور شهر را از فرض قدوم گرامی
آذین بسته از باغ طل و نعمت باغ انداختند و روز دیگر دولت سیم ماه ربیع الثانی
محمد اعظم از شهر رسیده بر رکاب ظفر انتساب پایبوس را سعادت دریافته و کامگاری اندوخته

اسمانه در باغی خوش و بستان سرای دلکش و دلپذیر تو سعادت گستر ده باغ مذکور از رونق
همایون خرمی و نضارت کرفر و از انجا بخیمه کاه مذکور رفت و سیوم ساحت دلکشای باغ
اعز آباد از فیض نزول او رشک حالت بهشت برین و مهوای ظاهر قلعه اندقه از کرد قدوم
موکب عالم کرد دامن دولت عنبر افشان و رایحه خوش سنبله و سیاه کاهان صوبه دلاویز انجا و
دلشمند خان و ابراهیم خان و هر دو ابی کوشش نیز بفرد دیکر مبذول داشته متصدیان امر جلادت
و اقبال جهه سای آسنای جلال کشته دولتی بلند منزلت یافتند و داوطلبان خان
بهکار دار اسکوه جدا شده از راه جهیلیر بحصار فروزه وطن اوست رفته بعتبه بوسی
کرمان حضرت نوازش یافتند در این ایام مهنیان کارآکاه از ممالک شرق رویه پایه سریر
خلایق پناه رسیده خبر فرسته خوی شجاع و عزیمت او بقصد افواج خان دوران و قلع
و قمع آن کروه آشوب طلب سامع عظمت و جلال رسانیدند و عرایض امرا و نوشتهای
لشکریان که در آن حدود بتسخیر قلعه تیلکوا و بتنکاه خلافت رسید و آنچه قبل ازین
عرایض اضافه رود ایات مرقوم خاطر دوربین بعضی از اوقات تفتیش پوشیده نمیشد
لهذا خود دوران هوشمند کردید و بعضی از ین حرکتی ناهنجار و عزیمت دور از کار ازان
مدهوش نشأ عقلی و مبدل بجهد و رقتی مستعد و ناظر اوضاع کردید که تمهید حضرت
سنت اهتمام بر لاف می نصت و معاندتی و دم بکیجه و موافقت می زد و سموار جهه

باغ

دوراز کار دکر باره سرانجام او با نمود و حق تقدم و دلجوئی خدیو زمان نشناخته راه ناشایسته
پیمود و چون دانست که رایات خورشید تابت بتوقیر دارا شکوه متوجه پنجاب شده
و اتمام آن مهم را از عهده کما ینبغی بیرون نتواند و بحکام سلطنت و مستقر خلافت را از دارا شکوه
موکب جلال خالی میسر دانست پای ولای افشار لشکری جمع آورده بصوب لاهور آمد
و از آنجا اکرتوانده خود را بآگره رسانده شد پای تیز دستی کار آیش بود و اغوای
نوکران و خویش آمد گویان و تحریک واقعه طلبان و فتنه جویان چشم از صلاح اندیشی
پوشیده رونق کار و کری بازار محبت نیستند نیز علاوه پیدائش فتنه را روشنده
دماغ پندارش بنخوت آورده بعد از اندک توقفی در پیشه بانگرای آنحدود و لوحانه
دلاوری عظیم نکاله لودی و صوابی سال که رایات عالیات ظل ورود حضرت
نجاب افکنده خاطر جهان پرانشغول دفع فتنه دارا شکوه بود اینهاروز صوابی
عزیمت از پیشه بسمت اله آباد افراشت چون نوروز قلعه رهتاس رسید که
نوکر دارا شکوه در آنجا بود بجرات آن حصن فلک اساس قیام
بپای آن فتنه پرور و بعد از قرار مستقر الخلافه اکبر آباد و دیگر قلعه داران سمت
در فلاح و آن نواحی شتابان رهسپار و ملحق شد و قلعه را سپرد و بخشی
دارا بخشی دارا شکوه حارس قلعه خانه بود قلعه مذکور را بوداده و در جلال

سید قاسم قلعه دار لله آباد می گفت و من هم باین مامور م اگر خوف بایی صورت آید
قلعه را تسلیم کنم و منع مقدمات نیز بر عایت رفع غرض باطل و از دیاد مخالفان
او گشته قدم جرات پیش نهاد و چون این حقایق و احوال معروض بارگاه افلاک بارگاه
اگر چه بمقتضای عموم رافت و صلاح اندیشی و نتیجه قدیمه این خدیو مهر و دود خبر گذران
مرکوز ضمیر انور آن بود که تا ممکن و مقدور باشد پرده مسامحه و اغماض بر کار او کشیده این
حرکت ناهنجار از نسبت نکوهیده اطوار ناگزیده انگارند و بمقتضای هوش او را مهلت
دولت پیرا و در این راه اندک آرند و چنان نشود که کار بفتنه و خونریزی کشد خاصه
بعد از تحقیق این قضیه بکرار اخبار بر رای متنبع موعظت نما مهیای دلاور صلابت انگیزان
بهمه کوشش باطل ستر نوشتند و بدریافت شعور و ادراک هر او شده از کرده
خود باز آمد و دست ندامت بذیل اعتذار زده باز گردد لیکن در این وقت بمنازعت
رای بر مرتبت حزم و احتیاط بمناط خطط سلطنت و جهانداری و مقتضای
دوراندیشی و هوشیاری است بر خاطر اشرف چنین نهاده اگر آن رسیده بخت برگشته
از بهت نخوت غفلت و سلامت نخواهد و ترک ارادهٔ ناپسند و عزیمت ناهموار
خویش نکند بر می لفت و اغماض اصرار ننماید چون حاندوران باسالگونی ایراد
نامفاوضت او ندارد چندی دیگر از اعاظم امرا و فوجی از مکمل نصرت بر دفع ظل

رایت مالیت شاهزاده محمد سلطان بدر نصوب تعیین یافته تا سرحد اودیه
از حقیقت حال و کیفیت ارادهٔ آن نادان فتنه نگاه هرچه در یافت بلبلده جلال
مسعود صدارت مآبان برسم کرامت طراز طرای نفاذ پیوست و رایت عزیمت و اقتدار
نظم مهام مستقر الخلافه بعهدهٔ السلطنه امیر الامرا رایی بود که در نشئه ثانی و بجاه و اقتدار
هفدهم ربیع الاول در ساعتی مسعود بدولتی سعادت نزول برافراخت و حکم شد
چون شجاع مالیه آباد نزدیک تودهٔ خاندوران دست از محاصره قلعه برداشته بجانب
پیوندد و چهارم ربیع الثانی رایات نصرت پیکر از راه اغرآباد بقصد دخول دارالخلافه
باهر آباد آمد و اخر روز بخت فیروز چهر خورشید جهان تاب در برج عالم افروز
برآید بر فیلی که پیکر بدیع منظر بخت زرین رکوبیست آن صبح بشب پیوسته
سوار شده لوای عزیمت بصوب عرصه مرصد دولت افراخت و دو نیم کروه از روز مانده
قلعه مبارکه از فرخ نزول اشرف کوکب حصار اولاک بر اوج بخش مرکز خاک
جشن وزن مبارک ششم از بدایع قوانین معموله این دولت ابد پیوند طراز بندگی آنست
این دودمان عظیم الشان عمیم الاحسان را در هر سال از سنین عمر سعادت قرین
چون تاریخ میلاد همایون بنیاد در رسد شرایف نعوذ از زر و سیم و دیگر اشیای سنجیده
بدین طریق یک دفعه بطلبده یکمرتبه بشمرده و پس از آن چند نوبت

رسم منیت بر اخلاق جهان چون آفتاب از برج میزان برآمده سر آرای
و کامرانی گردیدند و در این حسن حجسته بساری از بندها بموجب ارجمند رهایی شدند
و تلافی شده هر کس بقدر توفیق و استطاعت بخلعتهای فاخره کرامایه گوناگون امتیاز پوشیدند
و امیر الامرا در اکبرآباد بود و چون بسنگه در وطن یوسف و خلیل الله خان صوبه دار لاهور و شیر
دلیر خان در بنگاله و اسلام خان بهمین بودند بتغییر ایالت حلقت سرمایه ممالک امتیاز یافتند
و نجابت خان و چندی قبل ازین بنا بر صدور تقصیر عظیم معزز منصب و حکومت و عمل اردبیه کوه
و اعتبار و سیلیه خطاب خانسامانی و سپه سالاری موکب ظفر اعتبار یافته بودند
یار و سالار کوشش سایه افزا بدکار مرحوم یوسف چون در همین ایام بسعادت دولت
و اقبال السیادی لب و دندان مرا سم تشنه انه رقم عفو بر جرایم جرایش کشیده اورده
رخصت کورنش اردوی یافته بود درین روز حجسته بوساطت امیر خان (و قربان)
سده افتاب کشته عرق خلعت و تبرید ناصیه تعظیم افشاندند و بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت
و داده خان در سیر ایام سعادت سالت و دلیر استاد بوس درگاه والا یافته بود
بعطای خلعت و نشر باب زینهار کار و منصب چهار هزاری سه هزار سوار کامیاب
و بهادر سنگه ادره تازه از وطن باستلام عتبه سپهر رتبه رسیده بمنصب سه هزاری سه هزار سوار
و عطای خلعت و نقاره و علم مورد الطاف مرحمت گردید و چون همواره تجسس و استکشاف سلیله

یک راس عریضه فرستاده تقرب خان از نظر گذشته مومی الیه استحسان آمود در بارگاه
برلیغ گیتی مطاع بنام رنبیر امرای عظام معظمی صادر گردید و نظم مهمات صوبه خاندیس بمشارالیه
میگذارد که میان صوبه مذکور و مساعد داند مفوض داشته برحسب زبانشان خود بی بکلفت
برجناب تعجیل روانه بارگاه حضور گردد شب دوازدهم ماه مذکور رخت مسلد و کالت بمنزل
حلقه رکاب ایالت بر کرسی خاتمی عباد روزگار عالمیان بهزاد میمن حضرت ظل الله صلوات الله
علیه و علی آله و اصحابه الاصفیا بشاهنشاه دیر پرور بابی مقرر امیر دولت حراز دوارد
بارباب استحقاق و محتشمین و زمره اهل و صالحین انفاق فرمود و بعد از دو سه روز
دوازدهم همای سیر بارگاه دلکشا صاحب آباد درعین دارالخلافه واقع شده از کلکش
امنیت بهار طلوع اشرف بر بزرگان و اعاظم کلکت آن سرزمین فیض میمنت گردید
و روز دیگر عزم زیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی همایون پادشاه طاب ثراه
مرکوز خاطر اقدس گشته بصوب کتب کوله توجه فرمود در روای پاک آن همایون
سدره نشین را لفاکه و دعای روح و راحت بخشیده پنجهزار روپیه بخدمه و مجاوران
آن روضه خلد مکان انعام نمود و بعد از فراغ آن لطوف بمزار فایض الانوار قدوه عرفای کلام
حضرت اعظم الدین معروف بابوبن برکت رسیده یکهزار روپیه بمتصدیان آن بقعه مرکه
انفاق کرده از آنجا بروضه و تکیه جناب قطب الاولیا علی الواصلین قدوه اللاحقین الموحدین

بذیل اعتماد زنند و قدم جرات از حدود ادب بیرون نهاده بسمت فتنه و فساد گرایند
بادت نسلطه محمد سلطان را با لشکری متقلبا بر گردانند و خود نیز بسوالب آن از قرار
سوروں بمقر دولت مراجعت فرمایند و اگر اندیشه نجیبه توفیق آشنا نیافته بر بحوت و
استکبار افزاید و بالجمله آبا آمده بارتکاب محاربه و پیکار پردازد نسبت بدو کوشمال اولی و احسن
است کتبه کشت ساخته بدفع آن فتنه جوئیه بهمایند و مبادرت عزم خراسان
ربیع الاول عمده شیخه را جمعیت داده حکم فرمودند بر اوداق اقبال زنند و عمارات
فیض بنا احضر آبا محطه بارگاه حشمت و جاه گردیده روز دیگر بخدمت فیروز و طالع دستبوس
اقدسه مبارکه بر قبل طوغ که سوار شده بود عنایت همایون بصوب مقصد روانه شدند
فلوه داری دار الخلافه و جزدانی مرحمت بخش و دربانی محبوس بوجه بستور سابق بامیر جان تعلق یافت
و دانشمند خان بایزید خان و ابراهیم خان و فاخر خان و طوغ خان در رکاب منصور منصب سرداری
در دار الخلافه وظیفه خوار احسان بودند رخصت انصراف یافتند ششم ماه مذکور رایات
احضر آبا محطه مضرب خیام گردید ماه مذکور رایات عز و جلال بصوب
برنواحی قصبه سورون کشور دند و از آنجا که خدیو جهان سلامت خیر فرجام و همت والا
بر هدایت شیخ فتنه انگیز نا سپاس مقصور بود بمقتضای عموم رافت و صلاح اندیشی
میخواستند تا بمکنی و میسر باشد آن مهم بمدارا و مصالحه انجام یابد و کار بستیز و آویز

کشاد و محصلان و شدوان گماشت و مبلغی خطیر از زمره تجار و متمولین هندو و مسلمان
در آنجا بودند بگرفتند و بعد از چیر و قهر عنیف قریب سه لک روپیه بر ذمه پنجه تطاول از اهالی بنارس
گرفت و از آنجا به ردّ او بهوشه او جهی متصدی این حدود و طلب بودند برفتی مخفی
به نیم منصه و سلطان ستم رود الله تنه لشکریانش هزار مرتبه بیش اصوف مسلحی کرد
از میان برده انواع تعرض بعرض و مال و ناموس آن مظلومان رسانیدند و آن پنجه و بدمآل مع
این مال را به جمعیت کسب پرتشتی و نکال ساخته از آنجا قدم جرأتش گذاشت و
چون فوجی لشکر دکه سید عالم و حسن خویسکی و خلاصه خرد و کلان خطه برجه پور فرار نمود
آنها رفته بجامه پرده نصه بود بنکر محل صفوی حاکم آنجا مانع شده و پایداری در خطه
ندیده بعد از اندک تو پ چند و اوک او نیز از قلعه برآمده بالتفاق فرد مذکور در
دهرنه آمده آباد و پیوست و هفدهم ربیع الثانی به آن موقد نیز ان فتنه و فساد به آباد آمد
سید قاسم با بهیزار قلعه برآمده با و ملاقی شد و چیپ آن حال اندیش پنجه و بدسنور
سابق قلعه را به صرفش و اگذاشت او سید تاج الدین نام سیدی از اقوام خطه مانن
خویش در قلعه گذاشته با جمعی و منتخب جمعیت خویش فتنه کشت و شتاب بعد از دو
توقف در آباد آباد از آب گذشته و دم حرکت پیش گذاشت در این مکان طفیل
یارانش به داد و خان رسیده مرحمت فیل با جل رفیع نوازش و حسن علی اوک

کرده بعطای خلعتی و علم و باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری هزار کلدار مباهی ساخت
و یزدان پیرم او بغو جلادیر صحبی رحاوه مرحمت خلعتی باضافه شش صدی بمنصب هزار و
پانصدی هزار کلدار و میر اوزبک خان بجد مت میر بخشی گری احدیان مورد نوازش گشته دوازدهم
میر ابوالمعالی ولد مرزا دولت مرحوم از جاگیر دار بنگاله بصوبه بهار و تنبار ضرورت شتافت
بر سری عادت از لشکر اوری ارادت موکب اقبال گورده بود و بیست و یکم
در یافته بیمات خلعت و اسپ با ساز طلا و فیل با جل زربفت و تمغا بمنصب
خطاب مرزا حاجی و انعام سه هزار روپیه و باضافه هزاری پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار کلدار
منتظم مرزا حسن کوکلتاش گردید و بعرض اشرف رسید که بلده اورده کوراره کوکلتاش
عسکر مشعلی بسبب اشتداد آزار قدیم چند روزی در اکرا با توقف کرده در موضع
ماوجه بفیه کوفت ازروی کار طلبی بمرتبه لشکر ظفر اثر از انجا روانه شده بود
در نواحی آبی منزل خلافه روز کار حیاتش بر آمد چهاردهم عبود موکبی منصور از نواحی
مکس پوریشنهت میرسید دس بنا به در سوال طلب بمسامع اقبال آگاه و
استفاضه انوار توجهات اولیای دولت شده که بقیه آنحضرت بروضه رضویه فیروزه اضفر
عظام نقوه عرفای کرام سید بدیع الدین قدس سره و زبان علم اهل سنت و جماعت
اشتهار دلالت عنان توجه والا بالتفات داده رسم زیارت بجا آورده فردوز

نجدیه و مجاورین اتمرار فیض الانوار عطا کردید همقدم طاهر قصبه کوره پادشاهزاده محمد سلطان
با عساکر متعلقین ایشان نزول داشتند و با شتاب بجهار کروهی آنجا رسیده توقف ورزیده بود و
توپچی را دیده بر تحقیق عزم صفدر دانسته بمرصد رافت نصرت وطن کردید
و پادشاهزاده محمد سلطان احوال سالمت مآل دولت اشرف متعلقه کیهان مدار لامع انوار
مذکور شنیده و بموجب حکم خاصه مانند مولود ارشد کردیدند از روی الطاف
و مراعات اسباب فیروزی انکه زیب ارای عظام محتشم خان بموجب امر کیتی مطاع از
خانه لیس متوجه درگاه آسمانجاه کشته بعد دین نزدیک رسیده و بعد تقدیم مجاریه و قوالب ادا
موکب جاه و جلال بپوسته جهه سای آستان سلطنه شده و از بین رسیدن لوف
محمد داحس اخلاص و یکجهتی و جوهر همت و کارطلبی آن خان والامکان در میدان
خلافت جلوه ظهور منصه شهود یافته و توجه پادشاه کشور ستان بکشتن دیگر اولاد مهر
رسیدن مدرک شنیده و بموجب حکم خاص مانند مولود ارشد مهیا لوازم و ادات مجد
مطهر و دیگر دران مرتبه فیروزی انزا مامت کزیده بقسم انواع نصرت شعار رو
تمهید لوازم رزم و پیکار پرداخته و در سی روز پادشاهزاده محمد سلطان بعنایت خنجر خاصه
با علاقه مروارید و یکصد اسپ با ساز مرصع و زین مینا و عراقی با زین مینا و طلا و
معظم خان بموجب حکم مرصع با علاقه مروارید و یکصد اسپ با ساز مرصع و عراقی با زین

مکافات آن بطریق او ولی از پیشگاه عدالت مستقیم حقیقی بپاداش
قدرت بدیع او آماده و مهیاست منتظر ظهور رسد و بپدرست و چون کسی را لایق
ظهور این احکام نگذارد خداوند ان قهار و برگزیدهای خاص خود بجلال او فرستد تا از روی حق
خدایان و ملکان و برادران بست و او بازگشته بر انجام کارش بخواری و نگونساری گذارد
در اینجا اراده ازلی و مشیت بر تمام هر کس غیر از خلاف آنچه او در کارش حاکم است
بلرزید و هر دو از محل خود ناخوشندی بقصاص و قدر بستیزد و با کارکنان آسمانی در افتد
چنان افتد که هر کس بخرد مصداق این بدیع بخش صورت حال تشخیص فتنه جوی عاقبت
از بخردی و باطل اندیشه و زیاده طلبی و حسد کینه حقوق مروت و مردمی خود را چنان
و مراعات کرد حق عهد و پیمان بر طاق نسیان گذارد نشنیده بیاد آرد نخوت و غرور بر آن خلاف
و تراوش او دست بدست کرد و در خویش تنیده بر پای بخت و اهلی زوده باشد کین
حقوق بخت نصیب از آنکه خون نصاری و اولاد ناکبار هر دو هر یک عنوان نامه هوشمندی و
آگاهی بجای بر خویش نشاند غفلت و غرور را از قفا و شعور دست نداد و خانچه
گرداش یافت از اراده آله بقصد محاربه و بکام او بازگشت نهاد در عزلت خویش
رنج و آمد و شد و در پرتو فت و جوی نکبت اثر در برابر موکب طفر سکر نشسته بست
بر انصاف خویش میگماشت لاجرم نغمه فرح انگیز نشنید و دشمن گذار از کانون عزت

وکاکر خان و عبدالله برق و داراد انصاری و رکاب بیک از زمره ها و محمد مراد بیک همراه
آن مقدمه الجیش فتح و فیروزی و اهتمام مراسم برق آگین و دشمن سوزی پیش قدم میدان
نصرت کشته گوی مسابقت از اقران ربوده و در ابصره چون سنگه را با سپاه و
راجپوتان او در برابر نصرت آثار حکم صف ارایی شد مهدی رس را تهور و محمد حسن شاملو را
و مرعز برید خشم و بلوی جوان و رام سنگه و هیرام را تهور ضمیمه فوج او گشته و اسلام خان
وسیف خان و اکرم خان و همت خان و سید بهادر و سید علا اکبر و سید برد
و شیخ عتیق و دلاور خان و اولوس سنگ حویلی اسلام خان و میر مهمند و سید بانگار حسین بارهه و
عبدالله بیک و کهود سنگه بادا و سید لشکر کش و سید کرم الله بارهه و شهاب الدین قلیخان و
بختیار بیک و زمره با برقی از توپخانه و جمعی از برق اندازان همراه آن فوج در میدان کارزار
و مردان جوانبخت فیروزی تعاقب نامزد قره باصره و پیشروی غنا صیه حشمت و بحمندی باکتاش براد
عالیقدر سعادت توام محمد اعظم شده و سپاه ایشان با جاندوران در ابصره را سنگه کهود بهه
و میرزا خان و بیرمدا و سبل سنگه نسودیه و هوشدار خان و معصوم خان و سندر داس و سید حسن بارهه
در ابصره چیره حادون و جمعی دیگر از بندها و منصبداران دکن در اطراف صف نصرت ارا ایستاده
کور را سنگه بارا و امر سنگه چندراوت و علیقلی خان و حکمت سنگه بادا و کور جبل کور و
شرف خان بیک رکهان و میر جمله و میر برکی و فتح سنگه کچواهه و چندی دیگر از امرا بر

ندر محمد خان و دیندار خان و رضوی خان و منعم خان و بخیر خان و تهور خان و مخلص خان و افضل خان
و الله یار خان و سید هدایت الله صدر لوای سپاه و شیخ عبد القوی و نصر خان و ملک حمد
و میر نعمت الله خان و محمد علی و مسعود خان و دولتمند خان و سیف الله و صفی و نظام
و ملنگ خان و اسمعیل ولد یحیی و لطف الله و لد سعد الله خان و افضل ولد فاخر خان و مبارک
آن یوسف و محمد مقیم دیوان بیوتات و معین خان و قطب کاسه و محمد عابد و لد راجه خان مرحوم
و فیض الله نواسه معتمد خان و جهانگیر بیگ دارو و حافظ قوام و محمد تقی برادر نصیر و زبردست خان
و احمد تربتی و عبد الله بیگ شیرازی و دوست محمد انصاری و جان غوری و صالح بیگ و کامل بیگ
و بخشو و خان و خدمتگاران کامیاب ملازمت رکاب ظفر مآب شده مالک رقاب گردیدند
و تا بنده اختر سلطنت رخشنده گوهر درج خلافت پادشاهزاده محمد اعظم را بدستور
دیگر معارک و حروب بهره اندوز سعادت همراهی نموده با خود در حوصله فیل حاضر میدند
و همه امرای عظام معظم خان را در جهی قبل ملازم رسیده بود در حوصله فیل جای داده
حکم فرمود که فیل مرکوب او در جنب فیل مبارک باشد و بدین سبب قوت و اعتبار
نصرت و ظفر او در فوق دیگر امرای عظام بود و بعد از چند گاه منصب محمد امین خان
مرحمت شد و کیخسرو علی خان و سید منصور بارهه و بهکوت بسنکه داد تسخیر نمودند و سید منصور به
و عباس افغان و فرهاد بیگ علیمردانی و خواجه صادق بدخشی و بسنکه بهدوریه و سید تاتار

شعله افروز حرب و پیکار گشته از دود های آتش فشان توپ و تفنگ
سر بچین مخالفان فرا گرفتند و تا نیم شب از طرفین همگی همت جدال کرم بوده و چیزی نمانده
و طلعت لیل پرده تیره بر چهره بخت اعدا کشید شیخ فرقه مذکوره را با توپخانه بر سر تل طلیعه
سپاه خود یکباره فرا هم آورده و چون سر زمینه اعدا را بجنگ پیش آمده بوده بر مکان
مرتفع بوده و بر سنگر آنها اشراف داشت معظم خان بصوابدید رای صائب چهل توپ از
توپخانه پادشاهی برده در سر زمینی که روبروی سنگر اعدا بوده نصب نموده و بر سنگر مطلع صادر شد
عساکر ظفر قرین همان شب آبی صعب لبستند لیکن بعد از آنها فرو آمده
با جوشن و سلاح شب پاس دارند و در دل افروزی آتش هر یک در پیش خود فرو خفتند
مورچال بسته از غدر و کید اعدا غافل ننشستند و بموجب امر معظم خان تا پاسی از
شب بر اطراف لشکر فرو رفته مراقب گشتند تا هنگام موجاهی و تابیدن مهر انور
دکشیک قیام نمودند و آن شب بر طبق فرمان لازم الامتثال منادیان لشکر فرو
تا سلاح از بر نگشوده و زین از اسپان بر ننهادند و کنیز خود و عالم گیر بود فراخ از مرکب فرو
نصب توپخانه از قبیل فرو آمده بود لیکن محتاج بانبار و آلات در آن نزدیکی نبود
شب بافته بود بنزول اجلال در آنجا نداشتند و بود از ادای نماز مغرب و عشا و
طلب استراحت و غنودن از حضرت خلاق مایشاء بجنب بیدار و دل آگاه

او از خمیر مایه کفر و عناد و داعیه تمرد و فساد در ضمیر نفاق پرورش مزکور و مضمر بود و لطر بر خبث باطن
خویش که خالف و نادیمی زیست پیوسته از بدیهای شهود منشی و صفت افساد
و بداندیشی می جست و بهانهای ماده خلاف و طغیان در خاطر می پخت تا آنکه در نوبهار جلوس
جهان نطر بر ظاهر حال آن کافر بدکمال کمه لوای دولت و اقبال بر افراخته بود بر سودای آنکه
از سر کار را قصد قرار مقصود بدست کس نزدیک فرصتی که از داعیه فساد جمع لوای
خبر دارد و آواز خبث مذکور از تیره روزان دیرگشته بخت تمام لشکر و سپاه خویش را گرد
را بجوتان مملکت کشیده با او در بر انداختن بعضی مسائل مهمه مداخل و مشکل در میان آورده
را آهو و دلیل جوان و همبر دکار است عقیدتان بغوای غلبه جهل و غرور را موکب منصور را داده
غلبه بوادی ادبار و خیبت و بخت ناهموار و دشت هراده محمر سلطان که بر سر راه آن گمراه بود
گذشته مردمش در سب جسارت بغارت گشودند و هر چه دانستند تاراج نمودند و چون
بلنگ کاه بقبال رسیدند در اثنای گیر و دار مقاهیر بیم دست از دیهای عظیم داشته شد و
انجمنی گیر و خیل اهل لکان با آن حزب کفر و ضلال بر جا میگذشت هر چه و هر کس بر سر راه
می آمد کوشش تاراج و پامال نطاول رجوتان مسلک و دار انجمت بورش عظیم و الطلاب
عجیبی در اردوی معاندان افتاده مردم بیم بر آمدند و خبرهای موحش لشکر آشوب شایع شد و
مفسدان فتنه جو و هنره کاران اردو بر بغارت بردن خزانه و کارخانجات

اسلام‌خان را که هراول بر لشکر یوسف‌خان آن رمیده بخت تیره روزگار بر دار کردند و
سیف‌خان و اکرم‌خان را با جمعی از دیگران که چون مبارزان این سلسله خود هراول لوای صدمه
و در کنار به صوب قندهار رهسپار شده لوای ایشان و بهروزی افراخته و چون کوکبه
آفتاب جهان افروز صبح طالع گشته غبار فساد هندوی تیره روز فرو نشست و خرد و کردار
عالم گیر مهر مقصد جهان کشای زیبنده خطاب شاهی برمیان بست شهنشاه جوان بخت
فلک اقتدار بعزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ و کارزار جوشن نصرت و ظفر پوشیده و تیغ
جهانگشا بکمر بسته و رو بپیش بر فیل کوه شکوه سوار شده و الکاصه ارلنگ
روز کدسته در طال ریت فتح آیت مجمع کواکب اوج سلطنت و فیروزی و پیروزی انگیزی رایت
خونت شکن تیره بخت دیو روز جسته فرجام بصعب متوقف شده ارموکب جلال
تخلف ورزیده بود نیک از انجا که ایل بیگی توفیق سپاه را بمقتضای و لینصرن الله من ینصره
در معرک کشور کشای و جهان ستانی خرد پاسبان و اقبال نگهبان دارد حال صدق
توکل و حسن اعتقاد و اعتماد بحضرت خداوند داد پشتی و اعانت و امداد سپاه و لشکر نیچه
بکرات و مرات مشاهده صدق گفتار این مقال گشته فیلیه علت فیه کثیره با وجود قلت
بهنگام کثرت اعدای و قلت اعوان و انصار از محصره و بیرونی نهاد و اساس مدبر و مضمار
شجاعت و نهمت کوی برد و سبق و قصب السبق بزرگی از خردان آفاق ربوده لطف الله

ازدهای نهنگ ‌ ‌ دمادم زخواب پیل ماتهی ‌ ‌ همه رفت در شب بخواب فنا

زبس آتش کینه اندر گرفت ‌ ‌ عرق بر بدن رنگ احگر گرفت ‌ ‌ دریغی از آن جایگاه

همایون تو با نعل مرکوب زین الیس پرشتاب رسیده بکیای فیلبان و یکهای تنخواه

در عقب فیل نشسته بود چون بآن لشکر بی وفا فیل اسپی رسید در فته شعله چون برق

او فخته بر نشست همان هر اول جهود مسعود دولتگر می نعت کارجنگ از رعد خروش و صاعقه ریز

توپ و تفنگ گذشته بامدرو شد ناوک و حدنگ رسید و میزبان سکاجو و همدران

نهمت خوار زبون کوشش آتش جراحت بر آورده بقبله و سیر زدند

و بانش غیرت امکامه کارزار کرم خندار کرنت بارش بر کمان نمودار ابر مطیر بود

عرصه دار و گیر از مبارزان و لیر ستان پر شوری نعره نوپ تفنگ بمکرر خلق کوش آشکار از روی

با طلب از دل اعدا بر دن کردو ناوک مغز شکاف جان ربا شیشک سانی در حیه

هوای بهذار و غرار بر نور می لقای بر آورد و نظم زبرج کمان طایران خدنگ ‌ ‌ بر بندبر رو

مردان جنگ ‌ ‌ نهان گشت از تیر فرق عدو ‌ ‌ بران سان و در زیر بر کش کدو

گذشتن خدنگ ارتن رخمدار ‌ ‌ بپیر خرد باز از لله زار ‌ ‌ دین اثنا سید عالم با به

سایه ذوالجلال بجدو کوشش تمام بان کرده بدرفجام در اوخیه چون باصرصر برخاشک
سیکرو در دابرست کیشان محال اندیش رالارش بردداشتند و بتیغ تبر و سنان
خورد زلسپری لنفس برکسته بجستان طلب ستیزرا برخاک اهلاک افکنده لوای علیه و استیلا
برافراشتند سید عالم رامنهزم ده جوهر شهامت و دلاوری بهادران فیروزی لوا با رکوب
از سرفته و بارو می سست کشته بگام فرار و ادبار براهی که آمده بود باز گشتند لشکر
سه فیل مست عربده خوی پیش فوج او بصدمه دفع و منع مبارزان دلیر و حرب لعب و تیر
رخ از عرصه کارزار بافته بر همان تیره خیره و سر بپیش افکنده بلکه از بارس یکان و صدمه صدیق
و یاران لب سیل از رزش تبر بند شده روی قهر و صولت بحرب قول طغرل اورند
و از طرف سه کوه پیکر غرابت منظر کی پیش آمده بفیل مرکوب مبارک قرین شدند
و چون ابر تیره بخورشید تابان نزدیک رسید تیرهت که کردن قدر کوه وقار بجمله ایل شکست
باده کس از جانب نرفته برگشته بشتاب و قرار رهپیش گرفته آن خاقان موید کامکار از کنف
قطعه مردی ار جابک برمونث ۱۱ رزراه چنان سبک نگردد ۱۱ کس بر سر راس جوهرش
بجنبد جز بر ص ار بگذرش ۱۱ و بتر لوله در حوصله یکاز فیلان همراه شته بجف از ره و الله
بصدور سپت فیلبان بیکبار خره رده مولد آن فیل دلیر جنگجو و بان ره یکی محرک صولت و مثل
آن مست دلاور خوبی بعکب برند و او چالاک و تیز دست بدو اندا خته لب عدت لوای حضرت

درانثنای این اراده بخارا در نشور رسید و چون روی جنگ و کارزار نداشت جوانان رشته
انجام انقطاع می یافت در آن اوقات و از آنجمله هراول منصور بیگ بخارا مسلک که مبادا از
قول است بر اتق مآلات هراد محمد سلطان و دوالفقار خان را با مقدمه خویش طوعا او مردند
بخارا راه یافته این حرکت را بر چرزدیگر حمل کنند و صلاح کار ندانسته فتور و فرار با لوح هراول رسید
و باعث مزید جرئت و جرءه دشمن اعداگردید لهذا بحکم دوراندیشی و پیش بینی کس بر دنبال ایشان
وخان نهرست تا از ساحت حشمت حال ما را مخبر و پیغام فرمخصه و شما بخاطر جمع و دل قوی در برابر
عنیم بوده بر رشته کوشش و مدارا از کف ندهید و با سرطاب اوقات دشمن مال ان
کنید تا خان بر اوس سدار بر اتق رد کمک خواهم رسید و بعد از رعایت این قضیه
حرم به نزول است خروی و معاودت تا بید بکاوی اولی قبل مبارکی بان در رکاب
کرد رسیده بدانوقه محالفان توجه نموده و در خلال این حال قبیله اسلام خان سردار برلاس با لوح
لبدقه بال رم کله از قوابع آنولت هم خورده و اکثر مردم ایشان از جای رفته و نهب
و غارت رفته اسیف خان و اکل محمد خان و هراول اسلام خان بعجله تمام و دی قدم فشرده
کوشهای مردانه نموده و بحسن یک رورهای و کارزاری نوبکار بر اتق رو پشت روی سیف خان
و اکل محمد خان بعد از ان او برش و یکه جان نثار کشته مرده شهادت و نیکنامی رسیده و دیگر
درانثنای این احتدال نهضت فیروزی سپاه با نجوم نصرت و تایید الله و صلابت و شکوه شاهنشاهی

روان گشته بجانب موکب ظفرقرین می آمد ازدور برسم نهاریان بایستاد و از
مسافت چهار کلاه شاه اما یافته شرف تسلیم دریافت خافان جهان اورا
برحوصله فیل جای داده همراه کرفتند و بعد از رو عبدالرحیم بن مذر محمد خان در زمان اعلیحضرت
در سلک کومکیان نظام یافته باشیخ می بوده رسیده جبهه سای زیر خاک عبودیت
و سجده کرا شده و دیجان و جدی مدر اختیار کرده رعی ارادت بلند کرد طوار آورده بوسه جواز
ملازمت اشرف جهان مطاع از لوح جبهت و دیدن اشتیاق مشرف کردانید
خبر فرار شیخ و سامو برای لودی سلطنه کشت و از کلش عنان از جاه اهمار برتافت و خوشدل
برعجله خاطر مندی عقیدت مند و فدویان اخلاص پیوند روزبه کمک و فیروزی از کلشن
امید بکف همای دولت مال سعادت کشوده شهباز حشمت اوج عزت کرفته رایت
نهضت دوکشای داد سهراب رت کامرانی فرقه اردان برافراخته نشان طالع کشاده
رنک غم از دل روده شد کمان ابروی یار بالا کشید سنان قدر غنای او خست نفاق یاران
شد و بایه دولت طایر پشت فیلان و اسپان موکب ارش در آمده لوای فلک سای دکه ماه
بلند کردید و از صدای کرنا و حروشش نفیر طبله عطارد و جلاجل بکوش کردون رسید بالجمله
تابیدات رسای و امداد جنود آسمانی و حسن ثبات قدم و نیروی بازوی همت و جرات این
فرارنده لوای کورنشان باوجود قلت و اندک لشکر و برهم خوردکی افواج طوار نرد ظهور ابواب

تا نظر کیان این بهارستان انوار بر حقایق احوال کامگاهی کامیابی پرتو شبیه نامزد مصاف شکنجان
چهارم محرم وارده کرد قبل ازین دلاور شکوه از ملتان بسرکردگی فراز کشته بود از پلی دیگر عبور
باطل پرده شناخته و بیخ کردی شهر منزل گزیده و بانظار رسیدن کومکیان و درست شدن
سلک حسبت مقام کهنه شتم از آب بیاه عبور کرده بطی دو مرحله دیگر در کنار آب ستلج
و از انجا با قصد لوجه وارده کرد بست نزول کشود و باهتمام پلیتی پرداخت و ظاهر شد
دارا شکوه سه روز در لوجه مقام داشته هشتم این ماه روانه پیش شده پیوسته کرده
بی العسکری فاصله گشت و پس از طی چند منزل پنجم صفر وارده کردی سکهر رسید و چون
درین منازل راه از کثرت بیشه و دراکم اشجار خاردار بغایت صعب و سلک دشوار گذار بود
و طول مسافت و ضیق عرصه سبز علاف آن گردید و اسباب لشکر تلف شد و لشکریان
تعب و اندوه کشیدند و از خیمه و بارجدا مانده اکثر کمر بافتند و در سکهر ظاهر شد دلاور شکوه از ملک
تنقال و بعضی پرداکیان را با برخی از خزانه و طلا آلات و تنگره آلات و تنگین بعلوفه بهادر
آورده بنسبت نام خواجه برای راه مودود اعتماد الدوله با سید عبد الرزاق نام یکی از وکلای خویش
بجزاست قلعه گماشته و چند توپ بزرگ با خود داشته با دیگر لوازم توپخانه و اکثری از
برق اندازان و تیر اندازان و بیاکرای بندوقچی در ان حصار استوار گذاشته سلخ محرم از سکهر
بتخکام یاس و جرمای وارد پیش گشته و بقیه خزانه و اسباب و اثاث البیت و خود راه شیه

برقعدار

خود رسید با هزار سوار و چهار ده بشتر بار پیشتر فرستاد و از گشتیهای اموال دارا شکوه
گذشته نزدیک بقلعه سوستان در جای عرض دریا کمتر باشد بر کنار دریا امور حالهای ساخته
و توپها نصب کنند و برق اندازان را جا بجا بنشاند و عقب سر او خود هم کوچ کرده
شتاب دارد که دارا شکوه از محاذی لشکرگاه دارا شکوه گذشته بر کنار
دریا بقاصله یک کروه از سرزمین و محاذی قلعه سوستان لنگر انداخته کروه بر حال بسته
با نظار گشتیهای او مستعد مدافعت نشست فردای آنروز آن معلوم کرده مخالف
گشتیها را از پای قلعه میرند متقاربان انجا لنگر انداخته را که بر کنار دریا نصب شده بود
گلوله بسیار زدند چندان نقصی نیافتند و نیفزود و گشتیها از صدمه
توپ سکته دریای قلعه ماندند یکی در گل نشست دیگری صدمه آنها بیمعنی عبور کرده لنگر انداخته
تهلکه و سم گذشت و تقسیم منصوبه فتح بیگ با بنی محمد صالح با طایفه کشتیها
دست بر مایه سعادت رسانیدن و بوسه بای طمع داده در نصفه دیده عاقبت بین
دولتخواهی و حقشناسی پوشیده و مدار کار بر مصلحت وقت نهاده از سطوت قهرمان عنایت
و در نیوقتی باریک حس بی و جوهر همت مصدر خدمتی نمایان میگردانند شرط
و خبر بجای آرند فلک بادای حق عهدی و نمک خدمتی و اجرای قصد التفات ارادت
و در کرو التفات انقیاد اوقات رهین و انتهاز انجنین فرصتهای نیک دانند که

غریمت مراجعت نموده و نورد هم کوچ کنان معاودت بهمکر معطوف داشتند و
داراشکوه بعلی مرحله بکنار چمل و دراه ولایت بکچه واقع است رسید و چون دران
از جهة کمی باران تالابهای آن راه بی آب بود و در موضع جا بجای بود لشکریان کنار نهر
درین حصه مزاحم اکثر لشکر آن خسران مآب نزدیک بهلاکت رسیده و دواب بسیار
تلف کرده و یازدهم دلفک چون شد حضرت چون مذکور انکه آن دشت سورستان
بس فت جهل کروه بر کنار دریای شور و در تمام آن مسافت آب شیرین مطلق نایاب و
از همه سو بجای آب جوهای امواج سراب و بواسطه قرب دریا بعض مواضع آن
سرمین نوعی از نمک است و در تهیه آب دلالت و دواب در وی قطعا میسر و بهندی
دلدل گویند و در جاده چند سوار بهلوی هم بسوار سند بطول آن بیابان منتهی میشود
بموضع لونه و دلفک ولایت بکچه است و از اینجا یک راه بکجرات حد اشنو و دراه دیگر
بجوناگه اکنون کلک حقایق لگار تحریر وقایع حضور بازگشته تر رشته لگارش بوا
دولت لنگور ارجمری در گذاشته بوجه بازگشت می آرد معاودت موکب
عالمگیر از کنار رود کمک بصوب ستقر الخلافت اکبرآباد و ازانجا باجمیر و آباد
جنوبیت سنگه ضلالت کیش و قمع و استیصال داراشکوه محال اندیش
چون خبر رفتن داراشکوه بگجرات و تسخیر لکهنری و فتنه لکهاء او در انجا بسمع حق

Lines omitted

بقلعه رفت وچون خبر آمدن شاهزاده محمد سلطان با معظم خان وسایر امرا بآله آباد رسید
بآله آباد شتافت از خدمه صوبه پا بطور پیاده چرصار عنایت را بر خود ملک فضا دیده
چاره کار و مصلحت امر خویش در سلوک طریق بندگی و دولتخواهی و سپردن قلعه بر رضای
پادشاه زمان دانست و رقیمه مشعر بر اسلام مدامت و استعفای جرایم و ارادهٔ سلام قلعه
ماوبابی دولت برزوال و خواستن للاک در سلک بندگان عتبه اقبال نگاشته روانه
درارزمره کوکبان اکبر شاهزاده محمد سلطان بود نوشته ماعرضه داشتی در باب تحدیث
ان اکبر ای پایه اورنگ خلافت بفلک محروا نگاشته بود خامه گوهر فشان او
اول در باب سبب انکه قبل ازین بچه مرحله آباد قیام داشت و واسطه طلبیدن امان از درگاه
فضل و احسان ساخت جانش را نامه مکتوب او در عرضه داشت شد بنابر ان شاهزاده والا نژاد
برده لبان حجب انعمیه بدرگاه خلایق پناه عرض داشتند و عرضه داشت او را فرستادند
از انجا که عفو زلات و خطا بخشی از جلایل مکارم و نزایف اخلاق نهاد اقبال او بود
امان داده بر سبیل کرامت نشان رقم نفاذ پذیر خاندوران بآله آباد رفته قلعه را
وسیدقاسم را بعواطف پادشاه بیمثال سابقه رونده درگاه آسمان جاه سازد
وخود بموجب دارالله آباد بحکومت و ایالت ان دیار پرداخته و حامد کور بغلبات لشکر ظفر
وفرمان جهانمطاع بداد خان همراه معظم خان بعرض رسانیده بصوبه داری

مبدای کار طلب یکه رجوه میبارزان جلادت آیین نهضت خوی قوی هزاری سوار بودند
باستیصال آن رخیل اهل ضلال تعیین فرمود و زانسبکه رانهور سیده برادر مقصد اصلی
حوت سنگه آن خطاب راجکه نامور خته و بعنایت خلعت و فیل با مالک فیل و شش
مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و باضافه هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
پایه قدر و منزلت او افزوده همراه نموده و بعد از متاصل شدن آن فتنه رانهور راجکه فیلم را نهور و
مرزبانی ولایت جودپور و متعلق بصوبه اجمیر بدو بخشیده مهمات آنجا بدو رجوع گردانیدند
و چون بعرض اشرف رسید که خان اراده کوشش و فساد دارد منصب مزبور را ضبط نموده
و افغی خان را از تغیر لوحته بسکه خته بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافراز ساختند
قرب دولت و کامرانی بمنصب نهصدی و موضع عمارت پور و نصیک لمو که از توابع صوبه اجمیر
اقبال یاور گشته فتح و فیروزی اولیای دولت ابد پیوند بود و آن فتنه بکمال
ایالت بغرباء ی همایون موکوم نفح بکمالست جای دیگر مقام نوشته در عرض ایام
مزبور کمر بخدمت دارو گیر ملازمان جسوده قبل ازین بسعت خان مفوض بود بتوپ خانه
بطای خلعت و باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری پانصد سوار سرافراز گردیده روانه
قلعه چاکنه بخطاب بلند خانی و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار
فیض اندوز گشت و چون لوکل حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن خلافت اکبر و الاتبار

دارالخلافه وجمعی ازمعارف امصار شیخ میرمکوالی رسانیده ازانجا موکب همایون بسمت ماهیس
آثار بیکونیت که بظهور رسیده بصحبت دارای دارالخلافه مولد الاطراف عطوفت جهانیان
آنجا رسیده بسلام شاهی مشرف گشته مرکز رایات طفرلوای بوقلمون آسمان از مستقر الخلافه
شهر بنیاد سرمایه سعادت آندولت وزور دیگر ساحت دلکشای فتح نگار مضرب خیام
حشمت فرجام گشته عازم دلتنگی آن قصبه اندوز نزول مسعود گردید وچون بقصد دفع
واستیصال داراسکوه وبنیه وماذب راجه جودت سنگه مسلط پیرزده عزیمت صوب اجمیر
پیش نهاد خاطر کیهان مدار بود ومیخواستند بی توقف ودرنگ روان آنصوب شوند
اورنگ زیب آنهم ضمیمه این فتح خداداد ساخته بایرین غرم وخول میسوز خلعت شرف نفاذ
مرحمت فرموده بسرانجام بعضی مهمات مقصود دران نخجیرگاه پیرزده ودرورود دریای نربدا
ازانجا بمقصد اقبال منضمه گردند ودرین روز خجسته بذر محمد خان رفته مستقر الخلافه بقصبه واضحی
میرسامان ومیرتزوک وصفی ومعتمد خان خلیفه سرانجام جمیع متصدیان مهمات انجا شرف اندوز
ملازمت گشته بعنایت خلاع سربلندی وسرافرازی یافتند وحقیقت آنکه شیخ محمد
وشیخ محمد معصوم پسران شیخ مغفور مرحوم واقف اسرار حقایق وعلوم شیخ احمد سرهندی قدس سره
درهریک ازفضایل وکمالات صوری ومعنوی مختلف الصنف آن سالک مسالک طالبان عرفان

از آنجا بمنصب نهصدی نهصد سوار و نهصد تفنگچی سرافراز خان بموکب کیهان پاسبان پیوسته بسعادت پدر بلند مرتبت لشکر حمایت گردیدند و مراحم پادشاهانه در بعطای خلعتی خاص اختصاص بخشید

گذارش یافتن اخبار احوال دارا شکوه بعد فرار از سمه بصوب گجرات

چون ناظران این سدره نهاد مأثر اقبال را باطلاع بر مجملی از حال آن حیران مآل بعد رسیدن بولایت گجرات و کیفیت برآمدن او از آنجا بصوب اجمیر ضرور می نماید بگلک بدایع اقلام برنگاشته وقایع حضور پرنور سازد در اینمقام گذاشته تا بعضی از احوالش میگذرد آن بدعاقبت معاودت لشکر نصرت اثر را از قفای خود غنیمت شمرده دگرباره هوای خودسری در دماغ پندار انداخت و چون ولایت گجرات را از وجود لشکر و سرداری پاک و مقاومت و مدافعی نیافت بتوقف نپرداخت آنچنان قدم در راه چول و بیابان گذاشته بر نمائی و امداد بعضی زمینداران راه کنار دریای نهروده راهی است غیر مسلوک و راهی صعب و تولد گذار رهگذای ولایت او دیار گردید و چون بولایت بیجه رسید مرزبان آنجا از بیدولتی با مستعدان شایسته و بارو و علاوه دار و توپخانه از مردم فریب ده دولت ملازمت و مجلس پاپاق کرده و در حرکت برای سپهر شکوه پسر خود جوانشکار نخله نامزد ساخت و زمیندار مذکور بملایمت استمالت داده چوب زمینهای او فریفته آن اولاد تیره خذلان از میان ولایت خود راه داد

بر تقدیر ما انیمع را از نیروی طاقت و قدرت خود فزاتر میدید لابد قبل از
وصول او بآن بحدود از انجا برآمده بدکن یعنی یا خود را به پیشگاه حضور رسانده خانه نشست
هوشمند دانش آئین از فرط بینش بدین صورت انجان را در مرآت ضمیر الهام پذیری دیدند
اورده بیشتر در باب لزوم استمالت فرستاده بودند و فرمان سمات بعنوان متضمن انعام و موقف عاطفت
صادر شده بود حاصل که هم از خطای کنکاش و تدبیر وهم از کم عیاری نقد اخلاص و
صفای عقیدت در بوته امتحان سنجیده شد و بمکان سر از زوایه خلاف منوع بود بادای حق عبودیت موفق گشته قرار کردن داده
داد و بار حمت خان دیوان انجا و جمیع کومکیان آن صوبه باستقبال آن بی بهره چون هر دو لشکر واقبال
از کجرات برآمده بمدهوپور کهیج رسیدند کردی نهرالت با وملاقی شد از روی بی اخلاصی
و خیراندیشی پیش آمد و کن باطل پروه بی مانع و مزاحمی بنهر در آمده سر خود بر داشت و
دست تصرف و تعرض باموال و اشیاء و کارخانجات سرکار بخشی و اهالی مابین کهیج
و رادکه قریب ده لک روپیه از مال او متصرف شد خانه عادت آن بی حقیقت
نقد سعادت بوجه ابواب اسراف و تبذیر کشوده در صدد فراهم آوردن لشکر و سامان
شد و کومکیان آن صوبه را بداد و دهش و انعام و بخشش فریفته بداد ون مناصب نامزد
و زر نقد بموجب وحصاب ذات و سوار ممکنه از صوبه مذکور طلبیده و بخود کرده طمع در بندر
حامیل خرنور کرد که امنای کرات را در زمان اعلیحضرت بمکنه حکومت

موحش کور راشوب بدر بردند و تخت آن نصب کاذبه باطراف و اکناف رسیده پورش
افتاده کردید و پس از نفس خبر فیروزی لوای سلطنت موافق در دور و نزدیک کشته رایه امن و
امان ملک و دولت شدند مجملا آن فساد اندیش فتنه کر بجود شنیدن این خبر یکدن از
پا افتاده و از طاق و طنبش خانه کار عزلت صوب نصیر مصمم نموده غیاث الدوله از کمال
دانکر کوه کمال نصوبه تبدل رحمتخان و دیوان نجا مرا کرفت و سید احمد برادر سید جلال بخاری را
جز نسبت فرزندی شاه عالم و این سبب بخاندان مکرم آل هدایت شعار کامیاب شده از
سایکه مراجعت صوبه دار کجرات کشته کرای نوکران خصوصی نکذشت و بجون از کجرات
سه مرحله بموضع بخصبا رسیدند و نوشهای رسیدند که بر لوده باعث
جرات بر حرکت شده بود محکوم مخذول و بهین وفتور در ارکان عزم و دولتش راه یافته در
مصلحت کار خویش متردد کشت و زین اثنا نوشته از رایه حسن سکه غصبان منش
مشتمل بکیفیت حال خود و تحریص آمدن ناقص خرد بصوب نصیر پور سیده که سلسله
غربت طلبش کردیده و بتحمل مواقعت و مرافقت آن نعادت شعار وادیه
محبت فیصله را بهور و دیکر نقوم راجوتان رلوطان آنها در نوا حی اجمیر بود تجدید اراده فساد
خود نموده و رخش آمدن دلیر شده و در هر منزل نعشته میتنه برمیدند بر عزم دفاع کمر بسته
حسن سکه صلاح کیش آن فتنه جوی محال اندیش بر سیده و آتش نایره میتنه

رایات خورشید مآثر در سلک کوکبان آن صوبه انتظام یافته بعد از وقوع این وقایع
تیره بختی راه بغی و طغیان پیموده از انجا فرار نموده بعد و بوی خویش رفته مدتی
شیمه قدیمه ان ضلالت نهاد بعد قیام منجر و متردد این راه مانده از تشویش انگیزی و
در ارار بودند لاجرم درین ایام رفع شر و دفع ضرر آن مدبر بد گهر و جمعیت ملک
سوهکن بندیله که هم از قوم او بود و از حقایق بوم و بر دلایت و کیفیت سرزمین
فسار آئین اکهی داشت به تنبیه و استیصال آن خسران مآل تعیین یافت و اندرین مدت
و راجه مهاسنگه بهدوریه و راو بهکون سنگه خویشکه بهدوریه و جمعی دیگر بعساکر
مباهی کشته همراهی او معین گردیدند و هم جمادی الاخره رایات نصرت طراز از
باری بابهرا آمده بروز دیگر مقام شد درین اوقات محمد مقیم دیوان بیوتات بعنایت
خطاب مقیم جاه سربلند گشته خدمت دیوانی بیوتات بعلاوه آن بکار نکته ور با جناب
هودج عصمت و احجاب روشن رای بیکم صیمه حدش کردید مقیم نزدیک قصبه مهدون
مضرب خیام فیروزی گشته یکروز انجا اقامت شد درین منزل ضعف شیخان که از
شیخ میر در عقب مانده بود بموکب معلی پیوسته احراز دولت زمین بوس نمود و بعنایت
خلعت کسوت مباهات پوشید چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی جهان آفرین صانع
پرد کیان براق عظمت و اقبال را بسوی انخلافه اکبرابادی درنوشتند سیم مرکز دایره

نبا بران شاه مرد بهم طاهر خان را بعنایت ترکش و کمان مرصع و جمدهر مرصع رخصت فرمودند
هر دو بهم محمد امینخان در نهایت قرب و صولت داره شکوه موجب امر اعلا از نوده بهکر رکاب بوسی پادشاه
موکب اقبال پیوسته سوار لنگر ملازمت اشرف شد و در نوده اداء قصبه
در جاگیر وطن زلیخا را بسبکه سودیست از زول موکبی طوفان فرمود کنس شد و در بلده مذکور
مکنجر فرمان و حمار اسپ با دیگر اشیا بیکش نمود و در نیمروز یکروز مقام شد چون غنیم نزدیک
و جنگ قریب بود حکم والا صادر گردید خزانه و فرودگاه خانخانان و احمال و اثقال غیر ضروری
بقلعه در قصبه مذکور واقع لب بریده نگاهدارند و با فرصای رای کوچ لایق پرستاران
و خدمتگاران و اردوی عزیز سوار شده بدولت هم رای بچه تر نگاه گذاشتند
رایه را بسبکه رخنه مرمت کنند محافظت قلعه نمایند دیوان همکام دلیر خان
باستر طلاد و بهادر خان بخشی و سیوم قلعه دار آباد منصب سرافراز هر کدام
و خطاب نهمتی و پروانچی بعطای خلعت و دلیر و لدیهادر خان رو همله و زهاد خان
بمرحمت اسپ سرافرازی یافتند بیست و یکم رایات عالیات از قصبه کوچ کرده دهم
شش کروهی تالاب سلیمگر محل نزول عساکر ظفر اثر گردید و طاهر خان و دریسم فراد
هاش آمده بعد از خرد و نیز ملازمت رسیدند از کیفیت حال غنیم در یافته بعرض
و بار مرخص شدند و دیوان مرافعات حضرت شاهنشاهی پرتو توجه بر تربت و لشکر و تقسیم انعام

بهراوه این فوج مقرر شده و محمد امینخان میربخشی باجوی از بهادران کار طلب مثل سید مسعود
باربه و فرهاد بیک علیمردان خانی و محمد طاهر نواسه رستم خان و کامگار خان و عباس افغان
و سید عیاد اکبر باربه و اورنگ خان و قطب کاسی و رپسکه راتهور و سید ماما باربه
روانه موکب جلال گردیدند طرح توپ خانه دهراوه این فوج بریلیه راجپوت قرار گرفت
و هوشدار خان و نزره خان و عزت خان و بیگ حمله و میر عبدالله عرب و عبدالله بیگ
در جسکه کوروکری دیگر از دیروی عصره و خاطر است چپ شیر خان بهراوه انها
معین گشته و در قول نصرت طراز مرصع خورشید رایت ماه نهی و مهر پیکر
سایه چتر طلایی ابو عبدالرحمن نذر محمد خان و فاضل خان و سعید خان و افتخار خان و لهور خان
و رای رایان و ان نوعت و محمد علیخان و قربان بیگ و شیخ عبدالقوی و حاشت خان و
دولت قدر خان و قابل خان و امانت خان و خواجه صادق بدخشی و اعتبار خان خواجه سرا
و جهانگیر قلی بیگ داروغه فورخانه و خرد جیله و قادر خواجه و خواجه بختاور و دریا خان و
جمعی دیگر از بندهای معتمد و خاصه سیمنه قول بحسب الحکم اعلی صادق خان و لکهاوت
میره بجد بمنگلوری تربیت خان تعویض یافته و باهر کرام قشونی از مبارزان نصرت اعتصام
همراه شده دو فوج دیگر بطریق طرح بریمین و یسار قلب مرتب گشته در جناحات
مرتضی خان یاهکوبت سکه اده و نصرتجان و رکمنانه سکه راتهور و خانه زاد خان و

محرک سلسله جوشش و افساد دلها شکوه کشته بلطایف حیل تمرد و تعرض او در بجای خویش
کشت مدار اوس را بهور و دیگر اقوام راجپوتان لشکری فراوان گرد آورده با چهل اور دست
حلاف اندیشه و مکاری جوی براز اردوی آن بخرد رسیده بخت را با خود شریک ملک سازد
بناری بعد از رسیدن بجونپور چنانچه مذکور شد بجنگ داغوای لودی رفت و محمد در صدد
او هم آوردن راجپوتان و سرانجام لشکر شده منظر رسیدن او بود در خلال این احوال
در بحبس دو تحولی و فرط عقیدت و خبر اندیشه در پناه حلقه منسلک انطار قرب و اعتبار و
بنوازی را چهای ملبس متقلد بجونپور نبار رعایت مراسم جنبت و رابطه نسبت با آن
حرارت کنیس داشت ترحم و عطوفت بجای نوشته و چنین صراحت از زبان عجز
سوده بزبان عجز و انکسار در جواب عفو تقصیر مالکان ارض اسلام شفاعت نامه کرده موصوف
و اگر عاطفت پادشاهی رقم مضمح بر جریده زلات او کشد و آن خلیفه نا اهل را بشرف عفو
اما جان بخشد هم انعمی موجب افتخار این بنده خواهد کرد و هم آن وجه را خورده
بکمتداد عاجز و انفعال در آمده دگر باره از زر صدف و التماس کردن بلطوف بندگی
خواهد سپرده مراسم والا پادشاهی الطاف لایزالی بقبول این ملتمس اقدام نموده دو تحواه سند
عزت و سربلندی بخشیده حکم همایون صادر شد از جانب خلیفه مکتوبی با ولی و منصوب

اجمیر مرکز اوطان راجپوتان است رحل اقامت انداخت تا قولم راجپوت از همه سو
روبا وآرند و من بر سپاه و اتباع حضرت بخصوص عنوب میرسیم و فرستاده را رخصت میدهد
مضامین آن نیجه برگشته روزگار بامید رسیدن او و فراهم آمدن راجپوتان شبیر تاخیر
و برتب خان ناظم مهمات انجا چون تاب مقاومت ندانست قبل از وصول او
چنانچه سبق ذکر یافت از انجا برآمده بسوک میلتا پوست و داراشکوه بعد از رسیدن
دکر باره دو بخیه را نزد راجه جسونت سنگه فرستاده مجرک شده بفصل اوردیار دانش
نوبت دربست کردی جمعه پیوز رخصتی راجه بدارا داده آمدن اجمیر بنا بر مقدماتی که گذشت
بدرفت قرار یافته عزم سرحد جزم شنبه بیست و بر خورده تحریک و تاکید آمدن بخصوص
وچون از سیمای حال و فحوای مقال دریافت عزم اندیشش بسته گرامده در مقام مکدر
اتفاق میشود امید از نیل مطلب بریده باجمیر مراجعت نمود راجه از انجا بر
روانه جمعه پیوز شد و چون از مراجعت دکر باره داراشکوه بعد از برگشتن دو بخیه ارجام
و باطل اندیشه بهر شکوه سوار شده راجه فرستاده بهر نوع دلجوئی او را بگمند و بر تر و تر
باجمیر گشتند آن ثمره نتیجه فساد بر جناح سرعت شتافته در نواحی جمعه پیوز رسیده
ملازمت نموده که تکلیف آمدن را بر حد مبالغه و الحاح رسانند چون راجه از خدمه قهر
و سطوت بادشاهی لطمه بیم و دهشت بر رخسار همت خورده بود و خذلان او را سر صلاح

وکلاه دست کوشش ماجان برهم نهد از آب سطوت هندسی خودشان ایمن توان نشست
و بدیوار پشته هر برآورده همت کوتاه بود بلند افتاب تابان را راه توان بست القصه
بایین خیال خام و تدبیر ناتمام قبل از وصول موکب ظفر اعلام تروج در بستن مورچال معظم شهر
بر مردم محول شد و هر شبانه را عهده محافظت و اتمام یکی از عمده معتبرین حبشه آلات توپخانه
آنگاه تمام داده ارجاب بیش خویش مورچال بخشی را متصل کرده پیش بود بکار فرمائی
سید اسد اسم داروغه مصطفی خان خطاب قلده بود و عسکر خان نجم ثانی و جان بیک لرش
در آن اوقات بر آنش بود مفوض و مورچال اصلی آن بفیروز میرزا و امیر دولت علی لو بود
سپرد و در جنب آن چند توپ کلان برفراز پشته ها بر دره مترقب بود نصب کنه
نزدیک بان جای بود خویش قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی دیگر بسته
شاه نواز خان را با پران و سایر اتباع و اشیاع حامد کور و مخبر بیگ نام لوکر عمده
اردو قلیچ خان خطاب داده در آن وقت مرتبه ساخته مورچالی بر فراز او
و جمعی دیگر بضبط او نگاهداشت آن گماشت و از آن گذشته مورچالی دیگر در یکوه
معروف بکوه بهاری متصل بود نامرد بهر شکوه کرد سپاه و مردم لودی با مغول
کلاق خان خوافی نگاه کرد شت چیزی از احوال آن کوته اندیش بر نگاه مقدمه
گزارش یافت اقبال بود تجربه پیوست اکنون نگارش وقوع موکب ظفر اعلام

موکب نصرت شعار محاذی کوکبه بهاری وحوس چون اقبال ابدی حسب امر عساکر فیروزی
اثر در دریا کده تبیه دایره شدند و سایر انواع بحر اموال بلشکر قول براطراف و حوالی
دولتخانه والا نزول کرده دایره سان بر مرکز اقبال احاطه نمایند و درین روز صف شکنان
توجانه را از جایره بقصد پیشتر برده بقصبه نیم توب اندازی در برابر موکب همایون غلبه نمود
و مجاهدان دشمن سوز شعله لعزور کوشش و جدال کشته برجنه کمین دیوار عمر مخالفان هدم
مبنیان استقلال منهوران باروی جرات و جلادت کشودند توپ رعد خروش قلعه
نهیب از حرافیس بخروش آمده سحاب ژاله بار بلوله از هر دو سو بارش گرفتن هوا گرفته
از دود باروت نمود ابر صاعقه بارت و مسبب کارزار ارجی ورت تحمل و تراز
حکم کبریت احمر پذیرفت نظم زهر سو فرو ریخت توپ و تفنگ " درانش
نهان گشت میدان جنگ " بانداز خورشید تابنده تیر " افگنده بر روی
القصه مبارزان خصم افگن دشمن شکن بصدمات توپ و ضرب زن تفنگ در رخنه
اساس قلاع و ثبات اعادی افگنده سرگرم تلاش نصرت و فیروزی بودند
آن خیره بختان ما جلب ستیز از بورجهای توپ و تفنگ و بان بر دولتخانه همایون
انواع شرور اندرخته آثار مدافعت و مقاومت بظهور میرسید و آن روز و آن
و روز دیگر تا سه پاس برین و تیره جرات و ورزش فیما بین اشعال داشتند

جمعی بر خاک هلاک افتد صورت فتح و نصرت در آینه حصول جلوه گر آید و نیز طور فروری
از افق اقبال جهره نماید تا آنکه کارکنان ازلی و نقش پردازان قدیر بر کهمون در تمهید مقدمات
رفعت و اعتلای دولت ابدی بقا و اعداد مواد غلبه و استیلای این سلطنت از بدایع
چهره کشای بدایع آشیانند و پیوسته مقاصد و مدعیات این برگزیده را نصب
در عقول و اوهام نگنجد و مدارک و افهام در میدان مقیاس تصور نسنجد بدست توفیق
سرانجام میدهند شاهد این مدعا نقش دلنواز نگار این بدیع ترین صورتها و آسان ترین وجهی برای
حصول بخشیده بر منصه ظهور جلوه دادند تا ظاهر بینان بدست اندیشه و تدبیر کرمان
تقدیر نادانستنش را که از رهگذر توفیق این برگزیده و اجلال غافلند روشن و مبرهن
گردد و بخت جهان کشایش کامیاب نصرت از بدو ولادت عالم ارایش بهره اندوز
تائید ایزدی است ذکر پویش عساکر منصور بر موجال غنیم و هجوم اولیای دولت
و هزیمت دادن اشکوه عاقبت وخیم مصحت سنج دقایق افرینش

که رموز حکمت پنهانش چهره افروز حال جهانست چون لشکر نگاری منتخب مالیه
نقش اقبال برگزیده را در رگاه عز و جلال درست نشین ساز و اسباب دولت و
سعادتمندی را در بارگاه ازل بدست عنایت خویش پرداخته خواهد چتر ملک
جهان خدیوی و علم کبریا برفرق فرقدسای عزت او برافراخت مقتضای حکمت کامله

اختر طالع دشمنان فتنه سگال و مدعیان باطل خیال پر و بال نکال افکنده پرتو نظر اثر
توفیق شمع راه سعادت و بختیاری همان تواند بود از حال آن گروه خذلان پژوه نگارد
و قضا و قدر را طرازنده کار صواب اعمال و تقشبندان بدایع احوالند از مرآت اقتضا
عرایم آن گمراهان نشان مجال طلب باز داده تا نقش هر مامول بگلیک مراد نشیند
بانصای تقدیر نگاشتند و صورت هر مطلوب بخشم بدخواهی در مرات احوال ننشتند
عکس آن در آینه وقوع جلوه ظهور گزیند بخت دلزون چراغ دولتشان در رهگذار
باد نهند و همون طالع بدسگون رخت امید شان بسیلاب عدم دهد از دست زمانه
نطفه حرمان بزرد و سنگ ناکامی بر سبوی خورند و بپای نامرادی بوادی برگسلند و الکبر
سپرند بوسه دیوبندد اگر صدره بعزم پیکار بر خیزند روزگارشان بر مهن دهد و بدرد
سودای دراز کار اگر هزار بار کرد بخوت انگیزند سپهر سای بر خاک مذلت افکند ایام از
محاسب عبرت داغ حسرت بر دل و پای حیرت در گل بیند و مدام از فتنه جویان
دولت خیره در و حسرت تیره بینند بناحق بی خویشتن هم بر اعمال خراشند و
بدست تبر بر خود خاک ناکامی بر فرق آماج شوند لطم کسی را که لطف ازل
یاور است همیشه رحمتش بر افرازد جو اقبالش آید بحرم افکند
دشمنش را فلک در تبه کند بدعدویش جو بارو کین زند اسمانش سبک بر زمین

یاوه هر که جهت از خصومت نیرد نه باوه ماجرا آورده کرد بداند نشش ازین بسته
جهان کس زبد خواه او خواسته از تواند صدق ایزد عاشکنت یافتی دادار شکوه جلال
سبز هر تربت نصب است بتارک در بصر از خون نصرت ان و آوارم شدان وادی
هلاک و خذلان و تبس انتقال انکه پس از نه روز او رنش و بکاره میان عرکه کشاده
واعادی تیره بخت ادبار و ادبوب و لنگ بران جنگ اشتعال و دشت و خنجه
کمال رنش یافت صدی مدبر پورش در مرات میر مصلحت کنش امرای خراسان جلوه
ظهور نی بود و سران و سپهداران لشکر منصور صلاح در کاری و جنگ فتح مژده
نصرت و ظفر بزودی و استای کمان نمی رسند روسیم پیشه نیست و نهم جادی الاخر مطابق
سوم فروردی بود از نیرنگ افتاب بزوال بهشت جهانی سکندر کاری طالع
کهان خدیو کینه ستان لی نوبده و تهمید اوخاهان بنشه صورتی مدیم ارزده غنیت نیع نمود و
و مصوره لفق افاکه نقش مراد اولیای دولت ابد بنا بر صفحه تهمت جلوه کرد و
بنوعی در ضمن ظاهر نمان نمیکنید و از پایه ابدیت مصلحت کیهان فرازین بود فعل منصور
بمفاتیح توفیق ربانی و تایید اسمانی کنش بدرفت کیفیت ظهوران فتح نزک انکه
رایه اجروپ زنیدان کوستان جمون و پیاکه ای اودر کوه کردی و کریوه اوردی
وجالک بود نرجون بعض از نرف رسیده بعضه مردم از عقب کوکله بهاری راه ایمن

بعد از روز بین نوبتان عقیدت مند شیخ میر با همراهان خویش از درب حصار شده باید
برست و همچنین رایه میسکه با فوج خود امیر الامرا با عساکر ایلغار روانه شد خان و
هوشدار خان با جمعی چرانغار از دو طرف نوازش شده بلزم رزم دانمک لوزش برده
مرصدر نزد دواو رسیس شد فوج شیخ مرد دیر خان بعد دو سه ساعت مرکبی کهان ستان
کسه در مصدر حدمت شایان و حایق نمایان گشته توفیق لدای حق عهدی در یافت
آن دو سردار دلیر نهاست آثار بوده و بعد از اتمام جنگ و پیکار نسیم فیروزی بر شعار اعلام
مبارزان طفر اعتصام وزیده اقدام ثبات حصم تیره سرانجام بوشش بر فته بعد رایه
چنسکه از عقب رسیده صیمه کن افواج منصور گردید بالجمله شیخ مرد دیر خان بیمن
همت تعلاص پرور با لطف بلکه کرم مور جالشاه اوار خان کمیت کوکبه اقبال
همراه گشته و مجد ها آن لوحه ها این بر تلش کار زار بر او خته بازوی کوشش بحکم انکه
ویرق افروز کشاده و بحبل الاتصال بحلاکه و کرم دست توب در حرب زن و لعلک
بان مور جالها آتش حنه دشمن تیره بخت را فرصت دیده کوشش نمیداد چنانچه
از مور جالها جمعی و بقصد کومک بر آمده میخواستند و خود مور جالشاه اوار خان را رسند
بعد مات منوا تر توپخانه بارش ابر بلا و صولت برق اجل زا برای لوحش بده کفه قدم
همت بار پس نهاده زود بیخواهی مور جالها میخزیدند در نیوفت و انواع کیک نزدیک

ضبط نصرت کرار شده کرار از نوبتان توپخانه

یادداشت

ای وهوی دلاوران و نهیب کیردار بهادران نعره جان خراش فنا بگوش جان اعدا
رسیده از کرو فریاد و زد و خورد پردلان شیر اوژن میدان پهرجوی شیر علم بر خونخوار شیر زند

نظم چنان تیغ را الجه خون مرصاف ۞ وچون برق جستی ز ابر غلاف ۞ عصب
انچنان کرد در مرد کار ۞ که رگ شد همی افعی رخمدار ۞ حور پنجه از دست میشد رها
رکیب من تنگ کشتی بروی هوا ۞ بلد رکب مدوش ریو سیه پوی ۞ و رفش زیر نعل قضا
و دار و شکوه مردم چشم را از پیش خود بیک تعین میکرد خانجه شاه نواز خان را
در یورش یاد نموده و بمورچال محصور رفته در مرتبه دافعت کوشش نمایند
و خانمد کور در عین جنگ رسیده او بزش و جدال و تحریص مردم بر حرب و قتال پرداخت
و مرداز ماه مرصاف نصرت پرار و بانجر رسیده خورشید خاوری از ذوال دیم
آن میکرد رایات جرات در هامون و دشت سنجر بلند شاه نواز خان بیادداشت کرد و
مکافات تقصیر هدف تیر تقدیر گشته از پا در افتاد و سیاه و خان پسر خانمد کور چند
زخم برداشت و مجروح تر لیف میر بخشی دلاور شکوه را از دست دلیر خان بر شکم رسید
از پشت گذر کرد و خانجه مذکور چون که همان زخم کاری در گذشت و مجروح را با بکر
خونشکی از عدای لشکر مخالف تیغ انجل سپری شده در موکه افتاده دار مجاهدت
موکب جلال زنبور نوشان عقیدت بکمال تیغ میبرد بر خوصه قبیله کوار مردانه و دلاوران

پردکیان اورا سوار کرده و خزانه و کارخانجات ضروری با نخجوان آماده فرار دادند و خود با لشکر
مهیای گریز بر قرار بلندی ایستاده مشاهده کوشش طرفین میکرد و انتظار انجام کار می برد تا آنکه
تغیر مزاج شاه قلیخان و عساکر کردون مانند آن دلاور راه اورش کرده بودند و مورچال لشکر
منازعت اتصال آن بر هم خورده دیگر همه مورچالها انتظام یافت و در اورش سعی نمایان کلار
باو آمال کار را بر وجه همت و ثبات در خور دیده قرار فرار داد خنجر نخجوان و چخور
در رسیده پرده ظلام بر روی مخالف و موافق کشیده بود و سپاه منصور بر بالای تپه
شیخ میر از خوردن شام فارغ نشسته بودند ناگاه از نخجوان فرار فرار داد
و فیروز میرزا و جمعی دیگر از سپاه راه گریز پیش گرفته بودند اسباب و اموال
عمده بر دوش برده و از نخجوان بر آمده بودند و بعضی از اسباب و اموال
خود را همراه داشتند بعضی را بر آورده بودند از ردار دل کرده فیروز میرزا
رفتن جانی نگذاشت و خلاص شد و مجموع اردو و همه اسباب بدست لشکر
لشکریان از خزانه و کارخانجات راجوتان و مردم سرو پا در رسیدند بردکرده
در آن هنگامه بورش و آشوب غارتگر غیر جواهر پوشیده نماند و قلیل از اثاثه
اهل حرمش و غلامان بعد از منهزم و اموال چیزی ماند و رسید و خانه و خانه بعد برآمد
و مرتجلی رو بورود و ادی حرمان و ناکامی شده عازم گریز و بعد از رفتن

طرف جمیستان خلد نبی رفت بر شاه جاه و حشمت سایه غبار و کلزار ابهت و کامرانی
بی حس و خار شد چشمه فتنه غنود و روان ملک بر اکوه فسه جویان و اطلس راد بت لود بر ورش
اوزار ارکف رفت و عقبت منت ان دو تحول سوخاطر از احتلال دو بی ترام آید نظم
بماندم بای شاه فیروز مند ۱۱ و هر کر مبادش رکینه کرند ۱۱ سبک تند بالش شد از
دل اندر حرصم همچون حباب ۱۱ عدو هر کجا ست تدبیر بست ۱۱ سکونش تک جیب
در هم شکست ۱۱ دل حرصم را کونه در هم فرد ۱۱ بخوجه حمله بر قلب دشمن برد ۱۱ جهانه
نصرت شه کامیاب ۱۱ بدان سان و تنها و یاور رکاب ۱۱ بر خمار
دو بین دین ورای هوشمند و بانع اصل حنیف پسندیده مرات خاطرشان نقش بدیر فرق
زوی کار کشته از تصفح وقایع دهر حادثه زاو مطالعه با سیاق ناهی حریت بحش عبرت افزا
تماشی مرا ۱۱ و صایع و احوال جهان بحفه اند و دقایق نادر و صحایف مفتوح و سلک طی مافیه
و خوانی سالفه جلوه کاه انظار تنبع سخنه نظار کی کارخانه لدای بصیرت صورت ایمن
کو بنده نیست در کم کیه از بارت بن کورستان و خردان عالیمکان را در عرض اتقدر
مدت ایجنس محاربات سکر فت خرد ای و مرصاف نای مردان بای سطوت
انصاف افسانه و از اندام توفیق ربای و نمید آسمای دست قدرتش را نصاف لمبدا کتب
نهاده کم بحب بلندی بالای نصفهای غیب و فوحات سماوی دست قدرته بر اکر

همت و ملاشی حراب و مساعی جمیل کشاد و مجاریات طفر براه انصاف خاقان گیتی ستان
مشهود عالمیان گشته از عنایت الهی و همت بلند ایشان هر گز بندگان این امور منکشف نبوده
عقلت بر دانش خداداد الحضرت ممکنه و از نهایت خصوصیه و نیازمندی بدرگاه کبریا دارند
این مرتبت را بازوی قوت و نیروی اقتدار خویش دانسته که همواره در خلوت قدس
و محافل انس بر زبان حق ترجمان مفتاح غرایب صنع و ایمان است مسکبر زده این است
عطر و فتوحات علیه و از منجزات باهرات حضرت رسالت پناهی و آثار ایمان
امداد و اسعاد یاری مقدس آن خلاصه موجودات علیه و علی آله و اصحابه الف الف الصلوات
و اکرام التحیات میدانم لاجرم پیوسته شکر این نعمت عظمی بطاعات و عبادات
و امتثال مرضیات سبحانه و تعالی مصروف حضرت حق تعالی و تقدس و محو آثار رذایل و مناهی کامل
از قدس منبع آن نبی نصیب باد بوجه کرت بحساب جاه و محل و دور حشمت و کامرانی
بنفت و نش آسانی نزاده بدوام اکابر و اصاغر پرسنه و کمال عدل پرورش و رعایت
و بروش حال سپاه و رعیت و رعایت قانون انصاف و بوشش و غرض از ورزی
و برافرازی همان فرموده سلطنت الفروز خلافت بخشیده اند امید هست کشور
صورت و معنی و استیلم ظاهر و باطن از فرزندان این خجسته دودمان کبر و فتی بر بساط سلطنت
و اقبالش بر اورنگ خسروان و ماهیچه رای عزت جلالش هم چشم خورشید خاوران باد و بالجمله الحضرت

خران پرده از منتسبات جهان برای وقته روابی لوبود معاوده از رضه منتسبه
بافتصای رای عالم آرای راجیه سنگه وبهادرخان را بهمراهی از بندهای کار طلب و
مبارزان نصرت نشان متهد بردلخان ومحمد بیک ومالکار بیک دراودیهان را بهود
وبهوجراج کچهواهه وتهمولدیک ومرصی افغان وسکت سنگه لودروبورجهان کورد لو
والتش قتماق وخانش رخان وغلام محمد افغان ومرکنار خان دشت بطام بنگاه تعین
نعیس کرده مرخص ساختند وآن سرکشته تیه ادبار را بهمین جامهان دربند وقراولان
اگر میرتوزک دستگیر کنند والا بهمت برتوقیف گماشته لودیه لعان دست نا کامی
وبهنگام رخصت رایه جیسنگه را بعنایت خلعت دیگر بخرفیل دشمن مرصع وانعام
یکصد روپیه وبهادرخان را بعطای خلعت وجمدهر مینا کار با علاقه مروارید و
انعام سی هزار روپیه وارشش فرعه آرنگیان آن جنبش فروری با دکار بیک بعنایت
خلعت وخطاب با دکار خانی ومحمد بیک برادرش بحطای رانداز خانی ودیگر عهده امرا
خلعت وبعضی بعطای اسپ سربلند گشتند وبرای تسلیه خاطر رایه جیسنگه
صندوق مدرست وبارگشت اودر حضیر خورشید نظیر بنشست وجرم بخشی
عفو پذیر بر بوصیه افگنده بود فرمان مرحمت عنوان منبی بر مژده بخشایش وعفو سابق
زلات وخطایا از بندگان طغی صادر گشته عاطفت خاص حتمه اودمرسل شد و

نوکر دولت دلدار شکوه را از منفار فرستاده ملتجی بجناب خلافت گردید بصوب حرمت خلافت
سرادقات کشته در سلک بندهای درگاه خلایق پناه انتظام یافتند و در جمیتی دولتخواهان گردون
اورنگ دلدار شکوه بجرو عنف همراه آورده بوضع عنبه جلیل جبهه طالع برافروخت
وچون بعرض اشرف رسید دلدار شکوه چهی کبیر و فرقه انبوه سادات مطهرین و
کهانهای علما و اکابر سفاهت و بخردی مقید و محبوس ساخته بودند و آن گروه
احمیر مدخل عدل پرور فضل گستر فیضای عاطفتی و مهدای حکم فرمودند تا
از قید رهایی بخشند و قریب یکصد نجر فیل از رود ماکه و خود در رکاب دلدار شکوه
عمت لوای لیلی کشته در ضمن اقبال حاضر شده سعادت ملازمت را دریافت

احمیر چون خاطر جهان پرور از مهم دلدار شکوه و دفع فتنه او فراغت یافت
در اینوقت بسمع رسید که رجبی طالع بیدار دست مدافعت بذیل اغتنام زده رایات
برخطه عجمیر نهاد بهشت عالم گیر را عزم مراجعت از اجمیر مدار الخلافه
مرصع کشته بود چهارم رجب سنه حی و ثمانین الف و مائتین و الف فرمودند
و اوایل آن دور فرخنده بمعاودت موفق و بوقوف روضه قدسیه معنه
توجه نمودند و چون بدرولی قلعه رسیدند از فرط نیازمندی و خلق طلبه زیاده
رسک افزای آسمان گردیدند و بقدم صدق اعتقاد بان بقعه فرض نیاز اوراد

گردون شکوه گروهی از سنه پیراقهای طلا و نقره و جلاجل زرین و سلاسل سیمین
و برکتوان های زردوزی و مخمل زربفت برنشسته هر یک علمهای خورشید تابان در دست
چون رایت آفتاب از اوج حمل کوکبه دخشان و کوکبه های کواکب تابان قندیل
ماه و مهر از پیش طاق بهر بسته و حسان و پری چهر بسیان عراقی تاج همه
زرین ستام و مرصع لجام و مالک فیلان کوه پایه و شتران نیرومایه جمله مارپیچ و مراسیه و ماده بسیار
از عقب هر یک بارداران با پیراقهای زرنگار بسیار از انواع نصرت رنظر فریب تماشا میان شهر و بازار
و بیغسکی و بازدار با پیراقهای زرنگار بسیار از انواع نصرت رنظر فریب تماشا میان شهر و بازار
گردیده و امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار آن بدر منیر و خورشید عالمگیر را با لشکر در میان گرفته
و عس کرنای ماتم آرا عقب و پیش و پس رفیع قوع مانند خیل کواکب سیار صف بسته در طبل
زدن آمدند مهر انور هر یک بجای پایه خویش روان شده بر کنار برام آرامشگاه آبی
احتشام عمر ستاره خیره کشته بحیرت و سکفت فرو ماند و فلک جهان بین از حسن آن
نورک و آیین پسندیده ترک خرامش کعبه تفرج استلا از پس ریوسیم نثار در طرف میدان
لبریز نقد و عطا و لبان سکوه از بالا بهار بزنان بیهوده در امید نظارگیان از نثار چیز لبریز
احسان بیت دهم بدرشت مکن خاک زمینی زخیرات عقل سکفت گردیده
فلک سیم فشان" القصه خیلو سکندرشان با این توزه و آیین و شکوه شان از میان بازار
مشهر قدیم عبور فرموده بر تو ورود بساحت دارالخلافه اکسمد و الدراه و دروازه لاهوری داخل قلعه

این سلطنت خداداد است رعایت کسی تحمل اجرام خنده جهان آن جلوس
بحکم تقاضای وقت و حال مختصر قرارداده خطبه و سکه و تعیین القاب اشرف موقوف دارند
و هنوز بهار ضمیر منور آن نبود و چون خاطر ملکوت ناظر ما بکلیه از دقایق فهم علام بر دلالت
و غبار بورش و فساد ایشان طلبکار آب تیغ جهانگشا از چهره ملک دور
فرو نشیند و موکب ظفر نوا از ری سعادت محفوف بالسلامت قهرمان سعادت و کامران
و نصرت مرکز خلافت و جهانبانی معاودت کرده در آن دارالملک محمود و جلال تخت
خاطر و فراغت دل را شعار خویش سازند جهان پرای و رزم آرای در این مرحله اجل القدر را
سزد و در خور باشد پرداخته لوازم سلطنت بجلوس عالم السلاطین ما کرده آیند
و روس منابر و وجوه دنانیر بخطبه و سکه اوقات ارادتش عالم را مرسم و معهود دارند
لوازم عرض برسل و رسائل و مراسلات و دستور العمل مکاتبات و مخاطبات و مناظره
مهمل نگذارند ادیب این ایام فیروز انجام مهمات سلطنت و کتخدائی بر وفق تجویز
حاکم دانای انتظام مافیه رایان نصرت شعار کامیاب فتح و ظفر بسمت حلت قزوین
الجلال متوجه این اراده دلپسند و مرکوز ضمیر آسمان پیوند بوده از هنگام مایه الهام مرآت
اشاره والا صدور یافت محصلی کتابان رصد بند و نصرت سایان تعجیل نمایند
ساعی مهمات بخشش برای این جلوس همایون اختیار کنند و ما تفویض نموده ارباب تنجیم از

تمهید

بخت مرصع دور زین سریر مینا کار گذاشته و در عقب تخت سندلیهای طلا نهاده
فوجاصه سلاح مشتمل است بر تمثالهای مرصع ساز با بر دلیهای جواهر نگار و سرها و رجهای
مرصع کار جواهر نگار و در مرصع آنها از جواهر نفیسه جمیع کشورهای بکار رفته بر روی آن سندلیها
گذاشته و در پیش ایوان مذکور برزار صحن آن محاط است بحر طلا مرصع ساز و دران
عطف نشان از محمل زرلفت و ایوان کیوان سایه نشین داشته تواند بود و تهای
همین صحن فروج برافراخته بر دوران است میانهای محمل زرلفت و محمل زرد و سنوبهای
نقره برپا کرده و فرشهای ارنگار رنگ دلپسند طاهای گوناگون گسترده بر دو محجر نقره بر کنار الوان
منصوب است محجر نقره دیگر در میان محجر مرصع نصب کرده بر دو طرف حرکاتهای عالی با توشهای زرنگار
کرفرود و دیوار خاص و عام از محمل زرلفت و محمل گلدستون دوزی ورده یک دوزی و بر دو
فرنگی و دیباهای رومی و چینی زینت داده در راس محرابی در صحن خاص و عام بعهده علی
عطام و نوبنیان والا مقام مقرر شده مجموع آنها را بر داشته ایوان عام و خاص بر داشته
از زرلفت و محمل و طاس از دبیستد و دشت میانهای زرلفت و محمل زرد و سای بر زاید
صحن ایوان هر حجره برپا کرده و فرشهای ملون و بساطهای مزین گسترده و همچنین محفل خانه مسکن
علی را بحمل خاص و دیبای زربفت با دبیستد و دشت میانهای زرلفت و محمل زرد و سای بر زاید
و عنبر فلک اطلس نوالد بوقت مدد و سنون عظم الشان نقره مرصعه هر یک را کهکشان مانند

محمل

آنقدر نقش بدیع عزیز و تعریف دلپسند خاطر فریب دوربگاه فکر و خیال کمتر
دراریس و پرایس این انجمن طرب پرارایی کار آمد اعظم چو خلد برین محفلی بیارشد
بنظاره چشم فلک باز شد مزین بصد نقش خاطر فریب همه آشنایان
دل اما غریب بر یکدیگر باغ در نوبهار زبهر تماشای خلوت قصل یار همویدا در و نقش
هر صنعتی شه رهر مطلع جلوه گر صورتی نظاره اش دیده رنگین چنان وشد بال
طاوس مرکان ارتقش جلوس میمنت عنوان پایه اولی بعد افزونک امکان کیهان حدو نمیر در نوشد
جهانستان دویم پاره بر سریر سلطنت و اقبال اورنگ عظمت و استقلال دارایش خطبه
وسکه بنام نامی و القاب سامی آن برگزیده الطاف ذوالجلال

که نه این جهان آفرین و در آفرینش مصلحت شناس نشأ ایجاد و تکوین بر اساس
والا حکمت نهاده و از عطا خانه جود افضال اسباب خیر و کمال بهر ذره از ذرات
امکان داده بمقتضای مشیت مالیه سلسله عالم کون و فساد را بطبایع مختلفه اضداد را
وعدالتی قرین انتظام و التیام بخشیده و صدمه سطوت و غلبه خدلعه ان اقبال و سبب عدل داد
اورنگ نشینان کشور جاه و جلال را مایه صلاح حال زمان و پرایه عدل مزین دودمان
کرده که از رشته انصاف و سیاست فرمانداران مملکت بر زده جمعیت روزگار بگسلد
و قرار دوسته نظام کل بصدمه حادثه مانند اوراق گل از هم بر نشان کردد را این عطیه جزا

رنگار نرنگ و بدیعت و غبار کفر و ضلالی از چهره مرات دین نزوده نشود

وجود تنها در جهان کمیاب است ۵ تهمت انکه بالاتر از وی حد انست ۵ لذا جرم

حکمت کامله ایزد بیچون بهر دوری از ادوار بکار بر گزیده های خاص خود را بخانه موروث از پدا

رقم قبول و اقبال بر ناصیه حالش کشیده مظهر اتم قدرت بر کمال و مرات صفات

و جلال خویش گردانیده بر تبه علیای خلافت و منصب والای کیتی پناهی کرامت

امتیاز داده بر خلق جهان بفرمان روایی و در رسته امور بدایع انام بقبضه اختیار او

نهاده رایت اقتدارش باوج رفعت و برتری افراخته بهر دوری بر افواج ظالمان

عدل و رافت و مکارم احسان و لطف و اجرای لوازم تلطف و تعرف امضای عزائم

نهی و امر و تمهید مراسم دلدهی و کرم گستری و تشیید قواعد کشورستانی و دلیری

اساس قوام عالم بقی و مناط استحکام نظام جملی بوجه دین و دولت را در سایه حمایت

معدلت گیرد و ارایجا که بنای لنگر خانه همت بر تغیرات گوناگون و تقلبی اوضاع

متلون احوال از خصایص عالم کون و فساد است سنت سنیه الهی بر این تقدیر رفته

بر سریر سلطنت و خلافت از وجود فرمان روایی خالی و عاطل نماند تا بفیضان انوار

و بر خورد این جز مصلحت سنجان تقدیر مدبر اتحاد و همدستی در قواعد امور دولت

و کار فرمودن نامداران قافیه حال جهان و جهانیان از نقش اختلال گراید بحکم صلاح اندیش

سطوتش مارکسان رکسان نخوت مسند تاب خلوت آست سم کرم جوشش ماهون
اعدای دولت جوشش الفت زند افسر ملبندی ازسجود درگاه جمدیر جوهر دور جهان
مطاع ازارطاعت فرمان ترتیب طلیعه حشر تلالای طلعت بان نصرت برافراز دولت
ظلال احسان وافضال برمفارق کائنات افتاده وبای لیس برادرنگ کتیبه نمای آن
عزمت نهنده خلایق رادرکنف عاطفتی ویکسست نهاده دهر طرفه کوشش افغانش
برده غفلت ازگوش چیران احتراف کشیده وجهرسای استان جلالش حشمت گردون
ازنشاء رکتاب اکناف فرش دیده عموم وظایف مکرمتش لوادار اراک سحاب
نیسان بارگوهر دوام عوارف مرحمتش لعضی بخشش افتاب تابان تشنه جوهر بارش سحاب
تربیتش نهال استعداد ارباب هنر تنومند نمایان کردد وازنالش افتاب عنایتش نگرک
فرزانه اهل کمال برنگ ولوی امتیاز پذیرد دوحریم درگاهش کعبه بجاک کنان نیازمندان همه
عالم بعبودیت ره نوردی ومحنت بادیه کردی برخط پسندیده همت برطوف ان
کمارند وبارگاه جاهش قبله ارادت قاطبه اهل کنوز بنی دهر جهت رجوع لوطان و
مفارقت خذلان کزیده روی عبودیت ونیاز بدان آرند بایان بلند دست دعوی
دکمسان ازدامن مملکت کوتاه دلالت ولطایف نصرت لمند همت برتصرف اعرادن
کمالفزای سنن نبوی ازدواجیات دولتی وکامکاری دلند نوعلم احکام ملی رازار

موجب عظمت و بختیاری سناسد مشعله دولتی از شکوه دین برافروزد زیبا
آنست ارباب تدبیر بعمر اندوز و تسخیر قلوب آزادگان بر تسخیر عالم مقدم دانند و دیگر
از پا افتادگان بر کوه نصاب قدرت و زر دست سناسد ارباب فضل و کمال را بخواند
جهد و اتصال موطف دانند و محبت اهل ورع و صلاح را پایه خود و فلاح تمام دانند و لذا
در خاطر مسافران مغتم نشود و دعایش بزبان غریبان دعا کند لطم کسی را کند حق نگهدار
در باشد بر دلش نیلوفر کلاه ملک ☆ بان بخت و ارجمند اقبال و بخت ☆ نگهدار
بشمر روز و شب و بخت ☆ ملک دولت از و دهد بدرجه ☆ در باشد نگهدار دولت سایه
بر آنکس مسلم بود روزی ☆ بر برنهد باردین پروزی ☆ خلد فرین کسی را از آدم رسد
و عدلش بقرار عالم بر ☆ مصداق این مکارم و مفاخر دلپذیر و مراتب صورت صین
این بعز ذات مقدس کیهان خدیو فلک قدر عالم گیر است و چون بقضا
در کارخانه تقدیر حضرات سمای دولتش بفروغ این فضایل تشرف دارد
ارجمند براورخته بود و کوت طالع قدر در کارگاه ابداع خلعت والای این
عالم گیری بر قامت طالع کوتر کش دوخته لاجرم همیشه روزگار برای تمهید مقدمات
سلطنه و کامگاری او کار بود و چرخ دوار در مضی ام لمساب خشمت بختیار او بزرگوار
مردم اقبال ملبسش بر برگ ریاض توفیق نقش منسوج و در لحظه طالع فرزندان او را

عقده می کشود و میشد بختش هر روز بو مژده می داد و سروش دولتش هر نفس تازه بشارتی
میبود نشان خاتمه هم در مبادی انکشاف صبح فطرت و جهان برای و عنفوان ظهور
تباشیر دولت خلفت و عالم ایداع است بخلی بود مسند حشمتش در سراستان بحارت
نوبهار و دوران افزار مدرنش پرورشته چو بیار جاه و جبل دولت بیاسیم کامرانی ارکان حالش
بر مرکز خاطر ارباب فطنت و ذکاوت و زمند تمام جهان بنشانه اظهار ستایش و صفتش
بمشام ادراک تیز هوشان میرسید فروغ جهان فروزی در سایه حرمتش جوانی
روشن بود و جوهر دانش بورزی از جوهر غیرتش مانند تر از شعله برخاست ظهور تواند کی رخصد
بنداد فلک دانش و تمور از صدادل تقوم خطوط جبهه اش استخراج دلایل بخمندی و
استنباط درجات بلندی میکردند و واقعان امور سلسله عالمیان از لقاط حال
رخسار عالمیان فالش فرخه سلطنه ربع مسکون بنام همایون بر بوط تفاول و تیمن
می روند زینت دلان افسر عزت و بوری از فرق آسمان سایش هویدا
پایه دان بر اورنگ خلافت و برتری از نقش های ملک فرسایش خوانده اند

نظم همورش بود پاکیزه لفت ۞ بوقتش خار خارخت و دولت ۞
همورش بخت در تشویق بوقت ۞ بر سیل دمان تیغ از بوقت ۞
بشش بوقت همور آلوده
نبرد ۞ بمردمیش رنجه ماند ۞ جو با جمید افتاد کارش ۞ غزال ملک بوقت اول

شصت و نه هجری مطابق بیست و پنجم خرداد ماه الهی و بیست و هفتم خرداد ماه جلالی
سنه هزار و نهصد و شصت و یک ملک شاهی و ششم آذر ماه قدیمی سنه هزار و بیست و دو
و پنجم حزیران ماه رومی سنه هزار و نهصد و هفتاد اسکندری در عمارت طراز بجهل سالگی
هفت ماه سپرده روز و جهل و یک سال قمری و دو ماه و ده روز رسیده بود بعد از انقضای
هشت گهری و هفت پل از روز مذکور در سه ساعت و یازده دقیقه نجومی بتاریخ
سپهر سریر مهر افسر تهمتن عالم گیر عدل پرور دیهیم کرامت آرا جهانستان سریر خلعت
سعادت انگیز کامرانی در بر بالوین فلک نشین جهل ستون خاص و عام کابین
احتشام زیب وارد ایش مفتر و فوج این لطیفه ارجمند و عطیه برافت بود دانای
منور شده بود جراحتش اقبال نمود در باز لیه و شکوه عظمت نهضت نمای بر لوح یک جنبش و
جلال و سریر عطسه ی اسفندل جلوس لعدل قرین در نظم شد از مشرق بخت شاهنشاه
جهان تاب انور ظل الله رشته نشه نوجهان تازه شد تن ملک را از جان تازه شد
شب هذر اصبح دولیس دمید هر کلبه فقیر رسید سریر مصر سپهر اساس از جواهر
و گوهرهای فروزان فهرمان طراز این جلوس دولت بمن چشم کشته نور بصر بازوی جهد
قاهر شد و حیدر زرین مهر رتبه عمری ترصد این لطیفه سعادت یک بار انسانیه بود تمتع خویش
رسید درین دم سکنه صوامع حیرت از اوتاد قدس تا اهل مناجات فرحی دیگر روزی

خواندن تارک افسر ارشش رسیدند و معدتش مجمع ملکوت حرز سعادت و کامکاری رازق
منشور اقبال نعمتش عیاری پیروزی و در ترشش بستند و در تسیان دفع کرد از اولاد کند
بدخواه سپند رجمهر کردون بوخشند و علویان از جواهر حرز این اولاد ک دامن دامن کوهر ش
اندوخشند و اختران شاهی که شب ست کامرا دادند و در میس و زمان نعمت کو کنه
باین برتنه زبان برکشاد نظم کای زتو لعل و نک نهی برزلد تاج علا فیر زتو کوهر لد
آینه صورت شاهی تویی سایه خورشید الله تویی تیغ تو شد چو مسیح جهان
خیز و کنون خطبه دولت بخوان کوس شه بر چرخ رسید زن سکه خود بر زر خورشید زن
زن زر نب ده ز امت والای خویش نامه اقبال بطوس ای خویش غره کوس شاهی
وصیغ نصرت الهی که در زوه اولاد کرد و علوی کلیسا نک دعا و در مرصه تحت و تبا
خرد نش دکر کرویان بهم امیخت شعله آذر خنیا کرد ان در خرم طاقت
و مضراب ساز مرطبان تا صبر بر چپش بکسستی بر دلوای طنبور و قانون و نغمه نای و ارغون
زهره در یک بر دو کوشند و حرکات نوتی افلک بر اصول دست لغزند
پای کوپا اهل نشاط افتاد نظم شده نغمه سازان دستان سرا دران کشاکش برم طرب
رود انجنان لوح بر داشته که یک بحث خواهد بکذاشته کردا کرد
کاهی رباب می فکنده تموده ترشح و شتاب

خوبان جلوه دوست و نعبان پرای جهر تماشای آن شکرف محل طرب آرای
ارغوان ست جمع و مناظر بهر آور دند و شاهان استاره فلک همتی ارکوکبه حاضر
نب سعی نمودند در عین روز نظاره آن فرح آیین محفل دل افروز بر بام افلاک جلوه گر
کشتند روزگار بعذر گروی و سمکاران کمر خدمتکاری بر میان بسته بر رخ خطابندگان دولت داری
نهاده و آسمان از کهکشان دست کوشش بر کوشه ها میزبان و بر لبهای دولتمندان عاجله
دران والا بنا بدوشش بدوشش ایستاده حرز افزای عالم گردیده بر سایه بر سر ایله کنرد و
تحت بر نجوانشتن مالیده کوه وقار و جهان حلم بر یکیه کرده دیبای هر سایه بام امیخته بلکه را
نهنه ها کفده و صورت و معنی هم آغوش گشته غبار دوی از میانه رفته شام فسه و سحر
دمیدن رو نفوقه بر رسید جهان هوای جرانی از سر گرفت و دوران قبای کامرانی در بر کرد
این خشت و جلال تازه شد خطبه دولتی و اقبال بلند آوره گردید خطب بحاکم
ملاعت نشان دران محفل عالیشان همای مردی بجست و اقبال بلند آوره گردید
بلند بر میز کوست ها به آسمان بیوند سلم بام شرف و سرو لهر عزت بلند بر آمن
از رفعت ردای کهکشان بر دوش گرفت و ما خطبه بر ایوان خطابه بر دوش همزبان دولت
اغوش شد و خطبه بلهجه آنشا که بعد از سپاس آفریدگار جهان و درود بر خطبه ابجاد
کون و مکان بتر بدای و مناقب نام اولیای دولت جهان و ذکر القاب سامی و آنی گفتن

عطا اکبیس ساختند و خواتیم یاس بخش که حرد و بزرگ آنمحفل ازین بلا را سرگ طرات وقت
از خنده و دده بحور عیز و عود و لفهای مشکین عنبر آمود بروی هوا فروشت و شیم عطا
و عنبر دماغ جهانیان را از بزم روحانیان خبر داد در همان اوان عالم افروز رایات نصرت
دولت آن پادشاه مالک رقاب بهر تزیین قبای آراسته نقش روان گرفت
و زادگان کان ارزانی و والای او با پاک گوهران دودمان دریا دعوی مساوات کردند گنجینه
دار ان اسامی طبقهای افلاک را از ترتیب مآثر علوی خسته بدار الضرب لعال رسانید
تا سکه سلطنت فرمان روای جهان زینت و زینت گیرد و حارسان حرای کهر طلسم عرش
خورشید را دگر باره گوهر خانه معمار گاه عزت و جلال آورده نام بر نور نام همایون خلیفه زمان
عیار کمال پذیرد رباعی ازسکه ثوابت سهر زنند سیم و درم ستاره شد نقش بدرش
از خطبه او علوه در رجم قتاد کردید در سکه او عالم کبر چون در عهد سلطنه اعلیحضرت
بتن یکروی اثر تی و روبه یکجهه طبیه و حاشیه ماسای خلقی را شد مهد مس رصاص لیه
علیهم اجمعین و روی دیگر بنام نامی و القاب گردون احتشام آن حضرت مزین بود بهشت مروی
و در جمع امور منظار نظر خلق بین اقتضای آثار تزیح میین و رعایت اعزاز دین حصن حاجز المسلمین
صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین است لهذا از سال بنشتاد و دو الا گوهری
در نیظم و احترام تزیح اسلام کوشیده امر مسلم ات و ارزانی بعواعد ملت بیضا

جایز میدارند بخاطر او تمسند و ضمیر آسمان میپندارند نقش کلمه طیبه بر درهم و دینار او ورد
دست فرزندان طوایف انام میگردد دولت کف کفار صلابت آثار بان مزین و حسب
ادب دستک حرمت لاجرم بالهام بروش غیب و القای توفیق الهی متوجه فرضه مکرمت
انتزع و رونه نقش این بیت دلپذیر بیت سکه زد در جهان چو بدر منیر شاه ادریک
عالم گیر و روی دیگر را نگارش صرف بلده و سنه جلوس همایون زینت بخشیده
و منشور اقبال بطوری عزای ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی
مزین و محلی گردیده و فرمان شده دیران بیچ پرداز عطارد نشان منشی حلالت عطا
مشمر مژده این جلوس میمنت طراز بر دارالملک و سپه کشان اطراف و اکناف و حکام
صوبجات کاشته مصحوب مرعای محبته باکراف و حدقه کمالک مرزوی الصفه
و بشارت امن و امان و نوید معدلت و احسان بجهانیان بیننداز القصه ایلچیان
جهانبناه دران محفل حسرو آرای هفت کشور بر سریر مصیر جلوس اقبال مخصوص فرموده
و کامرانی بود دران ایام بشکوه و قدس ترفع و تجمل شیده راحت آن مجلس عزت
با نور طالع بلند برافروخته و در آن سپهر سعادت مهر همایون محفل نور افزود بزم قدسیان
و معدن انس محفل نموداران مجمع روحانیان ترتیب یافته مخیم برادق عشمت و مجد
استاد سلطنت بر دولته و اربر گردان تمام الخبر خلافت و کبته بستان حضرت آمده و طایف

تهنیت و مبارکباد بجا آورده برای نثار آن بمرکزهای طی تسلیم و زر و گوهر جان برا میخیزند
و دامن دُر و گوهر مانند حیات در هم ریخته خدیو بحر کف در ازای آن دست عطا و وصال
گشاده از یک از بزرگان معظم و بالوان مکرم و پرستاران بارگاه خاص و ورد کیان حرم عزت و
اختصاص روبانعامات سامیه و مواهب عالیه اورنگش و فرقدر از انجمله میسزند تیس حرم عزت
و احترام پرده گزین نقاب اهمیت و احتشام ملکه ملک حصیل مالکه قدسیه نسیم عافله همت
کامله بحالات سنیه بحله ریاض عظمت و اقبال در حلل جاه و جلال روشن رای بیکم کوی همت
خویش و بلند مرتبه شرافت و کمال است صفات و محاسن اخلاق کرمش و مکارم اطوار
پسندیده و صفوف اخلاص و عقیدت در ربوع بخهه و ارادت بحدمت خدیو جهان و خلقیان
صدر مسند مکنون دولت و بجوبرکت آبرو ایکه بقدسش نقاب عزت است
مرحمت کرده و پرده ارای هودج عزو جلال نورخشش تیغ عظمت و استقلال زیب بکارت
دلهای خلقی ایوه مقدسات خاندان شرافت بارقه انوار دانش و همتمندی
لامعه بر سحابات و ربلندی رسیده عزت محذره نقاب عظمت و اقبال
جوانک رده و پرده ناخوده بحر حشمت و کامرانی نمره طبقه نخل دولت و جهانبانی
رادق اهمیت طراز طلل عفت و نیکنامی دولک روی و بقوه ناصره دولت
و رونق غره ناصیه سحابات و برزی زهره سمای رفعت بدر آسمان جلالت و اقبال

است و بخشاری بادشاهزاده والاگهر محمد اکبر را با انعام یک لکه مشمول عاطفت خسروانه
و همچنین هر کدام از امرای نامدار و نوینان عالیمقدار و دیوان و سپهداران جنود نصرت شعار
بنده‌های لایق خلافت بقدر رتبه و شایستگی عواطف نمایان و عنایات شایان یافتند
ظهور بانی و زمزمه الفاظ و صالحین و سخن و شعر او لرباب طرب و شادی و رقص و رامان
انجمن انبساط لطایف و صلات گوناگون مایه مسرت شدند و آن محل دلکش در
رکنیه و دلموسی بر رسید و آنحضرت دو گهری در آن نگاهی بر آن اقبال بر آراسته و برم افروز
گشته بلطف و لوازم دلجوئی عالمی را دلشاد ساختند چون مدت دو ماه و شش روز بعشرت
جشن عالم افروز امتداد یافت هر روزه ابواب بذل و عطا بر روی گدا و مهتر گشاده
می گردید و عمدای لشکر خلافت بنوبت ادای مراسم کورنش و ثنا مینمودند و در تاریخی
برخی از بندهای نجابت آئین بمنصب و خلعت و انعام و الطاف ممالک مرحمت میگشت و
گوهر آرزوی هر یک از امرا و محال کامگاری و اقطاعات خویش بسته سلطنت رسیده دولت اندوز
ملازمت آنحضرت میگردیدند روز جلوس همایون عید نامدار بانجا رسیده بنصب
و خلعت تازه گوهر درج سلطنت و کامگاری شاهزاده والاتبار محمد مراد را بسمال خلعت خاص
و احتصاص بخشید و عمده نوینان عظام امیرالامرا و لعطای خلعت خاصه شریفه زردوزی
عمدهٔ مرصع علاقه مروارید و دوسر شمشیر مرصع و طلا مکلل مرحمت کرده در حضرت لوازم

ترجمه

مرت افزای خاطر نظارگیان گشته لسهند طبع اوقدش افتاد روم شوال هوای گلگشت باغ
و بستان از بهارستان خاطر ملکوت ناظر برزده باغبان آمال جسته مثال توجه بمقصد ورزان
گلشن بر اله دولت بریده دو طرف نهر را جوی از نمودن موجب حکم والد ماجد
آن نهر فرخ پیکرهای سیمین گذاشته شعبه های کافوری برانگیخته و نگفتی استاد
صنع صفحه نقره فام آب را بخطوط شعاعی آفتاب جدول کشیده بوقلمون در کنار زمرد بهار خلعت
چوب بار تسلیم کلهای تشنه دیده دریں ایام دلبر جان فرصت جا گیر یافت و ملک حسن
بخطاب ارسلان خانی مخاطب گشته از بندگان خلوت صفای گشتند و
دریں مرکز ارزوق و صوبه بنگاله معوض بارگاه جاه و جلال گردیده محمد قاسم مخاطب باهتمام خان
دیوان لشکر بنگاله و داروغه توپخانه آن جنس فروری بود در بنگاله شیخ بحر مردی و دلاوری
نقد جان نثار کرده بر جریده جاویدان ثبت نموده در حال گذارش یوانزق روبه
گردانیده چهره یافت خدیو بنده پرور عاطفی گستر بر وانتخاب بحال ماندهای او افگنده
آنها سلوک جایگیر غنایت و تراکیب رعایت مؤلف در مصر سبر دماه مذکور
و مطاق بردم تریوه جس قرصه عنبر کلاب بابس معهود مرتب گشت پادشاهزاده کامگار مهراعظم
دولتمان عطایم امرای والامقام بدستور مقرر صراحیهای مرصع و مینا کار پر کلاب و عنبر فشه و بهار گردانیدند
مرت افزای طبع مبارک خدیو روزگار گردید و چون از عهدها و سایر مناصب

مؤلف

چون بعرض اشرف رسید بر زبان خانم کوچ طوخان و صبیه سیفی مرحوم و از بطن عفت قبات
ملکه بانو بیگم بنت عزیز خان بهمین الدوله اصفهانی لیله چهارشنبه کوکب سادس پیروز موافق
غره ماه آذر طوخان و غایت خان هر یکش را بالطف خلعت ارباب کمر در بر آورد
و چون منصه بال نوخانه بفرمان همایون همه ایچش فرستاد انواع ادوات السباب عزت
و عشرت ساز نموده روبروی عمارات دولت میان علی نزدیک کنار دریاچه بفرمود
حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از نماز مغرب در نخست نزهه ایوان علیا که رواق بارگاه
سریر سلطنت و تکیه گاه نشیمن افسر و کرسی آن بارگاه و دلپذیر شد نذر اکام ابر دولت گردید
بروی هوا و تماشا کرد و از کثرت نثار خیلی ستاره در غوغا آمد بر بام خانه ها
سبزه صحن افلاک رسید و از خروش صدای هاروت آسا نهیب رعد هوا را کرید
فروغ انوار ماهتابی کره خاک را چون جرم قمر منور کرد و سطح مرات الصفای آب آینه
زنگار ماه انور گردید لوکفتی ماه شب از جیب شب سر زده یا تمام تره زار را
صبح سعادت اتفی طالع دمیده هر تیر هوائی روی آسمان صرف نمکدان پر نمکش صد
عقد پروین بروی هوا کشت و دامن دامن از ثریا تا ثری کوکب
فرو ریخت نفس سرمست حاصل را نفس دم به پیر کردون از ترف و تر تهاب برآمد
نعل آتش زلت حتی بمکامه دل افروز ماهه مثلاوات اشاره معا بصدور سه

سعادت ابدی بهمین ترتیب و آئین نادم ذی الحجه ممسند یوم بقدم فرخنده اضحی متصل باشد
تا در عرض این اوقات خجسته فرجام هر ایام دولت او کار و رود کار و بر این لام است
جهانیان را کام دل در کنار آمده آرزوهای دیرین بحصول انجامد تاریخ این جلوس میمنت قرین را
یافت و بدین جشن بیمنت فقیر و تجرد معروف نبود ندارد شکوه با او را بطه ارادت و اعتقاد
عظیم صنعت ظل الحق کفته و این کوهر نظم نفیس را عرض صبحی دل من چون کل خورشید کفت
کامد حق و غیر باطل را رفت تاریخ جلوس شاه حق آکه شد ظل الحق کفت و الحق
این سرو حق کفت و یکی از فضلای پایه سریر اعلی ها دشت بلک هفت اقلیم
دیکری از نکته سنجان مصر زیب اورنک و تاج پادشهی یافته و ملا عزیز ارمنی حلف ملا
محمد نبی محلب اصفهانی بالقای سروش عیسوی امداد الهام ربانی تاریخ وقوع این عطیه ارجمند را از
لوازم شکوه کلام الهی چنین اقتباس نموده شعر ای الهی ورد این لطف تو ورد من است
لطیفه زیب سریر پرده بیان فصیح بل نبض صریر انفاس اوصاف منیر در طلوع این
دولت آسمانی و جلوس این رنیده اختر خلافت و جهانبانی بر اورنک عطف دکشور
ستانی بمیامن تایید ان سعادی و کرایم توفیقات سبحانی است و انچه از مرتب علیه
و استیلای این کزیده ایزدی و مدارج رفعت و اعتلای این اسلطنت مآبی و دفع
اسنیصال اعدای بدکهال و نصرت و فیروزی جنود ظفر مآل در این وصف ابدک مدت فلک

منصه بروز آمده چون مصحف کامله از یا و حکمت شامله لم یزل اقتضای ظهور آن نموده
لامحاله قرن الف رضای ایزد بیچون معروض بعضه است و چون بنای دین آن آفریدگار
و برکات دولت و کامگاری این پادشاه حق پسند شریعت پرور احکام ملت مرضیه
و ترویج مظهر امر و درخشش جبهت معنی کشود کامیاب نفاذ و روایت و شاهد رخسار
حقانیت در از غبه تطاول و دستبردی باطل گرمان محال خلوت دین عهد جمال مجد
نقاب خفا از رخ برافکنده بر کرم جبهه خفا نمایی است و در پناه دولتش دین اگر کمتر
ترک و ضلال فارغ البال و بتکاپوی اقدام بی و همتش آثار و رسوم بدعت پامال محو
و زوال است امید که تا بدر منیر را بر اورنگ منیار تمکن بهر جای قرار و خورشید عالم گرد
تخت مرصع و چتر زرنگار باشد سریر آسمان مهی و چتر کبود بنای این دولت پایدار
لاله ملک یابه و خورشید بیه یا تصویر آنچه طالع بعالم مطالع جلوس میمنت مانوس طالعین بطور اختصار
ای رصد اموز خرد دیده نگاه کوکب طالع نکرد اوج جاه طالع فرخنده پی
مطلع انوار الهی سه بین دیده بر این سلسله ارجمند بارگی ورزی مالک سه بند
چون مقتضای نقد روزگار و هیئت مسعی جلوس معود این پایه اقبال اورنگ خلافت و کشور
ستانی در اسعد اوقات و اکمل ساعات جامع برکات کوکبی فرخنده و جاوید
مناسبت ارضی و سمادی بعلاقه اتفاق افتاده لاجرم خامه نکته سنج حقایق نگار رصد بند اسمان

کفر

فقیه ماب حبیب اول بر اذکیه در آن است رایحه طالع آن جلوس همایون در این صحیفه اقبال
مثبت و مرقوم میباشد و از اینجاکه استقصای جمیع دقایق و لطافت و اسهاب بهم
برزند مرایا و خصایص این بضاعت ما بمعشر المسلمان قرار ترا در شرح و بیان نمیدهد
بعض از لطایف رموز و شرایف احکام آن بنوعی که احرسناس فرس را بحرکه نفهمانند
می پردازد تا ارباب دانش و ادراک و دقایق سنجان الحم افلاک را از انظار عادت
علوی و آثار برکات اسمای این رایحه میمنت طالع مخصوص و ممتاز گردانند بر خاطر
حقایق ناظر جلوه ظهور نخواهد یافت مصطر الاب حقیقه بهای فکر و تعمق از ارتفاع درجات افتاب این
از ها رس نوانند کرفت و این جدول تقویم سعادت و لوحه ارقام مراد را بسحرکه
احکام فرخی بهروزی و ارتباط الملک عالم الدنیا جهان فرمروی این سلطنه ابد پیوند نوانند کرد

شرح مراکز بیوت طالعه کا جامه اول برج اسد است و بهترین بروج اعظم است و در کتب
اختیارات مسطور است بهترین بروج برای طالع جلوس برج اسد است
مراکز این خانه درجه مقدم است این برج ده حد دارد و حد زحل و آنها عشر زهره و
مهر عطارد و هفت بهر زهره و در یکی شمس و در خان زهره است و در سلسله
برکت زحل و مستولی این خانه افتاب و سهم الملک و السلطان در این خانه است
و فقیه سنجان علم احکام بیوت بهم الملک دارند طالع دلیل دوام و ثبات دولت

انگشت نمای خاقین گردد و صیت عالم گیری و دولت و اقبال او آوازه جهان ستانی و
انحضرت در اشاعه اطراف و اقطار بر یک صفا و شمال و برید و مهم و خیالات بقعت
جوید نصب نشتر و حسن پرستش اکثر ممالک و اقالیم جهان بحصه تصرف و کشور اندوز
عزیمت افق گیرش عرصه دوران لگام نصرت فیروزی بسمایه رکاب اطراف
نخوت بمنتش اکناف براطاعت و انقیاد بر درگاه سلطنت مطاعش نهند و
خواهی بر درگاه و فرمان روان دوران از ریقه مطاعش سر بیچند کشورهای بر صرصر
والایش در هند و سند است بر توفیق تافیق انحضرت اعلای اعلام دین مبین و احیای
سنن حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و سلامه و علی آله و اصحابه اجمعین و ابداع
قواعد سلطنت و جهانبانی و اختراع قوانین خلافت و کشورستانی انصرافات بدیعه و
دخلهای بیکران در ضبط و وصول ابواب و رسوم رشیده بذهن ثاقب و فکر صواب رسان
و قوانین در دور کارکنان رکوبند برنگاه جهان و دوران از نگاه دستور معاملات
خانه دوم مرج سنبله است در خانه عطارد و شرف اوست و مرکبانی که در درجه
ششم است در حد عطارد و قمر و شمس و آنها عشر مریخ و سه بهرام و نصف خورشید
در کان عطارد در جهان مشتری است و در مثلثه زهره است برکت میکاید این
درجه مرصد مرکبات و مبنی بر خانه عطارد واقع است در خانه دوم خانه

خانه سوم برج مرا است و خانه زهره و شرف زحل است خانه چهارم
برج عقرب است و خانه مریخ است و مرکز این خانه در جه اول از حمل است و حد و وجه
و انما عشر به مریخ است و رب مثلثه مریخ است بزرگت قهرمان در برج مرغوب و نیکو است
خانه پنجم برج قوس است و خانه مشتری و شرف ذنب است خانه ششم
برج حدی است و خانه زحل و شرف مریخ است خانه هفتم برج دلو است
خانه زحل است و او قوی حال و جمیع کواکب باین خانه ناظراند خانه هشتم برج حوت است و
خانه مشتری و شرف زهره است و منتوی باین خانه زهره است و او در درجه عاشر
در بیت جوزا حکم انبیه بیوت و دلالتی میکند بر کثرت خزائن و ذخایر و دولت
و نکاح مکنت و میل خاطر ملکوت ناظر بکشف مسایل دینیه و بحثی مباحث تقنیه و
رغبت بصحبت علماء و رسوخ و تصلب در امور دینی و امر به معاش و مساجد و معابد اسلام و حکم
بهدم بتکده و عبادت خانهای کفار و صلابت فرجام و توجه طبع او بتحصیل علوم و
معارف نسوان و لعوب و تعشق بمهر طلعتان و پیروی رویان و میل کردن بلذات مزدوجه مباحه
و رغبت بلباسهای فاخره متشرعانه و اینکه اگر کاهی مرتکب قبایح امتثال اوامر را از مهمات اعمال
انجا نداند و در روی دهد زود بصحبت و استقامت کوشد و عاقبت کوفتهای حرص و اولاد نامه
دوتا و بعمر مرا اکثر بردی و حشمتی بمنزل و کاه نزله و زکام باشد و دلیل بر اینکه

بندای فدوی بر استان سلطنت فرا آیند و پرستاران بسته منتظر زیارت
مخدرات فرصت طلوع سیمای در پرده ای و حرمکده سلطنت بهم رسند
بحسن حدیث رضا جوی خاطر مهر انور و کامیاب قدر و اعتبار باشند خانه نهم
برج حمل است و خانه مراد و شرف نقاب است دلیل است بر دریست و
پاکی اعتقاد و ثبات و استقامت بر جاده صلاح و سداد و دیدن خواب های راست
و سهولت حصول مهمات و خطور لطفهای غیبی و منصوبهای آسمانی و موافقت تدبیرات
با مقدرات رسائی خانه دهم برج ثور است و خانه زهره و شرف قمر است
خانه یازدهم برج جوزا است و خانه عطارد و شرف رأس است خانه دوازدهم
برج سرطان است و خانه قمر و شرف مشتری است انیهمه دلالت میکند بر اینکه
مخالفان مخذول گردند و دلیل است بر محفوظ بودن فلک بهمال لذات
عین الکمال و عدم تصرف پیکر معدات در مواضع احضار و اصول و معارک رزم و قتال
از روی کار این دولت خداداد و تغییر فلک توان کرد پیکر و هیولای دیو سفید
پری منظر و مرکب مانند سیر برق رفتار و خیول و دواب سیار بر مرور دهور و ادوار
دقیقه سنجان و صباح اسمائی پوشیده نیست و چه مایه نظرات سعد دیدن طالع
همایون جمع آمده و بصبه اولاد شرف و میمنت از مطالع آن روی نموده چون مهمات

ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدا ایام عالم الی این زمان که افتتاح کشور گشای

احوال نشاء کون و فساد و اندازه بست و کشاد کارخانه تکوین و ایجاد را نیکو دانسته
و بحسن دیانت طول عهد و تمادی عصر حفظ آن را شایسته و نگاهداشت آن فائده
تعریف یافته از طلوع نیر سعادت جدید و ظهور صورت نخبه غریب تر و نسخ برساحت اعتبار
آن فایقه است تجدید آن سنت سنیه پسندیده و وقوع امری خطیر و شنیع حادثه
مدتی منشا تاریخ مجددی ساخته اند و از ابتدای ایجاد عالم بسنوات طوالع ایام را در تاریخ ضبط
بنای احکام و معاملات دینی و دنیوی خود بران نهاده خلاصه منقول از تاریخ نمیوط
حضرت آدم البشر و بعد از ان بحدوث نوح و از ان پس واقعه طوفان و از ان گذشته
مبعث دیگر انبیای عالیمکان و وقوع سوانح غریبه ایشان از حدوث دول و
تجدید ملل منشا تاریخ بوجه ما انکر وضع تاریخ میمنت طراز بحری ربیع فهرست آمده و از دور
و رنبت دفتر لیل و نهار گشته رقم نسخ بر اعتبار و اشتهار روزگار ماضیه گشته و چنین
طایفه عجم قبل از ظهور دولت اسلام حسب بوجه جلوس ملوک و خسروان خود را بر سریر
و فرمانروای منشا تاریخ میساخته اند و در ایام دولت اسلام نیز این طایفه بعمل آمده و مادجود
تاریخ فرضیه بحری بوسطه بعد ان عهد سالف مهد جلوس بعض از خود قیاس دیگران
مبدا تاریخ مجدد گشته است خلاصه تاریخ جلوس ملک شاه تا حال معتبر ارباب نجوم
در تقاویم منتسب و مرقوم است لهذا بیان بعضی از سنوات سابقین در عهد سلطنت

حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه مجدد آیین جهانبانی و مشید قوانین
این سلطنت جاودانی اند بر حسب خواهش و فرموده آنحضرت فصلهای پایه بر پایه حلقه تنگ
افلاطون الزمانی امیر فتح الله تبریزی و موسس الدوله شیخ ابوالفضل و غیرهما را حدیدی
تاریخ الهی نام کرده بودند و بطریق سالهای ترکان هر دوازده سال از سلطنت جلوس اکبری
دور قرار داده و هر سال را بنام نامزد شهور الهی عنصر ثمس موشوم گردانیده اول روز
اول را در مقارن جلوس آنحضرت بصدر اسوان سلطنت نشسته بودند خانجهان در اکبرنامه
بفصل مدکور است و در تواریخ بزرگان آنحضرت جشن مکاید نوروز میگفتند محمد جهانگیر بادشاه
منسوبان را گفته بر همان نهج اعتبار نمودند از فروردین نشاط آیین زینت اعتبار یافت
بهمان دستور ضبط وقایع بر سنین و شهور تمیز قرار گرفت و بعد از ان در هر جلوس
اشرف اعلی حضرت صاحبقران ثانی والا پایه گردید آنحضرت تاریخ الهی جهانگیری را
که مبنی بر سال دوازده بره اعتبار یکصد نمازی ضبط حوادث و مدار حفظ اوقات یافت
معمول اهل اسلام بر سنین و شهور قمری و منبای تاریخ هجریست نهاده بودند و غره جمادی الاول
در ششم ان سریر سلطنت جلوس فرموده نمیدانم تاریخ قرار داده اند یا نه در ین عهد را
فرین فرمان همیمنت ایین و جهان بر افروز بهارم الهی جوان بخت عالمگیر بادشاه
جوانان ارکرفه افسر سلطنت و فرمانروای اورنگ آسمان اساس بر بلندی پایه رفعت و اورنگ

خلافت جهان برابر نوجوس والدیس سایه ارجمندی رسید همان سنت سنیه و نشیمه
کریمه دین پروری او نوع محتار و پسند خاطر حق گزین آمده بان طریقه اسعر عمل نمودند و
مدار ضبط و قایع بر سنین و شهور قمری گذاشته ظهور این حالت کاملست از بارگاه
کون و مکان و پرایه شرافت زمین و زمان بوجود منطار مجد و نمودند اگرچه جلوس همایون
در غره ماه مبارک ذی قعده سنه هزار و نصت و شش هجری اتفاق افتاد لیکن چون سمول انوار
نصرت و ظفر و ظهور طلوع نیر جهان فروز آن فرازنده لوای علی و بهروزی در ماه مبارک رمضان
این سال پرتو سعادت بر جهان گسترده و طلوع اختر دولت و استقلال آن گزیده
ذوالجلال در آن جسته ایام جهد افزود و بخت و اقبال شد غره آن ماه مبارک اثر را
غره جبین سعادت نامتناهی و حامل برکات کونین و ابد بوجود مسعود آراسته ایالت
کدست قرین لعبت رمضه حکم معابغا بوست و در دفاتر قدیم و حدیث سنا و منار
بین لمحاظت نماند و از ضبط حوادث و نگارش احوال بی زوال بین المعنی بجز اسم صاحبه
بقرار مذکور تا حال بر یک سال و قایع دین صحیفه مآثر عظمت و جلال بین نسبت تا بقیه
سال سال و قایع ای سلطنت بی زوال بین منوال بتقید تحریر در آمد خانجه بقرار
مذکور تا حال بر یک سال دست و چهار رود از عهد سعادت مهد خلد فنی و بهشت آبی
شش سنه لورنگ دین پناه مرحوم مغفور حقایق رقم کشته و قبل ازین چهار سایه و قایع نام

برزخ آمار بدعت و نسخ اطلاق جایست مقصود و مطلع حق پسند جمیع پوشش از روم و
قواعد و نهر قانون شرع و سنت باشد نعوذ است رفع آن بدعت مستره از
آثار عجم و اطلاق محبوس است از ضروریات دین پروری و لوازم شریعت گستری نشرده
حکم فرموده بعد از یکم متبدع ممنوع باشد و بجای حبس لوزینی از سال در ماه فضه
رمضان و غرّ آن شهر کلاه ست بر سر مسند آرای مجد دار سنین ابی الهیت میمنت و این است
و جلوس عالم ارا نیز دوم باره بر سریر اقبال و اورنگ استقلال دران هنگامه فال و اقبال
بخیر و خجسته بادشاهانه بخیر جهت ابوابی سلطنه ابد مدت مبارک و میمنت است خشنه بادشاهانه
و بزمی خسروانه ترتیب دهند و آن جشن مسعود سلطان سعید همایون فرخنده تصل ساخته
لوازم عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عیدین و قبل ازین در بور و بعد نعمت آله
دران جشن جهان افروز فی الجمله جشن عید ماه صیام و اوقات بر عایه ایین اسلام
بعمل آمدی لاجرم راقم سودای این مملکت جاودانی نیز در بین ضعایف اذناب و کامرانی
سنت و ضع ملکی ران بایستی و غرّ فروردین را مبدا سال نو قرار داده در نوروز نهار
و لوروز دستان سرای جشن برای کهنه از غرّ ماه مبارک رمضان تمهید قدوم سال نو
خواهد بود جشن و توصیف جشن جلوس میمنت مانوس از تعریف عهد محوس عدل فرخنده
طلع جشن برات جلوس نو خواهد بود امید که همایون دین پروری و مآثر شریعت گستری

ز خلاف

خلیفه جهان و خدیو جهاندار جهان ستان تا منقرض ایام بر ابقاء نظام ملک و دولت و دوام
استحکام نشر و ملت بوجه رود کار عالم آرا و سلطنتش رشک آرای صبح عید و قوانین
جهان پرای خلد نشان عدلت بخش آئین جمشید با تعیین محتسب و منع منهیات
و مسکرات از انجا که شهنشاه اسلام پرور دین پناه را همواره همت بلند بهمت بر رفع آثار
مبانی و ملاهی مقصور و از سلطنت پادشاهی و خلافت و کشور خدائی هوسته اوقات
احکام لایق و مردی شرع مطهر حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و
علی آله و اصحابه مقصود و منظور است درین هنگام برای عالم آرای جهان افروز صانعه
سکار فضلای ما یه سریر اعلی بضعت تدین و پارسائی و کمت فقاهت و مسه دانی
موسوم بمحتسب انتخاب منصوب سازند تا خلق را از ارتکاب منهیات
و محرمات خصوصاً شرب خمر و خوردن سگ و لوزه و سایر مسکرات و مناهی و احتراز
و زانیات منع و زجر کلیه حق للقدور از قبل اعمال و شنایع افعال باز دارد و نگذارد
ملک عرض و حیه را در آمد و انتوران تو رو لست نامجدت پرلمند نمه بوطنان جلوس و احمد
و در عوض سالیانه انش دوازده هزار روپیه منصب هزاری صد سوار عنایت کنند و او را
کامیاب عاطفتی ساخته و جمعی از منصبداران و احدیان برای معاونت و دستیاری
مرافقت او معین فرمودند اگر بعضی ناکسان و خودسران از روی جهل و نادانی و نفاق و

از منع وابی او سر کشیده دوش اطاعت و تسلیم او در ره احتساب سجده بجبین و رضا کش
کش آنجناب کرده خذلان پژوه از سنه و تادیب نماینده و بحکم جمیع صوبجات و اطراف و
اکناف ممالک محروسه رایات مطاع صادر شده باین دستور سدد ابواب خیانت
و مکرات و منع ارکان محرمات و منهیات مقرر گشته هر حقه بر اسم السنه دارند
والله الحمد امور دیده دولت دین پروری و میامن شریعت گستری این پادشاه والا گهر خلاف
و روی تمام مملکت فلک فسحت هندوستان و سرتاسر این حرم بستان از
لوث نا قرباء نعیب غرور و حس و خاشاک بدع و اهوا پیراسته و مبرا است و معالم شرع و
نبوی و مآثر سنت مصطفوی از وصمت خلاف و فتور و سمت نقصان و قصور مصون

مصرع اعظم زهی خجسته موفق که در مدارج حق نهیب دولتی او دارد دین و ملهی دارد
بزور بازوی توفیق و لوک گرانک تیغ نزد دفع نقش مناهی ز صفحه ایجاد چنان ریشه
او می پرست شد هوشیار که دست لاله بلرزید و ساغرش افتاد زیم آنکه
بسته کمند همتش نهال تن بمایل مدد مدار بار روا در شرع بعهدش حمایه در
همی گزاف خیر و سرور اکند اراد امید هر آینه بهمال و داد او سیه بخش زوال دین و دولت
و شرع و سلطنت را از پی حمایت و پاس عدالت این پادشاه بردادگر حق آگاه
کامیاب توفیق و رونق دارا داد و فیض توفیقات الهی و امداد روح مقدس حضرت رسالت پناهی

مجمله حال گرفتاری دارا شکوه رمیده بخت برگشته اختر است در موضع داور بخش
سی جون رمیندار آن بوم و بر تبیین این کلام و تفصیل این مقدمه دولت پرار از غار ناامنی
انگیزان بدعاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت یافتن از موکب عالمگیر بکهار که
سلک جمعیتش از هم گسسته فرو شکست همت و کوشش شکسته تر بنان حال و بی برگ و ساز
لصوب گجرات رهگرای وادی ادبار شد و لنگان لنگان خود را بحدود صندرور
بخیر جای پر انفعال خود برداخته کار خویش را چاره و تدبیری اندیشید و دیرین رجوع بانبو
ارغده و سردلان همین فرو میسوزانیده بود و دوازده کوار غارت زده بی سامان و
اکثر در آن روزها بهنگام آن هزیمت یافتن بنا بر احتیاط دامن بتن اهل حرم
خود سوده برعماریهای سیلن کرده با خزانه و طلا آلات و نقود آلات و کارخانهای
ضروری بر فیلان و شتران و استران بار کرده و راه سرحد رو بر کنار مالدیب انا ساگر در
اجمیگاه بار داشته بود و چون از سورو و مالکانها گذشته بدراک سنگ رسید
خود و تابینان رسیده بجمعیت و سامان راه فرار سپرد لیکن در آنوقت از غایت
دهشت و خوف و وحشت جزئی از آنها نگرفته و بهیچ چیز دست نیفگند و بهمین
بدرقت و خلاصه معقول خواسته برای معتمد قدیمی او و ناظر حرمش بود چون کار
لشکرکشی از او معاینه کرده دید که عساکر قاهره بتعاقب علیه واستیصال یافته در لشکر

از وکهه دل بدولتخواهی خدا جهان نهاده بودند و باو جمعه قرار نمیداده و اگر آن آوان کشور
دولت و رانده اقلیم عافیت قصد داخل شدن شهر کند او را در راه بند نمایند
سردار خان از بندهای این هیئت مرد از قدیم الایام در سلک کوکبان آلاصوبه از نظام حیدرآباد منتظم
و بنگ بهادری بادن حق عجیب و خدمتگزاری موفق شده و با همه متوفق و همداستان گشته
سید احمد برادر سید جلال بخاری را در دار الشکوه حاکم بحرات کرده بود و دستگیر نموده معدب
و با تحکام شهر و بندوبست قلعه پرداخته آماده مدافعت و مقاومت گردید دار الشکوه
بعد از اطلاع بر همه این امور بحرات رفته بر کنه گیری پرداخت و از آنجا
رفت و از آنجا که بنجی کوه اتی برده از نواحی و استحداد حوادث که لشکر امام جمعه
همراه گشته او را مجبور و مایوس ساخته از آنجا مراجعت نموده و در اثنای این احوال
کل محمد نام بکار اوکه دولت او را در فصل بندر رونق کرده بود با پنجاه سوار و دویست پیاده
با و بحق گشته همراه شد و چون بحرات رسید در اینجا در هنگام آمدن بحرات میان فیروز
با منصاب برآمده انواع حدت و همراهی بظهور رسانیده بود و خانه سنتی ذکر نیز در
خود نامزد بر شش کرده این نوبت در کمال یکدلی پیش آمد و با و بر نخواهد لهذا بیش از دو روز
توقف نکرده عزم جزم بهکرد را پیش گرفت و چون بکنار دریای سند رسید فیروز سوار شده از آنجا گذشته
آن تیره روز کار نومید گشته بوی خیر از او صاحش نمی شنید و سیمای فرح و بهروزی در ناصیه

گی کشیده قضا تیر بر نشان " القصه طایع بدسگال و مخبث سیه روزگار غنای او با بر کشته
بجدود ملک جیحون مهبط کوکبان و اختران منهزم افبال او بوده رسید و چون
یک کروه از وطن او رسید ملک برآمده و ملاقی گشت بدون توقف و همزور داخل و طن او شده
کونش
زوجه آن خران بعد فرار از بصر عارضه تبل بهمرسانده در عدت بعمارت او رود و رش
می از دهر مرصد سیه طی که بر ترک فنا موسوم بنگوه سالار حدود آن بجه حکام آنده
و ملال دست داد و جزع و بکا سید لعوه و نام زده و بکوکلدش لوه بهبودی نیافت
بعد از دو روز خواجه محفوظ نام را همراه با تولش که رولد بهبودی لعوه بلاد آورده
در بقعه زیبای کلین میان مرکز آن بلاد دفن نموده بهمت مریدی او بر خواسته تولش
سالخورده چون در این اوقات لعوه احتلام در رای و فتوری در شعور روی داده بر
تدبیر امور ارکنش نفسه انمیه علی بعد تشخیص و باطل اندیشه ذاتی لوشنده بعد از عمار
براظهار انعدام حس و بهبود خواست ملک جیحون که حزم و دور بینی را کاه بنسبت و کمل مجهز او را خصوص
و جوه حسابی فرامد نیفه با قرب بعضی کرار جوب و بعضی از آن لشکر و سپاهی دیگر برات و
باستصحاب همراهی المعروف قاینی رسیده لعوه همراه نیش زن کرد و خواجه جندی از خواجه بزرگان
و خدمکاران آنجا مانده قرار داد و چند روز دیگر آنجا نموده از مام برآمد و بعد از
متوجه قندهار شد چون ملک جیحون از کار دانی و مصلحت سنجی صلاح کار خویش در دستگیر ساختن

از وصول این خبر بهجت پیرا و مژده تشکیب رما از جادر نیامده از کمال حصله خداداد و مساعدت وقار
ذات قدسی سمات او معصوب این حالت نگشته و بتکرار ذکر آن زبان توجهی نفرمودند
خلعه حسکم نوخشت دیا نه بر صادر کرده تا آنکه بعد از چند روز دیگر خبر رسید که بهادر خان
بداور و بدست آوردن آن فتنه کر رسیده بنابر مصلحت اعلام عامه خلایق از بعضی از انها
در وقوع آنچه نیست به شکاننده بلکه بشاره الدشاد یا نه اقبال بوازش آمد بالجمله بهادر خان
بعد از وصول نوشته ملک حسین از جانب ایلچی که خود بداور رسیده و آن خبر آن بروه بر
با پهرنگوه بتقدیم خدمات تصرف آورده و ملک حسین را همراه گرفته نارنجه حسینکه و سایر خصم
فیروزی رجاع استجلال رونقه بهرگشته بیست و پنجم روال چون بروز دشنبه ششم سال بمشار
عمر گرامی تازه نهال ریاض سعادت و بخمبل تو کل حدیقه دولت و سریلندی مالک بهرادر اعظم محمد
آن مالک بهرادر کلان قدر رو بعنایت ربح مرصع و خنجر خاصه و عبا غلاب اختصاص یافتند
درین ایام مالک بهرادر محمد معظم از حضور پر نور طلب فرمود خلعت امیر الامرا و بصوبه داری دکهن سرافراز گشتند
پنجم دی خود را عرضه داشت بهادر خان رسید مبنی بر انکه نارنجه حسینکه بهم ثالث از اولاد ملک
کدنشته با وجود شدت حرارت هوا و بادهای سموم جانگداز در اندک وقتی در دره
مسافت بعیدی طی نموده خود را بداور رسانیده است و دلاسا نکوه رسانیده
منوبه حضور پر نور گردید و درین ایام سید جعفر مهین خلف سید جلال بخاری بجای پدر

قرین سعادت بدولتخانه معاودت فرمود در این اوقات مناسب موسم برنگال
بجمیع عمدهای بارگاه اقبال بقدر تفاوت مراتب خلعتهای فاخره مرحمت شد در این ایام
باقتضای رای عالم آرا دو لجه راجوت با فوجی از عساکر ظفر اثر بکوهستان سرکار رنتهنبور
زمیندار آنجا که از ایام فترت سر بشورش و عاقبت نا اندیشی برداشته بود و ولد خود را با پیشکش
لایق بدرگاه فرستاده بود بمنصب سه هزاری ذات و سوار سرافراز گشته رخصت یافت و آن بیوقوف
وعده و وعید هم را سد راه ساخته بر آن نبوده در حصه حصوت و غیره را لوث و چپاول خود ساخت
تولید فتنه و فساد نموده از کوهستان برآمد و اکثر زمینداران مذکور را بمواعظ و پند متنبه نگشته در
نگاهداشتن آن با جایی مصلحت آمیز نمایند و لاجرم لوای عزیمت بر افراخته بجهانگشا رخصت یافت
کمال دلجمعی نداشته و فوجی از بندوقچیان ممالک شرقی را بهمراهی حقیقت مجمع رسید در حینی که
رفتن او از اکبرنگر بتاخیر افتاده ارادهٔ مخالفت و عدم رفاقت از ناصیه حالش لائح و هویدا بود
بیدانسته و جواب نداده و اغوای جمعی از مفسدان فتنه انگیز خاصه مذکور را بهانه ساخته
تحصیل این و آن بهانه نموده خود را کنار کشیدند بنای حصار دولت آباد سرحد
دور قلعه سعادت بنیاد مسمی بدولت آباد اکبرآباد از بدایت امر مهندسان بنیان این بنا و معماران حصون استحکام
کاخ والای این دولت ابدی بنیاد را بر اساس شدید قواعد ملک و ملت و مبانی متانت
و جلالت باوج رفعت و اعتلا افراخته رونق کهن برای دهر و ابادی دیرین بنای جهان

کمر سعی و اهتمام بر میان بست بدین سبب شنبه یازدهم ذی قعده این سال فرخ فال و اقبال ارکان آسمان
برای این بنای آسمان شکوه همایون آثار ساعت اختیار کرده بودند بموجب مسکوک
مبارک از این اساس نهاد از خارج جهت ارتفاع دیوار بر بسته زمین دوازده ذرع
و فاصله دیوار قلعه شصت ذرع و عرض دیوار پنج ذرع و از دیگر جانب زمین بعمق
ارتفاع دیوار هفت ذرع و فاصله با دیوار قلعه نیز هفت ذرع و عرض دیوار چهار ذرع
و خندق در بیرون شیر جای مقرر شد و پنج دروازه و هر یک باب الاولی دولتی
سمالک است بران حصار مستحکم انداز قرار یافت از جمله سه دروازه رو بروی
تهمینه پل و حصاری و دیگری و یکی بر سمت شمس دروازه و در جانب شمالی دیگر
محاذی دروازه خاوری مبارک است و کنگره و سنگ اندازه بدین قلعه همایون
مهیا کردند بالجمله بعون الهی بنیاد همایون حضرت آیین حصار عمارت و اساطین
فلک عمارت در کوشش تمام فراخش آن حصار و پرداخش آن بنای بهار آثار گشود چنین
طرازندگان و کارنامه پردازان بکلک جواهر بار و خامه الهی جنبش قوی بازو سنگ تراشان
فولاد دست فرهاد نیرو و داد و استادی و هنروری داده بوک الماس نقش نام گرامی
صفحه ایام می سزدند و باهتمام تمام و تاکید و دقت عظیم هر روز خلقی کثیر و فرقه انبوه کار می کردند
تا انکه در عرض مدت سه سال صورت اتمام و پیرایه انجام یافت جشن و زن فرخنده

در سه حرف کم

با سپهر شکوه در حوضه رکشاله بر ما فرمان شد و نظر بیک جمله در عقب نشسته و
بهادر خان با لشکر قاهر همراه گشته فاصل نهر سر رندوازه میان شهر و بازار بر بالای کمبه بوده
بحضر آمار رسیده و در جای محفوظ و از خطرات خواص لوره انکه برای بعضی او قرار یافته بعد
نگاهدارند و غرض از این تشهیر انکه همگی خلایق از خرد و بزرگ و خاص و عام آن
دانسته بحذر باشند
این بنده سگ و زیب برای تعویق شاه نمایندو بعد از خیابان بهمده گی و
واقعه طلبی فتنه جو را جای سخن الطایف و مجال تصرفات باطل نگارد در حدود و اطراف مملکت
او باش را بهانه افساد دست او بر ورش بهم رسند و بموجب حکم جلد اثر
آن سیه روز برگشته اختر را با پرستش یک حوضی فیل نشانیده اشکار ا براه بازار
از پای فتنه و ما برکه گذرانیده بنوعی دانسته کس ندیده و نشنیده
نماز پنهر کنه رندو بر موجب حکم اشرف بحضر آمار رسیده در جای معهود گذاشته
بهادر خان بعد معاودت از حضر آباد سعادت اندوز ملازمت اکبر حاضر گشته
بگیرار مهر رسیل نمود کند و بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت
چون وجود ظلمت انتود آن بخل و تنگ حوصله بر کرسی فتنه و فساد جا داشته
چیزی در بار ندارد تا اکبر دین و دولت و قواعد تزلزل و ملت را از جای انداخته
ابعض او متصور نبوده خاطر در بوقت تیز از آتش نزارت و جوش نزاع در

مشروبات از اکثر بلاد متفرقه چون در این وقت سال بسبب بروقوع بوای وحوادث دیگر در این دفاتر
مانند صورت وفیروزی گردانش بدرقه بعضی قنوات در ممالک هندوستان فیض مکان را منفعت
ازان برمکدر فی الجمله احتلالی بحال ساکنه ورعایا راه یافته بود در ایام ظهور سورتش وقت نیب
نبی وطغیان متمردان هر جا بیت در این مملکت سپهر بسطت کشت وزرع وضبط وعمل
خیاله باید بوقوع نمایده ودر هر جا رعایا راعتی شده بود اکثر دستخوش حادثات وبایا بالعدد
واقطار ارکان وعصیان مشان گردیده لذا بجهه سوء غلات وحبوبات بالنفسه بود الدوام
در این مجسته مقام سعادت فرجام وغیاث ممالک ودولت آرای سایه اوای شاه
عدو بور فرو نشسته اورنگ عظمت واستقلال بوجود مسعود همایون حضرت ربانی قرین
مراسم حمد وثنای رحمان کافه رعایا وقاطبه برایا بخشوده سلسله عاطفت عمیم، وشاه عادل عادل
مهربان کریم بخشایش آمد ورای عالم ارای بقصد خبر وتدارک این حوادث انقضای اکرام عام و
احسان شامل تا بنحوه اصغر وکبیر وغنی وفقیر ومومی وکافر ومقیم ومسافر عاید وفواید آن بهره مند
گردند ومناسب بجناب علیا بخشت در جمیع طرق ومسالک ممالک محروسه وقلمرو خاصه بر کافه
ارزاق غلات ودیگر اشیا واجناس قبل ازین همیشه کرخی آن در حال خالصات
سرکار بالبنیه مقرر ومعمول بوده داخل ابواب جمع گشته بخزانه عامره میرسید ودر مواضع تحویل واقطاعات
امرا ومنصبداران مرحوم زمینداران درجه تنخواه جاگیرداران محسوب بوده خراج مقرر دیگنجها معمول از

بهم رسید اگرچه چند سال متواتر بعد از ان نیز در بعضی ولایات باران کمی کرده خشکسالی داده
و مدار بخیه ایام عسرت بامتداد کشید لیکن بمراتب از ان اندک بود و امسال اگرچه در بعضی نقاط
در برخی از محال بلاد بسبب قلت باران فتوری در مراتب کشت و زرع روی میدهد بر اهالی
دیار ضرری تعلق نمی گیرد بجهت آنکه از دیگر مواضع میرسد بی زحمت تاجر و تلمون غلات میتوانند
بآن ناحیت می توانند رسید سکنه و قاطنین انجا لو استیلای قحط ایام بعد و شدت غلا
ایمن میباشند امید آنکه جهان آفرین پرتو عاطفت این پادشاه بلند و دین و خیلو طلم گاه معدلت گستر
تا انقراض زمان بر بساط زمین مبسوط دارد و همت بلند جنابش را موالد و مناصب انواع لطف
و کرم و افضال آثار جود و تنعم بر زبان توفیق و تایید نگارد هشتم محرم الحرام دو هزار و بیست و چهار
آن ماه نوبت طلعه صدر الصدور و باب المستحقاق عطا شد و والا حضرت خان قرا ملوک و رسلک گوشه نشین
بوقه جهان گردان را بدرقه لطف اسد خان خلف او و نامدار خان پسر دلاور او مقرر شد
بوطن خلعت نوازش یافته از راه بیستگی بدرگاه آسمان جاه آمدند و چون ولایت بیجاپور
در هنگام انتساب بقطب الملک تغیر کرده بود حضرت شاهنشاهی بر سبیل انعام بخان مقدم عطا فرمود
و بعضی قلاع آن مثل کنجی کوته را در حصص محوطه آن ولایت است با دیگر پرگنات بسیار در
تصرف کسانی که منسلک او بودند از تعرض قطب الملک را حراست طلع و تصرف آن ولایت
بهمان نهج احتدال و درست نبارن در ین هنگام میر ابصد جوانی بمظهر احمد و الحمد و حضرت یافته

فرستاده حرف صلح و آشتی و حدیث مرمت خرابات بمیان آورده و او نصایح داشته
از خانی و معامله ناخوشی بعزم ملازمات سیجان قلیخان از حصار جمعی قلیل منوجه بلخ شده و چون فرنگ بموضع
حلم رسید سیجان قلیخان کروی بر سم استقبال فرستاده آنها گفت هر اگر تواند لوازم تعظیم بجا آورند
القوس در آن موضع آنها را فرصت نموده لوازم کرده آمدند و بعضی از اشرف رسید سید بهادر بخاری
با جمل طی نموده کاوجانش سر برشد و شیخ عبدالکریم منصبی سمرقندی جهان فانی را بدرود نموده و محمد اسمعیل
والد نجابت خان که خدای رشد بعطای خلعتی و حکم مرصع و انعام ده هزار روپیه چهره نصرام یافتند طی کردند
سبب و بهم صفوا الحضرت عزم سیر حصار نموده بروضه منوره حضرت صاحبقران علیین مکانی
همایون بادشاه جاب براه برده و در کنار دریاچه قرار و مدار آن سرزمین را مخیم لوای اقبال گردانیده
روح در راحت آفرودند بعد زیارت روضه انوار نمودند آنجا مزار فایض الانوار قدوة الاصفیا
شیخ نظام الدین معروف بابولی قدس سره مکان سعادت نشانه رسم زیارت بجا آورده و بعد زیارت
ممدوحان آن بقعه دولت بعطا گردیده دوم ربیع الاول بزیارت روضه منوره که حضرت قطب الاولیا
والاصفیا قدوة العرفا والکاملین خواجه قطب الدین قدس الله سره النور توجه فرموده بر سم
دو هزار روپیه بمجاوران آن مزار مهر الله مکرمت شده و بعد از ادای مراسم طواف براه دامن کوه
لوای مراجعت بشهر افراخته و دو کوچ دیگر بدار السلطنه جهانگیر نگر فیروز مهر که سعادت مهد الوالد
روی کرد آن شد بر پادشاهزاده محمد سلطان بوسوسه دیو مفسد و رفتن پیش شجاع قشه شجاع

در جزو وقایع که بعد از انقلاب و روی نمود چون از دیده جهان آرا خواهد که کارگزاری خویش را
جمال عظمت و کمال جلالش از نقاط ظاهر بر صورت بنیان فیلسوف احتجاب مستور دارد و کافه
خلق را جلوه دهد و بلطایف لطیف توقفات و زایف تأییدات شان محجوب و فرط اللهم او کافه خلقان
ما هم اهل روزگار بی بسیاری دلایل ظاهر و براهین باهره کما میبایست معرفت حقانی او نشناسیم
بعقول قاصره و نظر ناقص خود چراغ بینش را مشعله هدایت بر افروزیم و در مرکز کیفیت و صفت او
و هم آن دست برد و توقفی از ظهور بدایع و فنون و جلایل احوال او نداشته مواد و الطاف ذوالجلال را
کوته دست اقتصاص تواند از عرفان کنه کمال بزرگواری او محروم است و الله الشکر نعم المولی نعم النصیر
و با قتضای حکمتهای بیان در سنوح حوادث کون و فساد و دولتهای نهاده گاهی در راحت و دلش
آسمان فرش غبار خاطر نشانه ملایم و بصیره انجوب ظاهر بتابی و توانایی و دیده دلش همی نمایان شاهد
مصنوعات را بگیرد و احیای سلسله اولیای جلالش را بحدوث سابقه مرعوب و مخاطبان الوالد
حکمت ایزدی از زوایه منوعه عین الکمال و خردمندان بصیرت منش را آیات مبین اقبال نشمارند
امتحان نماید ما چون عقول و افهام ارباب لباب در سنن آن مقصد فرو ماند و ادراک بعضی اصل نهمت
در حلول آن دانسته از حاقه نبات و اشاعت بعوش بر دیده سلسله عنایت او نزدیک
بحلول کافه کمال و ناظم انشئات احوال این دولت اسمان شکوه تحسین آورده
بکاره گری و کارسازی بر تلطف و تحمل آن عقده و تحمل قوت بازوی مکارم او بر کمال روشن

و انگار ساز دار تحلید و نطاير صنف انيمان در مدايح ظهور نيز ايست و جلال خديو جهان
و خليفه زمان قضيه مخالفت و طغيان ما كنت هرا و مجرد سلطان است و در اين هنگام بعضى
موجب حيرت اراذل افكار شده و بعضى فى الجمله و اين احتمالى بعيد كه كيهان سيان
كمجند برايه خوف و غرور مخالفان گرديد اخوالا مراد بطيفه ايد در ضمان انولد شمع دولت حضرت شاهى
آن ديار خلاف اميد ايشان برادريه عصيان و كمرى نمايد و محدود نيروى طالع و اقبال اين خديو
الفس و اتفاق پرتو ظهور داده جهانيان را ديده بصيرتش برافروخت تبيين اين اجمال آنكه
چون در غيبت شجاع ارزى عمدة و مكيدت ماربال رسل و رسايل و تمهيد مقدمات و
مخابرات و در تعويق حيلتان و تاخير كاران سريع التاثير است باغوائى آن شعبه مفصله سلطنت
ممكونشيده و نيرنگ تلبيس و تزوير بافسون مكر و فريب ممهيد و حرف تزويج صيغه حيلتان
والا مراد و در ميان آورده بود و نيز بعضى معتمدان و بعضى مايلان و موطن خان حضرت شاهى
بعضاى پيش نهاد و كار اكاهى بود و در ولاى عسكر نصرت شعار اشتعال و اشتهار داشته
غبار نفاق انكه بعنوان نيابى و غمارى رزمش انكرى و صف ستانى مينمودند در يورش ان عاى نابكار
متابر مقدمات و همه اين فاسد بخارها يافته انعمى علده و مرتبت اغوا و اضلال مخالفان كرده
داز خاص رجاهاى ارتكاب امرى نمراورد آيين دانش و هوشمندى و شايان سكوه خنت در ايصال مقصود
نخصه جهر و اين سالك بخصه بناخرمى نفت خرد نيند و اراده كرديدن شجاع و مواد نفعى و معاد

طوبان ابها بعد از طرفین مورچالها برخاست و معظم خان خود در موضع معصوم آباد به ارزنی مرتفع
دار اکبر بکریب فت سیه کرده واقع است فرار کرد و بنیاد ایام ریاست داده بجانب ط
اقامت کنر و در رفیق بخیر و صواب دید لطف و لطف خان و اسلام خان فوجداری و سرکار معلوم خان
و اصلاص خان خوش و در بلده لشکر مقدم و آسایش خان و جنبی دیگر امرا در اکبر بکر ماندند و چون
عالم ارای حضرت شاهنشاهی بسته از فروغ الهام روشن و دقایق اسرار ملک و ملت است
در این پیوا و کی از حال دور بین مصلحت بینی خان انضمام نموده و مکالمه بندهای مهمات کشیدار
با فوج لشکر جنوب نصرت نشان از دریای کنگ گذرانیده و بنگاه تیغ بعد بعد فضای محصم خان
عساکر نصرت اثر ارمست مخصص آباد و اکبر بکر در استیصال آن نوکر انگرفته کرمکوشیده از اطراف
نزدیکی از انواع طوفانها دفع نموده و از هر دو کار بران گذشته از دریای کنگ گذرانیده
خلافت و صاحبقرانی بر سریر کیتی مطاع نام و لطف خان صوبه دار بهار صادر گشته بعد از کمر
بعزم امید مهمت بندو و ما نبان خود کوکبان آن صوبه بر حسب امر مطاع دار الملک کنگ گذشته بر
تنده رود خانه کوه بعد از ورود منشور لامع النور شیخ عمر حیات را در نقطه جنوب دار الملک پنهان
و همراه زیاده مناسب خویش در نبه کنار گذاشته موجب فرمان واجب الاذعان عزه ماه مبارک
رمضان بارشید خان و مرزا سلیمان و هادیخان و قادر داد خان و خواجه عنایت الله و دیگر کوکبان صوبه بهار
در بلده پنه لشکر کنگ گذشت و چون موسم برشکال رسیده آبها و نالها طغیان کرده و دریا بین

شیخ عباس در عرض این ایام در پیوره بفیضها بار حور و بیداد شجاع کفه تمول جمعی را نزاره
بساحت قرار اکبر نیپورتا را خبانه آل و ناموس سپاری از مردم شجاع در آن غارتها و سنجوس بداد
ابیاتشان شد الحمد بعد از جذبی شیخ عباس بای عزات آوارگی بفیضها شجاع دلیر شد عزم
آمدن باین روی آب نفس برای لشکر جاری رسد یا میر علاء الدین و دلاور محمد رمان سرداران حضور
داشته بمحافظت بنگاه و اهل حرم گذاشته استعمار نوازه هم در محیره باین کنار آمد و در پیوره نزول اجلال
وجل محوالت صبیه خود را بحباله نکاح شاهزاده محمد سلطان در آورد و الیتان در آن ایام همراه بودند
تهیه اسباب این مطلب که بفیضها بنیابت الیتان گذاشته فرستاده اکبر خدا شده و بعد از وقوع
این مطلب مراجعت نموده سیزدهم ماه مذکور از پیوره قصد اکبر نگر کرده نجی آمد و دو کوه خان ها اکثر
لشکر طوایف در زمین بلندی از دامن کوه و باین شهر فیدم و شهر نو است جای فرود کرده بفیضها
در اینجا اندرمنی مندیله ها جمعی در منازل و عمارات شجاع نزول داشت حامد کور بعد از وقوع
چون دران اوقات کوفتگی بفیضها خصوصا در نظر است شده اسلام خان و فدائیان سایر سرکارها را
بقصد مدافعت اعدا براه جبالیه دران دامن کوه ها تا نهر نو است و در موسم طغیان آبها همان
زمین خشک بتلاب ها نشان ها نمایان شده قبل از رسیدن این کروه در اینجا اندرمنی همراهان
در مقام مدافعه آمده خیلی مقدور کوشش دادند و بریزش های خانان لشکر از قلت جمعیت همراهان
تاب مقاومت نیاورده و اسلام خان و فدائیان و سایر عمده ها و سرداران لشکر بادشاهی از عرض فضل

رنیز چون میرخان از پیشگاه عز و جلال یک جنبش مسعود معین شنیده بود انتظار رسیدن او نیز
می برد لاجرم بمقتضای حسن تدبیر چند روز صلاح در صف لدای و موکب برپای ندیده روز دیگر از
کنار باله کوچ کرده بقصد تعاقب و تاخیر در مقام ربه و کارزار کنار آن آب رسیده کرنه سمت مخصوص آمار
روانه شد شجاع از طلیعه داران معظم خان و هست عساکر قاهره بسمت مخصوص آباد کهان صعب و دشوار
در جنبش اقبال و فتور راه تصلب و جرات و استقلال معظم خان برده از اصابت رای صلاح اندیش
آن خان اخلاص نشان عاقل بعید و بسیار رس خیال غلط و پندار باطل او را در خلاف او با از ممالک ایران
نهضت کوچ کله از اطراف دریای بهاکر تا بسمت مخصوص آباد رسیدن کردید و پیشتر رفته اردو آب کندلان و با انواع
نصرت شعار کارزار کمند و در کند نصیر پور و شش کروهی مخصوص آباد دولت و اقبال لشکر منصور در رسیدن آن
نزول کرده پیغام یافته بقصد کذشتن از آب در برابر جوش نصرت مآب فرود آمد و هر روز
از طرفین در میانه توپ و تفنگ همکامه جنگ کرم بود و از اولیای لشکر فیروزی اثر آب کذشته مانع و از اعدای
او پرخش مینمودند و ده دوازده روز باین منوال کذشت تا آنکه شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی
محذولان بنیم شب ربه حیله آهنگ کذشتن از آب داشته و باین سودای محال و پندار باطل از کارکاه آمده
بخوت و غرور بهوای استکبار و افتادند بر یکمانی اقبال دشمن کذار شهنشاه جهان منصور سه طرار آمد
و خبر شتاب رسیده و داود خان از آب کذشته آن ماطل اندیش شتابان آمده با رجال عوسل و خلاصه
لشکر خود و انبوهی از کذاران بین کهه لوده از اعیان انواع منصوری مقابله نمایند کوکب

مشهور این زمان ایستاده بودند مرتب نمودند و درین تاریخ مخلصخان و عبدالله خان و سید نصیر الدین خان
و سید سالار خان و دیگر بندهای پادشاه از درگاه سلطین پناه باجازه و توجه به تسخیر منصور
مامور گشته بودند بخوف قاهره پیوسته و در اندک روزی و فصلهای دیگر ادوات توپخانه
و همراه آورده بودند رسیدن همه اینها سبب نصرت و فیروزی گردید بالجمله سه پاس از شب گذشته
شمس خان و بوقی کلکه رکابگران والی فراشان و بعضی همراه موکب سلطان را با سید فالونک
از عهده بر آمدند و دیگر چندان اثر در داد صبح روز دیگر خبر معظم خان رسید که موکب
بزم توقف کلان شب توپخانه و لشکر را جمعا و تمام ارتباط و مواضع کل و لای کنده بندوبست
منهیان خبر رسانیدند و غنیم در کنار کلکهه مهادی مصمم زدن بود عزم کوچش ازین مکان
دلالت و صلاح نمیدانست لهذا رشد و چون یک کروه طی نموده خبر رسید مخالف نصرت
بعزم قتال موکب ظفر مآل آن خان اخلاص تمهید تحقیق حال مامور گشت
رسید بموقف چون مسافت اندک بود تحقیق رسید و غنیم براه پیوسته رفته آن بوم معظم آرا
کرد کلکهه برکنار آن راه موقعی شناخت دو دسته کرده چپه و دیگل کلکهه او را در میان
فتیجور رسول تحقیق اندیشه نامرتبی مخالفان شمرده بعرض رسانید موکب ظفر مآل
زادخان را با فوج طرح و مبرقع آخر زاد و قراولان و محمود بیگ را با اهل توپخانه همراه تعین
صبح تحقیق بموقف قاهره پیوسته و بجای خود روان گردید و دانشمای راه خبر رسید که شجاع از کوتله

تا ارضروم انواع بحر امواج این بحر بیکران و فراغ میدان آرام نگذرد و بخت پادشاه مراد محمد سلطان سلاح

از رفاقت

و زبونی و اتفاق ایشان حاطر نشان جمع نبود آرام گزیده بماند فرستاد و چون نزدیک دوگاه حاجی
خرزه در میان دریای کنگ واقع شده عساکر طفر مآثر چنانچه گذشتن پرفته سالکان شاهراه مور حال است
بودند احمال و اثقال و اکثر لشکر را آرام گنگ گذرانیدند بامر عزیمت فرستاد و در صدد بستن حسر شدند
بانتظار آماده شدن آن حرمزه ها تا بگاه بگذرد و بر سر رود و در عرض این ایام نصرت قصام
معظم خان هر روز با عساکر ظفر اعتصام از سنگر فیروزی بر آمده نزدیک بمحل اقامت او می آمد
و با او اختلاط و تفنگ اندازه پیکار افروخته باعث تعویق حال بر اختلال او میگردید تا آنکه
شب دوشنبه ششم جمادی الاولی و چهارسنبه شب پنجم از شب گذشته منهیان اقبال خبر رسانیدند
که حال امدن شیخ بکبال پرشان و شیعه حال بسیار دارا آرام گرفته بخواب ادبار خوش نمی کنند
و چون روز شد معظم خان فرهاد خان سپاه نگار سردار و محمد مراد بیک سردار تا بگاه بشیخی بیگ اکبر بگ
فرستاد راه گذر و رکابی و از بهر استیلای غنیم را اکبر بگ تا این زمان مسدود بود بگشاید و بگذرد
بانجا گرایند و فیصله و گوتوال اکبر بگ قیس نمود و بعد خان و در اروی گنگ بود گذشت
اگر احتیاط بگوبک و نشانه ها نگزارده خود فرستاد از گذری میانه دارا حاجی کور سردار آرام گرفته
بلشکر خویش ملحق گرداند و خود بدیگر دوگاهی برای بانجام بعضی مهام مقام آرد و شیخ بهادر کور
منصب گوبک بعهده اکبر بگ روانه شد و در انتهای راه خبر رسید و دلیر خان در گذر دوگاه

از جنس شعبه کمک عمود نموده در جزیره میان دریا نزول کرد و شتیها را شعبه بزرگ آورده او اخر روز
روز دوم قسمت نموده چندی از آب گذشته در جزیره مابین این شعبه و شعبه سیوم کمک آمدند و
از جهت وزیدن چند روز اکثر اوقات از شدت و استیلای باد دریا در تلاطم و غلیان بوده
لشکر مالی عمود نموده در عرض دو سه روز گذشت و چون خبر رسید که چندی از زادوالان غنیم بمصمده
میان شعبه بزرگ و شعبه سیوم کمک محافظ اکبر نگر واقع است و اگر ملاحان بکار نیایند خواهند آمد
تا اهل و عیال الوس را کوچانیده برند آن خان لشکر خلاص شعب دولت سوار را تعیین خواهد نمود
زادوالان ملتف از آب گذشته بجانب قرتاو دفع مخذولان نموده اهل و عیال ملاحان را از رس لطاف
غنیم مانع آیند آنها بمصمده رفته از زادوالان مخالف بجا آمده بعضی چندی از لشکر کمک آورده و خود
ماه از شعبه بزرگ گذشته در جزیره در معسکر فردی بعضی فوج آمده و اشاره نمود که شتیها را شعبه
سوم کمک آورده مهیا بدست جسر بندند و سوار دیگر بمصمده فرستاده در آنجا تهیه نموده از اهل و عیال ملاحان
باخبر باشند تا بجا عه از جزایر مخالف جدا شده بجانب لشکر رجوع آورده و مبارزان نصرت شعار در کمده
دو سوار دیگر از غنیم دیگر که فرستاده بودند وارد بعرض رسانیدند که بمصمده رسیده شتیها را مهیا جسر شعبه
مادر شاهزاده محمد سلطان را با توپخانه و لشکر از آب گذشته بمصمده رفته دلاور خان و دلاور خان و سید فیروز
اسماعیل خزعلو حسین منصور از شعبه بزرگ کمک ترتل در بنای همت و عرش سلطانی و محلوب
رعب بای اس کشته جسر را کشوده بالجمله دلاور خان و دلاور خان از اطراف دریا بمصمده آمده لشکر جزیره

برگشتهای مذکور نشسته بآبروی خانه فرستاده و اسپان آنها بگذاشتند و اطراف
بحیث و حالا که وجد و جهد تمام مرحال بستند و لکه چون از سوار و پیاده غیم با امیر قتلغ داروغه و تخانه
بادشاهزاده محمد سلطان سه نگاه بی آن کمر قیام نداشتند لیکن از نهیب مهابت نواب ثمر مآل
حضرت جهان و سطوت و صلابت عساکر کیهان ستان قلم حسابت بدفع و منع پیش نگذاشته باشند
مرا ارادت جهانیان نوشته در نیوقت پسر مهتر آغرباجی از قراولان تکلیف نهاد و دلاوران از حضور
پاره پیش رفته لیکن آن گروه چون کوه بودند و ثبات و محذولان نخواهند طاقت بگذرند حمیت آن
مبارزان جلادت پرور افکنده در قصد کس آنها حمله آور شدند دلاوران نصرت مند
مصون الحرب جدعه را کار بیدند کشته از روی مصلحت بسیاری از پیش آنها روان شدند و مقابر را
بگذاشتند و بطرف مجاهدان نوینی بتوپ و تفنگ و بان و سرنا روی خلاف آن
فیروزیان بر گشته مراجعت نمودند در بین راه گروه تولی از نوینی بمنصوبه سولدی از آن جمع بانکار رسیده
اندوازپای حمیت در افکنده اعادی بدبنگاه ازمشاهده آنها مخذول و مقهور گشته
راسپه دلاوران راه فرار سپردند و پسر مهتر آغرباجی از قراولان توفیق نصیب یک کس از آنها دستگیر کرده و در
سعید کس از آنها بنان معطم خان از آب عبور کرده بطرف نغندو رفتند و چون خانه زاده کشته دیگر و کالیان
عرض کرده بدست آمده بعد از خان و سلطان اربعین کار طلبی بر دیگر اسپ جسته بترویج در گروه
مردم مخلوط شده تمام شب آن گروه بان بگشته و اسپان آنها بگذاشته میگذشتند و آن گروه حال

سایه خان و جهان و زراق را با هزار کس روانه ساخته بسیار دلجوئی از او نموده بحالت تعیین کشور جهانگیری از محمد دولت

در ابواب او فرمود با استماع خبر توجه این فوج ارتانه مهاندی عنان توجه بطرف رفسنجان و مورث شاه و اولاد خان با

مرزند خان و رسید خان و سه برگ کوکلتاش خویش مخالفی بجانب ارماین در پای کنک و مهاندی با شتاب

خود را انداخت که پیش از رسیدن موجب بسته بر اسم ایلی و کوشش قیام نماید **توجه رایات**

جهانگشا بصوب ساحل رود کنک چون از رفتن پادشاه زاده محمد سلطان بطرف ناشتاع

و وقوع آن حادثه و سوی تدبیر مقتضای تعمیر احوال آن دیار بتجربه کار بظهور آید عساکر قاهره را در بنگام والا

خجسته سمت گردانش بر فرقه جشم زمی عظیم و تصدق حشم روی داده بصلاحدید سرعسکر خان

باستظهار اقبال بیزوال صفدر جهان بسلم استعلال و مبادی کار برده در مرو شب روز کوهی کمر بصد

و مطلوب رعب و ترزل نگشته ماهی بدان رسد تا مقدس عقد منده و منبر ران مهاجمش

طوعا و رغبا در پذیرفتن عاقبت و خیم بر منهج مستقیم عبودیت و اطاعت ثابت قدم بوده یکی از

آئین محرم و مودت بنیاد رای جهان آرا خنان و جلد پیرا و اولیا الهام رسای و مراسم عنایت

مصالح دولت و مهمات خنان بمقتضا نحوه و رایات عالیات بعزیمت تسخیر روبه

منصور بر خلاف حرکت کرده بسمت ساحل رود کنک ارتفاع یافته و بعد از رسیدن آنجا رود کنک

ضرور نمود و مصلحت تقاضا کند بصوب بسته و اله آباد نهضت نموده بعد از این توجه همایون

آن خان اخلاص پرور و سایر خود طوائف را در نصرت و مظاهرت ثابت قدم دانسته

مقرر

خبر غیبه و سنبلی ز وقوع نصف آل و منهور کشتن اعدای بدکیال ما سمع ۵ و جلال رسیدن
خاطر ملکوت ناظر از تعدل و قویم جبوش منصور جمع گشته مصایح در پیش رفتن نامدار خجسته
در نواحی کنگ طاندور سپر و کار گشته لوای مراجعت بدار الخلافه برافراخته نهالان
سیوم ربیع الاول موافق بیست و ششم آبان ماه یزدجردی معسکر منصور و مخیم شجاعت و ظفر
بان عزمت خیر انجام برادعات اقبال پیوند رسیده و چون موسم وزن مبارک نزدیک
مقرر فرموده آن جشن فرخنده را در متولد نیک حسن کذا نیه پس ازان بعد از
جشن وزن مبارک ششم در بن آیام سعادت فرجام جشن وزن مبارک ششمین سال جهل و دوم از
عمر گرامی قرین شصت و نهمین سال جلوس میمنت مانوس بزمی دلکش و محفلی روح افزا
مرتب گشت و بارگاه سلطنت و مسند خلافت بسطان و عشرت و انبساط طراز
اسباب تجمل و احتشام ارایش هر فرقه روز مبارک پنجشنبه پنجم ماه مذکور بعد انقضای یک از
و یک گهری ازان روز فیروز پله ترازان از سنجدن کوه هر عنصر مقدارش مالکیت ۵ اسمان جاه بلوداد تنومند ماه
و خورشید کردید روزن مسعود تابین مهوش بقبول آمده از روی آن عالی را در ای جوانش مالامال
نعمت و اموال گشته و سال جهل و یکم از عمر ابد طراز بانجام رسیده سال جهل و دوم آغاز شد ایزد
چون نگه در نثار فتوح نزلات و سوابق تصدقات خطاب مهار اخلاق دولت شده بود
درین روز مولود لطف و تفضل پیوست ۵ جرم بخشیده کردید و یکبار دیگر بان خطاب کامیاب گشت

وخانعام موفق المنصب منصب ششهزاری ذات هزار سوار و تهورخان و محمد صالح ترخان مومی‌الیه منصب دوهزار و
پانصدی پانصد سوار و هزار و پانصدی هزار سوار و اسمعیل ولد کاشی بیگ و قادرداد انصاری و آتش قلماق و
محمد تقی برادر زنده و ذوالفقار خان نخجوانی مامور و عبدالرسول که بمرحمت جمدهر نوازش شده و
ارباب خان خلجه را نجدبست تا طرق حرم برای مقدمش جنت مرافق فرش شود با یکهزار و
عطاست تا دین ملاذ جهان افروز از حجاب مسندنشین مسکوی عزت و اقبال پرده آرای
هودج اجلال ملکه مقدس نقاب خورشید اصطباب رونمایش را بیکم و همچنین ارباب
ثمرات ریاض خلافت و مهماندار مقدسات تنق عظمت و کامکار را دیگر پرده‌گیان
استار عفت و کرامت بیکهها بنظر انور رسیده و این دستور امراییکه بمجلس عرض شده
رسم تسلیمی آورده بودند و از برای کرنش بدین پرتو توفیق شتافتند از کمال حسن بخت و صفای طوبت
مسلی خبر بندرسیده و بجای ورود خدمه و معسکش حرمین شریفین زادهما الله شرفا و جلالا و معصر
مزار مقدسه بوفور میمنت و یمن اقبال درگاه جهان پناه ملک حدیقه فرقدسای زمره سادات و صلحا و
مشایخ و العلمای را که شرف اندوز مجاورت حریم آن دو حرم مکرم باشند از فواید آن
بهره‌ور سازند دین سعادت پیرایه امیرالامرا بر اسم تحف معروف آلات مرصعه مسیبی
پاک طینت صالح و سعادتمند و پرهیزکار را نامزد حالش امید و لای بجود و قبل ازین بزیارت حرمین مکرمین مشرف گشته لیاقت و شایستگی این امر داشت تقدم ایشان

کشید کامیاب سعادت جاودانی گشتند و چون قرلولان در رشته آن نواحی شیرزن قبل کرده بغنیه
شهنشاه ظاهر بر صولت شیرشکار عزم صید آن سبع وضاری قصد قرین عزو علو در بخت اقبال طلای
مرصع بوشیده بشکل یکعدد ساخته شده از مخترعات طبع مقدس این مبدع ابن علی دکامران
و درین هنگام بر اتمام مایه بیوه گذاشته بشکار توجه فرمودند و نزدیک بنجرکاه بر فیل گذاشته پادشاهزاده
محترم را در عقب بر مرکب جای دادند و چون نشیر رسیدند آن سبع جنگلی را از صندوق
از بار آورده درین اثنا پادشاهزاده را نهایت بیکعدد مروارید و یکعدد لعل بدخشی مرصع و شمشیر خاصه
و پیراهن زمینکار و دو صد توپ از ملبوسات خاص عنایت فرمودند و در انعام حسینقلی
مهابتخان صوبه دار کابل نهایت امدادی خلوت رسانیدند مبالغ از اخنده و لهکو بندرس
دلاوران اکبر ابادی رایات بلند شده و خلعت بر خورداران مراتب ترقی خاص از خلعه الله لوی مرصع طلا
شرف اندوز ملاحظت گشته بنجیر فیل سکش نعره و چون بحث زوال
مذکور شد باهتمام امنای بندگی دار و غیگی کارخانه ساخش طلا آلات و لوازم آلات و
تعلق داشت در عرض اندک فرصتی موافق حکم مقدس مهیا و خواش طبع والا صورت اتمام
مراسم یافت بادر دولتخواهی ماکهبل و اضافه منصب بولدش فرمودند سلیم ماه مذکور موکب منصور را
سمالت موضع قرورو رونق گستر دار و ای متصل شدن حصن ملک آرای سرسانس دست قبل ازین
ما یک بوکنتاج در از حجاب لوبجرا ست انعقاد یافته قیام داشت از ابخاک میمنه

وسنج تیر مدوف تیر اقوال عالم گرفته از انجمله سه و سه تیر را بر فرق اوده تن او را پاره پاره کرده و یک
مادشاهزاده جوان بخت محمد مظفر بابت ولایه ممالک برده اند و یک تیر بحکم را از اولاد زنده گرفته
و دیگر افراد مکاران مرحوم و دیگر و غیران فروان از حیز تعداد است و بهادر خان چون کفایت
مهم بهادر بحکمت تمام رفع آن بدنهاد کرده بود در این اوقات بصوبه دلکشا آباد از تغیر
خاندان بر بلند گشته فرمان محمد غیاث الدین خلجی خاصه برای او ارسال یافت و در محرم
ماه دسم جمادی الاخره بر فیل کوه هیکل گردون اقبال دولت فلک مالک طلعت آن
نصب کعبه بودند در تبریک سعادت بر افراخته منصه شهر گردیدند تتمه شدن مادشاهزاده بدانصب
سعادت انتصاب بسوی تدبیر و رایات صوات و احتشام و رسیدن بدولت و اقبال خاقان مالک
رقاب و آمدن از مانده سامان این روز آب از بدایع وقایع عجایب دولت اسمانی و لطایف غرایب زمانی
درباره این دولت جاوداد و در سر انگام مجسته فرجام بکوه کاه ظهور آمده غیار ملالت از
چهره حال اولیای دولت زدوده محمد و اجلال عظمت بکمال حضرت پادشاهی بعالمیان
روشن و ابکار نمود انکه مادشاهزاده محمد سلطان مانوی و مساوس نفسانی و هوای جوانی
چنانکه گرداگرد مانند ارکان دولت و عصبان مرتبه حمیت و فیلق کمیته دوستان نموده غبار
کدورت انکیخته بودند در تیوقت و آثار نکبت و خذلان و امارات تیره روزی و ادبار در
ناصیه حال شنیع رمیده بخت برگشته روزگار برای العین مشاهده نموده و بعضی از نسخه های مانند

قرین سعادت بساحل مقصود رسیدند لیک یکشنبه هژدهم از خدمه ایشان دران بودند
ارکرانها نزدیک بآبادان غرق شد و برخی مردم را آب هلاک ساخت گذشت و چندی
بیرون شناوری از غرقاب احل رسیدند و دو پاس از شب گذشته این خبر بحضرت از
ارمنشه اسلامخان معظم خان رسید از وقوع این سانحه و واقعه مرتب افواج سلطنت و
اولیای دولت مردد و منهج گشته بعنایت الطاف ربانی و غرایب کارسازیهای آسمانی پی بمولد
قرین روزگار این خلافت جاودانی مقتضی گردیدند فرصت را آب رفته بحول دولتی را
رنگ تازه بروی آمد و چون نشانهای جریده آمده بودند معظم خان ارنگار خامه نشئه رای
ارباب انجاح امضا فرمود و بموجب ان مکتوبی ارنگاشته بودن ایشان را دران روی
مصحوب بندیدر فرستاده و در کنار همده آب گذشته بلشکر ظفرقرین آمدند و دهم ماه مذکور
ان نخبه دودمه حشمت و جاه ارکنک عبور نموده بلشکر منصور متوجه گردیدند معظم خان دیگر ننهای
بادشاهی پرورده شده آن والا تبار سه بچه و برای ایشان مهیا گشته بچه فرق آمد الحمد
چون مهمان خبر رسیدن بودند و در سمت ماهین آب مهیا بندی نزدیک لنگرگاه بلغاصد آمده
ارمالده ماهالت و صلاحیت عبور موکبی طی آب دلالت محمد مراد بیک و ماسید سالار خان و
مایه خان باحال دراق و کردی دیگر در مالده بقدم ارادت معظم خان جمعی ارفقا یاری ارلوی نگاه نصرت
همراه انفر صدیق الوضع ماهاب رسیدند و بنا مورچال بسته کنار آب سد ماهدات لوی نگاه آسمانهام شدید شجاع

واجتهاد باهتمام آن بنای شرافت بنیاد بمرتبه بیمثل گشته که خجسته دلان معمار بنیش و رو بنایان
هر کدام و سنگ تراشان فرهاد وش و خارا انگنان کوه شکن و نقاشان سحر طراز خراجیان کارنامه پرداز
هر روز گروهی انبوه در عمارت مسجد قدسی سکوه بارو می بردند و بکار پرداخته و آراسته در عرض
اندک مدتی ماکیده و اتمام تمام اولین اصل مسجد مهر کشیده چنان شد در حضرت پناهی در آن
نماز میگزارند لیکن آن بقعه مبارکه بالتمام در مدت پنج سال مرا بانجام نمی رسید و مبلغ یک لک و شصت هزار تومان
صرف آن شد بالجمله این فرخنده مسجد عالی بنا نگشته عمارتش محتصر است لیکن از روی رونق و قبض
و کشف آن در مرتبه قصوی و درجه علیاست و بعد از مطلع و دلنشین و اوضاع سدید و نسق
و صلابت بر ارکنه های سنگ مرمر بنوک تیشه استادان هنر پیشه مرانش نافه جان سلله نگار رشته
و کوس از معدن صنع بکلک آمده و بصفحه تصویر بشبیه صفا و صقال نافه دلهای نظارگیان
بر سطح آن نقوش مذهب و نگاران مارک دست بداع نگار طاق و رواق و سقف حجله ارم و سلیمان اراده
دیوار نگون نقشهای دلپذیر عرب الوان گلها و تو بهای مرغوب حاجی ترنج و طراحان حاذق
رشته سنگ رقم زده اند بمثابت که کارنامه هنر بر طاق بلند استادی نهاده اند و از اراده دیوار
صاف و هموار و ساحه بر کار قرار نا فته بر دشته و صفای آن بمرتبه ایست که سطحش ناصح مرد
بر دو از صفحه آینه حکایت میکند و کنده ای اسمان آن مسجد فیض بنیان را اهمکس
نوکس ساحه لطایف نما بسط مجمع نخجوانه و بهجت مرکلهای رنگارنگ گلشنهای تجمع مروج رونق و رونق

کیفیت

که بود بدرگ دیر مدد و شنبم جمادی الاخره بعضو آن از خلاف رفته بود نه ماکبر کرامده باسلام خان
ممی شد مدت از ورود خبر نیابت اثر محمد و آثار بر یکه اقبال نصرت طراز این دو
الطاف ایزدی از نظار بصرت دیده وران دور بین چنین طلوع نخواهد کرد مالش ان نژاد
خلعت خاص با مادری مصحوب محمد بیگ کزر داد نوشته بر سبیل تعجیل مطاع بطوران تعالی
بجهز از عساکر بنگاله آن عالی تبار رسیده بپیشگاه خلافت رساند و خاندوران را
بود بنظم مهام دولت معین گشته فرمان عالیشان مشعر بانعام و طوران تعالی
بنگش ملکه ملکا ضعفت قدیم حصار صدر ارای نشیمن دولت و اقبال اسلام صاحب
در سنوات اخیره اکبر آباد کامیاب سعادت خدمت اعلیحضرت گردیده مشمول عواطف
نزهة الخواطر رسیده رتبه تیول یافت و چون بعرض اشرف رسید که هر سین بهیل
مرضع کمانچه را از اعمال مالوه با قصبای نهادیه کشته و باعانت اندیشی از منهیان قوم
اطراف و زرید سلوک طایفه نزدیش اقتضا نمود بهکوت سکنه داده و موطن اولی
در الحال بر تنبیه و تادیب الضلال تشمر همت بر این و انتزاع قلعه و ولایش تعین
تعالی حصن و با ضافه تا قصبه لوار منصب دو هزار و با قصبای نهزار و با قصبه سوار مشمول عاطفت شد
زنبیل دانه مرحمت فرمای مکرر فیل در سپاه بازین و ساز مطلی مرحمت با مالش یافته
اخلاص الله خان چون روح الله پسر خطاب بامیر الامرا یافت که اراده طی بود دست سکشی از

اعمال تفویض بافت بیست و هفتم از وقایع مستوفی الممالک آگرا و عرض همایون رسیده فدائی خان
دار بکاره کوشک برآمده لوای راه وار ارش شتاد و نجوه و راحت از ضمایر مادر شاه زاده
محمد سلطان جدا شده در مستوفی الممالک مانده چهل کنران سال بدرود نمود چون لذتهای
نهایت بمنش بود حضرت پادشاهی را خاطر مبارک قرین تاثر گردید و فرزند بزرگ می طالع را ارجمند
و از قدیم الایام بجدیت پادشاهزاده محمد سلطان معین بود چهره سال آن خلد منزل
وقوع تغیر در عمارت آن والا نژاد منصوب و معتمد و مزدوک از منصب شد اعتبار
سیوم از شهور دولت و اقبال عالمگیر پادشاهی شنبه ۳ جمادی آخر
جهان بکام هواخواهان این سلطنت کیتی اعتصام و امور دین و دولت کامیاب انتظام بود
قدوم فرخنده ماه صیام موسم بخشش ایام گشته بر پایه نزول برکات الهی و پرتو حصول سعادت
راه جاه شده بنیه رویت هلال تلقی افلاک سیوم ارسال خلد قبت و
جهان را آرایش داد در باره ابواب فوز و فلاح و سداد و صلاح بروی عالمیان باز کرده و
ان ماه والا را صدور بیست و نهاد سلطنت و مشکران همکاران بهبت ترتیب یافت و
تمهید مقدمات جشن جلوس میمنت قرین دلبند و دولتخانه مبارک خاص و عام و انجمن خاص
عیشخانه را بدستور سالگذشته آذین دولت و اقبال بسته آئین دلبستگی و بهجت بر چهره جان
راحت زمین سایه نشین دامانش تواند بود در پرتو اقبال این فلک نشان خاص و عام

از جمیع محرم موسم و نوبیان والا مدرلت را بوطن خلعت مارانی اعزاز اختصاص بخشید و بوسیله مطایی
نودوسم جرد در هلال فرخنده شوال از مطلع شرف دکمال سر برزده در اسمای اجی حصار امارت کمر ده
فرخی و نشاط خوشدلی داد اضعر مراد از بهر امید و میدها سالک ارملک عزت تا ای سد لطف الهی
دلهای بعدل افروز حصول و نجاح مامول پیوستند و آرزومندان بنوعطرب از صوم از بطار برآمده بر مطا
نشاط بشستند ماه نوجون رهرو جنان غرفه نشین از قصر رمردین سپر کوشه ابروی لطف بمطران عید امید
نمود جرع پرازفرط شادمانی مانند کودکان زیردست در از کف انحصب در خاک رفت نکلشد اهلال
دلهای شاد دکامها بر بعل عالمیان کشاده شد و از طلعت ماه منیر طلعه انوار عزت و کامرانی
از نگار کرده عروس کوشش دامنه و طه طراق شلک آخر و انه پرده کشای کوشش زمانه گشت و طلعه
تهنیت و رمزه مبارکباد از زمره خاکیان بسمع افلاکیان رسید بهجت افزوم عید السلطان
نشاط افزای تهنیت اسلام تندرستی و نوبی کل بهمه مبجت امیر شش ای دوستکامه سور
نکهای فرح و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع تابان شیر صباح فرح و رواج عید جهان را
جهره نور بخشید و بهروزی نراد و خت نوبیان رفیع قدر در سده علیای خلافت حاضر آمده
بقدم تسلیم تخت رسم عبودیت بجا آورند و پادشاه موفق مویدین پرور مرتاضان
ماه مبارک انترا بادای صوم و مواظبت دیگر عبادات و ذکر طاعات و شب بیداری و خیر و مبرت
برسکاری و الزام صوم ایوان و اهتمام تراویح و طاعت و اعمال و اشغال پسندیده کلام ملک علام

کوه رشته و پایزده رود نیکو اقامت کرده بحکم آن دیولاد و ساختن محدجال بر درخت و چون حاصل
کمال اتفاق در زمینلاد بر هم وحدت مکرر و بهار مطالب و مدعیات رمنسلانه بظاهر بالودم مراد میرسد
آن ایلهره جوهر عقل و دران ارغام ظلمی کار لود و بر مجاهد رایحه بهرو رفیقش نکته بحکم لوی شب نکاح حشمت طهار
اتفاق و سواحلی مستوفی شده اسفندیار مجلس لوکر خود و او همراه کرده بمنصوع مرهوم فرستاد راه سد راه
سیاه طوبناه شده مکدارند و از میان بیشه و جنگل الحدود عبور نمایند بالجمله مرحلهای بعد از نظم و نسق نشر
قلعه واقعه مونکیر و نفیر محمد حسن تلد و بحرارت انجامه مواقف نمحصه مادن شاهراه محمد سلطان چه عیار و منصور
از عالم لوریده پیش راه بیشه و کوه متوجه متصدد شدند و از انجا که خواجه کمال راند بر دست و عقل
اندیش بعد از کار شناسه و مصحت دان که چون لوزیان میدانست بعد از رسیدن اعلام جهانگشا
مرهوم و راه دادن عساکر پادشاهی در سلک جاده نیکسگ و دو نخواهی بطاعه راحه بهرو عمل نمحصه دولتیان
آثار مخالفت و مخالفت بظهور رسیده و خود لنده آنجا شت هراده و الا تبار سد طلعت نمحصه و خطه قاهره
انی نیز بهمان عرض و از مونکیر عبور کرده بقصد کوه را در دست چپ گذاشته براه دامن کوه طرابلس
بمودند و اعدا بار نیل مطلب مخالفت کرده چون اکاذیب موحشه و اقتضا بغرور دام در جنگ امیر
را حمویان ضلالت کیش رسیده از استماع آن اندا حیف نمحصه و اوطه طلبه و فتنه جوی غارت ناق
و دوروی بر حسب احوال نشسته بعد از رواله شدن عساکر منصوره بسالهور کوه را مسکن و مکمن ساخته
و رلوهای سنگ اداه با کمر لفوه ضلال مثل امر سنگ چیدرا وت و کرده بر دامن کوه در حرکت جوان

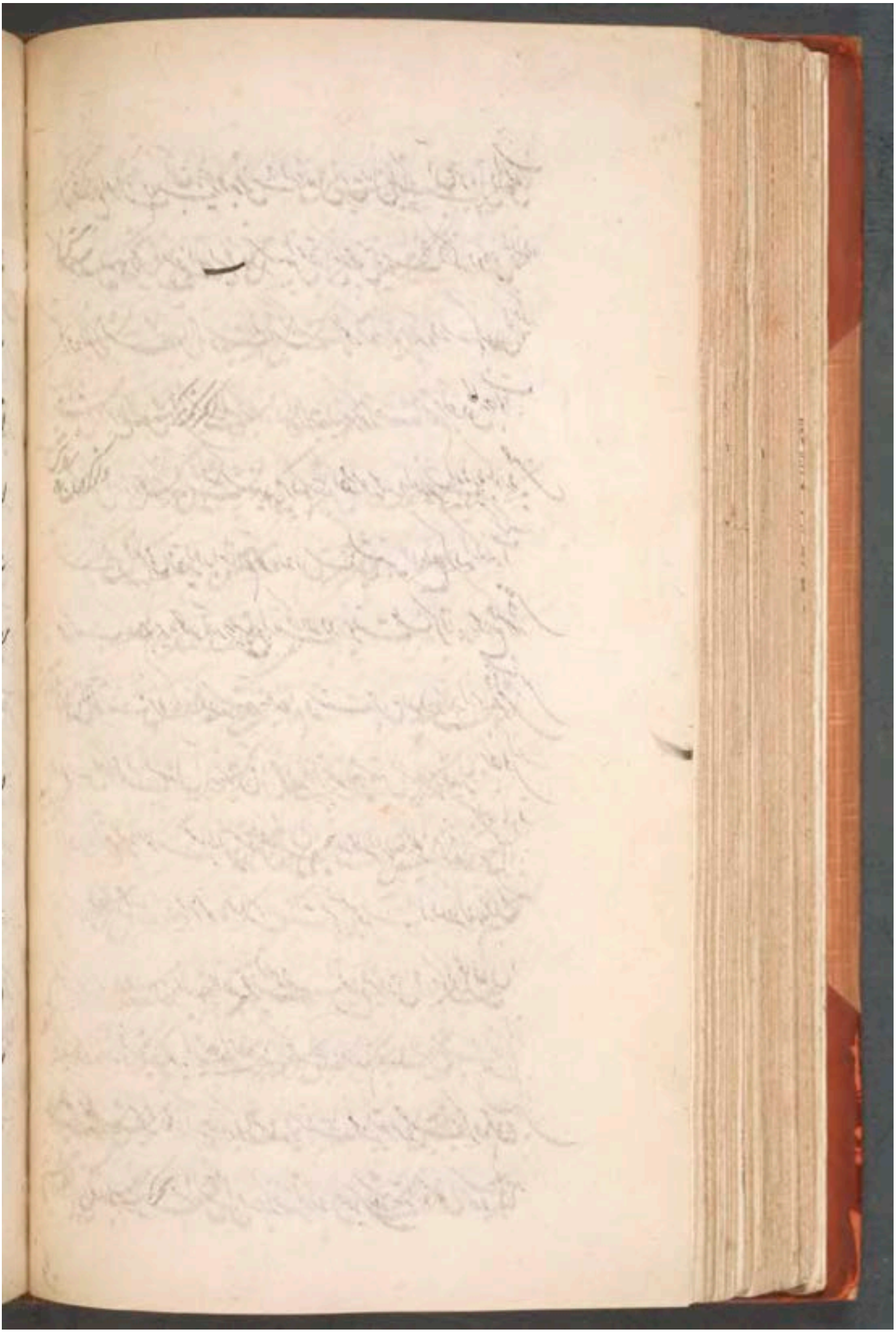

یوم الحساب و بار پرسش روز محشر پوشیده او رو با لطف الله پرسش در آن مقام بر منع کین و انتقام
ابرام کرد نیاورد و دست تطاول و عداوت ماخذ و نهب اموال او کشوده تمامی را مصروف شد و
منبار مصلحت سه روز دیگر در اکبر نگر بسر برده بیست و یکم رجب در باره تعین محل و لنگر و
رهسپر و دران از شهر آمده در دوگاهی از آب گذشته در زمین باقر پور رحل آقامت انداخت و مجموع توزک بنگاله را مدار جنگ و نزدیک دراولات بران بحر ضخار
نصرف خود آورده در باقر پور مقابل سوله جای مورچالها ساخته توپخانه و نجابه و سردارانی و مردم کار
اسکام فرموده پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان با جمعیت کیهان ستان سلح رجب با کنار رسیده در دوگاهی
نزول نمودند و چون مابین معسکر کوه باقر پور و میان دریا برابر زمینی مرتفع بود شجاع خواست که از آنجا
گذشته بر سر آن لشکر بیاید و قرار آن برآورد و از آنجا با سپاه توپ و لنگر را قلع و قمع نمایند
و مابین از دیشب شب بنگام چوقی از مردم خود با توپچیان و بندوقچیان در آورده بانجا فرستاد و آنها
در اول ظلمت شب برای زمین آمده شروع در بستن مورچال و ساختن دیوار نمودند
و اهل لوارد دست باز داخته توپ و لنگر کشودند معظم خان هم بعضدی فوجی بر سر راه
آن زمین گماشته چون بورش و کوشش بسیار چند کتبه بانجام کمپانی غرض مصاب
رفتند شام با جمعی از مبارزان فیروزی اعتصام بکنار دریا رفت و چون اول شب باد استاد
داشت و بر کتبه متعدد بعبور دریا گذشته باد ایستاد و تلاطم دریا فرو نشست جمعی

ارگین کاه برآمده در نیوقت در زمره قبیل فرود آمده تا در صدد نزول بودند و اکثر کشتیها بهنور
بکنار رسیده بودند که جمعی کرده بکمال مدافعت پیش آمد مسلمانان حلاوت آئین وجهد
قلت عدد قدم در پیش فشرده بست جرات باندازی تیر و تفنگ گشودند و مخالفان سد
راه گردانیده بکذاشتند در داخل موره چال شوند لیکن مردمی در کشتیها بودند توپی اعانت و امداد
نیافتند و در عین این زد و خورد قدم بیش کشیده کشتیها را بر کرانه رسانیدند و از مجموع توزه
بادشاهی همین شش کشتی در آن کنار ماندند برخی مردم ایشان فرود آمده داخل موره چال شدند
و پاره بهنور در کشتی بودند مخالفان از مشاهده این حالت خیره و دیر شده بهمان اجتماع
سخت بر موره چال حمله آورده بودند باد و فیل مست بهنگ مدافعه برگردانند لیکن متوجه مردمی
داخل موره چال شده بودند نگذاشته بر کشتیهای مذکور هجوم آوردند و فرصت غنیمت نشمرده
بازوی جسارت بر یکدیگر گشودند معظم خان چندانکه سعی کرد کشتیها را از کنار کشیده بودند باز
بکمک آنها روانه ساحل آبد جمعی دیگر رسولد که بعد دو نشد صورت نبست نفوس انها
بهادران فیروزمند با اعدای شقاوت پیوند کرم ملاکش و اورنش بودند از نوادر وقایع حمله کوه حکایت
این کشتیها در آمده بروی آب نیز مخذول حال کارتش افروز بکار کشتند و بحر و خان خیر فسترد
بلند علم حرب صعب فیما بین طرفین روی داد و بهنگام بحر بیمی عظیم راه یافت روی صفتان اورنش
رسمانه اتفاق نموده بر روی کشتی برادر و جنگ خان در پیاده کار نفاق خود دیدگان کشتیها لقو

گوهرجیت در راه عبور دریا خشند و جمعی دیگر را اعادی هجوم آورده دستگیر ساختند القصه پس از وقوع
از مقدمه بچندروز چیپی بر نگال نزدیک رسیده بعضو یاران سرشده بمبای امر فرضه بازنیار بکار
فرونشست و کثرت بارش و طغیان آبها باعث تحصن ایشان صدال و فتاک گردید و از طرفین بساط
محاربه گسترده بر هنگام انسحاب کنندن برنگال بر دو خندق پس از انقضای آن معلوم حال در میان
شاهزاده از آب گذشتند از زمین جزیره و مابین شهر بندر و سوم کنک رفتند و ایشان
مانقضای چرم و صلح اندیشه مدت یکماه از بنجا فاصله شش کوچ که بارون آب رفت و
رابعه بجانب سنگر را ماهرزه و پانصد پیاده بندوقچی و برچی از نونجا به برای فعلت از زمین گوشت
و صیاد مخالفان از نزدیک آن نزدیک و دیگر از ماهندی گذشته اطراف منزل مخیم ساختند
مذکور در از بنجا کوچ که روزنامه مالده بعضو در آنجا راه نهشته و بر خان از بنگله کهات رسیده و
بعضو بنجا میدود مزبور بیک نام یکی از سرداران عمده شجاع با فوجی از سپاه همراه بکلدو جنده فیل از جهاندی
گذشته بقصد محاربه و بیکبار از نواح قاهره بنطرف آمده بعضو در سنگ کهات بلرخان رسید
با نزدیک مردانه و جنگ دلیرانه بعمل داده شد و مخالفان تحمل تاب نیاورده بعجله گوشش بلرخان سپار
هزیمت احتیاط خورده راه فرار سپرده بنحیکه مزبور بیک مذکور کاری زخم بعکس دیگر جزیره
برداشته باعث کردید نیم جانی از آن مهلکه برآورده و خواهرزاده او بنجلب یکبار جانی متهم بعضو
دیگر از روسای مفسدان و بنجلب را اندک جانی برداشت دران دار و گیر دستگیر بنجه اقبال عدو بند

تمام اصلاح نهضت خویش بمدد عنبر از مهمات دفع و استیصال دشمنان فراغ اندیشه و مباشرت
و استظهار نوید بنا نموده قدم ثبات فشرده لختی آثار تحلد میکردند بسته بود و خانه شوه عیش
آیین خدمتگذاریست آن پیش دارای سخن را خیر باد گفته شب در روز دریغ بای کوکس منعوف
ما بکلکه غبار فشه و از نوب تیغ ها بسل سر فشه پرور از رحمت آن یوم در روز شنبه آنهم نعوذ
انجام یافته کار موسم ریشکال آینده نگشته و چون در خلال این ایام کندیا بای در حدود لکهات
هم رسیده بود رای اخلاص برای آن نوبین لشکر آیین مرین قرار گرفت پیش از
توقف و درنگ های مداشته و نگذرانیدن روزان خدیو جهان نخفته بر عنوان مارشد ماشگر مقصد
از کندرمد کوچ نمایند و بران دو مرداران جنوب قاهره را لازم قرار داد و بخرسانه چهار تمان اردوم سال
جلوس همایون پیش از نیت مانده باین عزیمت صایب مخلصی و اخلاص خان جوانبخت و
دیگر مبارزان فیروزی نشان بملازمت شتافته راه دلیر خان و سید مظفر خان و دیگر سرداران
مردانه صف بندیا سپاه نخعلد مورچالها برخاسته رفیق طریق نصرت گردیدند و بهمت آشنای عزیمت
اول روز بکندرمد کوچ دوم کوه مابین لکهات بوقوع رسیدند چون شجاع منبر از بی لیاقت لکهه شده
فوج مابرخی از روی بی همتی مدافعه عساکر ظفر قرین نمیتوانستند آنها در دفعت در اطراف
استاده بودند تیر دور رس جنوب نخعلد یکبارگی دست بانداخته بنوب و تفنگ کشودند معظم خان توقف
در بنگ مصلحت ندیده مردم را بتکلیف کمر ستی از بانه نخعلد بدان فیروزمندی یاران اصرت یابند

بجانب مورچال مخالفان روان گردیدند جمعی از توپچیان تیره بختان قدم جرات فشرده ساعتی چند باستظهار
توپخانه در مورچال ممکنه او در کوشش و جدال گردیدند و غفلت از الامر تاب نیاورده روی بفرار نهادند
و مجموع توپخانه آنها بدست سپاه ظفر پناه در آمد و در خلال این احوال بلند نظر و سید عالم
و سید علی اورنگ شجاع آنها را نیز موفق آن کرده بطرف تعین کمه بوده رسیده از
دریاچان گذشتند و از سطوت انوار کبکبه گت با انکه مجاهدان نصرت اثر آنها حمله آوردند و
او بر شتی فهمیدن جنود مخالف نیافته رو در گریز نهادند و بر آوردن جان از نفس عرصه مغنیم نمودند
بلند نظر تا سید علی اورنگ از پی آنها نتاخته ساحت و سید عالم دیگر جنود را بلکام ادبار
برگشته روی بدرست بعد از وقوع این فتح شگرف چون آنقدر کنیه قابل بستن جسر نیز
بهم رسیده بود معظم خان کنار نالهٔ نشسته بتمام بستن جسر پرداخت و چون مهیا شد تقیه
جنود معلوم الحال را بطرف مانده بود از آب گذرانیده بمجرد نزول گردشکاع و خیم العاقبه او را
بمیمنه و میسره و عقب و مقدمه لشکر منصور از نالهٔ گذشتند و چون در سر بلندی حسان تلاد کوفه ارش
خاک تدابیر باطل و اندیشهای عاطل سد راه تولی گردیده بکمال مورد یاس و دلگیر شده
با هزاران حسرت و حرمان و کثرت خجلت دل از بعضی بکلی برداشته و ملک و دولت و رسیدن بر کرسی
و چون شب در رسید تا لشکر گنجشت زده و حال تباه از جوگ برداد بورچل آمده بر داشته
بعضی ادبار جانده در بکاه او بوده آورد و در اینجا بسیج راه فرار کرده نخواهیم بگذرد و بقیه معظم خان بعد ذکر

قاهره رو بنیک رسیده است و از عرب و دهشت مضطرب گشته بر اسب و از ارابه ها جسته
و سی شش کس از رو و مانده خصوصا دیگر در بار نشسته و با بلند آخر و زین العابدین پسران خلف
جان بیک و سید علام و سید فلی اورنگ و مرزا بیک و مهدوی از سپاه و خدمه و خواجه ایان
و سیصد کس بودند در گشته نشسته ماوزن شصت کوس در همان روز و روز پنجم شعبان از دیم
سال جلوس همایون بوجانب جهانگیر نگر اداره گردید و دیگر لوکان عمده در اراکش
همان خبر وصلح و آثار بیروری و فلاح در جبهه احوال او مشاهده نمایند مقتضای صلاح اندیشی خود
یک سو کشیده مفارقت کردند و عوانان و خوبران لشکرش دست بغارت گشوده هر چه
اموال او و حسارت نمودند خانه برخی از دلیران امتعه و اثاثه اش را مضمل نام خواجه سرای تحویلدار
با شماره آن خراب آباد اتمام کفه بر شش فیل و دوازده شتر بار نموده آورده بحضور
فلک کشتی کنبا جمعی از اعیان خاصه هر آنها را نیز محرمانه گفته در آورده همراه برد
مجلس آراد باشش تاراج بردند و در یک وقت مردم هم برآمده طرفه جایی رخ نمود و عرض نمود
و مرحی بدید آمد هر کس را هر چه بدست می آمد بهت و غارت بر دوارد عنب مشرد چنین
معظم خان ششم ماه مذکور را در پیش آن شجاع از تنده لوادی او در یک شناخته بحضور
باریابی و در مرض احوال مطلع گردید بخطاب و کلوری شیوا و اموالی در مانده بحضور داده در
اسپ و داد آنچه او یاشان بغارت برده بودند از آن خیمه خشمان تاراج کرده اند

قدغن و اهتمام معظم خان از حسارت مشار الیه در دست تطاول ما بحران گشت و بود مدت مستردادیافته
بحوطه ضبط آمد و شتم ماه مذکور حسین از نوکران عمده او متسل بر ام لشکر جاری و اعتماد معهود و مرمرتضی آقا
و ابن حسین را در خانه توخانه و محمرزمان مریسمان و قاسم کرکه و دارا ب پسر قاصلی قدیم و کریم دیگر
و رضی امید از و مرتبه اهل و عیال و امتعه و اموال مانده بودند آمده معظم خان ملاقی نشدند و آن نیز
نومیدان نظر بر شمه فضل و کرم و شیوه بخشایش و احسان خسروانه کصه همگی را بجان و مال آسان داد و بنوید
مرحمت و بشارت مکارم سایه لطف حوشدل مستمال ساخته مناصب مناسب در خور حال لایق
بحور کصه و حقوق احوال آنها مقرر ساخت بالجمله معظم خان دوازده روز در ماندو توقف نموده نظم
نسق مهمات هر دو در کک و کردآوری اموال شتاع قیام نموده هژدهم شعبان بعزم توقف ادکمع کصه
مراجعت نمود آمده اسلام خان با فوج از عسکر ظفر اثر در اکبر نگر بود چون خبر نفاق خاطری آن بی ادب
بگوش آمد و

بردند و بال آن سر بر و کار تمام و خیام افق عابد کشته صبیه و حباب حسن داد بار کردید در این ایام آن
مدبر جام از تمامی فرار بکهبا بکر رسید چون انبیه را مضمحل بود از صول و سعادت عساکر جهانگشا
نگاه نیاورد و اسعاف نتوانند ورزید و چاره کار جز فرار نیافت رحنک نمیدانست نشسته بارزد
راجه انجاز نیاورد و چون انهزام خود بشنید تا آورد را بهری و همراهی کفه بالات کوات
نموده از درگاه سعر دصوا از معنی هش المصیرت بر بندو در نیکها بزنجار خبر بردو از انجا
و معظم خان با فوج نصرت پیرا نجیه مذکور شد تعاقب نمود و نصبه بعد از طعنه قرب و صول دراک
ملفوظ امود عید و بر اس کشته مقید برسیدن خبر مخالفت زنتاد ان خواند و بنشست
نهر مقصل و آنجا رسته نالت از بجوس همایون بعزت بکت بر بقعه ادبار نهاده ان آلعدو
و بلند نصرت و زین العابدین لرین خویش و حشی از عمده ها و تالای رفت کفه بود مثل خان
و سید بهام و سید فاضل و مرزا بیک و جمی از سپاهیان و معتمدان از خدمه و خویشه بر ایان از
جهانگیر نگر آمده و در موضع دانه و جاگیر کوهی شهر و جای تهانه است منزل نمود و از انجا جمی از عمده خان
و فرده از سپاهیان رو خامت خال اضلال و نکال خود در صورت رفت آن خبر ان
مال بریده بیش نیه و مصحت بسنایه سیدند نزدیک شهر آمدند و از مقدمان ملتفع جنه کنیه بهی نکا
ماند و رود کیر آنرا نیز روانه شده در بر بود و بیکار تهانه ای عمده و دوازده کروه بالای جهانگیر نگر است
نزول و از انجا جای یکه و اربیت کوه ای عمده قدیمی بود و جندی از لوکان آنرا شناس و کردی از عمله بود

و استمالت نموده فرستاد حسین بیک را متمهاک ساخته پیش آورد حسین بیک از قلت سرمایه دانش
اندیشه کار خویش ازیان نادیده نسته روز دیگر بافسون و فریب آن فتنه پرور با کمد و لوازم قلعه بهلوه برآمده
بدین اوضاع آن لوده کشور دولت او را با ارام قبیله مذکور کرده بداشته تکلیف دادن قلعه نموده
وا مرکرد و بردم خود را در قلعه گذاشته بموتیسد قلعه را با اموالی که آنجا دست حواله کسان او نهند
و خود دیگر مزبور با یک راه دوازده کس در دو کشتی نشسته با بوته حسین بیک فرستاده رفته قلعه را با اموال
و اشیای او متصرف آرد مزبور با یک در دو کشتی قلعه کشتی را بکنار داشت و بوته حسین بیک را
بنجی داد نزد همراهان او فرستاد و با نهی پیغام بعد مرکوبی چند بگرفتند با همراهان از کشتی برآمده بقلعه
چون بوته آنجا رسید از اضطراب اندیشه و کار سازی ظاهر قبول دادن قلعه نموده جواب فرستاد که فلان
برای تحلیل موعد بکمک رسد بیخ چند مصطفی نام غلام حسین بیک و هندوی دیوان او بقلعه شتافته و چهار صد
پیاده مبدوقی فرستاده بعد وصول بکنار دریا رسیده بکشتی پوستند و فیلان را با آب آورده بکشتیها آمدند
مزبور با یک را با ده کس از صد و دوازده کس در نگیرند و دو کس کشتی خود بوته رسانیدند و او بعد
از سنج اینقدمه لنگر بگشتیدند آن تباه اندیش بیخبر بعد از اطلاع بر این فصه فرار داده بدروازه دیگر بدادند
رهگذر او استطلاع قلعه آنها کفایت بهم کماشتهای حسین بیک نموده قلعه بهلوه را بتصرف آرد
و آنصلات کمیتان را بسی و کوشش در این امر تکلیف نموده چون صبح شد راه دیگر از ایان کرده
بعادت پرده با سه کشتی از جایگاه رسیده بعد نبرد و ستیزی نمی شد چون رهگذر ندیده بمراد

سبب این امر شد از انجمای سفاهت و بیخردی روزبه بیگ باغوای آن کرا ای کز کشور دولت و شهریاران
عاقبت بکناره اوداره کردید و بعد از قطع مراحل او، و طی مجاهل ای خونخوار بحره و جنگ ده از دل معمورها
عالم و مسکن کنوه صلدلی بشم است رسیده از تیره بختی و بد فرجامی با دوام آلمرز میں مخمور شاد و
کولان نعمت و ناسپاسی و زیاده طلبی و حق ناشناسی و نقض عهد و میثاق و هدم بنیان وفا و فاق و شتره
با قضا و قدر و منازعت و لجاج بر کرده حالی کز مملکت و سیع و دولت و حشمت چندین ساله
بباد فنا داده اواره تیه خذلان کردید و حامت حال و سوء مالش با عث عبرت غیر ممکن اشته
و رضی کار آن بد عاقبت بعد از وصول با بوالبشت صلدلی بنشاد و ملاقات با سر کرده الیقوم
مذکور و دو نهاد و هر اندیش برادر مصدلد بهرشتان ادمیت و کشوران بیت دور و از
جاده دین و دانش و شعار مردان و مردی مهجور ند بعد ازین در محل خود مزدوج و مذکور خواهد شد
حسن وزن و جشن قیزی در این هنگام سعادت انجام در زمانه راهزاران اسباب کامرانی
و مواد شادمانی در فراش بود جشن وزن مبارک قمری ضیو کامبخش کامرانی جهاندار
جهان ستان نشاط اوزای دوران کشته بتودع بهجت و خوشدلی هر یک بمحال خویش
کردیدند و تجار کهصلای عیش و طرب و نوید عدی و امن و طرب بعالمیان داده در مکانه کیته زار رشید
و ورود مبارک دوشنبه نهم دی فرخنده این سال فیروز فال مطابق چهارم ارمرداد پس از انقضای
یک پاس بفرخی ساعات طالع نمت افروز بعد در محفل قیص مرصع علیحده بر ای جشن

پایان

حضوری آمده منظور نظر حسن تهمتی بمنصب هزاری پانصدی سرافراز و منصور گردید و عبدالله خان والی کاشغر و مهدی قلی برادر معصوم
خانکور هر دو از متوطنان کشته براه بخشش خلعت بمنصب آبا و مهد و نشان
زرنشان بعنایت مذکور در همگام مرخص شده بهر مرتبه فایز گشته منظور عواطف بادشاهانه گردیدند
و اولین بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با زطلا و یک قبضه سپر بامنیا کار و انعام پنج هزار روپیه
و منصب هزاری دوصدی و دومین بمرحمت خلعت و جمدهر و خنجر مرصع و شمشیر با زطلا و سپر بامنیا کار
و انعام چهار هزار روپیه و منصب هفتصدی صدی و اولاد نافته براه دولت بندگی گردیدند
چون مهدی قلی سپاه منصور اراده کوشش داشت لب لبا یه ده هزار روپیه کامیاب عنایت گشته
و سید جعفر ولد سید جلال بخاری کیوت سیادتش بطراز تقوی و فضلت ارادتمندی دالود و انعام
آن سعادت یافت بمرحمت خلعت و دیگر بخشش انعام گردیده و سید حسن برادر سید جلال معزز
بعطای خلعت و ماده فیل مطلع انوار نوازش گشته بجهاد دکن مرخص آنجا بود و ظفر مانوف آنجا بود و دران
اطراف اخلاص و ترایف افضال این دولت بزوال موقف و خصت انصراف نیافتند
و سید محمد صالح بخاری هراز اولاد قدوه مشایخ عظام سوه لباسی کرام حضرت شیخ قطب عالم و سید
و صاحب سجاده آن دیار است بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دو صد اشرفی
کامیاب عاطفت بادشاهانه گردید و سید بشیر محمد قادری بانعام سه هزار روپیه و شیخ عبدالله بانعام
سه هزار و پانصدی سرافراز و بهره اندوز مکرمت گشتند و سید سکندر بهدر به هزار و یکصد محمدی و سعادت یار خان

سید محمد ولد سید جلال بخاری بمنصب دو هزار

مالک رقاب سلاطین بود خاقان مغفور جمیع عمده دوران لشکر پادشاهی بر ما و جهان بالله شافته
از امرای بزرگ سوای معظم خان و سیف خان کسی در دکهن نماند رایحه کل جهان منش صلابت این
پوسته در ممالک کوکبان آن صوبه انتظام داشت بانوازی داراشکوه از دولت اطاعت و
خدمتگاری شرف تمایت و فرمان برداری خلوجهان یافت و از خدمت ارد کی برآمده
باطن خویش شتافت لیکن در آواف بحکم صلاح اندیشه اینجا توقف ورزید و بعد از رسیدن
رفت و بعد از ان داراشکوه فته سکال از خوف اقبال شکست خورده بهکری اول صلاح
دکهن کرده و ساحت سلطنه و حرم حلالت از عبور شورش آن فسادآیین پراکنده
بر عطفت و کامرانی و اورنگ فرمان دهی قضا بعوجلبی داقتدر این دست پرور لطف
از هر کار زیست بدبرشد و بران و سالاران و نوبتیان و بهداران از نزدیک و دور و غیب و حضور
بر عجلت بخط فرمان برداری کورنشته عاشیه اقبال بر دوش اعتقاد نهادند و کوش اطاعت
بحلقه بندگی سپردند لیکه مراسم میرزش از رکاب صلابت تره و دیده تدبیرش از عبور جهان
توقف استعفا و اعتذار دولی اسلام اسپنان بهر مدارا فته نکنند بمقصد اند لشهای ماه و بمقصد زمدارا نه
در اهن مارکاه جاه و جلال تعلل و امهال می ورزید و پس پس تر پای از نجوی نشاط و ماوای هوس آمده
کطبل رای و غلط اندیش خویش منقطع شد غنیه و حشت و دهشت و استیلای خوف و هراس
مانع آمد از دیدکاه کردون اساس کشته آنجمال انعطاف و نشور در پرده حجاب تقصیر ماند داراکوه به

حجاب

ممالک و نظم مهمات جنگلهای بهرمند از تعبیر او ما فوق خان تقویض یافته فتح قلعه حاکمه از ولایت کوکن بسعی

و سرانجام و اصول علاوه دکن تسخیر انتقال انکه قلعه مذکور از قلاع حضره ولایت کوکن است و آن ولایت

واقع در سر حد دریای شور منسلک بر قلاع محکمه و بنادر آن نزدیک و از مجتمع بندر جهاز و دایر است و

باره از آن کوهستان و دره و سکنه قلیل و بعضی بیشه و جنگل است و در اوقات بارش بر خی از آن ولایت

و ممالک بجاپور متصل است بعادلخان و اکثر نظام ممالک تعلق دارد و در زمان فرمانروای علیحضرت

قلعه بر نیا از دولت آباد با جمیع ولایات نظام ممالک محروسه تسخیر اولیای این سلطنت ابد مدت شد

در آمده و از دولت و حشمت این سلسله نظام انتزی نماند محمد عادلخان در اوائل وقت بمصلحت وقت خلعه

اطاعت انتقاد و در کوشش کمه و حاشیه اخلاص و اعتقاد بر دوش افکنده در مقام حمد مسکاری و

فرمان برداری بر آمد و بعضی پیشکشهای شایسته بخدمت خلد وقت فرستاده از حضرت اعلی خواست که دریای

ولایت کوکن و بنادر جهاز و بندر رجبلی و قلعه بر نیا و ممر مذکور را بتصرف او مقرر فرمایند

و تقبل نمود که بعضی از ولایات خود نیز در عوض آن بتصرف اولیای این سلسله گذارد حضرت

الحاح او را از اخلاص و ولادت دانسته مکرر عطا کردند و از آن وقت باز کلای کونسل در تصرف محمد عادلخان بود

و در اوائل زمان حکومت او اکثر زمینداران ولایت بقطاع ملاحظه نا پیوسته از عهدهای او بیرون داشتند و

هر کسه را یکه مرزوم پونه و دیگری رسوله است بجا گیرش هوی سلطنت و بیشتر از امتناع نظام ممالک بعد از

انقراض دولت عادلخان کریم بدر سلک کوکلیان او در آمده و او نیز هوای ایشان را بسیار مرعی داشته

می نفلت جمعی بجهه آوردن همه وکاه و سایر مایحتاج از اردو و بردن میرفتند و با صلاح اهل
انزوکی میکوشیدند رفته بردند حراست پرداخته و از آنجا بقزوم قصبه پونه و در آن نیز از معمورهای آن دیار
و محل اقامت و مسکن بهودی فضلالت آئین بقصد جهاد نمودن متوجه مازندران گشته بودند
قلیچ کلیج فلک زوال نخوت و جبن ایشان مکرر شنیده عزم کرده فیلچه آنروه بگشت و رخت بسیار مال
مردم قصبه بلوارم بدست درندان قهر افتاد و از آنجا بکنار دریای نیر آمده چون رسید
و فیض اندوز سیوای منصور گردید لشکر منصور آمده در کیس قصبه لنزره خان را با سه هزار سوار بدفع آن
جمع بدرجام تعیین نمود و خانزمان با ایلغار متعاقب و با مدادی رسیده براه فرار نشافتند و چند بعدی
لرزده با اردوی سپاه مزبور بقصد دمال از اعمال رکنه پونه بکنار دریای نیر آمده نزول نمود و از آنجا
بقطع مرحله نزول اجلال عادلخان منصور سوا آمده بعبور سید و قلعه انبده غنیم لئیم
بنای جلادت نهاده بدم ساخته بود مورچه نمود و تحدید عمارتش کرده جمعی از آنها بشنده و در آن موضع سه چهار
چون کلیج یافت در اطراف قلعه را حلقه زده قصبه رودان کرده مسافت دالان و چهارسو قلعه دیگر آنجا بود
نوای آن دزد است جمعی کثیر و فرقه انبوه از مخالفان نخوت منش از آنجا برزده در اسم آمده
بجای مال کرده مدافعت و قتال نمودند لنزره خان با فوج مرادل و راجپوت و سکه را همراه
لنزره خان مسعود با جمعی از دکنیان و میر عبدالمعبود دار قلعه پونه را با هزار تفنگچی بدفع آنها تعین نمود فوجهای مذکور
از سلوت قلعه پای فرار از جای رفته راه فرار سپردند و مبارزان جمعیت مخذول آنها اطراف را

و سیر دلیتمه و اهل لشکر کمی رفته بودند نشنافتند را صبح فوج خود سلاح در دست کرده و پای همت
در میدان جرات پرورده بدافعه آن جماعت مبادرت نمودند و چون از جمعیت لشکر خبر امیر الامرا رسید
سردار خان را با جمعی از روهیلها و هزار سوار از مردم خود یکجا و یک دل بدین کمر بر این کروه در اتهای
ایشان بعد رسیدند و مخالفان مصمم در اول کشش ندیده پای جرات پس کشیده بالجمله زود دیر
در راه ساخته شد بعد امیر الامرا از سیوای رکنج کمر او از سر طاروزها پای کتل رسیده بقدر
عبور لشکر منصور از آن عقبه سه و نیم کروه طی کمر در موضع کراده منزل کزیده چون راوله ها و لشکر را
با جمعی چند اول کمر در پای کتل گذاشته بود را بهنام گذاشتن نقاره اردو و لشکر نمایه نوازش
گذشتن سه هزار سوار از عقب او بار در پای کتل نموده از شب بزم سیر قدم جرات پیش نهادند
راوله ها و لشکر مرکب جلدی را که از روی دلیری و دلاوری بر آنها تاخت و سلک جمعیت آن
مخالف کیشان متفرق و پریشان ساخت و دگر باره منهزمان مجتمع شده از روی خیره کی حمله
آوردند درین اثنا شمس الدین خان را امیر الامرا بود را بعد از یک از جمعیت یکه و یک جمعی اول یعنی کمر تعلق
جلو ریز رسیده بر آن جماعت تاخت کرده متقابلا بترتیب پیادها در آمده بودند شاهزاده قدر
و زرد دگر قصبه سالور مجتمع نزدیک عسکر منصور کشته امیر الامرا بعد از ورود مرزبان جمعی از رفیق اندازان
خود بمباحث دهان های فلوریده هر دو از اطراف قلاع سیوای مرهته بر آمده و از سالور مسافت دو کروه
و نیم زیاده از مخالفان خبر یافته سه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند انبوهی و جمعیت قلیل عدد عدم

چون روز بانجا رسیده بود لشکر منصور دوکرده از معسکر طوفین دور شده امیرالامرا
صلاح در رفتن نیافته بر بنگاه خویش می بود و نمود و دور دیدار از انطرف کوچ کرده در
موضع راجده منزل کزیده و چون کتل دشوار گذاری بر سر راه بود انرا بانتها ساخت و نیز حرره
در تعیین عالیقدر و خدم در اطراف حاکمه و بنه هر جا گاه و غلم بیوانند و چون خود بخوش خویش
زده در آمده و از آبادی اثری نگذاشته است و در منزل مذکور غله یافت نمیشد که کسی بردارد
نیاز رعایت نصیحت در انجا بانتظار ساخت راه و بجهه اینکه سپاه ظفر پناه بکرکی نفته
ذخیره چند روز بر گیرند چهار منقام بود و هفتم ماه مبارک رمضان از انجا کوچ کرده بکرکی رسید و
جمعی از سپاه و برقی از زاردو کدشتند خود بزرگش رفته بر اولاد خان و حاده و حراس سپاه بار کرده
دیگر فوجی از بنان خویش کوچانیده و چایی در اوایل راه انتخاب کرده از دور از انجا عبور
نزدیک اسدار از اعادی متعهد حراست گشته خاطر جمع بوده بیاسایند و بقدم حراست آمده
قصد و سبز دستکرده و مبارزان نصرت نشان بر آنها تاخته دفع شر آن اشرار نابکار نمودند تا انکه
مجموع اردو شکل بسلامت از کتل مذکور عبور کرده در نشیب آن نزول نموده و از انجا بقطع
دو منزل قصبه پونه محل ورود موکب همایون گردید و چون امیرالامرا و وزرا را بنان خود با
هزار پیاده بندوقچی بر گرد بر سر محل نزول گماشته خویش همه ضبط و ربط ملکوکی و سپاه
از یورش خبر رسید و لشکر انفوج ابوالبرکات تعین نموده با جی بهوسله و دیگر سرداران دکن

بذکوره در آمده لشکر ایشان
در کوره مبارزان صلابت
به فیصلی دوانیدند

با فوجی از زود و کنس معین میباشند و سلطان عساکر و علما و رنجبران پیش از دن سیبه برداشتند
و در طرف جنوب زاویه و شکر و سر لشکر خان و جه دوزان و جوهر خان جنبه و جمعی دیگر از دکهنیان تعین یافتند
و در جانب مغرب اردو که سمت دروازه کروی دیگر موره جای بسته شروع در کندن کردند
و تا بهای کار بزرگ اول آن نوبس رفیع مرتفع جهته تنبخر قلعه مذکور از فولاد کهس طلبیده بعضی
از ایشان بنحوه در جای مناسب و مهیا ساخته آنها را نصب کنند و الدو خاص در همین صلابت
نقب در گذشته منزل عالی نقب نمایند و بجهه مبارزان نصرت آثار حصار رسد مرکوز و در میان گذاشتند
و کریم دلخواه از همین عبور بیت تهلد که همت بر کشایش انحصار قوی اساس بسته و با جمعیت
موسم برشکال و دوام بارش ابر بهاری طوفان بار و تواتر تقاطر امطار نشب و روز از طرفین شور و لعلگ تمام
جنگ و پیکار گرم بوده تراره شعله بار و نشان هموار از ریخ و باره مانند برگ لاله زار و بهار رنگ و بوی خون
طوفان ریخت و کوه توپ و صندوق انواع فاخره در رود و بوار حصار را پر و مزین و از مشک ساخته
خاک اوار بر دشمنان سیه روزگار ریخت و کاهی بر اعادی فرصت یافته جمعی از قلعه بر آمده
بحال و سنن در بر موره جای بهجوم می آوردند و از صدمه پیلان کوه تن خصم مبارزان نصرت قرین حاصر
زمانی بر می گشتند انقضیه مدت پنجاه و شش روز بدین منوال تیره برآن گذشته و روز بیست و چهارم
از جمادی الاول سنه مذکور متقابل آن نقب رسیده بودند همه از سوی همایون
نقب مذکور را بروی انباشته شب بیست و پنجم از جمادی الاول سنه مذکور از فولاد کهس ساخته

دویدند و بس از اقبال کمی بستان خدیو جهان بحصار شهر بند در آمده بقهر و غلبه بصول و استیلا
ازدر صلح خدمت و بدلایی مع اولاد بسیار از خرد و کلان با پسر عم اولاد فرستاد قلعه پیکر شان از
برج بر برداشتند و قلعه السبب بحصار یک ماه برده از دو حصن عافیت و آمان کردانیدند و در آن
دولت بورش نصرت از دو صد و شصت و هفت کس از بندهای مالک بیچون و بتمنای امر اجابت مقارن گشته بر خوردار
ابد اندوخته و بسعد کس سلک آب زخم رسید و چون مخالفان مخذول قلعه ارک نیز از راه قدرت خویش
بر دل دیدند امان خواستند و بدین طلب سادهای بسته امده بامیر الامرا و ملا فی شدند قلعه
بادلیان دولت قاهره سپردند امیر الامرا فردای آن در حصن قلعه شده ملا حظه برج و باره
نموده ذخیره ملفوف و به تدبیر بندوبست و اهتمام مرمت آن پرداخت و اورنگ سلطنت
بحراست آن حصن حصین گذاشته بعد از خندق حصن نصرت اثر از راه کوچ کلان تعقید
تسبیه سوای صلابت کبش و تسخیر مانکی و لایت آن مقصور یعنی اندیشی بدین ایه بعلاقه شش
و قلعه مذکور بموجب حکم اشرف ما سلام آباد و موسوم گشت درین ایام بریسه کنی مرطاع بحصر خان
صوبه دار مالوه صادر شد و در خی از رنبان خود ای گذرانیده با تمه سپاه خویش برای کمک امیر الامرا
بدکن شتابید و در تعمیم خدمات مالک حمد و معادن آنفرده الملک شد
جشن وزن مبارک شمسی درین اوقات فرصه جشن وزن شمسی خورشید اصابت
اوج عالم گیری و کنور سبا تعالی عالمیان بسوتوید از ان خرمی بعرصه داد و مبارکباد بهاد دست

ذکر فتح قلعه پرنده

امیرخان از مهم بنگاپور فراوردین راه کرن همراه خونیس پایه سریر کردون نظیر

استدعای صفح جرایم خود از درگاه سلطنه و تعهد سپردن آن الی هر چه تمامتر سوالیان ماولیای دولت ابد پیوسته او را
وسیله درخواست عفو تقصیرات خود ساخت حضرت شاهنشاهی بالتماس ایشان مدکور را مورد عفو و جرایم تقصیرش
گشته کمر رد که خلف آن بنده راه های عظام را معین فرمودند و بر حدود مرکز مستاند و سلیمان شکوه را
از و گرفته بعنایت بهر مرتبه از اولاد و نسم رسم لسان العدل بعنایت شمشیر مرصع یکدست کمال مباهات بخشیده
مرخص فرمودند و او علی الصوب شتافته چون بر تپه سکه خبر آمدنش شنیدند جمعی را فرستاده سلیمان شکوه را در
می یابند گرفته بموجب مرقوم کتبه مطاع اولیا دولت بکمور را سکه سپارد آن طایفه بعد از اطلاع
از تناقص خود بی بحث و مدافعه پیش آمده محضر شاه گردیده و جمعی دیگر را مراسم تغلب رفته و محکم شده
و بهم جاده الله و اسلام اوان گرفتار دام ادبار را بی سکه مدکور رمیده سکه بر خویش و جمعی از مردم حکم کرده از
کوستان فرود آورده بکمور را سکه و ترتیب خان و رعایا دار خان و فیلان با قوای طوار سنجر
و انیصال آن صلالت زده مرعوب شده کار را بونگ کنند حواله نموده چون این خبر بمحض اثر
هفتم ماه مدکور بسمع جاه و جلال رسید بنا بر معاشات و ما قبال نواصف شده و بازدهم آن ترکه نجره
خلافت را چون نجره خلافت ثمر داده بنظاهر دار الخلافه رسیدند و با برادران لوازم تعظیم و تکریم
بجا آورده مهر سلطان بر زانو بوجه جای دادند چهاردهم حکم اشرف اصدر یافت که در لوازم تعظیم
حضور لامع النور از هیچ مراسم کورنش ما فیه مقصد ملک و تسلیم و مطمئن خاطر گردد و بابا ولد الله خان
و محمد خان خلوه را لوازم دار محفل جلادت منال عتبه خانه شرف اندوز ملازمت همایون گردیدند و

رعایت مجال عرض رسید و پرتابی سکه زر نثار و بعنایت لرسال خلعت فاخره اعتبار اندوخت
و مدتی سکه بر او و اعتبار شیر و شیر سلیمان شکوه و بابلی دولت قاهره همراه کمور را سکه مدرکاه سلیمان جاه
امده بوسیله اودولت مریس پوس نافیه مشهور مرد و مسلم و الا کشته بعطای خلعت و ماده فیل نامزد
راس اسپ و پنجاه هزار روپیه صدر و بهونجی و اوریسه مصحوب میان موسی خسروانه گردید و چون مدتش
انقضا نموده بود و منصب بلند و خانه کامیاب خدمت حضور لامع النور دارندگان مالش یافته
اورنگ منصب دو هزار و پانصدی سرمایه افتخار بخشیده در سلک صدر مکانان استان سلطنت منتظم گردانیدند
و خدمه اورنگ بندگی ناظم حرم سرای معدلت از تغیر دیانت خان منصوب شده بعطای خلعت و خطاب
خواجه سرایی پایه اعتبار افراخت و طبع حلقه را از خزانه های معنبر ماوالنهر ست و در همه سلطنه صدر اعلی حضرت
همکامی و دولابت یکجا و بدخشان مفتوح شده بهبود ستان فرض مکان آمد بخشیدن تشریف اندوخت و صدمت
اعلی حضرت بعد از آن بوطن مالوف مرخص گردید چون در سن همکام از زمره صنف اولاد
رسوخ تصدی عرضه منسوب بر تحمل غربت و دوری عزیزان و هوا خواه بدرگاه جهان پناه
چهارده هزار روپیه از خزانه مکرمت و احسان بعنایت او حواله شده و از امتعه هندوستان
خرید نموده حواله خانه اش روانه بود همچنین عبد اللطیف زیرد در ای سجیت غربت و اعتبار بلوطن حواله دست
چون بارسای عرضه داشت بدرگاه عبودیت پناه انوار الطاف مالک
در وقیعه انعام او عطا گردید نهم جمادی الاخره او را در بهوجپه منصب هزاری دو هزار سوار و

مرزنے لایق جہرہ بود نیش و یکا از بندہ ہای درجات مرد و بتر مہماندار می مقرر کردید چون لعل بعد
برآمدن از بلای عارضہ بہمرسیدہ در بندیت علیل بود خانہ کوفتاک یعنی فلک مرتبہ رسیدہ حالش ضعیف
و نا توان احوالش بقسیدہ خلافت و جہانبانی نمودہ راہ دلالت صادر شد و اطبای ماہر بر بالین اعلی
مبذول صحت و معالجہ بود پردازند و ہمدرین اوقات سوانح غمزدا از دوقوع ملتان باقبال رسید
دشمنہ عباس والی ایران بر تقضای صلح اندیشہ و کار یکی تجدید مراسم مکتبہ و ای از دنیا
مسالمت و داد پردازند بود لایق بیک رسلطان حرم لشکری نویسے را در سلک عدہ ہای لعل
بنامہ منبے از روابط موافقت و مواثقت و منبے بر بیت جلوس ہمایون بر اورنگ عظمت سلطنت
دارمحانی نشستہ روانہ درگاہ سلطنت ہا نمود و از قضا رگذشتہ براہ ملتان عازم ایران
جلالت نشان گشت نمایران خاقان جہان ابدال یکسالہ از بندہ ہای نو یک لوشناس بود
نعیم فقیر و پدر بر شتہ ملتان بود و لوازم مہماندار بجا آوردہ بفیر مدکور رسانہ درگاہ حضور ساند
و ہرہ رحسب لوزو خلعت مرحمت کہے رحمت نمودند و لوداق بیک رو لوشناس علی محبوب او
کوس مہابت بخشیدند و مرتبہ خان حاکم ملتان و خلیل اللہ خان صوبہ دار السلطنت
لاہور و دیگر حکام و ناظمان مہام زرسعد دار الامان ملتان تا دار الخلافہ شاہجہان آباد بمیامی
بطوی نوازش ہوست و ہر یک لوازم ضیافت و مہمان پذیری مراسم نفقہ و مکودات او
بجا آوردہ از نقد و جنس فراخور حال تکلف بجا آوردہ چون ایلچی سیم یک ایلچی سیم خان گوئیت

باستداد کشیده بود در اکثر این ممالک فسیحه المسالک آثار عسرت و غلا سمت ظهور یافته
فقرا و مساکین از مشاهده عیش هنوایان و خاک نشینان انفس عبارا گفته خبره در امور
معیشت و تحصیل اقوات از مناظر ندیده بقای نوع انسانی را بهمین دستان و بارگان
دل سوال و رجا طلب میکنند و در دیار و امکنه کثیر در کمال صعوبت و تعب و بسری برند
و در دار الخلافه شاهجهان آباد که مجمع طوایف انام و مردم حدایق عالم است با وجود فقرا و تهی
از وفور اطراف و نواحی نیز رعایای محنت زده از شدت قحط و غلا بی نصیب
با امل و عیال بقصد بلده و تحصیل قوت روزانه بهر آورده جمعیه فقرا و مساکین بسیار
و انبوهی این کرده و طایف خیرات مقرره بکفاف مالیت نمی وجوه لنقاق و میرات مردم باره
جوع و طلب آنها فروی نشسته بنا بر این عاطفت و شفقت پادشاه دریا نوال رحمان آن مساکین مسکینان
ترحم فرموده حکم جهان مطاع از تفضل و اصطناع صادر شد و بتقریر لنگرهای متعدد در بکار خانه
هر روزه انجا طعام برای فقرا می پرداخته لنگر دیگر در تهره و دوازده لنگر در بکنه های نواحی دار الخلافه
قرار داده هر روز دو وقت طعام فراوان مهیا میسازند و همچنین فرمان همایون بصدور پیوست
در سنوات اطراف لنگر آباد در کل سلطنت لاهور نیز بهمین وجه خیرات مقرر لنگرهای تازه بدستور دار الخلافه
احداث نمایند و اهتمام این خیر عام را بعهده معتمد خان دیوان بکار خانجات سپرده فرمان
و محصلان گماشته و امرای بارگاه خلافت و عمدهای سلطنت هر هزاری منصب حکم اشرف صادر شد

دقت

دارای معدلت و فرمانده‌ی پایه اورنگ دولت و دین عصیه جهان و حامی کیهان
اکلیم و زمین و زمان و شهریار اختران بزرگ دین حجستگاه قرین بعد لام میمت انجام صیام در رسیده این
صلاح و سداد تمارة شاد و هنگامه طاعت و حق پرستی گرمی پذیرفت بدانم
شهر غره جمادی الاخر سنه الف و مائتین و ثلاثین هجری مبارک رمضان خوشتر از گوشه ابروی ماهرویان
از مطالع جلوه نمود عباد و منشی سال پیرزده را بفروع ایمان چشم روشنی بخشیده و سال سوم از
سنین خلافت و کیخسرانی آفتاب عالمتاب اوج عظمت و جهانبانی و کامرانی
را به انجام نزدیک سیم سال سلطنت و اقبال همایونی و فیروزی انوار جهان افروزی نمود و اشاره
همایون به برنگاران برنگاخت و جاه صادر شد و بترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن
جلوس اشرف پرداخته و ولیعهد والاتبار خاص و عام و محفل فرخنده فرجام عیش و کامرانی را بآیین متورث و
رسم معهود دولتین غرت و رسالا بیندند و آسمان دلساز دل فلک دوار از آفتاب ارتفاع یابد

نظم طنابش چو بهلول هم جا کند ۔ ره آسمان جاده پیدا کند ۔ بدامان او گر رسد دست کس ۔
همی بخت افتاد بر دست بس ۔ در بخش لوین چهل ستون خاص و عام و اوج رفعت و احتشام بر افراختند
و سریر فلک نظیر مرصع و پیکر زرین تمثال در دولتخانه خوشتاب ۔ و در سایه اش نور چشم آفتاب

بهمان در و گوهر بخش ماه و مهر ۔ و یا رسم لوزینه فرش سپهر ۔ زتابان گوهرهای گرانقدر
ترین تمثال احترش سه برابر ۔ و در طاق آن لوزین گوهرنشان نصب نمودند کوکب نما به

ناظر آن عتبات رسوده این بشارت بسمع همایون رسانیده بموجب عنایت خلعت فاخره با کمر الماس
انعام فرمودند و شاهزاده ارجمند کامکار یکهزار مهر بسپاس مزید خدمت انعام کشیده
برای تهنیت عظمت و اقبال حضرت شاهنشاهی آن مخدوم معظم و سلطان مکرم آن
موسم خجسته و دیدن ایام فرخ رسیده بود لیک بسبب ابتلای اکثر سپاهیان و اهالی ملازمان
در ترتیب خان پیش از اقامت مراسم ضیافت بچهار روز دغدغه تقویت اعضای اقتشه همدستان
ما تکلف کرده و چون موکب اسطنه لاهور رسید خلیل الله خان نیز ایشان همان قدمی رسم یکدلی
بجای آورده بلوازم ضیافت پسندیده نمود و در این نزدیکی گلستانی طرح انداخته چهار صد طاق و
همقدر خیمه زرافام منصلات و عطارات کشیده بیست هزار روپیه بیک خیمه یک قصبه معمار
منبای اروپیت تقویم پارسه زر امنوه نفیسه هندوستان داده هزدهم ماه مذکور عرصه بود لی بیک
مشروانه شدن اردوی اسطنه لاهور بمنزل حضور پرنور جانوران شکاری ارباز دوره و شاهین
و جرغ مصروف نشئه بخاب خلافت رسیده بودند بموجب عنایت ترتیب ضیافت و زرافشانی
بوشیده و از روی نصرت پیرایه عشرت الطاف فرموده کنایه کهربا است از متعلقات صوبه داوه
و سلاحدار اولیات از بخاوند فوم بسیار حکیمی کرده آنها بتحسین بسی و کوشش راه بکوشش
داده و دیدن ما بهمت برتوسع الدوله از خلعه احسان بوساطت صدر الصدور بر مرکه صیقل
و انفاق شده و دعای اجابت اسمای انگروه بروزگار همایون آثار نموده احمال کرده بر هشتم آن

آن

پدری

بعید گاه شرف حضور بخشیدند و پس از مراجعت به دولتخانه همایون در ایوان هر نشان خاص و عام
سر پرای عظمت و احتشام گشته بکمیت جلدیق پرداختند و از انجا که در بین دولتی ما مولد و مسکن کتب مولد
جرباد دست هزاران ما مولد کامکار را نوازش بر رتبت منصب زیاده بر صد هزار تنکه
ممتاز ساخت و هر کدام بعاطفت پادشاه بنوبتی از بندهای عمده و مناصب پایه عالی رسیده بمنصب افتخار
ظهور مرحمتی کشتند لهذا بر وفق انعام برخی از احوال ایشان بر ترتیل نحو از منصب کامیاب عنایت میگردد
بنده پرور بندگست گستر آنچه بسنگ از عهده بارگاه سلطنت ماه است و بمناصب والا
پایه عزت و رفعت ارتفاع انعام یکی از بندهای صحیح است ربیع کشته بعد مولد
دیگر بوکیل سپهسالار مرحمت نخعه لعل بدین الدوله قرار و نموده بمنصب رفیع عقیدت شعار
دیگر نوبیان رفیع قدر را مرای مولد صلاح خاطر عطا کرده و نعظیم الدین خان فوجدار
مطلع عنایت نخعه فرزانگی و اعتمادخان بمنصب نام بخطاب اشرف خانی و شیخ عبدالرسول
بخطاب نعمادخانی و اشرف خان پسر سلک کوکلتاش دکن انعام شد بمرتبه اسم بار
خویش بخطاب برهان الدین خانی و سید حامد مولد مرتضی خان و سید محمد فرزند دلاور طوایف مرکب بخطاب خانی
و مرادی مولد مرحوم صفدر خانی بخطاب مرادخانی و علی یک ولد مرشد قلیخان مرحوم بخطاب اسلام خانی نامزد کشته
و چون خلاصه مورد الطاف خلیفه عرایضه مبنی بر اظهار بندگی و دعاگوی دولت قاهره لهذا در ایام بارگاه
ایالت دکهه آصال ساکنان عشرت کده کیتی فرمان یافت و مقارن این حال در روضه انوار

میرعزیزبیدخشی وارزبیدی سجده بجوبه همراهان او معین کردید کتی خدیو مکرم پرور دور دیگر
او را به بمکان حضور قدسی سیر و طلب رمضه سعادت اندوز کورنش ساخته و بعطای یک قرصه
شمشیر مرصع نواخت و چندی از همراهانش را مثل نظرقلی میراخور اسپان بختیاری و
محمدحسین تحویلدار مسقط و تلوقات و احمد بیک خواجه باشی مذکور و میرزی اقوبین طلایی اعلام
مرحمت خلعت کسوت میباب بخشید مذو شب بمکام در انجمن غسل نه بر اراک
چراغان گشته بها اهتمام وکلای مالک بهرا و ای عالی برازنده انعام و نوبتیان رفع قدر و امرای عظام
مهوی دیگر جشنها در کمال خوبی و اطراف بی سامان یافته بود مسرت افروز طبع مقدس گردید و ملک
و همراهانش تمامی آن شبها لیله بالیل بخصم مغنم توال لیکبار بسفیر مذکور رسید بارگاه ملک مسالک طلبی مقصد
کامیاب کورنش کرده بدرین روز حسینه بوغای ولی ایران از نظر کیمیا اثر بادشاه دین گذر
از انجمله سیصد و شصت و شش عراقی برق تک و رفتار و یکهزار و سیصد علطان لهراز لوندی سی
و هفت قراطاق و لحق لطفه اعظم کرم ارسال ارزانی و صدف امکان کرم قرار میکرد و
ارزانه باین کون و لون لحاق مذکور است از بحر صنع لب حل ظهور می انعدان در سیم سلطان جهان
پایه سریر اعلی هفت هزار روپیه قیمت نمودند و مجموع آنها از معان لوقوف ارباب بصیرت بحساب
سی و دو هزار روپیه قیمت شده و لوق یک خوبتر از اسپان عراقی و شتران بحیه و دیگر لعلهای
ابراق یکصد و شانزده نیز بنظر همایون در آورده بعنوان آن برلبندی اندوخت و بعنایت بادشاه ابوالمظ

عطا شد و عالم خان سردار قبیله لوانی و نامی زمیندار که در پرتو
سدیده و اعتبار خان قلعه دار اکبر ابا دیگر بایان ارسال خلعت و سرمایه مباهات اندوخت و سیدی
ابراهیم ارباع سوادی مشهور و در بیری طاق اقران صلابت کیش صلابتی کرد بموجب
نرد امیر الامرا مرقوم بحسب امکان آن عده نیابتی منصب ایالت و صدارت کامیاب شد و چون سیدی
از عدل عادلی بحوار و منحرف گشته بملاک سعادت تشقش لوحدت این آستان قبال
بر بیغ پیر مرتسم ساخته بود سیدی هلال فکیل خود را بجانب خلعت و جهاندار فرستاده متحول
روی نیاز باین دولت ابد طراز گردانید و ملتمس داشت که او را بسرمای خلعت فاخره و دستار
سیدی هلال و لنگش زرار نخشبو فکیل مکرر بعطای خلعت و لنگ و انعام دو هزار روپیه
سوم ذی حجه بود و تا یکماه و اندی ایران با تمام سه عدد انترنج کلان و ده عدد انترنج
رو به بوزن پانصد تومان لوکدش یافت و بمسامع جاهیان رسید که میرزا سلیم و امیر نعمان و ضابطه
کرادخش و فیضه جه رسانیدن مبلغ سی لک روپیه بدرگاه و تهیه جهان ندر و میش تعلق زادها لله
فدراو معظما که بعضه بان لماکن قدسی مرخص شده بودند ان حدود فیضای اجل موعوف
مستاذین برای عاقبت بخیر شده عاطفت پادشاهانه سلام خان را بخراو بعضه بایت خان خلف
حاجی کوکه بعطای خلعت نوازش و افتخار خان و ملتمس دعا یادگار برای اهالی ان مرحوم و دالده
آنها رخصت یافته بعطای خلعت اختصاص کرده رخصت یافتند دهم ذی حجه عید الضحی بود در پایه

تعیین نافته مرخص گردیده بصوابدید خود مختار باشد و نامدار
محمد معصوم و رقیه بیگ و محمد امین خان و مرتضی خان و دیگر امرا بسیاری
وچون نوکل حدیقه دولت تازه بهار گلشن سلطنت هرات بود و والد ماجد
نورسش بذوق اندازی و تحصیل ملکه آن مادر زاد بود و در اندک
در آن شیوه سرآمد اقران گردید بخدمت تعلیم آن مولود
سعادت همراهی بذوق خاصه مورد عاطفت گردیده مدتی در دولتخانه
گجرات بحسب طلب اوان صوبه رسیده ناصیه سای آستان معلی گردید و یک زنجیر فیل
قلاده پور در فرد کامل آن در گجرات سید احمد و دیگر اشیای رسم پیشکش گذرانید
شکار بدرقه معین گشت و عاقل خان در ظفرآباد میان دوآب مغول گشته بود
عرایض حسابی در باب خلافت و مصالحت مشتمل بر کوتاه اندیشی و عاقبت
فرجام نایب مناب هر زرده موقف گشته بدار السلطنت لاهور در خصوصیت
و فیاض و نگارش ممالک شرقی بعرض رسید و در دولتخانه خاص حارس قلعه رهتاس
رخت اقامت از حضار ساحت بیرون کشیده و بهروز خان بحراست حصن مذکور
ذریعه دولت پرا جوهر نمای سریر اقبال حضرت شاهنشاهی است بر فرق حیثیت
مرکز معدلت نخواهد آمد نیز از پیش فتنه برد از قوم ضلالت کیش

لشکری فراهم آورده بهوس مقابله و آویزش با موکب ظفر توأمان آمده بر کشته بعضی ضلال اندیشان
بدمآل بهشت کرمی بنوع آن بردش و اعتدال انهار فرصت نهضت ممالک و بوارع دلایت مالوه و تردد
می نمودند و چون خبر یکه از حدود رسیده بعرض حضرت شاهنشاهی دوران لایحاد رسید بهمکران
مبدد رسد و هم از قوم اوست با جمعی دیگر از احشام آن حدود تعین نمودند و بعد از
مهم شجاع و داراشکوه و جنود سکندرمآثار از اقبال فرصت فال بر وفق خواهش دلهای دولت زوال نفوذ
و فیصل امید و خیال آن فتنه اندیشه بکیفر رسانیده بعرض آن نتیج عالمگیر شهنشاه سکندر نصیر رسانید
و در نشست و رایات جاه و جلال بر تخت دولت و اقبال فرمود و چون سکه مبدد بلده مهال المعمور
حسب الامر گشته بر سر مطاع بنام نامی عالمگیر دوران و کوکبی صوبه الوه عز انصراف یافت اسباق رایه مذکور
در دفع و استهلاک کلوسای بعرض رسانید و آن ضلالی نهاد الفتن بر زمین برآمده و چون آن
بر دوم ارجاف فساد بر آمده و این کروه بموجب فرمان همایون کرمت بکفایت مهمات تعین
شده در دو در کمین فرصت بودند و آن ناکسان نیز صولت افواج نصرت شعار را شنیده
قرار بر فتنه و آشوب دادند و از شب سکن و معابر ناره میکردند تا آنکه در سال
فردوس مآل بر دوم رایه سپاه سکه مبدد در خود در سلک کوکبان بکاله انتظام داشت و برخی از اتباع
و تابعان او در حدود اودیه خبر رسید در آن سیه بخت تبه کار بقوم و همدستی همراه برده میان
آن کروه در آمده بیاسناع این خبر بود بیت ناقه بیمکس حال او را دانند و چون اکثر ایشان

که از اکابر خواجه های ماوراءالنهر است مخصوص خدمت جلیل القدر صدارت کل از تغیر مرکز

او سعادت دریافته بود والده به کردید و حسن علیخان خوشش میکه بجناب خلافت کوب مباهات یافته

همه سیر کردن جانوران شکار کاههای نواحی دارالخلافه مرحص شد و اورخان خواجه را از التماس رخصت

زیارت حرمین شریفین راه ها مترقب و قدر انجمه بود بجناب خلافت و انعام دوهزار روپیه مرواز گشته

مادر اک آن سعادت مادون شده و قاسم قاراکس حسین خان حاکم بصره بانعام دوهزار روپیه فرعطای

خلعت کامیاب گشته رخصت انصراف یافت و بهراهان او بکهرار روپیه عنایت شد

و مصحوب یکفیصله شمشیر مرصع کرانبها برای پادشاه مذکور مرسل کردید و درین روز همایون فرخ

از جناب خان خانان سپه سالار یکقطعه الماس ابدار و بهقاد و بهزار روپیه قیمت آن بعرض

بنظر مهر انور درآمد پسند طبع همایون افتاد و دانشمند خان الماس مذکور بپنجاه هزار روپیه قیمت

بمجلس عرض رسانیدند و بالاصاله صادر شده تا بنجور این بخشش فرخنده مکافات ارادت و خلوص

و انجهان افزون مرتبت دکن باشد رسیدن خواجه احمد ایلچی عبدالعزیزخان و دادن

تحایف و پیشکش او بحضور پرنور چون آن خان والاشان در دکن بجانبه سابقا کزارش یافته است

خوانین اسلاف و طریقه اجداد و همواره بابراز ایمان این دولت خداداد بعرض

مراتب یکجهتی و وداد و سلوک مسلک صداقت و اتحاد نموده بقبضای صلاح اندیشی

اتحاد و اتفاق و مبادی فتح ابواب مراسلات و ایلاغ سلام بجهه اندیشی ادای مبارکباد جلوس

این قرارداده اولیای دولت کشورستانی بر بورنگ خلافت و جهانبانی خلیفه احدنام یکی از زیدگان خلافت
باهنه بر مسند خلافت و استیلا و مخدومی بر قواعد اوتاد دولت و پایه پرستاری و ارکان
نقابل و مرغوبات توران بر رسم تعارف ستان فلک فرستاد انجمی بدرگاه دین پناه سلطان اعظم و خاقان
رسیده بود چهارم ربیع الثانی در اثنای این بزم کامرانی و جشن خسروانی حکم همایون صادر شد که
تتمم سده جلال فاخر کعده بموجب فرمان همایون صفدر خان بدرگاه شده لوازم
اقبال رسانیدند و از محفل فلک شکوه خاص و عام بوسیله بخشیان عظام شرف استلام یافته
سر احترام و مراسم کورنش و تسلیم بر عبدالعزیز خان را بجدت انزوی کردند
و نوعات در مشتمل نوادر السنه اهل ریگ و سنران نزد ما دیه بحق و دیگر تحف و نوادر بنظر
خورشید مانر رسید از انجمله یک قطعه لعل رنگین خوشاب بوزن بهل مثقال بود بنظر
بادشاه رسانیده از ان لعل خلعت خاصه و جیغه مرصع و شمشیر مکلل بجواهر با علاقه مروارید
و انعام بیست هزار روپیه بولد شیخ فرید و جمعی دیگر که فی همراه شیخ بودند تعلق گرفت
مرصع علی و محمد امین الدین جهت بردن شیخ مقرر شدند و بانعام پانزده هزار روپیه
کشتیهای ایشان را پر کردند و چون ایام برشکال بود و راه دریا پرخطر
جلوه گر شده حرب بخشی ها و اطراف برای صاحبان کرده و چراغها از شمع در انجمن آب
زمین کنار دریا در کمال خوبی و نظر فریبی بود بعد از چند روز بیست و یکم ربیع الثانی

حضرت شاهنشاهی در ایوان بهارستان عمارت سلطنتی بر روی سریر عظمت و اورنگ جلوس فرموده ارادت رفعت
و علیان تمنای بخت افزون توجه فرمودند و خواجه احمد ابیوردی در آن قصیده مجلس سلطنت حضور یافته
از مطلع آن هنگام دلپذیر بهره و رشد گذارش چنین بگذرد خدایا بهین شعبده دوحه سلطنت
و وزنا روا یکرین ماده نهال خلعت و جهانگشا پادشاه را جوان بخت مجسته شیم محمد منظم ٥
از آنجا که حکمت کامله خلق احدی و بیناء جمدی ذات مقدس بی نظیر بی همتا بلند و اولد منفرد
ممتاز در صفت وحدت و یکتایی بی همتا و بی نیازی است سرشته بقای نوع انسان
در عرف الصدق و وصال امکان و فرع بعین خانواده الکمال است و محفوظ از برای پرتش
صالح و موفق بزوال سلاله و سلسله بسته و سرور اهل دانش و بینش گذشته از آن
در عرصه سنت سنیه نکاح مرسا کحوا انکحوا عقد جواهر رحمت در دامن بخت نیک پیکران
امت بسته بقاطبه خلق و کافه عباد خصوصا سلطین و ولاة نژاد اولاد اسلامین کارخانه ایجاد را
لازم و متحتم است همت بلند نهمت بر تکثیر ذرات ذریه نظام کون صورت بسته
مراجعه بمکان حق پرستی را رونق فزایند و انصاف عباد عالم بر سلطان عدل نگرند
همت مراجعت داده در تسفای نسل در خلق و ذرو دوام ارزانی داشته
منایان رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی در مطرح خلیفه الهی و در همه امور معتمل مایرتع مطمح جناب
رسالت مآب اند در این هنگام همت فیاض جنابی اقتضا فرمود که فرزندان اطهر بهی در شیده گهر

خورشید اجنب تر با جناب نزاز اق جلی و جلل و مرمع آلات و اعیان ملوسات
تلطفات بکار آورده چهارزی تالیسه برای آن محجوبه عفت منش مرتب نمودند دیروز هم از این قبیل
مطابق با روز هم آذر روز شنبه هنگام آن اختر سپهر سالار بر بر اعیان ساعت عقد مورشته بعمل
در محفل فردوس مثال علیا نه جنبه جشنی با دشت، نه برابره انعقاد یافت نظم که نظاره
حسن آن بزمگاه تهی ساختی دیده سر از نگاه بهشتیه بزیبای روی حور از رشک
چون غم از عیش دور، سمن بزچون در نوبهار نوستان صفا خیز چون سینه دوستان
آن روز بهجت افروز در مزاج فیض قرین بالیش پرداده ارجمند نزاب طرب بخش سور سرور گشته
هنگامه عیش و طرب گرمی پذیرفت اوان نغمه و سرود با دف و چنگ در ربط و عود آهنگ
فراهم آمده نوازنده عشرت و خوشدلی بودند از اول شب مذکور در آن بزم قدسی سرور درباریگاه
اقبال مهد کشته بعمل با دشت هر اده عالیجاه والا مقام دلارام سوگت و جنشام از منزل خود آمده
براه دریا سوار بغیته سواحل متبرکه بزمگاه حضور الدمع النور گردیدند و در بای قلعه مبارکه از کشتی فرود آمده
بگلشن دولت و کامرانی بزیر آن کشیدند از زمانی تا پایان شب بر بر و مطلع افتاب سلطنت
و صاحبقرانی از دو طرف بزرمهر کنار دریا جوب بست علمه چراغهای رنگارنگ جنب و الطراف
کهربا فروغ و مهر رنگین و منقش بهزار دلکشی در پیش آن اوبخته و بدستور مهیا و دیگر شبها
چراغان کشتیها بزمگاه افروز آن بزم طرب پیرا گشته از تلمع و ضیا مطلع بلورین آب چشم

یکعقد مروارید هولد و پنجاه هزار روپیه ارزش داشت از سرعت بدست
گرم پرور بر ایشان بستند و کرانهای رینهای دیگر از یکدانه لعل ابدار و دو دانه مروارید علطان
و پنجاه و پنجهزار روپیه قیمت آمی بعد بازو بندی مرصع و خرخاصه با عدلقه مروارید و جیغه
و جوهر مرصع و یک لک و سه لک نقد و یک زنجیر فیل خاصه با تلپر و سم سراپ عراقی و عرابی از انجمله با ساز
مرصع و یکپالکی و سایبان مکرمت فرمودند و از روی الطاف آلات آتشبازی خاصه
نمایش آمی نمکه بلبد بر جریت بجنس با طرف کردید بخلهای روشنایی ایشان کرد جهانی
از کنار دریای جون فندلوا خته بوجه کهای آتشین در دامن زمین فرود بخت و الوان مختلف آن
کوا کون نقشها بدیع از صفحه آخته قام آب انکنجه صورت بر فرش دیا کشن تر همای از
کلهای رنکارنک بهم در راحت باغ و کلشن نشان داد و از شعله امیری و نور بازی کل
افشان همای کلبران بهار در عشرت طبلان اتفاق الهات فروغ بیاضی که از میان
چون کوی آفتاب بدرخشت و جلهای رنکارنک نور بهر آذین بر م بر در و بام شهر
کواند اخت نظم انوار مهتابی همه ضیا ۱۱ جهان پر اندوخت نور و صفا ۱۱ هوا روشنه
بخش ادراک شد ۱۱ زمین شمع فانوس افلاک شد ۱۱ و پس از ان بر ام این بساط
نشاط افروز چون ساعت عقد در رسید بموجب امر اعلی قاضی عبدالوهاب اوصاف العقاد در حضور انور
بآئین شرع مطهر تمید قواعد عقد نموده آن نخل حدیقه عفت سایبان بر مسند کامکاری جمشید دولت

نام قرا ولی امده بموقف عرض همایون رسانیده دو نیزه کاوه دین نزدیک ارجوش شان مستعد
بجنگ بوده اویزه شکرف حیرت افزا بکف دارند حضرت انسانی تمامی
آن وحشیان توجه فرموده نزدیک آنها رسیدند چنان برچاس مست و سورش بهم بر آنها
منوط بوده اصلا رم نخورده سر از جنگ برنداشتند و نوعی در هم آمیخته زدوخورد میکردند
تمام سروکردن هردو محرر گشته بجوش آمده پس از جنگ ممتدی ازان دو نیزه وحشی
مغلوب گردیده راه گریز سپردند آن دیگر دلاوران شتافته در یورش خود ورو گاه قصد کار
آنها نموده از تخت روان مبارک فرود آمدند و مادلاوران موزه ها از تلاش و ادوات صید
وحوش مجهز گردیده بمکان کردیدند لقاق از رسیده اندر کمند عدو بند آنها حضرت مالک
هم صید متعلق کردن ازان نه پیچد تجربه کرده بجنبه بود کشته بر زین آمد الحضرت از روی
جنبه و چالاکی لنگ موکوم بله بدل را دریر راسته و بخط نظر نداشته کمان اوباشته
جوانمردی کوشش سر شش سیدی از اطراف کوزکرده و آن صید سمت قدم رفته از بادر اوبار
دیگر موقف او کمین آمده بر دو آهی بر زمین مهالک قرین و کمان خود و مادلاوران
مدولت ایجاد بر رانوی صید اکلیل نشسته بودند کردید چون لقاق از ان صید آمد لوبر دیر شان کمین
لنگ موکوم الطرفان را بر بر دست مبارک بوده خاص کمان لوبرق افروز شده
کوشش دل در سینه آرش جاگیر آمده لوبر نیاه قدم رفته زوغلطیده تیغ مدهوش

سپاه خونخوار بکمک امرالامرا که مدتی سردار معتبر قیام داشت تعیین یافته و بتسخیر ولایت
چونکه فرمان شد از بکجوات آمده تا رسیدن صوبه دار دیگر بنظم مهام صوبه بپردازد کدار
بتسخیر ولایت ملاول از متعلقات صوبه بهار چون از رودبخت کارکنان قضا و قدر متعاقب
و طوعا بدست شکوه و این خدیو اسکندر فرداد اندوز مدارج عالم گیری و کشور ستانی
الوان مساعدات غیبی و توفیقات ایمانی بر روی بخت همه نگشاده
اولیای سلطنت کمر فروریش همرزم تسخیر دولتخانه فیروزه بکمر بس ناحیه نصرت اندوخته
بلوامع سیوف همت دهی بهدی عصبه ملک از طلب بحور ملک بخون منیش آراسته مدینه
برده کشی جهر صدق انمیوس مسخر کنی و دلیت بلدول است و درین ایام از
مساعی اقبال کیهان ستان خدیو جهان بخش بهمن و کوشش دلاوران صوبه دلدار بقیه بلاد
توصیح انمقدمه انکه چون مزربان بحری و بحوزات نمایان صلابت آئین
انزمین را منصرف لجوب بظهر قلاع متین و حصون رکتلار و کثرت بنادار حرار و
صعوبت طرق و مسالک ارباب سیاری حیلهای بنی و فروبی کرده و کوه بدریای افیون داد عرور
دم کوت و سکنا بر مزدوبدست جسارت لوای استبداد افراخته از درگاه باغی و
محوری تابیده و از بیحیای دست بتعرض بعضی صوبه داران در بعض اوقات ایشان را مصدد
بیمای جلب از صدر حدود آثار نهاده دست تعرض بمملکت مالک هر یکدود زمینداری لودب بحوالی

آنمحوره کفرو مسلل دو قلعه محکم از سنگ دارد هر دو سنگی یکی از آن برفراز کوهی است در میان
مرد و یک است و دیگری بر روی زمین رودی عظیم از پای آن دو حصار منبع میگیرد و در اطراف
و نواحی کوهها مرتفع و صخرهای بی انبوه است و سه قلعه متین دیگر متعلق آن ولایت در رحد
صوبه بهار است بخش قلعه کوتهی در بیت کردی بلادون است دوم قلعه کنده در ارکوتهی
مسافت بعد کروه بر بیسار آن واقع است سیوم قلعه دیوکی بر فاصله دو کروه
ارکوتهی در جانب شمال آن است و بعضی از قدیم الایام رسم داران صلد بر فراز آن کوه
نشیمن در کشیده باحکام شیوه بوده بدست کرد حصانت قلاع و صعوبت مسالک و انبوهی
بیشهها با صوبه داران دم مخالفت زده طریق اطاعت نمی سپرده اند چنانچه در عهد سلطنت
اعلیحضرت جنت مکانی عبدالله خان بهادر فیروز جنگ مدتی صوبه بدین منه قیام داشت پرتهی راج حاکم
داران بهنگام مرزبانی آن چنین بعضی از حکام جهل و استبداد دون مایه اطاعت و انقیاد
و در مدت حکومت او هنگامه نفرتناک و بعد از آن حاکم مرحوم امیر الامرا خلف نصیر الدوله
آصف خان در دان وقت بدستور خان مومی الیه صوبه دکن منصوب شد
اکبر بموجب فرمان حضرت اعلی ماموع کرکوتهی آن صوبه بتنبیه آنجا ضلالت پژوهی پرداخت
لیکن او در مضایق خست و انتزاع قلاع و دولا تش میسر نگشته بشتاب هزار روپیه
بمکس کوفت و مراجعت نمود بحمده تعالی چون رشحات انهار بلادون بموازه قلاع کانه

حصن

رسیده بقصد قرار داده در ایام بارش از همان حرکت و ورزش است انجا که در نیمه هوا از انقضاء
موسم باران رهگذار متقضی کرده و در عایت مرکوب سم و تدبیر رود از قلعه کوتی تا انجا در هر سه کروه
قلعچه کلس ساخته در هر یک صد سوار از تابنان خویش و جمعی از تیاده های بنده و محرر خان از منیداران
تعین نموده چون رسد از وقته معسکر حضرت آید از خود و خویشان بگذارند معسکر
و می قطعت راه نموده نگذارند از دست بردی مقهوران مدبر اسیب بتردد بر دهون
موسم برسکال سپری شده همان نهضت و سولی و رسیده همت تخلص کرین تسخیر
بلاد و بسته باعث کراهت حضرت فی عالم مهم شده و ما انکم مزربان انجا بصدقه صولت اولیا
منصور از سمت بندر و غزور تشور آمده و کلار و نشاکر بقصد انهدام مراسم مغرور بندر و تهید
و طایف الملکی و اطاعت کنه بکشی مور نمایند تا بخوف قاهره از عهد سال و انتزاع
و لایت آن خرابی مال و رکنته بر نیه محافظت کنند آن خان نهمت شعار بلال در
اس عزمت حضوری نداده و تورو کشکر و رتب انواع نقده غره ربیع الاول این
سال فرخنده مانی تالیسته رود بسمت مقصد کردید بر بنده خان با سیصد سوار و دو صد پیاده
بندو قچی براول کمر بست و تهور خان با مقصد سوار و سیصد پیاده در بر انوار و شیخ تاتار در بر اول نقده
با نصد سوار از تابنان خان مذکور در رکاب بهرو با چهار صد سوار و یکهزار و با نصد پیاده در بر انوار کارزار کرده
داود خان با دو هزار سوار و قلب جا کرده با نصد سوار از تابنان خویش بجنبانی معین ساخت و کلی انبوه

دلبه کرش آمده صورت سکه و کبک خوشخرام در عبه دوحت انتظار مهمان او بوده دکیاره
نزد داوود خان فرزند اظهار عجز و ارادتی نموده فرمان بدرسی و حد مکرر لدی الوصول
ایلچی عادل پیله انگبیت و تقبیل داده یک لک روپیه سرپیچ مکلش بر کار چهار نمود و پنجاه هزار روپیه
بداود خان کرد خاصه کوردس مرتبه از کمال تضرع و الحاح او تن بقبول ادمعه داده بدرقه
مامول آنکه دل از معصیت صلح اندیشه نموده نیفتد بجناب سلطنت و جهانبانی
عرضه داشت و بانتظار رسیدن جواب از بارگاه سپهر جناب سعادتی جنده در اتمام توقف کنده در
استیصال او اهمال می ورزید در خلال این احوال رسل منهیان جنبش اعلام عزیمت
و حرکت از معبران این خبر فرصت نموده در سرعت کردن مسکر فیروزی اثر رسد علی را
زده اند که پیش از وقوع نیفتد مرزبندر غلام یوسف و کلانتر بندر مرکاسم اغلاب کهن
و انجوه در آن حدود بی اطلاع و اشارت او در مرد مش سرزده و پنجاه هزار روپیه نقد
و جنس گرفته و کهنه بی آنکه داود خان برای ادای تاوان مساعی نماید یک بیک عرض و تکلیف
حیث لیزم بنش بردن و سرانجام دادن آنجا نگاشته رایات اقبال از آنجا کوچ کرده در دلاموی
سه کروهی قلعه ملادون بیوردات محقق رسید از آنجا یک کروه شبرز فته خیام نصرت را فراز
کدولان از قلعه برآمده در پیش کروه عسکر ظفر شعار موجها می آسا لشکر بیحد و هجوم بیشمار
و لشکریان مرتفعه و محاربه کشته ابطال آثار جلادت میکردند در یورش از جناب خلاف

از کوردیاده و بسیاری از مرکب را آب غرقاب نعم رسید و آنروز و آنشب خان بهورستان
اصوات رعد و اولوخان لشکر ظفر پیوست و چون شب پرده ظلام بر رخ کشید عاصیان
نیره فرجام آتش حرص و آز دولت دو تاب بر زبان از قلعه برآورده مورچال نصب نمودند
دوست جلیت بوب اندلس کشوده از صدمه گوله آنها تنی چند از سپاه بازجی از
دو اب عصمه تلف گردید و درین شب از میدان مذکور بشقاوت از پای و صلاح
اظهار اصرار بر آنکه نگردد و انگار نخصه بر تپه خود از ریقه تکلیف السلام بر اولوخان پیام داد
بالجمله چون مورچال متمردان برفراز کاهی بود و مجاهدان نصرت مند در نشیب جای
شبه ساخته بودند آسیب توپ و تفنگ آن گروه بسیار کردون نکوده نمیرسید
اولوخان کوپچه در رکوب آن رکشان منکوب بود از قلعه بسیار کوهی و تپه
بلند و اگرفته مورچالها ساخته بودند هر بزدی بلندش حراب و حمله بدست آورده
نوبا خندران بالدرد و برق افروزان توپچیان منصور بحالیکی و گرم دستی عملا للاتصال
آنها را بران مکان عذاب و بلدبس غرنده از پی شان خروشان میساختند و در
اساس ثبات و ارکان استقلال آن قوم بدکیش تزلزل می انداختند تا آنکه
بمقتضی هر بدکو را تمرا از پای قرار و پایداری لغزش در رفته از نشیب راه فرار پیمودند و
نزدیک بقلعه رفته مرکز تاره بعضی در دریای آنحصار جاریست دکر باره بازوی جهد و

وقریبی رخت ادبار بحصار شهر بند کشیدند پس از وقوع این فتح اکبر قرار داد
داده خان این بعوده با فوج نصرت شعار بر جای موجای مخالفان قرار گرفته از روی تامل
و تدبیر متحیر قلعه در کمال متانت و استوار بعد و کثرت پیش آهن بر فصیل در مرمرات
اندیشه جرس نمی نمود پر دلانه یکبار مجاهدان جیش اسلام در رغبت و شغف تمام بحراز
رتبه عزا داشتند غازیان تمامک و تمامک از کف داده به نیروی جلادت و مردی سعادت
تعاقب آن جمع بد عاقب رخش شجاعت بر انگیختند و فوج فوج بسان موج
سبک از آب گذشته در پای آن خاک راه دیوار دان گشتند و بحصار بند شهر
یورش داور بش بر داشتند مقهوران بعجز از پیش تاب مقاومت و مخاصمت از حوصله طاقت
فرو تاب افزون دانسته سر اسیمه وار از حصار بیرون شدند و بهر اندرون خلوتی و دخمه قلعه
یا بی حصار که پناه جستند و رسیدند از آن مالک اهل و عیال و زنده اشیاء و اموال خویش
در قلعه بعجز بر آورده بکیفر فرستاد و خود بهجار حصانت آن دو حصار ماکردی از کفار
تخلص کرده و بمراسم مدافعت و مقاومت قیام و زیدند غازیان فیروز مند بحصار شهر بند
در آمده بقتل و سنان آنش دران کفرستان زدند و از آنجا مدرواره قلعه رسیده بروی
کوشش همت بر گماشتند و تا بگاه شب از طرفین همگام جنگ متوقف و تعلق
کرده بعد انجام حال کار زار با حصار نشستند و در تیره روز گار پس از یک دو نیم پاس

خرد را بس خته از کدورت تام رسید بر آورد مند و زر وجه و صبه اش را بان پایه هزار
کامیاب مکارم نهضت نه کرد رسید مند و بران و داد و دش را با ضافه مناسب مطلع انظار
ترتیب ساخته وقوع انرا در جشن همایون عید فطر نزدیک بود مقرر فرمود شنم ماه مذکور
خته سور تو کل حدیقه اهتمام و جلدل تازه نهال رمانس خسب و اقبال دولت هزاد و الاکهر محمد اکبر را
اورای بی خلافت کشته در ساغ معهود آن قبوه انظر سلطنه عطی بان سنت سنیه فارگردیدند
وچون این اراده دل پسند وجه پا تمهید و توطیه از رمانس ضمیر مهر نویر حضرت شاهنشاهی بموارد
صوراهام نقش بدیر انت ریزد و خاطر ملکوت ناظر بان متعلق بود این سنت ارجمند در
از زرا بعث شن نبوی است برقصی از قوه بفعل آید لذا بجریم وقوع این سعادت عظمی
بزرگ بی رحیر تعویق و تاخیر معکنده بر دقق انقضای ما تر رتبت غرا بی زیاد تکلفات
بعدم آن امر موکد پرداخته و دست همت علی ارآن حق لازم الادا فارغ ساختند و
در بن جشن جمعیت عمری از ملتقان و حدمتکاران آن ملکت براه بجنا ر الوطن کشته نواخته
و در بن اوقات بر دقق خواهش و دانش حضرت اعلی خلیفه بهوف و حدمتی حواصه را
و جمعی از جملها را تحف داده بمنصور اکبر آباد رخصت نمودند و بمیمه صدمتکاران انگلستان
و بعد از رخصت خلافت و همایون از تقریر روداد بیک ای ایران بطور سیمه بود و اما
آن دیار را بگوزدن پان در ترتیب حصائص هندوستان و برک سبز این جزیره

از کثرت مسلمانان بودند از بر که بولایت خود بر دو جزایر آسیا بآن ماهیت رسانید دلش از
از کتاب این جرات شنیع و کارهای در زمان حساب کفار خویش کوشیده بهوا نامه
در جمله را باکره بهی انتوه بقصد ولایت کامروپ و عبارت از اجود کواس و توابع آنست
و از قدیم الایام دلهای ممالک محروسه ملبت پیوسته نشاه ران و زیر مصرف در آورده در توقف
می دیدند که راجه اسام در جنب دولت و ولایت فرو نادر شاه قدرت و کثرت عسکر
و اموی خیل و حشم و لشکر بیاری نوازده و لونجانه و فیلان جنگی مرد به تقوی حشمت و اهوال سوار
باطل بر خط اطاعت فرمان پذیری نگذاشت دولایت خویش را که از کنار
او در دست و نواحی آبهای عظیم پهنا و دریای زخار خوانند و بیشه های صعب دشوار گذار
در طرق تعبیه حایل و بر قلاع رفیعه و حصون منیعه مشحون ولایت پیکار و مردان کار مشتمل
از انجا بترک تازه مواکب نصرت طراز ایمن و مصون نیندیشند چون بر کنار ان
حوالت دفتر دفاتر تورانگیری و ملک انتوانی بشیع او با نصاب عبارت دلیل کاهن
در کنف دلیری بهم نزاین و عزیمت راه او مطلع شد او در پیرامون طلع عام
تکلیف عبارت بتصرف ولایات مذکور بقصد جنس از ملاحظه سوی جاه و مقاصد
آن دلعبه فاسد پوشیده و از قصد پیش منشی و باطل پرستی آن کوته بینده جواب سوالش
با هم زاین خیال کمه از دعاست انجام تهی او در ناپیچ بند شیده و لشکر عظیم از آن

متصرف شدند و در موضع مسلمه که قرب یکی از آن تپه‌ها است خیمه و خرگاه
بی‌قطع آن کوه نشستند و در یورش ارمنیه نیز از آن تپه بجای امثال این جراید و خرگاه بنظور
رسیده چنانچه در عهد فرمانروای حضرت جنت مکانی پای حصار از سر حد چقر تپه تا دیلمان
بالنبات پر سبزه و سبد ابکر را که از بیدهای عمده استان سلطنتیه نیک بار و بی‌انبوه از کوه‌ها
از جوانب عمده بر می‌زدند و در اردوی همایون اعلیحضرت ذکر بره دسته تعلیم عبدالسلام
قصد را جوشاده جمعی کثیر از کوهستانی و لشکر فرمودند و در این مدت هیچ حکام یکی از توقیف مادت
آن جمع ناکار نیافت مگر میرعبدالسلام محاط سلیمان خان ها در نواب صوبه دارالخلود زمان
سلطنت اعلیحضرت تسخیر اشام و تنبیه اشامیان بره لام و همه مدت ساخته بر گردن کار
برادر خویش لشکری بدان صوب فرستاد لیکن چون در خلال این حال از صوبه دارالملک
امر جلیل القدر وزارت با و نامزد شد و آن صوبه با قطاع متبوع قرار گرفت توقیف اتمام
اتمام یافت و نوبت قاهره بالنبات از موضع کمی در دهه ولایت اشام رفت
بالجمله چون در ماه رمضان سال سوم جلوس همایون متبوع لشکر زخم کوهکن را دار گشت
خان خانان با جمعی وافر متوجه لوبجا گردید رسید و در صدد خبر احتلال احوال الکدوک شد
طلسم حول و طول عساکر نصرت نشان رعب افکن دلهای ترکان و عصیان نشان
گردید لجه اشام از صدمه پلدرک فرو انتقام می‌پیمان صفحه اسلام بمنبک دهر اسلام گشته در مقام

دیروز آن کرده منتی داشته در پیش رفتن تعلل ورزیده و چندانکه خان خانان مرقوم تاکید کار آورد
موثر نیفتاد تا آنکه سید یوسف و سایق از قبل شیخ فرید بخشی گری یابی بود و آخر خان
از کوکبان رشید خان و جمعی دیگر بار دیگر بیشتر آمدن نهضت آیین پیش رفته گریبان
برق از پرگنات دیگر رسیده اشیای میان و اکذاشته بودند بحیز ضبط و تصرف آورده
و بعد از رشید خان نیز پیش رفته بموضع رکابگانی از توابع کالپی رسید و چون
مخدولان از تعلل او در پیش رفتن خیره شده درباره بسودای طمع خام دل بصرف ان
و لایت بسته بودند و بکثرت جمعیت نام یابان توپخانه و نوازه بسیار و سایر
ادوات نبرد و پیکار در مقام مخالفت و مدافعت در آمده و اشکرهای در حوزه موضع
آنها سراه نداشت در رکابگانی اقامت نموده جنگ را بخان خانان گذاشت و در آنجا سپاه
بر تپه بهم برآمیخته بصحرا دیده آهی هم از پیش نتوانند برد لوند بر نوازی یک دیگر
در بند ولایت گیج بهارست توقف نموده حقیقت حال را بعرض خان خانان بعد از
اطلاع بر حقایق مقتضای رای صواب آن دانست و سایل را بانجام آن دو مهم
لازم الانصرام نموده خود با نواره و توپخانه و عساکر بیکران عازم آنمقصد شده و صورت این اراده
بخدمت ایشان ها برد خلافت مصیر عرضه داشته دستوری خواست و در این مقام رطی
ملتمس لعل بود و با برای کومکی بر ان سپاه طوفان راه در مهم شیخ ها همراه بودند

حکم معاودت و رشد در دین مهم تر از ربط موافقت و مرافقت بظهور رسانیده اصلاح و صواب دید او
بیرون ناسند و چون ایام بیگلربیگان بانجام رسید و طغیان آبها رو بکاست عزیمت خوانش مصمم نهضت
گردانیدند بر میان همت و تصدی بست و شب نوزدهم ربیع الاول از اجاره سال هزار و
سیصد و سی سنه هرزند و همگاه رو بجنوب نهضت اسپیل عاصیان بیگلربیگان از حضور رواره رشد و
دولت تولده همراه گرفته تا دره چیا کمر بگذشت و موجب حکم معاودت اگر بگر
بمخلصی و محافظت جهانگیر باستقبال خان تعویض یافت و سید احتصاص خان و اصله
امر سکه مزوری و جمعی دیگر از عهده های منصبداران ماکو بمکان معتمدی بهرامی احمد خان میسپارند
و انتظام مهمات خاصه شریفه بعهده همکو مدار تنس دلیل انجا بدستور معهود مقرر گشته اهتمام
مهام نواره محمد مقیم مفوض گردید و چون معظم خان با اقوام طرفین بموضع بری رسید ملک
با دشاه ایالت رسیده در صدد استکشاف احوال طرق و مسالک از حدود ملک الشعرا تولد
کوچ بهار شد از تعرض ایشان در امان آفرین حسن بوضع ایمنیده راه مسلک مشهور تولد
همکو است یکی از سمت و الدب مدرنگ و دوار ملک الشعرا و از حدود آن تا
یکراه یک دولدار است و آن عبارت از دربند است محکم اساس که بر بالای پشته عرض
مرتفع و باصطلاح اهالی ملک آل میگویند از قدیم الایام ساخته شده و بهر کوچ بهار از
اردبکان محصول است بان سمت و دوشش سمت و چهار کروه است در بالای

طرف جنگل است اینجا از درخت مالش و سپیدار دیگر انبوهی بلند نمود و آمد آمد
بنوعی برهم بافته شده و مرزاران بدشواری عبور توانند نمود چند جا بران بند حصاری بسته
در محال سیاه ساخته و توپهای بزرگ و زنبورک و ضرب زن و دیگر ادوات جنگ بران حصار نشسته
مردان کار و حراست نشان او تیار بسی قطار بر یک معین و بر بر کمر آن در بند با یک دیگر
راه مذکور از سمت مخالف بسی بر بلندی واقع و ما بحذا آن جنگل پر خط خندقی عمیق بهناور در آن
خط نموده اند و راه مسدود ساخته از فعل اینجا کوچ بها بر دو نوع میشود یکی آن
مذکور مفصل شد تا معمور کوچ بهار دیگر عاقل در راه نیست لیکن فسیح آن تا یک میل میشود و
طریق دیگر راه کوهستانی است و ملکانی از اطراف یافته و عرض آن بسی بلند و اطراف کمر است لیکن
در راه تا بهای عظیم عمیق و تنور عبور و جنگلهای خطرناک صعب المرور و دارای تیک شعبه
اشجار شش هوای بسی دارد و در بحر است و کثرت درختان حارد کارش ما در اینجا عبور دا مکرر
کوال این طرف سه کانه منهور راهی دیگر از سمت ملک مالت بر نشان داده اند و از اطراف
عرض از آن عش از دیگر اطراف کمر است لیکن نا معمور کوچ بها همه جا جنگلهای انبوه بر
و هم بر این راه در احتمال عبور مرکب منصور الدوله راه دور مسافت خیلی بسی قطع آن
نیز در فصله بعد با تفصیل صعوبت آن بسی مشروحا خاطر از نشان داده شد جمع شصت چهار خانمان فیضان
رای کار راه اختیار این راه نموده با سپاه ظفر پناه از بری بلده روان شده و مقرر کرده بود که

دولت بزوال را آرا یا دیگر فروف بالجمله افواج کبیر ستان بصولت آتش وسطوت برق
انفس نیستان گذشته غره جمادی الاولی بپای آل رسید جمعی از معدودان نیره ایام در کرانه آن
قیام داشتند یا وجهی تسدد اتوار بنای همت پیوندشان بسلاب عزیمت بافته
پس از ادراک لوبه شتابزده از عرصه مقاومت برنافتند و فردای آنروز جنود ظفر پیرا داخل آل گشته
چون بشهر کوچ بها نزدیک رسیدیم برابر دروازه بانظار آمدن آل دم برکشیده و استعلال مزدوانه
حصار امنیت ملک و مال جوار اسباب حوادث روزگار میدانست از اثار مهر و اندیشه
عاکر فیروزی مآل و داخل شدن در آل عرصه عافیت بجنود تنگ قضا دیده برآوردن جان
و ناموس ایشان ورطه عنصم شمرده سه روز قبل از ورود موکب افواج قاهره بشهر خلاصه اموال و مایملک
اهل وعیال برگرفته با جمعی از خواص و نزدیکان بکهرای دادن لوازم کار و ادبار گردیده و مایملک
قرار خود در پای کوه بهوست در پناه جای خویش آرمیده بقوت بازو و بهوا و هوس بازوی خویش
بانداره و حساب دیده اوضاع و احوال بشش هزار پیاده بسمت مغرب روبه کوچ بها را در دامن کوه بهوست
اجتماعی صعب و اتفاقی غریب نمود بنحوی که چون جنود اقبال از دامن کوه فرود آمدند بیشتر از نصف
از کمین گاه فرصت برآمده بقطع طریق و شورانیدن راه و بوضع قری و مزارع و علامات و اعواد
سکنه و رعایا پرداخته و بگذرانیدن دو سه روز قبیله لشکر ظفر اثر رسد ششم ماه مذکور بحوالی شهر بهت
خیام سپاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره مرتع اشتر و اطلاب و جوف و مضاف گشت

شیوه قضاجیان قبیحه نطلاست نگذوده عرض و مال و ناموس رعایا را خواه در مساکن خود باشند
خواه اردو سپاه طغیان فرار محصه معرض نتوانند عجیان پس از دخول لشکر نهری حمدار لوای حاکم
و دست تعدی بال رعیت کرجیه در اراکه چند روزی او دیق از اصباس ماکوله متصرف شدند لوفتند
کرده کورودند خان سپاه لدر آن بعد طلبان حرب شتاب را بر وفق توره این دو مدت آثار
برای کرد در رسیده آنها را با کشایش و نصرف نمصه بودند تشهر نمود و اشارت عدل
و انصاف نشانهای موجب تالیف و استمالت قلوب رعایای کرجیه شد و اکثر بهمان انمیقه
بسکونت اماکن خویش بازگردید سپاس گزار و نیایش کنان عدل پروری و دادگستری خدایگان
جهان فرجیله زمان گشتند و پس برای پذیرفتن مدکور سیاوری بخت و بهروزی دولت عالی
خواهند مدکور خویش جدا گزیده روی نیایش کرطوار آورد و با طوع و رغبت ترو اسلام
در یافت هم ترای سار انکه ارکج بینی و جوهر هشتاد و نعبه نخوبری و استقلال از
سیمای حال این تفرس مینمود او را محبوس و نظربند داشت لیکن از مشاهده احوال
و اطلاع بر اشارات خلاف آن پسند در نظر ارباب بصیرت پرتو ظهور داد حای ها
او را از کار ارفع خلعی داده استمالت و دلجوئی کرد و جمعی از زمامداران حبش اقبال سعادت آثار
را متابعه کرا دش یافته در دامنه کوه همت پای امانت در دامن ماکامی
کشیده بعد تعیین نحوه اعتماد بیک ولد الله یار خان مسموم شد و بر خصوصیات احوال حبش

پر

کاوفسار این سکنه آن سرزمین در ازتراوخالیف بودند مطلبی نشنیده جمعی از مسلمانان
رجوع نمودند دیم برای متعهد در دامنه کوه بهوبت ماوی گزیده بود چون کیفیت واقعه
از جوشش منصوره بدالصوب معین گشته است بجمایی دهریع مزبان آن کوهستان
توسل جسته بمالیدن کوه برآمد و آن کوهی است هرچیاده را بصدق تولای محمد و قبول آن
مجاهدان نصرت شکوه بمای آن کوه رسیده مکرر بخیر قبول و رضی از انسیان دیگر دواب
ازان خران آب انجا مانده بود بکی از مردم کوهستان بدست آورده برگردند و ان
شخص که هر زمان عجز و تضرع بجان خاتمان انبیا نموده در اکرم مرواران هندوستان شمیر مطلب و مباشد
مزبان این کوه نپوشیده رفته با و مرحبا نام و جواب بر آرام آن خان صلاح اندیش او رسانید
امان داده بحس حنت و زد خوشدل ساخت و پروانه نوشته از بهوبت نبشته بمحوب او
مرسل گردانیدند مشوا تبعه دیم برای متعهد را بمایا و بجا جسته است بکوشند تا او را از برای گذرانند
کوهستان بهوبت رو بر است و مسافت بازده کروه در دست سمای کوه واقع شده
و قلل آن بهوبت برف دائم از سه منزلی بلده مذکور نمودار است میوای سردسری مثل امرود
و سیب و انار آن انجا میشود و اسپان مختصر از نژاد مانکس و کوت کوهندو میشود بهوبت
در قبیله ارشمنه است و بیرون در مایه کنده لیت پرزدلد مسوح از ریسمان در لکار و رش آبر
و انجا هم برسی انقره و طلد قلع از ریگ نمی پیدا میشود و زمیداران کوهستان مردی بوده معمر

دارالملک بنادر حب متصل بهم فاصله کرد بر دران رزمین بسیار است انجا اروند
در اندرون بندر واقع است از دو نهر بندر خارج آنرا بندر کویند و دو دریای عظیم دو نهر محیط
داخل بندر بشوف و آنها با دیگر آبها و دریاها از جوانب دکن آید دریای سکوترا کرکن
اشام منتهای ولایت کچ بهار است داخل میکردد دریای بساسایج
و بعد از انقضای موسم باران بعضی ماپ مشهور لاکثر در تنه سکونه دارند و اسلاف ایشان در حال
لطافت و عذوبت مصافات و در بردن بندر حکایت مشهور مقدار نیم کروه
در دروں بندر دوازده یکنیه محصول آن ولایت قریب صد لک روپیه است سکنه آن
از قوم لدیکا مبهج و آن کروه در پرکنات دروں بندر سکونت دارند دوم کوچ در بردن بندر
می باشند و بقیه تسمیه آن ولایت بکوچ بهار و حجو کل قوم است و دولایت اشام را کوچ
اشام بنجه کویند و بسیار از دن طایفه در انجا توطن کزیده اند و من قوم کاروی پرستند
و نیم ایران از بن قوم است و در ایام حرونام احداد و نیاکان او است بنابران کرتی انهل
آن دیار پرستش مینمایند مرویست براین است کفوه هندو بندر آبی ولایت بود اعتبار عظیم میکنند
و از هزار و اجهی پرتهی راج قبل از ظهور دولت اسلام بوده اند بندر از بندر دور
سکه بنام مرد و آن زمان در ان ولایت رواج کرفته و طریق پیشش و عزت و حضور
در بیت و باکر کی مراسم تا حال بعینه و بیشتر در کار کرده اند حضور حکومت کر

عرض اصبا این کوشش تسخیر ولایت ارشام و نشانه دادن سبب آن میان ناگفته زیره ایام بعود و مادت
و اسمای دهر مرتع و انتزاع آن کوهستان بوقی دیگر حواله نموده عزیمت ارشام مصمم نموده و اعتمار سنگ راه
بموجب الماس آن نویس معظم ارزنگی خلدف و حصار بنای بخطای اسفیدار خانی مامور شته بهمراهی
منصبداران بوجها رصد و دار از تامتان جمعه کهرار پیاده بندوقی بغوبلان کوه پیما کرده شته ایلغار کرده
و حاجی سمورا بسیاق نگی شتابع بعود و برحقایق و کیفیات آن ولایت اطلاع تمام داشت بدولتخانه
کمانت و در عرض شانزده روز در عصر آن ولایت مرتع اوامر شد جنگ قاهر بعوخاطر ارسیده و
بجای مرد نصرت و سوم ماه مذکور بعیب کرمنصور بهم تسخیر ارشام از راه کهپوچیا که راه کشاده دارد
هشتم موکب فیروزی نکبه دریای برهمپتر رسیده دو کروه از راه های که شته نزول بعود در حال
بامهرای خویش ملتکر طوار ارتعلی کردید و چون نواده رشته بعود و از نظار رسیدن آن اقامت
واقع شد دریای برهمپتر از طرف والیت حیاتی آمده آبهای دیگر بزرگ بدی میرسد و در حال سیدت
و تمثال جاریست لکرها عرضش نیم کروه است از طرفین این بحر پهناور حدود ارشام و از آن
تا چین و علم لغوب داند دو کوه بلند کشیده و در ساحل آن از کرب شته و جنگل فور ابهی
اناها و کاله و دلدل عبور لشکر دشوار است لکن زمینداران آنحدود و نوبنان ارزمین
طرف و مسالک را بهر بست عبور تولیه کردنشان میدانند لیکن خان خانان سپه سالار مین
عزم اندیشه دور بنیه دار اس شمس بردار و سالاریت برهمنوا آن کروه لنکر راه کنار

وتعب و کل راه طلب است در زیر پای همت چون برگ کاه و دریا بین در نیم فرو رفتن
پای اندر قدوم لشکر بهار ساز تو نصور نعمه بشوق عزا و جهاد و با ایشان بدنهاد و محروم کفر و
جهالت ازان یوم صعلوک بنیاد آنصوف پر آفت با نواع متعفت بود تا انکه
ششم جمادی الاخره دو نیم کرد هر چو کاسه مرکبان چنوه طوفان کردید و آن کوه است بلند
بر ساحل دریای پر جهاز واقع شده و چه تپه آتش آنست و در بوایق ارمنیه یکی از کبار
همدان در مغاره از آن کوه بخوله کرین شده از خلق کناره کرفته بود و بلیان آنقوم عار سلد
کهه کویند از بنای کیومرث در سر حد قدیم ممالک محروسه است جهل کروه مسافت و از آنجا
تا کرکانرود مسکن ربیعه ارام و دوازده منزل آبولایت است یکماهه راه اما میان ساحل بوده
و از دامن آن کوه و منصل بدریاست قلعه در عرض و طول دشت از پایین نه کروه و بالاسی کروه و بدرش
از درون حصار زیاد از یک کروه و در آن قلعه مشهد بروح رشیده و در کمال متانت و رصانت ساخته اند
ارتفاع دیوار حصار در سر راه سیاه طوفان بود تا قلعه کوه رسیده و خانه بدد آنجا مقام قلاع و حصون
رسم آنقوم سیه دوست بسیار است یک فرسنک اندر دور از دیوار کوه داهی خوفناک
سنجی بر زمین نشیب و کفت و اطراف تپه ها کوبند در میان آنها نصب کنند کویند در وقت ان
قرب نیم برابر ماکن چند بر سطح زمین نمایان فرو ده در خندق عمیق آن در بعض جا
بود بر بهمن و تیره تپه ها نعمه کویند کمت چنوه اندر دریای پر جهاز محیط

چون بکنار تعیین نقطه مقرر رسید از جنگل بری که نزدیک دریای بیاس از عقب کوه رسیده از انجوم
انبوهی پرداخته تا راه فرار آن گرایان مردود از طرف مسدود شود چون آنان میدان داده
راه گریز بسته بتوپ از صدمه حوف و هراس مصاف طاقت متزلزل از کمین گاه دیده بیرون
فلت نیت هر دو فقره سوخته گردند و نواره در آمده استعداد جنگ نوازه مانع نمودند
رود دکر دسپه سالار خیل ناب دست یازیده تراع خصار بلند پهرار قصر افراشتی دوبهر
رایت همت برافراخته و کارزمای سفین کوکب رورق خورشید راه دمان رادکی
کشوده از ساحل افق بحر اخضر فلک دریا لون سخت خانی سپه سالار مواکب انجم سیاره تابان
نواره شده روی بجانب حصار آورده نواره منصور بستعداد تمام و ایمن مرزاولاد لاله مخضر
و نصیر الدین نامی دیگر امرا با فوجی که از آب گذشته بودند نیز از جای خود بامتزاد آمده از اطراف
معاودی این انواج بحر امواج سیل بسته روان شدند دو دریای لشکر از طرفین آهنگ بهادر
بصدد کوشش محیط بحبس آمده میدان نواره مستعد احرار مشتعل غوغا و در دل کشیها
تهمتن اسا بحرکت کشیده از انجوم دانبوهی نواره لوکفش ابرهای نیزه از روی دریا برخاسته و
عیار جوشن سیاه از کناره بحر را نمود در ریگ روان کرده پیدا شامیان توپخانه نیره روز
از حصار نواره پیاده جسته بروی آب آماده افروخته آتش هیکل بودند از شاهده سطوت
انواع لصرت پرا از طرفین دریا دوکت نواره منصور شعبه طاقت بکردریت اضطراب داده

لصوب متصدد در حرکت آیند و هر روز فرسخی راه بسپارند و در وقت کوچ و نزول
بخانه اردوی همایون یاسا یک کنیه آب سرد رفته آب گلدار آب افشار خان سپه سالار
چون ازان لکیه یافت بر آوردن آبی توپ بحال استکمال دارد بلک منعدد میخواهد بست
راضی نبودن آن گشت و عهده نخانه و توپخانه را بر آوردن آن تاکید کرد آنها از مصب
آب فرو رفته بود زمین کنار دریا مرتبه آب سالم از انجانب بدریای برهمپتر انداختند
و بجای ثقیل دماغی جمیل بس از چند روز توپ سالم ازان تهذر و عمیق بر آوردند بلنگر
رسیده و انجمع باعث تنگ امکنان گشته در اطراف نبش اردو بصرب آمد جلال و دلایل
و بداغ آب افشار روز افزون مغموم بوده یکم دو کروهی کواهی در سیاه اشام نفیسه
وارد حاجم انجا قدم جرات فشرده مهیای مدافعت و پیکار بود در مرکز رایات نزول کرده
داشت میان مرز جام انجا دو قلعه در نهایت وسعت در فصل و انجا مهنا مغموره اند که در
موضع برس کهات در پیچ کوه بسوی حصار کهه اند و دیگری بر کوه پایندو و ازان دو بای برهمپتر
محاذی برس کهات و تمامی نلدره خطه در میان این دو قلعه نگاهداشته بودند و دران دو قلعه
نگاهداشته بودند و دران دو قلعه از یک لک سپاهی زیاده بود بعد از ورود بموضع
خان سپه سالار برشید خان را با فیلان نامی بقلعه کهه بست تا قلعه را از محصوران
پاکسازد بعد رفتن او طریق گریز آنها نماید و آنمهوران از سطوت عساکر منصور

انتهای

ت ن از زوایای جبال استقلال نمودند و الدار کرپای قرار فشرده بر اسم قلعه دلس در آن
بدکیش ن را سلم است می پرداخته از تسخیر ایام پرتگال در زمان همکامه حرب
و جدال است تسخیر از آن حصون صورت بدین نحو بالجمله بخانه کوکهن و نواحی و اعمال جوسک
از ممالک ای برزگ مشهور است و در افسونهای هندوی داف نهای هندوان بغطم در رزگواری
مذکور برزار کوی متصل بقلعه ماند واقع شد از شب تا فراز آن کوه قریب بدان زنه از سنگ
ساخته اند و قلعه کجا متصل بحکمگیل موسوم بکجایین است در ذکر در اسما رکهار بندر واقع
قبل سپیار دران است چون ولایت مالبار تا کوا هنی در حد قدیم بعد از تصرف کفار
اشام بدین نبوی سی و چهار امرزان اسلام مستخلص شد و ساحت آنحدود از خار سلط
اسفندیار آن کروه بزه ایام پراسته گشت خان خانان محمد بک ملقب بخدایگان
بغصد ای کوا هنی و حسن بیک رنگنه سلاه او نیز در سلک کنکاون او بعد از است کجا تعیین نمود
بیست و پنجم ماه مذکور بایالت منصور با نهک تسخیر ولایت اشام از کوا هنی بروانه شد و از تنه
مدار جنب دریکه آن قوم غدار با نکهار بر خنده و فریب و شبیخون است و معهود در سواحل از منه
بدستیاری حیدر بیکای دیگر مدد دری لشکر با طوفانه اندو لسپاری از جنوب سلاطین هندو
عازم تسخیر آن ولایت بکه از بین طریق در آنحدود بورطه هلاک افتاد کرخان سپه سالار
انجای عزم اندیشه و کار کهای تاکید و دد عزم نحوه و جنوب فیروزی اسلام شتابها در محل نزول و

و مخادی آن قلعه در اطراف دریا قلعه ایست در کمال وسعت و رفعت و نهایت متانت و
حصانت موسوم بسمه کرد گرفت هجوم اشکریان دران بیشتر تشان میداد چون
کرکاوه در املاک رشتم و مسکن و مستقر ریه انجاست امروز دریای بهمانیز لوقت مدت
محاصره چندروزه امتداد میکند و تسخیر آنرا بسنا دست نمیداد حاکم سپه سالار صلاح کار دران دید
که کشتی آن ملحق نشود و عنان عزمت بجانب سیمکر معطوف داشته لب دریا بگذارد
و پس از گشودن آن حصن حصین و راست میان بدین اسم خطاب بدان دادند روی بجانب لوی کرکانو
آورد و با این اندیشه صاحب شتم رحیب آن لشکر منصور را از آن بحر بهنا و رفتار بگذشته
در عرض دو روز گذرانیده با بن حرم و هوشیاری سوار شد روزی در اثنای
طی این مسافت بندر با بی صرصر رسیدند و زمین گرفته زاله عظیم با بیدو بسیاری لرزانده
پادشاهی و لشکریان را سبب غرق و هلاک رسید و بسیاری مرکب از صدمه زاله گریزپا فتند
خانچه بعضی اسپان و دیگر جهار پایان تاب صدمات آن نیاورده خصوصا از اسپهای بارکش
و مارپای مجوف دریا بویه راه عدم بر گرفتند بازدهم ماه مذکور انواع مختلف طرار پای قلعه سیمکر رسید
و الفاصله دو لشکر آنرا از قلعه نزول نموده و آنرا حصنی متین و حصاری رفیع این یافتند که
کوس الحودی است قلعه ذلت المرجع آسمان بدوش زمین محاصره از بیرونی مدت
طاقت ارباب هم علیه اوزون و ساکنانش در سکنجه این حوادث ارا

مصون دهم بر بالا در رسیدن بپای برج دوباره آتش تعلل را کرده بسلامت انداخته
و از خیال صعوبت تسخیرش برانداخته حصاری کرمان نامل کرده قطعه گشته حضرت رفیعت
دوست" بهره ور چون حصار چرخ برین" عرصه خورد و آسمان بخسپ" نور حرمش
بجای کاور میم" محمد ولیان بالکار در دو دست آن قلعه سپهر آثار در دو دار عرصه رفیع
استوار گشیده اند یکی در جانب جنوب دیگری در جانب شمال و این منبع بکوی در عقب قلعه و دست و آمدن
این دو دیوار با آن کوه چهار گوشه است و دیگر در طرف شمال و این دیوار نامه گوشه گشیده بدان
برجها رسیده است و این دو دیوار شمال برج کلان را دوره هر یک چهار صد و
سی گام است و بر جهای خرد هر کدام بفاصله پنجاه گز دور از دیگری در دور هر یک از این
برجها بدست قدر قلعه دیواری استوار کنگره دار گشیده از طرف درون و بیرونش حدقه عمیق
رسمی برده اند و دران بجای آب خاکی نرم چون توتیا خانه طریقه آبی کرده حاکم رفت
اباشته و بر برابر آن هر دو دیوار توپ و پاویس و تفنگ و سایر آلات و ادوات حرب
چیده شده بسیار و قریب سه لک انسانی جنگجوی دلاور دران حصار قرار هم آمده سر و
آماده بودند و در مقام مدافعت بودند کوشش و تلاش آنها حینی ظاهر بکنار نامه
از سمت جنوب قلعه بجای برج جنوبی رسیده و از انجا بطرف مغرب جریان یافته
نزدیک بحالت نعلی صورت شده شبیه چندی از رودهای اقلیم چهارم باتوجی

از سپاه نصرت پناه مورد شده تا هنگام ظهور طلیعه لشکر صبح معسکر طوراز برسم طلایه
پاس داشتند از غدر شبخون مخالفان باخبر باشند و محوطه یک بخشی لشکر منصور تهیی این امر
مهم شده هر شب با تمام مراسم پاسبانی قیام می ورزند و از اینکه محاصره تمام آن حصار مرتفع
بجواب وحید خان سپاه سالار دربرخان با فوج مراول و میر تیغ با اهل و خانه از معسکر
فیروزی بیش رفته در جاده سندوق از قلعه مرسید برابر یکی از برجهای کلان مورچال بستند
و توپهای برنگ بر دمدمه برآورده بر قلعه می زدند و جمعی از مخالفان نصرت نشان دیوار
سپاه خان خانان باشاره ایوب خان کوچه سلامت پرداخته شبها فرصت یافته حصار را شکافتند
محفوظ الله ایام هر روز باشام و هر شب با صبح مراسم حرب و کارزاری پرداخته علی الاتصال
توپ و تفنگ از برج و باره می انداختند و می باید ان فیروزی شعار بر بخش آن بلاد روئین
فصیل بهار برسبزه و مرغزار نصرت نموده می از سر و کوشش نیاسودند و در بعضی اوقات
محفوظ الله غلبه انهار فرصت نموده بقصد دستبرد بر اهل شبیخون آورده می شدند و در تمام
خلل ایام بهادران هراول مقام جمعی بجانب هلاک افتاده بقیه السیف ناکام و خوار
بمیان حصار در میرفتند و جمعی از مجاهدان اسلام بر دروازه کارزار دستبرد نموده و للهای داد
میرسیدند و برقی پیکر مردی سوار نصرت طراز بحالت می بخشیدند شبی که دران نوبه
ازان جمع صلابت پیشه بحوالت تمام در شبیخون هم با تمام سپاه و مردم خان خانان محفوظ در بحبوحه اظهار آثار

ممالک محروسه را در زیدست اسیر کرده در زیدان بگوشتند و بعد امتحان اوامر و نواهی
مادشاهی کرده هر سال قرار فرستادن حد فیل کلان بآستان فلک نشان نماید و بقبول
بلند ارتقدر و حسین نادر خویش بخطاب سلطنت مرسل داشته چنین قاعده آرسیده را
خان عزت مصروف خواهشت و الا در صدد عاصی کرجهان کشا را بکه نوشته
اوان داد و آرزو چون بنای ان ملتمس بر مکر و تزویر و دقایق و ناتجربه کاری
کرده بطوایت مقصور بر ان کشکر فیروزی اثر مرکوب رم و با سلاحای عاقل سازند تا مکرر
حمله بکار نوانند برد چنان سپاه لدر سپاه نصرت شعار را در عرض مرور بقطع
او شتابی بتر از شتر تا نبرد و در عرض نصف دهم و فتور در عزیمت تسخیر کابل راه ندهد و بنهم
رجب بموضع کلهور مخیم جیوش کیهان پوش کردید و الموصی است که آب تنک
بزرگ آید از بدریای برجهانتر ملحق میکردد و نام کابل و دیگر آبها و نهرهای کوهسار مشهور
الحق مانده و بجز قلیل از راه دور کلهور بدست او لشکر طفر اثر در آمد و در ان بر همه از
معتمدان راجه بیجه بانتظاره او خود خان خانان آمده بزبان تضرع و انکسار التماس
مصالحت نمود و منافیت او یکی از نزدیکان راجه بر رسیده با مدان مژده طلای و در سیل
نقره و مسلی از نزد و یکصد تنکه بر مرکب سرانت داعیاز و در خواست صلح و مرد
انواع کردن اقتدار و قبول فرستادن تنکه بسته و نزول از عجز و انفعال کرارش می نمود
آورده

نوشتهاند رسید مشعر بانکه رایه بعد از استماع خبر فرار و فرصت از فوج قاهره اهل و عیال و زنده
اموال از جواهر و نقود و دیگر نفایس اشیا برداشته بکوهستان نامرود از ارکان کاو تاخی
چهار روزه مسافت است قرار نموده و برخی از فیلان بحمل بار داده بعضی دیگر ما بقی
اسباب و اثقال آن بر خیل اهل و عیال و حاشیه و حواشی در شهر مانده است چهارم شعبان قریب
بکجور رایه نزول حشمت منصور گردید در انجا چهار زنجیر فیل از فیلان رایه بدست آمد و در آن
بابت رجحان سپهدار فرهاد خان و سید محمد دیوان لشکر طفر اثر ما همگی بجمع اموال رایه
رجوع و اسباب مشغول شدند و در روز دیگر اخبار رسید که رایه بکوه آدرس غنایم بردا خته
و از روی مصلحت بر مهتابی مجمع رفته و بکمک است مرتضی قلیخان افواج نصرت اعتضام کرده
و دران نواحی سازده زنجیر فیل از فیلان رایه بتصرف اولیای دولت در آمد و همگی اردو
بزور و بکور و برخی در مهتابی و فریق در رلام و انک و موضعیت مابین مهتابی و کاکاتو و بعضی
در بنش آن حدود مقیم شدند و بضبط آنحدود قیام نمایند ششم شعبان از چهارم ساعد
همایون خطه کاکاتو را در ممالک اسلام است ارزانی داشته راجه راجیت اسلام نوراکش
و بخطه طفر ورود از دیکهو عبور نموده در سمت شرقی مسکن رایه بر اتفاق نصرت زده بزودی نمود
از صولت و استیلای هیدان فیروزی نوا بابت بحرکت و تحیر اندر آمد انک رایه
آنحدود کاکاتو و سمونه کرنیم را دیار شدند و به پرتو انوار اجلال طلعت عزت و دبدبه سطوت

وغیابی در بیکار و اللهی است ی ضبط شد زیاده از یکصد زنجیر فیل و دو سه موازی سه لک روپیه
از طلا و نقره و دیگر امتعه و اجناس آن دیار بعبور و از اغاز این کورنش نصرت طراز
تا هنگام مراجعت مخدوم تمی کلان شصت و هفت و نیم توپ از انجمله یکصد و سی کوه پیکر
و دو هزار و سیصد و چهل و سه زنبورک و یکهزار و دو صد و اندی تفنگ و توپ است از صندوق تفنگ
و شش هزار و هفتصد و هفتاد قبضه صندوق فزیاده از دو هزار صندوق باروت و هر یک دو من
بارود و شصت و هفت هزار و بیست و شش قبضه سپر و زره آهنی و رخت و تنوره
و کوره و انقدر و از ورق حساب افزون بجود و زیاده از یکهزار کشتی جنگی بحیطه تصرف درآمد
و یکصد و بیست کشتی بزرگ تمام آلات و اسباب و اسلحه از نفیس خاصه الیه در کارگاه
بود و جواهر مرصع مخصوص بزرگان آنجا ساخته بودند یکی از ایشان میان منهور شبه نگین زاده
ثروت آنش در آن چیزها زد و تمامی آنها در آن طوفان آتش عاد فنا پذیرفت و از
موطنان غنیم در یکی رعایه سپاه و کافه لشکر آمد اجازه ای بر بعضه مخالفان یافتند
از بقاست و جمع خام یکبان انکه پس از مراجعت لشکر اسلام بار دیگر آن ملک خواهند مالید
لوضی و تلف ساختن آن بر وضعه بودند و در بیدت و عسکر نصرت پیکر در آن ایام
بر و اقامت داشت اعظم اسباب قوت لشکر بهمان تنگی و اگر نه آن تحصیل از بیخ
قویا و فقدان ادویه عصوصا در موسم برشگال و هنگام طغیان آبها در راه رسد و اده قصر

موسوم است بسبزپوشه و مبادی آن کوهستان سرتنگ پوشه و از کوهستان شمالی مشهور
بدرطاق و در کول واقع است کوهستان دوار و لاندره است و از جبال معروف خیوه است
دکن کول کوهستان نامرود است و جهت مالیدن کرنا و است و رایحه بنجاکر بجه بود و دیگر
کوهستان است و از قوم مانگ کوهند و منوطن جبال مذکوره مالکزار رایحه بسته لیکن اظهار انقیاد
می کنند و اشتهار بزرگی از راحکامش متمایند مگر قوم نعلم و از دایره اطاعت او بر دند و کاهی
انتهاز فرصت نموده بکبردی و متصل مدام کوهستان آنهاست ناخوب می رسد و لاند
اثنام طولانی واقع شده امتداد شمالی بجنوب سه صد کروه جریبی است و عرض شمالی کوهستانهای
تماتا جبال حوضه بحمد است بوره راست و از کوراتی ماکرکا و بنفاد و سیع کروه جریبی است
و از زمانی ماولیت ختن و مسکن پراین ولیعهد و در بین زمان مشتهر ماوه و در ملک رالصب سکونت
کرخود و از نسل پراین ولیعهد میداند بازده منزل قنوج است از انجمله پنج منزل بطرف کوهستان
نامرود پیچکل و کوهستان صعب و شوار گذار است و از آن گذشته تا اوده
مشرق رویه است زمین هموار و دشت است و در سمت یمین ختن است و
خلیکه گرد شش یاقت دریای برهمپتر از دین سمت آمده و جنبش آب از کوهستان حوضه
اثنام آمده بدریای برهمپتر داخل میشود و اعظم آبهای آب دهنک است و جنبه سنی در کمال
در موضع لکهو کرمایی دریای بهاور پوسته دمامین آبی رود آب جریده است محمود مزروع در کمال

فسحت و خرمی و صفا نادر بیشه کرده کشیده و آبادی آن منتهی منوچهرخان صبی در اواخر ماه
فیلدشت خنجه اگر خواهند در سال بالصد شصت فیل گرفته منوچهر طرف دهرآب دهنک
جانب کاکاولت زمینی است وسیع و خوش فضای فسیح دلکش و مجموع آن آباد و معمور و
در همه جا کشت و زرع گندم و جو موفور و مجموع آن چهره دلکش دارد و از این رو مین دکن گویند
از موضع سمندکر تا شهر کاکاولو در قریب پنجاه کروه مسافت است خنجه همه جا باغهای پر درخت
میوه دار جنان هم پیوسته اند گویا یک باغ است و در میان باغها جای اراضی است و
دانه ها خاص بسکنی خوشی و انواع کلهای باغی و خودرو در هم شکفته چون در ایام بهار
زمینها رو آب میکرد همه سبزه است عبور مردم از سمندکر تا کاکاولو اغلب اوقات بر زمین
غیر مزروع چون بنظر می آید دارد و طرف راه درختان بالش سایه گستر بر هم نهاده از
خوشه و انجار انجا انبه و کیله و کنهل و نارنج و بید و بهوا انها نشو و نما یافته و طلاله و قیصی ارائه
در انجا بیشتر است میوه خوش چاشنی می شود و چون طعم آن دریافته اند بر او عرض میدهند
و درخت نارجیل در انجا فلفل و قرنفل و ساج بسیار و فور دارد و بیشه کنش تاریک شیرین
سرخ و سیاه و سفید و بحیلی ارائه و بیرک متوالی میشود و قوت نشو و نمای نباتات دارد
زمین بر نیه بکمال است هر چه بکارند و هر نهال بنشانند خوب میشود و در اطراف کاکاولو
درخت زردآلو و آلو و انار بسیار است لیکن چون خود رو است ثمر و میوه نیاورد ان

دارای فیل بسیار و کوهای دهنک

زبون است و محصول عمده آن ولایت برنج و ماش است و عدس بسیار کم است و
گندم و جو بمقدار کفاف اهالی میشود لیکن بقدر اقتضای مردم
وفور عظیم دارد و شجر و نخل و موز بسیار است و قسمی از پارچه ابریشمی است و خیمه قلمکار ازان
سازند و دیگر اقسام ابریشمی چون ما فیندنگ در انجا عزیز الوجود است و در داس بعضی کوهها
هم سرب یافت میشود و در اصل آن ولایت بیکانیر است و از روی کمیت مسافت
در کوستانی قوم نایک باشند عدد پیش و اوهم بر سه بهر سالیانه جمعی ازان قوم عهده دار شده
تمک و غله معاوضه میکنند و این کرده صلاحیت کرده اند و در ان کوه مسکن دارند بقول بعضی
از زمین آدمیت دور و از جمیع صفات و شمایل انسانی بکلی مهجور و تا زمانی تا سرحد ان
زیست نمایند و سگ و گربه و مار و موش و مور و ملخ و امثال آن هر چه یابند میخورند در کوستان
نامروب و سدیه و لکهو کر بزعم چون بزرگی پیدا میشود و در اکثر ان جبال لهوا مسکن است و
زمین ساحل دریا بر جهار مرده اوتر کول گویند در نهایت ابادانی و فلفل و فوفل
بسیار در انجا حاصل میشود و فور معموری و کثرت کشت و زرع در ان طرف بنظر اردکنی
کول است لیکن چون جنگلهای صعب ناپاک مشهور گردیده در دکن کول اوده حکام اند
ماوصفای مصالح ملکی انجا سلسله محل سکونت و مرکز امنیت ساخته و اهالی حوالی
انجا قرار داده اند و در اوتر کول از ساحل دریا و دامن جبال در سیر است و برف و ژاله

مسافت متفاوت است از پانزده کروه کم نیست و از چهل و سی زیاده نه سکنه آن
کوهستان مانند قوم هیکل و دو جبه و مستوی الخلقه اند و مانند سایر اهل سردسیر کوتاه بالا سان
سبع و سفید است و انجیر و انار سردسیری در آن کوهستانها بعمل می آید و در بعضی قصبه جات و دهات
کوهپایه و اندرود و لاسب در یک کروهی جمیع مردم این کوهها بانگلیکر در احوال و اطوار یکفار مانند دارند
و اتی فیابل و ساکس ارهم میمانند در اکثر این جبال مانک و قسطاس و هوت سری نوعی
از اسب وحشی کوهستانی میباشد و تا یکی کوسفند هم سردسیری و طلا و نقره از رگهای کوهها بدا میشود و معدن
و لاسب نام ارشش یک (ر) فهرا طلا حاصل میشود و یکی از محصولات آن ولایت انغمیت
کوسفند دوازده هزار رأس می پرورانند پشم از رنگ سفید تا سیاه دارند و منوچهری است
بالمقطع هر یک از اهالی بدین صنعت مشغولند در سالی یک لوحه طلا میدهند و هند امیل را دارند و هر
بدیشان مالک آنجا نه دینی و ملتی مشخص ندارند هرچه موعوب طبع کجکاران شان افتد
بفعل می آورند نفس و میل طبع عمل کنند باختیار آن میکرانند و هر امر را در نظر ادراک شان قاصر
جبره استحسان کنند بآن اقدام می نمایند از کمال خشونت مقصد بهیچ طریق از طرق کفر و اسلام
و مفسد بهیچ فرقی از فرق اهانم نیستند برخلاف سایر کوهندان از کمال مطبوعی میان
احرار زیست میکنند و از تناول هیچ یک لحوم غیر گوشت آدمی ابا ندارند و متیه نیز میخورند و سایر
عدم عادت از خوردن روغن مجتنب اند بمثابه که اگر بوی آن از طعامی آید رغبت بآن نمیکنند

لهرة دیار

آن حیوان میرتان بحکم می نشست بدین دو دانش در ارکوش مسلمان نام دارند و نفس اعلا
خوانند و فروخت نمایند و ارشاهزاده شتر تعجب عظیم می کنند و از آن لعب می مینمند
خانه اگر یک سوار بر صد اشتر مسلح بر دهنه سلاح لذت فرد می نمایند و اگر کمین
نمودند خویش را به بندند اما یکی از ان مردودان ها ده پیاده از قومی دیگر اند و در شعب
غلبه نمایند سکنه قدیم آن ولایت دو قسم اند از شامی و دکهانی قوم ها بی برگزده تحمیل در قصبات و
نقدم و مرات دارند مکرر در موسم حرب سپاهی کش و نشیب صعب امور که اشان مان متعهد
دران مراتب بش خدمتش است هزار اشرفی دلویرت حلقوب شعار ها اسکه ایام
دیگر اسمهای در اطراف نشر و خلایق را بیعت بها پس او قیام دارند معتمد
و قدوی میر عضب را جه آن فرقه اند جبه آن ولایت بندوق و شمشیر و نیزه و تیر و
کمان با پیش است و در قلاع و نواده توپ و ضرب زن و راکیتی نیز سپاه دارند و در
اند اختن آن نهایت ماهر اند راجها و حکام و عهدهای آن ولایت چون بر کاری نشسته
شوند برای آنها خیمه سازند و در ان خواص خدمه متوفی شده با برخی اسباب تجمل و جواهر
ایام زندگانی از فیل و اولاد زرین و سیمین و فرش و لباس و خیمه و خرگاهی و چراغ ها و دیگ سپاه و
مشعل دار ان و رد خیمه گذارند و این را بمنزله توشه آخرت شمارند و نیز دهمه کوچ
فیل ها بیکبار بنشند چند دهمه کهنه سده مردم لشکریان را بافته بکافیه نوده از جمع آنها

اگر

سواس نود هزار روپیه از طلا و نقره برآمد از بدایع امور و عقل طبیعی ترین روزگار از قبول آن
سر باز زند و چنان عادت را مماع و نوش شهادت دهد اگر چنین از مصیدار
معنی اللفظ و المعنی نقل کردند در یکی از دهها هشتاد مثال بران کرد شبیه بعهد پادشاه
طلا بر آمد و پان سبز و تازه و دران بوده و امهد عالی الروزاره شهر کرکا و مشتمل
بچهار دروازه و لیست و کل عمارت سده از هر دروازه تا خانه رابعه سه کروه
و اطراف شهر سد بستان احاطه کرده و دال مبتدع عریضی چهت تردد مردم در اوقات
در سر شهر ساخته اند و در پیش خانه باغ و مزرعه اوست و در چهنهی آهن محوطه
شهر قرق و مزارع خانه رابعه بر کنار رعد و بکوست و از میان شهر میگذرد و در هر کناز
طرفین کهی معمور و آبادست و بازاری مختصر دلاله و غیر پان و نوشش دکانها صاف مخرقه
دران نمی نشیند و سبب آنست و دران و لذت خرید و فروخت اطمینان و اعتماد
سکنه بجا در هر سال آنورت یک سال خویش بر تبت داده و ذخیره کنند بر اطراف خانه
رابعه ابا بسته اند و بر کنار آن کای و لوید با نبهای محکم متصل هم بر زمین فرو کرده و دور آن
مذکور خندقی حفر نموده و همیشه پر آب است و دران محوطه یک کروه و چهار ده جریب است در
دران آن شهرهای عالی و مساکن وسیع و بعضی از چوب و خشت و از گاه و علف و اسباب چرا گویند خانه رابعه
برتبت داده اند و از چهار آن اماکنی و ویرانی نیست بطول یکصد و پنجاه ذرع میباشد و

وانتقام می پردازند و انفریق را از فقدان او دفعه وقوت کار مهلکت کشیده دردست
الغی دیل اسیر و قتیل میکردند و باین عمل فکر لشکرکشی کردن و وقایع بیکرین ایران
کرداب سلاغرتی بر فتاکشته متنفی از آن برسیده و در ارمنه سابقه وفی حسن نام
نام یکی از سلاطین بنگاله را عربست تسخیر اولاد بیش نهاد همت کشته با لشکری جرار از
جاده و بوار و نوالده بسیار متوجه آن دیار شد و در اغارگاه برابر میان صلاح شوار طرفین
دو سپاه خویش الولایت در آمده را عنه و استیلا بر او دست داده را به بنگاله
تاب مقاومت ندانست ملک را خالی گذاشته بکوهستان رفت حسین شاه پسر خود را
با لشکر انبوه گذاشته بمقابله مخالفت مخوجین لشکر او رسیده بطوفان
آبهای عراق و ممالک مسدود کرده رابطه اعوان و انصار خویش از کوه فرود آمده در میان بحر ان
لشکر سد در میان گرفته بحبس بردانسته و از جمع جوانب راه وصول او دفعه مسدود ساخته
آن کوه سد در اندک فرصتی از فقدان قوت کار بجان رسیده دست مقابله قسمت و از
گذشته و بمجتبی مجرد شاه بن تغلق شاه فرمان روای لکنوتی و اعظم هندوستان بعهود و مواثیق
ما ساز اولاد بگذشت آن دیار قرار و مجموع بلدان را در تحت طلسم آمن و سکون
آورده حری و اتری از آنها ظاهر نگشت و باین دیگر هم برین منوال حبشیان بنگاله
بدوال و تلاک این فضیه بحر کمه بر اهم روان نمود و چون آنها بنگاله رسیدند و سیع

کشتی بس ازیک برگ از آنها بجدی مدید میسر نمی آمد داشتند و شبهای صعب بر خطر دریاهای زخار
بهادر و در راه بود بکاری تا سید نصرت بخش فیروز بر سان و بمدد ارباب اقبال کشور ستان
خدایجان مسخر ضبط فیروزی اعتصام و مرکز رایات دولت اسلام گشته مارک بخوت سکندر ثانی
ازین میان مقهور و مکدر گردن کشان معزور و بدمیان از صدادور بدنجوار و مرا کب طوعا یا مکرها ازدلال
شده و مجاهدان دین و مبارزان سعادت آئین فصلی عزو وجاهت و نهضه برکمال مسرت ان
روزگار فرخنده آثار پادشاه حق پرور نشر عدالت گستر توفیق شعار عاید گردید و در اندک مدتی مطاوعه
و رکاب دولت اشیانه راه بخوت بعد عمری در حکومت دریاست ان قوم بدفعال
گوس بخوت و استقلال نواخته مرکز تصرف این اولیا دولت قاهره نمود و بامال اعمال کفار فاجره
بامضمحل از عدا و در زدیکان و اهل و عیال و حرص از اشیا و اموال خانگی کرازین سمت رفت
بگوستان نامزد پی و روایت آب و هوا و تنگی عرصه و قصاید ترس اماکن عالی و نشیب
از درکات جهنم است قرار نمود و سایر داران و سپاه بش راه دیار دیگر
رفته در جزیره دسمی دریای پرجهاز آب مذکور است و مشتمل بر خنکهای انبوه و
صعب الاقامت کردند و برجی دیگر بنوعی گوستان اجای کرفته جهاز فرصت کین شدند
نامزد پی مدینه است در جانب دکن کول میان سه کوه بلند واقع شده از کاکو
تا انجا چهار روز راه است از انجا بدان جهان لنگر فصاد دیگر بر سبیل رکوب

بوسعت قسطنطنیه زمین صلابت بعض مکنی طوقرین داشت فرار اختیار نموده
میرزا نصرالله وزیر توپخانه را با رایحه امر سنگه و جمعی از تابینان امداد برای ارسنده فرستاده می فرمود
که توپ و آلات و ادوات توپخانه را از رایحه مانده بجودپور برسانند و سید محمد دیوان بلند
نظر از راجه تسلیه و انمایی رعایا و پرداخت مصارف لوازم و محمد دلیل بهادر را برای ضبط
اموال راجه دیگر کانو معین نمود و مقرر کرده میر مرتضی آلات توپخانه را در کاری گذاشته
تمه بجهانگیر رسانی داده و محمد عابد ملاحظه عرض اموال و اسباب نموده از انجا هم بجودپور شتابند
توان نمود و روضه علیحده آنها تمام و تقیه ادوات توپخانه بجهانگیر فرستند و میان خانزاد با سپاه او وطا نفه
از تابینان دیگر امر بمنع سپاهی در دره کوه جنوبی کانو اوداع است و دیگر از سرداران عمده الصه
با بسیاری از محمدولان در ایام جرات قشرده سرمایه فتنه جویی و شورش لشکر بعد در مراجعت
بمکان آنها زمین میرسیدند معین ساخت و انجا رفته بتسلیه و تسلی دلهای سپاهی
رعایا پرداخته و عباس نام افغانی که لشکر احمد بابای از سرداران و سپاهیان در موضع دلوانی از مابین کانو
و رتلام است بگرفتار کرده و جلال نام خویش را بضرب و مجازات رسانند
متوکله فوجی با او همراه نموده و سیستم شتابان مواکب کهان ستان از کانو نهضت موکب
محم را دق نزول ساخت و بقصد کشیدن ایام بارش انجا طرح اقامت انداخت
بشاره آن خان سپاه سالار فوجی از عساکر گردون شکوه بهت کرده بشتاب ارلان مکان

اولیای دولت قاهره رسیده اگر سکنه دریاها تبعیت رایات دولت ابد پیوند شاهنشاه جهان
بر خط اطاعت و انقیاد ثبات نمایند کوا کب خوشش قرار گرفته و بکام دل بر مسند کامگاری
ایلی فرمان هر دو آسوده و چون کیفیت این فتح نامدار و خصوصیات سوانح آن بر رأی
انور کارفرمای عالم واقف و منهی های چهار طرف بارگاه همایون بوده از عهده در
مهام جاه و جلال و امور آرای شاه و اقبال بر آمده مرتب پرای خاطر اولیای دولت
و اعلام بالبشاره محمد امین خلف آن نوین معظم را از عهده دولت او گذشته لقب بهادری
خلعت خاص عز اختصاص بخشیدند و فرمان مصمت عنوان مبنی بر جلدیل مراحم ملوکانه
و دلجوئی تمام خانخانان سپهسالار برای اعلام این فتح نامه و تهنیت خاصه او مرسل گردید و
دیگر عنایات جلیله و مکارم نبیله در مقام خود ذکر خواهد یافت در باره او بطور اجمال گفته شد
خانخانی که از بخیر و فتوح حضور در فتنه های احوال این مهم خطیر و کیفیت انجام امور در مقام خود
گذارش خواهد یافت آغاز بیان چهارم از سمت دولت و اقبال عالمگیری معانی سنه هزار و هفتاد و پنج
درین هنگام که همت فرمان روای فیض جهان برای دفع فتنه کهان خصوصا جرأت
یزدان پژوه دین و دولت را از نیش دارد و ملک و ملت بلکه مکان و زمان منتظر قدوم فرخنده
ما صیام بر کبت بخش ایام شده شرف اندوز این دولت اسلام را همگام ارای انجمن سعادت
مراسم اورنگ نشینان عبادت گشت در باره نور طاعت و فرض متابعت دین متین موزون ضمیران

لفظ زیب تخت اورنگ نشین ها را بر معنی کرسی نشین حمل کرده

خانه گزارش بدرفت دریغ بزنگار خصت انصراف یافته بود در راه کوتاه وقت دلخوش عود نمود
رحمت اقامت او نزد مرفه است برگرفت و نیز شبه ست دهم ازدی اشهال
فصه سوال لب ماه رویان زیبا چهره بیت سیما از منظر قصر زرانده و افق بمنظران نرم
عزت و رود نموده مکام ارای طرب پرور شد و در دلی عید فطر بود نوای کوس خرد انی
و صدای ناله عیدی از بارگاه حشمت و جاه پرده کشان کوشش اعلای کشته بحمی عزت
و اسباب آراسته شد امیر شش فرض عید اهل اسلام بانواع جشن حلوی ایام بجود رسید
فریدون غلام زمانه را با مزاج برکات این دو عید و انتهاج مزاج ملک و ملت رشید
و اختلاط این دو عیش دل افزود رقم تسخ بر جریده دولت جمشید و نام بوروشید بحسن سعادت
و اقبال دکامرانی بود و این دو عید یکدیگر را تهنیت گفته مصافحه نموده در روشنای سعادت
و مهرسان علوی نظاره زینت این محفل خرمی را رسم تهانی برقرار دارم بسر بر
بحکم کوردنه نوشتیان بلند مکان و امرای عالیشان و سایر بندهای آستان کیوان نشان بهمین
و زین لباس در کریاس دولتی اس سی و عتبه علک مماس جبهه سایی مرکز سم مبارکباد ادا نم
گفتند چون خورشید عالم گیر اوج خلافت با نوار طلعت جهان برافروخت بحشن بار گاه
سلطنت شده وظایف کورنش و تسلیمات تهنیت بجای آورده از زبان حال این ترانه
خوان بزم اقبال گردید مظم شاه زتو صد بار چشید کنم ؛ و ز عید تو اد ایش امید کم ؛ تا خبر

ارادت نشان بمرتبه هفت هزاری هفت هزار سوار از جمله پنجهزاری پنجهزار سوار دوسپه اسپه
از پایه والای عهدهای درگاه معلی مالت رسیده طرف انتخاب یافته بانه لور را بانعام معلی از یک کرور دام
جمع آن بلوک زیاده بر اقطاع مقرر و عطای خلعت فاخر و دیگر مراحم بیپایان سرافراز و اعظم توپخانه
و سپهداری رفیع مرتبت را بآن طرف امتیاری بخشیده نوبصه ریاست عرضش
داغ کامرانی و مباهات افروخت و بعنایت خلعت خاص اختصاص بخشید و در بصه سبکه و
محرا منبعین پرتبشه و مرتضی خان و اعتماد خان و دانشمند خان و فاضلی دل سپاری از عهدهای
بارگاه خلافت وقت مرحمت خلعت فاخره کوت افتخار پوشیدند و امیرالامرای صوبه دار دکن
را بار جیسنگه و مهاراجه جیونت سنگه و جعفر خان صوبه دار مالوه و دوربر خان ناظم مهام مستعر الاقامه اکبرآباد
و امیر خان والی صوبه کابل و مخصوص بخلعت و دیگر امرای اطراف و حکام صوبها بانعامات ارزانی خلعت
مطیع الوالد لولدش گردیده تا رشیدای خوشنویس در زمان اعلیحضرت اختیار کوشه نشینی
کرده تا این هنگام که از ابواب طاعت و دعاگویی دولت قاهره قیام و اثبات نصب اهتمام نموده
کامیاب عنایت شد و بخدمت دیوانی سرکار پرده ارای هودج حشمت و ریاست ارای مسندی
الیت زبده محدرات زمان ملکه جهان بیگم صاحب دام بقایها نیز بخلعتهای بلند بوصه
خلعت سرافرازی پوشیده بمسند افخار الاقاره اکبرآباد مرخص گردید و چون این روز بهجت اندوز
سعادت منعقد گشته بود رسید و محفل خاص غسلخانه بانوار حضور نهضت جهانگشا منور شد و

ز امور حضور ساعتی نامند تا از شب بادای فرایض و سنن و نوافل پرداخت ایشان را از جمله
و مهد ابقصد ریاضت بدن و تلطف سر و تصفیه روح باین تقدس منش و ابرار و
و احرار را از زیده و اطهر تهیه در ریاضت بیکر قوت جسمانی و پرداخته قوای بیکل عنصر لئیم احرار
نموده و رب هدی پاس شب عدا فلیا از قوت ارواحشان نشان دادی تناول می کردند و اکثر
در آن هنگامه قدس مسجد بعبادت و الکاه و ابتهال مرضیات الهی کذرانیده اکلحه می عنودند
می آسودند و هنوز بستر استراحت از بهای مبارک کرمی نپیوسته بود که تحریک بخت بیدار دل
هوشیار منبطه و انبیاء میکر اسیدند و دکمرباره از خفته سار توفیق نخوابیدند و منوطه بطور انوار فجر
بر اسم طاعت و حق پرستی قیام می ورزیدند چنانچه تر آن آیات فرقانیه باین عنوان کرده شده
از قلت غذا و التزام بهر و افر ادامه عبادت شاقه عنصر معدنش را کمال رقت رسیده
پس از اتمام ایام صیام و وقوع جشن مبارک نماز بر قدم این اسباب و علل آن کلاه ها در میان
همایون و معقده انجرانی در مربع و باج طاهر شد لیکن از انجا که کمال حصه و وقوف و ذهانت تحمل و
ثبات فلان قدیسه را کمال الحصرت بیوت نفس ارشیده و عموم ملته حجه اسلام بعلوب
آن عارضه میکردانیدند و یا تیوم عید در ایام جشن معهود بهر روز بر سم معهود وقت در محفل و لال
خاص و عام و انجمن خاص عسلی تربر ارای اقبال و کامرانی کشته همکانه نشاط و طرب سلا
فرو نهادند چون روز سوم آن سوی المربع از دیاد پرتو نبی بر پیکر معدنش طاهر آمد و

از انجا که بارگاه خلافت پناه حضرت ظل الله بود و بندهای آستان
خلافت و آئین مقرر دولت بارگاه عزوجلال فراهم آمده بود در گردش بود بخشیان اعلام
اهل حوائج را تسلیم نمودند و پس از آن عزم درود بارگاه حشمت و جاه نمود امر معاودت
اسباب حشمت و آذین صادر شد و روز دیگر در حوالی تبت گشتند و با بقیه لوا احرام حسکنم
محمد امین و حکیم محمد مهدی در آمد حدود قلعه مستحکم بارگاه سلطنت اند آنحضرت با قصد کمه
لمعالجه و مداوا پرداخته و آن شب بکمال کرامت در یکی از خیمه پرده سیده
کرمی شب بسیار گذشته بود و گاه مدهوش شده روی میداد و از همت بلند قصد خون
بسیار کشیده شبه بصعق عظیم مرعلاوه آن گردید در آن شب از شدت آن عارضه
رنگ از چهره دولت پریده بود و نیز از اوان اقبال رسیده مزاج عافیت تغیر و انحراف و طبع
خورشید مکدر سلطنت بر خویش میلرزید و مملکت از گردش فتنه بر تشویش پرده آرایان مشکوی
عزت و پرستاران بارگاه عظمت پروانه وار بر گرد شمع انجمن خلافت و جهانداری جمع آمده
ناصح برآتش میدمیدند و روز دیگر بیمار خفته در تب نمیدانست که از احوال آن
حادثه ملک و ملت هم برآید و دامن عافیت بدست کرامت گیرد از انجا که ذات مقدس آن حضرت
دولت و اقبال در هر حال همه مرتبه ثبات و استقلال است و امید است برای دوام ملک و دولت
آنحضرت در حالت تقدم و صحت بر یکدیگر و نوال و من حالت نظر افت کثیر مبذول

کورنش شده باین مضمون بر وفق تقاضای پادشاه عالم در مقام خدمت و عبودیت ایستادند
و چون شام در رسید نماز مغرب بجماعت گزارده بعد از ادای نماز بحولگاه آن خرامیدند و در دکه
جوره بعود و جوهر نسبت ضعف و نقصه که نسبت بسلطان عالم داشت نمام بر بخت روان گشته
زین سعادت و توفیق مسجد جامع تجشم فرمودند تا عامه خلایق از مشاهده جمال عالم آرای حضرت سایه
گرانمایه از توفیق را بهره مند و جوهر دیگر زیرین و زیره عمل نخصه جهان و همه سنان ایران و ایام و اوان افزودند
در عرض این ایام بنابر ضعف و نقاهت که از مقتضای سن اقبال طلعت همایون طلوع مخالف و
برقی اوفات بنظام تسلیم فرو برآمده بودند، رسد اطمینان می نخشیدند و لهذا صبیت ادای نماز
بمسجد جامع عنقریب خواهد شد و در نوبت بعضی از عهده خواص محرمان حرم
و اخصاص دولت کورنش می یافتند و خدمه دور حضرت دیگر بنابر بعضی اسباب کمتر در ایوان حضرت
روی داد خنجر سه زور تواند از ازدحام خاص برون نامزد شدند جوهر تو حرص مسجد میگذرند
طلعت ایشان صعف بر نقصه بود و این کمتر روی نمود بعضی عوارض دیگر علت کوفت اصلاح
کورانمردی عادته بود گشته مدت این لوازم نمی دانست لیکن بسیاری فضل و موهبت
ایزدی بصحت و عافیت انجامیده حالت آن احوال بر احوال در جان و دستیان از
بم کردن خسته و نزدیک بجرد سلامت قرین گشت - در معالجه و مداوای این عارضه
از حکیم محرامین در حکم محمد مهدی و بالتفاق متصدی علیخ و بالهام غیب و توفیق بخشی حقیقی بخشی جهان

انتظام مهمات دماوجی و چندی قبل ازین کوشه نشین مشیخه بوقا جلبی روزگار جلالتشان
برآمد و چون بسمع همایون رسید در نواحی برکنه کول او در پرگنه حسن علیخان بوچی مقدمان
واقعه طلب او کوته اندیشی و تمرد کیشی غبار بودش لکخیه بر غبار برداشته اند خان مذکور
با قصد کوبیدن او شتافت و ملغت خان بجنبش احدیان بچهار صد احدی جهت تنبیه و تادیب
اوباش نمکشان بزود آمین تعین یافته مرخص گشتند و آن گروه شقاوت پژوه سر از نیرنگی کوده
خویش را سپند مقدم قربان ساخته بمقابله و مقاتله ایستادگی نموده
و از قضیه صعب و نقاهت ازلی از عوارض پیکر قدسی نامزد بوچه حضرت شاهنشاهی نفرقدوم
از ان فیض بخش عالم گشته عمل عافیت نموده و غبار علت از دامان عالمیان
رفته شد و نور دیگر فیض و بهروزی از بارگاه سپهر احترام خاص و عام الهی لایزالی افتان گشته
همه بدار الدولت کورنش دلخواه چون بسزد هم بیرایه و عقد کلابتو بوچه در ایام عارضه قلب اعلیحضرت
دلگشته مراسم آن بتعویق نامزده بوچه دران روز فرخنده بآیین و آداب پادشاهزادگی
علیحضرت و امرای رفیع مقدار آنچنان متوجه حرا همان مرجع دنیا گردیده بنگارش صحت و عافیت
از ان مقدس خدیو روزگار رسم نثار بجای آورده دست و گشتند مهمانان و از حویلی دلکشای تا
باستان فیض مکان رسیده شرف اندوز ملازمت اکبر حاضرت گردیده بتعویق حضرت
خاص اختصاص یافتند بیت و نهم چون پرده از رای بر دوح عزت فروغ بخش

ملکه بقدسی نقاب خود شید یعنی روی خود را بحکم بانت دی و دفع رضه ذوی عدم الامتثال در حرکه
قدس و مشکوی اقبال فرصه خشت زرین داده بودند یا مرحمایون حسب الامر او عده‌های بارگاه جلالت را
تقدیم موکب نهضت نسبت بسده علیه حرمکه و دولت رفته تسلیم مبارکباد گانی آورده و دار کنار
ملکه ملکی پیرفته اطلاق تاقوب نماه کس از عده‌ها بخلوع فاخره مبانی گردیده و هم قدی محمد و عده مبارک
اصحی بعد بارگاه سلطنت و دولت سرای خلافت پاسبان تحمل و حشم ارزنت دارالسلام
بافته صدای شادیانه عیدی و خروش کوس خسروی جهانیان را صلای عشرت در سالمانی
در داده و حضرت شاه بنا بر شیمه معهود عزم تجدید مصلی فرموده ذرا تبانی و کوکبه عظمت و حشمت رفیق
سطح آسمان سکه رخت زرین بران زده بودند سوار گشته پرتو رود حسب عده کافکنده
و نماز عید بجماعت گزارده پس از مراجعت بدیت مبارک ادای تهنیت فرمودند
و در ذات و کلات آکدیو ما ملک رقاب از روی تسلیم خاک اهل کوبه و بازار ادای احمد
کرامات بعد معهود شد کاه و خدیش و عموم سکنه دار الخلافه از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکنه از جهان
در دل مهر افروز ریز ناکامی کشیده بودند خورشید جهان عالم ارای آنحضرت در اوج کمال ما وج عافیت
و اقبال لگام خوابش نهاده از فرض و عید و صوم و ادا میپرداخته و رکردیدند عیش و زن و خنده

قمری در بیع الثانی سنه قرین و الف جهان از نسیم صحت و عافیت بنده نواز
زمان و زمین پاسبان دولت و دین مرت اندوز و نشاط طالعین بود موسم دلکشا بسته

نمل در رسیده جهان عزت و خوری افزود روز چهارشنبه سانزدهم ذی حجه مطابق بارد
ارداد در کرباره بارگاه حشمت و جهانیان از آذین طرب و نشاط جهان را آئینگی افزوده بعد
از گذاردن نماز عشاء در دولتخانه مبارکه افراد و جشن عالم آرا مترتب گشت و بعد از انقضای
مجلس و هنگامی از روز مذکور دولت مرو را بهمهو بفضل آمد و سال چهل و پنجم الهی از عمر سعادت قرین
بکامرانی و بهروزی بپایان رسید و سال چهل و ششم اغاز شد مهابت خان که صوبه داری گجرات از
حضرت بدو تفویض یافته بود بعرض رسانید که از آنجا که بندرهای گجرات و بلاد و بنادر
نزدیک بدریا که مخزن جواهر و معدن گشته بود بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ
با زین طلا و فیل با ساز نقره و جل زربفت سربلند گشته و دو هزار سوار از تابینان که در سایه
دولت او بودند بر منصب او افزوده شش هزاری پنجهزار سوار و از انجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشند
و یکهزار سوار از تابینان که در سایه دولت او بودند بر منصب او افزوده چهارهزاری سه هزار سوار
از انجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشند و چون مجلس فردوس آئین عشرتکده بهرامیان عشرت و کامرانی
حضرت شاهنشاهی گشته بود روز دوم ماه الهی را فرخنده کرده بدان مشکوی اقبال و دولت
در نوال تجمل و اقبال گشوده و مجموع صدر ارای نشستان دولتی و پرده گزینان سرادق بهبت را بکمال
حسن و زینت و پرستاران هودرا بیم گوهر و بهای آن رسنده او رنگ عظمت و نمایش از
الف تا یا بطور بایسته بود و انعامات سنیه و مواهب عالیه بولدان فرخنده خانه از پوره دولت

عفت و نجابت را بوطن مکفد مرو لید کرایها نوا خت و وزن آنرا کرای قدر والا کبر
بین منوال تعجیل آمد و سال نوزدهم نشمت از سن کهولیت بانجام رسید سال بسیم
آغاز شد دین ایام بسعت خان و قبل ازین بنا بر تقصیری از منصب معزول گشته در بهرند
بسر کوشه نشیمن بسری بود مشمول الطاف مصحت گشته موجب حکم للام الامثال الحیه
باستان جاه و جلال جبهه افروز طالع گردید و بعنایت خلعت و شمشیر و منصب دو هزاری سرافراز
بالصد سلام و زرنثار بدولتخانه مصحت پرانقل فحوای خرابی عامره است از حرص سعادت مدار
سفر خلافه کبرا بار بقصبه والا اساس دلالخلافه شاهجهان آباد حسن و فرخنده
نشیه دین اوقات بمسمت برادر ارشکوه معدلت دستگاه رواجه سرای نوازان
افراد اورنگ سلطنت و سروری دین و دولت پیرایه رفعت و برزین ممالک و ملک کامیابی
سعادت و نیک اختری بوده موسم وزن جسته شمسی بدرسیده جهانیان را کابین عشرت و
نشاط کابین دیدور و مبارک غره جمادی الاول مطابق بیست و دوم آذر در بارگاه
خلافت و جاه دین خرد و سالار استه بود در ایمن غلامانه فرصه خسینی بادشاه سعادت
از انقضای دو پاس لدر معدلت مکور کوهر عنصر معدلت شاه بزرد سیم و دیگر اشیای معهود
نجنده شد روز مبارک مابین متوجه تعجیل آمد و سال جهل و چهارم نشمسی از عهر سعادت
نبی سرافراز خلعت فیضا ساهر از ان فرخی و کامیرا بانجام رسید سال جهل و یکم بهار بکه آغاز شد

ذکر رفتن مراد که خاطر اقدس از سیر و شکار آن ناحیت نشاط اندوز شود و درین ایام
بلوچ مارکب را بگلگشت نرمنت آباد کشیر و دوش نقص هم رعنت بهمیر رسیده بعود و تعقیب مفسدتهای
ملک دولت نیز اقتضای آن میکرده در رایت خورشید تابت لصوب مذکور انهضت نماید
لهذا این عزیمت فیضمنت نهاد خاطر انور گشته عزم جازمی للعزم و رورین حرزین
مارک بعزائم رجوا الله لصدور مست و شیجه همایون بسمت پنجاب بردن زمین دهم
ماه مذکور ساعت بانتظار سعد و انوار یمن قرین بعزم جنبوزمان و زمین پای و درگاه
اقبال آورده لوای توجه بر افراخته و آن روز آبادی فیض بنای راهطا اولدرل
ساخته موشتار خان بصوبه داری دارالخلافه بعین مانده داروغگی خانه مبارک از
تغیر خان مذکور بابدا رخان مخصوص گشت شانزدهم حوالی بهوت بمضرب خیام اقبال قرین
انتشام گردیده بیست و هفتم تردیکی کرنال محطر اردوی اقبال گشت چون خاطر ملکوت ناظر
بسیر مخلص لهوو لعب گذار آنحدود مایل بود در بمزرعه صحنان میرسامان برابر زدند اردو نشکر
دارالخلافه رخصت نزهت و استراحت یافته در بستر استطاله لهو و لعب و مقام رخصت
ذکر مذکور رسید لهذا بپرستش خاصه پشت کرم عنایت ساخته پنجم جمادی الاولی
کرنال آمده بر تودرده گذشته و پس از استطلای سیر و شکار آنحدود عنان توسن اقبال بسمت راه آورد
معطوف ساخته یازدهم ماه مذکور را بزدل انزل خرم و طراوت بخشیده و

بیست و ششم موکب ظفر مآب از دریای جاجه برخی نکنیه و بنوع سایر عبور نموده بکنک فتح آباد
نزل کرده دوم رجب مطابق بیست و هفتم از طلوع ماهیچه رایت اقبال فروغ سعادت بدرقه
راه فیض بخش و عمارات دلنشین و مساکن زینت آئین عزت ازدای فصور فردوس آسا
بزودی انزه مهبط انوار عز و شرف گردید و وصل خان میرسامان از پیشتر آمده بود
بدولت ملازمت استسعاد یافت و چون بعادت دلپسند شهر و قلعه مبارکه
دهم ماه مذکور مطابق غره اسفندیار بجوار خافان جهان پناه رسیدن رایت دران استان
برای مهلت بساط اقامت گسترده چون رای عزت و کامرانی بود دوم ماه مذکور
بعزم دخول آن متوجه گشت و جبهه بافزایه و عظمت شاهانه بر فیل کوه شکوه زیبا نشسته
بخت فلک پایه رزین برگوهه نشست الف نصب کشته بعبور آمدند درخشنده اختر
اقبال پادشاه زاده فرخنده خصال محمد معظم را بر مرکب جای داده بدرای توجه نشانزاده
فرمود چون پیش ازین گذشته قلعه مبارکه میان قدوم همایون بر رفعت اوج کیوان رسانید
و چون فصل خریف گرمسیر و اوایل موسم سکونه و هنگام سرریاضی و مکث نبود لهذا
بسیر مراتع و فلکت که از توی آب دریای راوی است نهضت فرمود بعد طی کروهی
که از بندر فردای آبی مرجوع بود در مسجد و زیارتگاه در فضای برون قلعه نزدیک دروازه همسه
واقع است تابین مهوله نمازگزارده مقرر فرمودند که در سایر منازل دستور این عمل معمول

وی مانند ستر سال شتافت و در صدد دفع و اهلاک او در آمده چون از جوهر دلیری و جرات
بگذرد و زیرت زاهم خشت مردم را از و رمانده بجانب خجند عزیمت نهضت و بتعاقب ایشان
فرمند
جبل و نیب ی شش هزار سوار و پیاده جمع آورده رایت غلبه و استیلا برافراخت و در کوه
راه بر سپاه و حدیا دی ستر سال و مدار مهام ریاست او بود تقبل رسیده ستر سال را با خاص
اوکلی و نکاران و مادر خویش مقید خشت و نظربندی و لایتش را متصرف شد کابلو
و نای را منهدم و ولایت کلب را با خود متفق نموده بمعاودت و مراجعت از مسکر شت و
از انجا که قطب الدین حمه بندولت و ضبط و نسق آن زمین در ایام توقف نموده چون مهمان
بمزرسانده که تاجی پر الپتکین و حسن برادر آن دجیم این قبه سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده
در موضع الدمرغ با انگیز فتنه اند آن خان تهمتان محمد پر خود را با دو هزار سوار مدفع و استیصال آن
نوزیده بخان نعمان نمود و آن مرد فعه با استماع نبذه این حیثیت معتمد همراهان ارمنی با لدر زار نعمه
راه ای ایت کجه آورده و محمد مذکور بر ضاع اسمای ارد نبای رسیده با آن گروه آمیخته و با
درست و حرا صب روی بخفه یکصد و بعنت تن از قبیله کعر و طمان و ران او بر سر ای ک اهلاک لقاتله
طلعه السیف بگذرانیم چاید بر رسیده و جندی از مبارزان اسلام بسلاح تمام در رسیده و حمل قطب الدین
عرصه الولایت از حارف و مدبران مهمات پر استه خاطر از بندولت آنجنده و راه حرکت
معاودت نمود پس از وصول خبر این فتح نمایان بایستی دولت و اشتیاق مذکور مشحون عواطف

موضع مهترا پور که سه نیم کروه بالای کرکانو واقع است و زمینی بلند دارد و در موسم برشگال
از دو آب میگرداب میشود و زرید درین اثنا موسم برشگال در رسیده جوش لشکر از
راحت میدان آسمانی سوزش انگیز شد و از تقاطر امطار و ریزش سحاب مدار عرصه دشت
دلیط امواج طوفان خیز گشت موج سیلاب چون زنجیرهای دیوانگان در شورش آمد
و خیمه لشکریان در صحرا نمودار حباب روی دریا آمد بشهد صولهی برق زمین از آب رخ
در نقاب احتجاب کشید و از بیم تیر باران ابر دریازده حاجب مرصع در کشید سپهر او باشان
نرد پرتگان بر لطفیان بر آورد و طرق و مسالک از رفتن رکاب ولدی راه نرد و بر شاه مسدود کرد
دران دردار ان مقاهیر ایام و سپاهیان دزم آوران اکثر روز تیره ایام در ازیم بلدر قهر از قهقار
محابران طرح اعتصام در تنگنای حجفان و در قلل حبال ریب مکانی در کشیده روبه صفت از شران منشه
اعتاد و هر زان عرصه بی احصا کرده بودند انتهاز فرصت نهضه دلیری محارت اغار کردند
تخت و متوضع دولکای نوعی بتردد انکه خنه بر تهانه دار ان کشیدن آورده بندای تاکنی ارانکاکه
بر شنه خرم دلکای ان کف نزاد و هوشیار خیز دار بودند بجمله مخدولان از جا نرفته در مقام مدد
قدم در زنده و اعادی را بهزیمت داده خان خانان بعد از استماع این خبر مادکار جاهد
نبیل نصرت مزدان تصنع سد تبته نهضه بی فطنت آن تهانه قیام نماید و خاندکور یای ثنا فیع در اثر اد
مالکار نهضه چون متعهدان در دولکای نشسته آنک تهانه کچور نهضه غره توال هجوم جمعیت تام بر

کشتی اتفاق شان در مجمع خیر می نمود و اتفاق افتاد و غلبه نفاق نیست ارزشته در نخواهی
و مصلی سنانیه لا کف فرو نشسته را اندازخان ایمانجا قدم مرقوم کسی کسند و محمد مراد بیک از خود را
و خوبستن نامی مقید نفاق او نگشته عزیمت سبکسری بکار برداشت و شب هنگام
کشتیها رو بکنار کشیده منزل کردند بزرگی از اولاد مقهوران غنایم شکسته کنان بر نواره الپنای جلگه آورد
را طرف ساحل مقرون این حال کردی از اهل صلالت در رسیده باین نکوهیده خوش
نور شبخون در اندا خصه محمد مراد بیک و همراهان شب روبای خواب و سکون بر نشسته بیمه و دلالدی
بر دار قحط و مقاومت باوی نکرد و مجموع لشکریان و اهل نواره بی ایکه بر زیاط پیکار در آیند
کار را بظهور رسانند از کشتیها خود را بکنار انداخته عازم گردیدند و بر صحرا رسیده بعزم
کشتی از اقوان و لیرخان در بحر و ظهور نخلد بجانب آن بر دلان بر بزدی بازدی جلبوت ان
نفایس را میان نواره غنیم زده بر گشتند و دیگر بکنار رسیدند دیگر مجموع نواره بی ایکه بر زیاط
و کشتیها را دوقه بکار بر سانند بودند جمیع اشیای در آنها بود بتصرف آنان در آمده
رایه نخوت و استکبار ایشان کروه بنکار کردید و راه رسیدن نوده بلشکر فیروزی اثر و طریق
آمد و شد نواره و خیر ارلکهو کمسدود شد و چون خیر آبروی آب و نمک راه جلال بصدا
آن مهین بود کنز آب کرفتن از طغیان دریا و کثرت کل و لای باد بانان دشت عجاز
ای مجال جولان نبود مبارزان جهاد آئین از زد و باز مانده در زمینه رفعت قرین رحل

آن صلابت آیین انجمن رود دلی عطا شمرده انکوستان فرود آمده و حکام اهل آن دیار آن
بعض از پیش سیه رایان پیوستند و درباره بحکومت دریات برگزیده بر محرصانی
یکاز منصبداران مالش یافته در رفع کمبل ها بکوشیدند و او با همراهان بتیغ عصیان آن
مخاذیل نقدحیات در راه عبودیت درباخت و اولیای دولت ابد پیوند بکامگاری
مسدود شد و بهم ازین ماجرا خاطر عاطر بمحفوظ طریق سلامت آنست خجسته در موضع
اهلاک ساخته رخت اقامت انجا انداخت و دیار بر کیر و دیلمی را بکوچ فوج معاودت
در نکوشیدند بصوابدید خرد مصلحت بین بازنهای خویش ازانجا برآمده بکهوره کهات رفت و
در نزول عسکر خان نجم ثانی مراجعت خجسته و همراهیها بانجا معین شد بعد ازان بکهوره
کهات پیوست و بمبارزان دشمنداد استرداد آن ولایت از کفره بدنهاد خواستند
باضرورت انجا توقف کردند تا مهمات بانجام گراید و خبری از جانب خانخانان عاید ماجهم
چون آن نوئین سپهدار بکیفیت جرات و جسارت اعدا بیان آمد آنها سزای آنکار
و محاربه باغازی تهانه دار دولتی ایکه یافت ابوالحسن نام یکی از جماعت داران حضور
شاه ایسنه بنسبت متعهد رانا رحیندها در لواحی دولتی مرجان ساخته درباره در صدد
مهم بردن بران تهانه بود نعیم مذکور زمره آغران را با جمعی دیگر بکومک مرمر تضی فرستاد
ابوالحسن بدولتها رسیده بتادیب مفسدان پرداخت و آن بی دینان مغلوب سواد اسلام متوقف در

ساخت وچون قضیه بشکست محمد مراد بیک و استیلای اعدا میان برآشفته و همراه او بجمعی
بجای سپه سالار رسید فرهاد خان را با راجه بیجی بسنگه و قراولخان و دیگر بندهای پادشاهی و فوجی آراسته
از سپاه ملکهور تعین نمود و رقعه کشتیهای او قفه را در آبی فراهم آمده بشکر طراز رسانند و
در رفتن و آمدن معبران اطراف را تنبیه و تادیب نمود و سرانداز خان را همراه فوجی بکمک و یاری قلاوز
در هر زمانه درکمک مرفوز داند جمعی کثیر و تهانهای آنحدود و سرحد بنوعی بندوبست دهد که بغدادیان
مقهوران بدین حدود تعرض نتوانند و آنچه را که جانکه کرار رشن قبیه بسیه معدان
دالهای مس کهه بوتیر مامور ساخت همراهان خویش رفیق خان کهکور بنش و فرهاد خان هردو
رسیده از آنکه دیکهور کمال کوشش و تلاطم و نهایت طغیان و استقام داشت
دالو حسن از آن روی آب ماهیوست و چون بموضع بیک رسید صحرا را دریای بیکران
درست و چون راه گوشید تدبیر شکار بجایی نرسید و چون آن روز شب اسمان از بسی آب
قطره ریز زمین از آب طوفان خیز بود سواران هر جا خانه زین مرفق کاهی یکردند و بیدا
نیز ایستادن در آب جاره ندیدند روز دیگر فرهاد خان ناچار چاره کار در معاودت دانست
ابراهیم خان را که در آن موضع همراه گرفته بسمت کرکی روان شد و همه جا در آب راننده
آب بموضع برجهای رسید شامیان غدار بنا بک آبگیر انبوه و جداول عمیق و حدود خوفناک
آب دیک منصل کهه بود بر سر راه آن مورچالها ساخته بودند کار بآلات پیکار استوار کرده

خود را بکوهستان مرو برآمده در قصبه کلکوری در اردبار کرده بکاوالت و در سرای امام

دار الملک راجهای آن ولایت رسیده از آنجا بکنار رودخانه دار کوهستان برآمده

از نزدیک متبرا ور گذشته آب دهنک میگیرد و در موسم برشگال دریای عظیم میشود آمده

قرار گرفت و از اطراف آن دیار مردم طلبیده جزیره را نشیمن اردوی خود ساخته

دلاوران عرایض مرتبع دعاگو بعرض رسانیدند که چون فرصت یافته آن بدکیش

دیگر آن بکوه متصل بود و دیگر منتهی شده بجایی و نهر دریا متصل آب دهنک میشود مقابل

مقاومت فرجام چندین هزار نفر بجمعیت و هجوم تمام از آب گذشته بر لشکر دلیران

شبیخون آوردند و از پرستاری صبح کردند نوبتی آن خان نامدار لشکر را بر آن محل

داشت و جمعی کثیر را بمحافظت مقام مذکور گذاشته دیگر لشکر او جرأت نمودند و چون زمستان

چار ماه از اعظم اعوان را بصوبه بود با اتباع خود نزدیک متبرا ور آمده بر جانب بلوکات

راجه مذکور را بدفع او تعیین نمود و راجه مذکور بر سر او رفته آن کافر نعمت را

هزیمت داده کامیاب و ظفر یافت لشکر فیروزی اثر معاودت کرد و همواره با مخالفان

دلیل دلها را بعدای تیره روزگار او در شهر روی میداد و هر کدام آن را بسیاست

و تطویل است چون مجمل آنچنان را ارجاء بات و سمت بلاد دور متبرا ور چنین منصوری آورد

حاصل کشد از نزاع کابود فسادیان و دستبرد جمعیت آدمیت توانی نه نوله و دهیره او دوه

نصف از رو فرو گرفتند از وقوع این سورش و انقلاب عظیم در راهها حصار راه میرسیده مردم بهم برآمدند
و جای دگر گون شد چون سرداران صفحه فیروس صدای نای و نوای متعوران بر مجامد هر طرف براطراف حصار
آمده تورهای زراندوخته و قباهای کمخای این حسابرت مفتدر و بند و قیچیها مذکور نعبیه دست و
بر کمرها از وقوع این حوادث در بیخبریها رسیده زود تدارک این قضیه نزد اخته محمد حسن
زاد خان و میر مرتضی بر کیفیت استیلای اعدا رسانیدند با جمعی از دلاوران کوشش آنها
متوجه گشتند اما چون ظلمت لیل پرده اجتناب و استتار بر چهره محالفان سیه روزگار کشیده بود
ندانستند جهت آنها از کدام طرف است و بچه جانب حمله باید برد و در همدیل این حال
ناگاه میان بیگهای از چراغهای بزرگ خانه راجه را آتش زدند از پرتو اشتعال آن شب تیره
نور روز روشن گشته محل اجتماع فساکیشان ظاهر گشته و مجاهدان فیروزی مآثر بر دشمنان
مستولی آمده بران گروه تیره بخت حمله کردند لیکن چون زمینها کمال دلالی داشت و گودالها
بر راه آب شده بود بیشتر سواران از هم جدا افتاده و جز معدودی از سپاه سردار آن نرسیدند
ناچار بدان سمت با وجود کثرت عدو از صدمه حرب و ضربهای مجاهدان نصرت نشان
مولوز و منهزم گشته بمابین آل برآمدند و از آنجا روی حرب باندازی نهادند و جمعی بر گشودند
مبارزان بجای آل رسیده هر یک قصد هفت سوار از فرقهای معاند نمودند و بر زمین
جلت عالیات آل حمله کنان و شدت نبردان آن بکاران سوخته جان فجار ایشان را بیاد

بیرون شهر پاس میداشتند مقابله وی جا فرو میگذارند و بر اطراف حصار هجوم آورده جویای فرصت دستبرد
بودند و آن روی رود دیکهور محل اقامت سراندازخان و میانه خان بود و جاهای ساخته
شب چون بران لشکری آورند و آنها چون جای مستحکم داشتند بمدافعه پرداخته دفع آن
اندان میکردند در پنجم ذی حجه مخدومان با همگی اتباع خویش بکثرت و هجوم تمام شب هنگام
بقصد یورش بر حصار آب گذشتند و بشهر رسیده بیکبار بر قوای بیرون و اطراف حصار حمله
آورده جنگ درانداختند فرهاد خان با آنکه از شدت الم زخمها و بدبستی رسیده بود حال از
دانت بوار نشده میان حصار ایستاده و اهتمام جنگ و مراسم پرداس بجای آورده سپاه فیروزی
بمدافعه و محاربه کفار پایکار تعین نموده تا قریب پاس شب بزار قتال و جدال شغل و ربط
و جا بصعوبت کار ایشان شدید و مثل آن کم بوقوع پیوسته بود ایشان نیز مصمم بقتال و
مکرر از هر دیوار حصار یورش برده در هیچ طرف مجال غلبه و استیلا نیافتند و عاقبة الامر
بعد از قتل جمعی از اهل جلادت ناچار پسر اندانه بلوبی و گذاشتند و در بیکار و آویزش از
اکثر سرداران عقیدت مند و خدمتیان اصلی مثل حصوصاً فرهاد خان و سید لشکر خان و میر
مرتضی زده و دات مرداسه و کوششهای قابل لایقه بظهور رسید شب هشتم شهر مذکور مهمان
لشکر منصور خبر رسید که در کناره مقابل آب گذشته عزم عبور و شبیخون دارند فرهاد خان با جمعی
با نوبتیان و اردا گذاشته آماده رزم و پیکار گردید و اتوای بیرون در بدن خبر داده مستعد کار زار

و مقید ساخته مانع رسد در کنار نامه روند کابدار زودتر تا خلاف اندیشان بدکار از آن عبرت گیرند
شه ارزوی لکهور که در نوزده منزلی است بی آنکه معبد رسیدن موکب گیتی ستان و طغیان آنها و مسدود سبیل راهها
چون خبر حرکت و خبر کمی اشکریان مقهور و قصه کشته شدن اورنگ نهاد دلاور لکهور را مشتهر
ابن حسین بر دور لشکر خویش حصاری از بالش و رختخواب در اسرع اوقات ترتیب داده بر اطراف آن
ادوات توپخانه چیده و بر کنار دریا نیز بر سر راه در موضع کمین که مقابل سر حاجی بسته از ریگ و
شنجوں آنها قارچ کشت و برخی از توده مشنجوں مردان کار را دوات بکار بر کرده بیک
علیا بیک ملازم حاجی سپه سالار لکهور فرستاد که در اینجا رفته به تهیه و تدارک اعادی پردازد
چون علیا بیک لکهوری برودک رسید برخی از کنده ها بکار بر روی دریا سنگین چکه چوبی از
طرف ساحل بر توده ها گذشته آمده از دو سو بجانب وجدال پیوستند و در اول کار
نوازه منصور منهزم شده تا موضع پلس ری مابین لکهور و دیو کا بو پا کرده و در اینجا منصور خان زخمدار
ابن حسین لوره با برخی دیگر از نوازه بمدد علیا بیک فرستاده بعد وصول او هر دو فریق بر اهل
کنور و تخانی حمله برده و آن ضلال اندیشان تاب نیاورده طریق فرار سپرده و جمعی
کثیر از آنها بدست مبارزان نصرت مند افتاد و منصور خان و علیا بیک لکهوری معاودت
و چون در نیوقت یاده خان در دیولکی نوازه اعدا این خبر را شنیده جمعی قلیل
از مصلحت دوری خود این حسین خان سپهدار برخی از توده دیولکی نوازه لوره لکهوری

چون بحدیه بهوکس مکرر حملات مردآرا و شنیخ انها و عساکر قاهره آورده و در مرتبه اول فتحیت
و مرزبت بر تیپرا و سکیم بعد لکهاربرده نفس دانست را اقدام جایت و همت محیط دان
و مبارزان نصرت قرین با مثال این امور بنظر شان نه پذیرد و شت باد مقصد شش در مرات کی ذ
کوشش صورت نمیگیرد و ناچار سلک عجز و انهال سپرده بدلالت عقل دوربین با
بشارت ایله تعاون کهیش صلاح آمیز بزبان میگفت و خضوع اظهار و ابتهال و آستدعای
مصالحه نمود و عرایضه مبنی بر این مرتبت مصحوب یکی از معتمدان کاردان نزد خان خانان فرستاد
فرستاده او را امیر ابو راه محال امانت مرکبی منصور بدو آمده حال سپه سالار را مشاهده کارکنان
امیر بخشایش انگیز بصلح راضی گردیده یکی آن نوین صلاح اندیش کاردان فرستاد انچه سالار
شروط بان خست دایله نصیحت پذیر قبول و سه لک تومان طلا و دختر خویش جهت پسر زاده
پرده ارایان حرمکده سلطنت و اقبال گردانیده و هر سال پنجاه زنجیر فیل بر سم پیشکش بپیشگاه جاه و
جلال ارسال و الصه و ذخیره ارزنده بدرگاه آسمان پناه پیوسته طغرای عصمت بتصدیع مدعا الیه و الکذ الاصه
کوهستان نامرد پ و دیگر کوهستان های اطراف ان ولایت با دشمنی و دلاوران هندوستان
ارزندهای ملک جهت ابلاغ این پیام بر فاقت کسی بحدیه بهوکس فرستاد و چون کوریل
بایگان رسید بحدیه بهوکس فرود مش با داب مهمان پذیری منصفه شیخ او را بهمراه ارغیار طلبیده
و اظهار کرد و را کریله قبل از اینطرح مصالحت بکند من از و مقاتلی جسته بود جای ان با

حرکت

موجبات در حصول رضایت و استحکام بعد داخل نشده برجای عادی مخدول خیام نزول اجلال آرا
این فتح را میان تیره بخت مرور بایش فرمانگای کشته دل ارامید غیبه بر دارستند و رعایا و سکنه
هر ناحیت که در ایام شورانگیزی و فتنه ساری سپاه ام ضعف و اختلال حال لشکر اسلام طارق
بودند از کرامی عموده بعضی بطوع و برخی بکره مراجعه کرده بودند در کاره از مقامات او رجوع کفار
آبای بلشکر منصور آورده و چون مهیان خبر رسیدند جمعی از معتمدان در مورچالی آن آب روی
ساخته بای جرات فشرده خیال تردد در سر دارند خان خانان چون کیهان ستان از آن مقام
گیج گفته سیزدهم ماه مذکور بر لب حال آب دهمک رسید مخالفان از آنی که در آن روی آب مورچال داشتند
با انکه آن آب عمق عریض در میان حایل بود از مشاهده رایات و اعلام جنود نصرت اعتصام
بهرام کرسیدند از نبودکی مردین مقام مانع فیصلی تعدیات آبیانی روی داده میشتاب
جنود اسلام از دیار ایشان شد انکه بمکانی در حدای ایشان بود از به بگذار آب رسیده مورچال مخدولان را
با جنا و اطراف نمود آن توهین عقیدت آبین را غشیه و ضعیفی طاری شده بعینه آن حالت از
لب فرو آمد و در زمین تکیه کرده ساعتی بیهوش و چون بهوش آمد بجمیع کاره از نزول نمود
و صدا برکوفت و از ارزش ایشان باعث مصالحه با ایشان میان گشت و آخر ان در کلد
همان بود و درین موضع بنا بر حدوث این عارضه چند روزی اقامت نمود و درین مکان
خبر باهوکی از مردان عمده نامی رایه و برآمده نجومان ایام بود و بنا بر نخشه که از ایشان داشت قطع نظر

از خارج قصبه آمده بکاری زیر دو بر اشش ماه پنجم جمادی الاولی بنوبت نامزد بالصبه
بکنار آب دهنک کوچ کرده روز دیگر در قصبه مذکور نزول نموده نهم
ماه مزبور در پیش از قصبه از آب دهنک عبور نموده از وی آب نزول کرد و دهم
در این مقام یوسف خان خانان را دردی شدید در سینه و معده بهم رسیده تبی محرق طاری شد و
بود روز دوم روز مرض فرات الصدر نیز علاوه گردیده روز بروز آزارش اشتداد و ضعف و ناتوانی
ازدیاد می یافت لشکریان در موسم برنگال گذشته از قحط و غلا و بیماری و وبا و فعدان
دران ایش و دوام محاربه و اویرش سنوه آمده انواع شدایدی متحمل شده بودند چون حال
رادر کیفیت کوفت آزار دریش سرین و تبره دیدند و ملاحظه این در اشتداد و میادا
پیش از حصول مطلب و استیصال رالصه بموسم بیات در رسیده دگر باره حالات سابق
رخ نماید با آنکه خان خانان را این عارضه روی کار حیات بر آمده از ادای کار شکار نفسار
آید مولو تفرق خاطر گشته ارکان همت و ثبات شان متزلزل گردید و عظمای لشکر
در صدد این در آمدند که اگر حای شان چنانچه انجام آنهم و استیصال رالصه اراده کنند و بین موسم برنگال
دانسته بنی مملکت محروسه سپرده از وجه دانند و به بنگاله آیند چون خان خانان از
کوفت آزار بر تمویه کیه یافت این امر را دعایی بر کوفت جسمانی او غلبه کرده قرین یقین
ذهن ملالت شد و چهاردهم ماه مذکور کوچ کرده بتعریف شتر اوف تا غیم لم خیره نگردد

یک پسر خود بر سم گروگان همراه لشکر ظفر مآثر به بنگاله فرستاده قرار داد که عساکر بحدایلهو کنی
یا رخی از زمینداران ولایت کامروپ که در کوهستان مابین مرو و دیگر جاها محبوس بودند بلشکر ظفر اثر
رسیدند و بر مقرر شد که از آنجا اردو رکول ولایت دنگ که یکطرفش بکوه اتصال دارد و طرف دیگرش
بدریای آیرلی که از جوالی قصبه جدره میگذرد متصل است و از آنجا دکن کول ولایت سلط
دو روز مربه که همگی در تصرف بندهای مانند پنجه دلصل هشکش و جمعه ممالک محروسه دهاجا صل
همان مملکت باد شاه ولایت اشام در آنجا دکن کول دریای مذکور طرف زاور
کول دریای آیرلی قرار یافت و عهدنامه متضمن بر تمهید این امور از جانب اشام و قولنامه
از قبل خان خانان مبنی بر قبول صلح ترتیب مدکور نبشته شد و چون مقرر گردید که جمعه
همراه حاصل آب و هوای مملکت اشام بنگاله بکنار بوریمو خان سپاه سالار میر مرتضی
نوشت که با همراهان نوکر به دارالشفای دره جمعی از زمینداران و سکنه ولایت اشام
همدوش کرا اورده بنگاله فرستاده باشند از آنجا بورآمده بلشکر منصور محمد دیاس حرفی تا اله
همه نقل حساب کرا بوری از اورده باجا فرستاده و چون بحدایلهو کی اظهار نموده که چندی از عمله
ریعه در هنگام لشکر کشی در صحرا و جنگل را که بعضو دین لوازی ست جمعی معتمد آنها همراه
و نیز شیشه پنج حمالان بدره و کلیس ریعه رسیده بنگاله در رسیدن آنها بلشکر ظفر اثر مقرر بعضو از طلاو
نقره و صیقه ریعه دو خر ریعه تمام باجا پیش از عمده راجه که بعضو آنها در بنگاله باشند تمه

دنواره تا نطار رسیدن برحی از فیلان منکش که هنوز نرسیده بود در لاهور گذاشته
سیستم ماه مذکور کوچ شد و سلخ آن ماه بموضع کلمای رسیده من ارادت کوچ کوچ
نمود و جمعیت ملاحظه کنان صعود و مرور و سرحد ممالک شام و ممالک که تبار کی و لاد نمود
براه دامن کوه روانه گردید و مابین صعوبت راه و انبوهی جنگل لشکریان سه چهار منزل جنگل
تمام کشیدند و چهارم شهر مذکور از دور با کلیات عمده و قلعه گلی نزول کوچ کرده
در یک مقام نورس اسام همراه جنود ظفر احتشام اختیار نموده دران منزل ساعات خوش
داماد رس که با لشکر چون سال او در یک لحظه ولادت اول نبود در سمت نوازم ضیافت قیام
و رزیده حال سپهدار کل مطلب با لشکر و لشکر بکر و بیچ و رسانده دران منزل خیمه و معام نبوده
دو مرتبه اورنگ زیب ظلمه نبود رسید و مهمات لحد مقدور انتظام و نسق و مد و درس ایام ان حال سالار زمان
استعمال بعض ادویه چاره که بجویر بعضی طبیان فرنگی نگار بعضی التعفن و حقنان و لاد رحمه نفس و تنفس
در یک منزل مهمات بود برالام سابق او زود و در یک منزل دیگر شهر مذکور که با لشکر و لشکر بکر و بیچ و لات
در یک سنه در خانمان اسهار الفعات با لشکر شاهی خوشدل و شتمال ساخته ان لشکر را که ده ساله نبود
قایم مقام بدست چون یکصد و دو مرتبه نشست عارضه که او را طاری شده نبود نتوانست
لذا با لشکر او رسانه نهضت معذرت نمود و او نیز در همان روز رسیده معروض ساخت شد
و ان نبوین عقدت آئین سپردم ارکبی کوچ که بموضع مانزوکه معاملت قصبه کوامیه ان روی آب

جلوس همایون و اقدس منکوبندهای عقد تمدد و در پیشگاه خلافت و جهانبانی طاعت و قدردانی را پایه
بلند است حضرت اشتهار برفوت آن نوین ارادت آئین و بندهٔ عهد فرمان
این دولت ابدقرین بوده مساعی گشته روح اورا بانواع تبصرات روحانی نوازش فرمودند و
محمد امین خلف الصدق آنمرحوم را بخدمت والدی مرحمتی منصب ارجمند بهزاری سرافراز
سربلندی گردانیده انواع مکارم و اصناف اعطاف ساخته تا بخشش خاطر محزون او گشتند
چنانچه عنوان تفصیل در محل خود مسطور گردیده خلاصهٔ یافت اکنون ملک حقایق نگار
سررشته وقایع حضور مهر انور را چنانچه گذشته بوده بدینگونه می آراید

آغاز سال ششم

از سنین دولت والا عالمگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و چهار هجری درین هنگام بمیامن اقبال که
مهر عدل را فلک پایه اول اورنگ حشمت فرمان روای دین و دولت را چهره افروز و
جهان افیض فضل و رحمت را بخشش دهیم سلطنت و کشورگشائی طالع انور و
ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی در رسیده بزمین و زمان از پرتو سعادت نور افشان گشته
شب سه شنبه رویت هلال گردیده لوای اتفاق نوآرایان ساحت ارزاعوام جلادت عالمیان
کشتی خدیو
سعادت توام بادا و دین بیضه و فیروزی بنیک اختری و بهروزی چهر آغاز برافروخت و همین
شب پنجم آن ماه همیمنت پرتو عزت نهضت رایات عالیات نصرت خطهٔ دلپذیر
کشمیر بود مقرر نشانه اردوی عزت مذکور رباغ دلکشا که آن روی آب راوی محاذی قلعهٔ مبارکه واقع

آغاز سال ششم از جلوس همایون و آغاز سال هزار و هفتاد و چهار هجری

عقد

برف تا کمر اردو بر راهها می باشد و زفت زایل متوجه چون خواهند اوایل موسم سرما و سکونه و جوش
بهار کشمیر در آیند ازین راه میروند و راه مذکور سه پنجمزل و یکصد و چهار کروه مسافت دارد
دو لیت جریب و چهار بیست و هشت ذرعه پانصد و پنج و دوم راه جوک کهیت تا منزل
یکصد و دو کروه است درین راه بیشتر برف است آما بعد از آب شدن آن
در یکدو موضع گل و لای بسیار میشود که کشش ازان گاه تعب و صعوبت دارد و ازین راه
با واسطه بهار کشمیر میتوان رسید یوم راه اول ایست و تمر و نصف و نه کروه پانصد و شش ذراع
نیز کم برف است و ازین راه تا آخر بهار کشمیر را میتوان دریافت چهارم راه پیر
که هشتاد کروه پانصد و بیست منزل شکرف از جهته تا بهر در راه عبور است بیست منزل برف
سه کروه از بهتر کشمیر که کوستان است دوازده منزل و جهل و هفت کروه ازین راه
ازان سه راه دیگر دوسیر تر و برفش زیاده تر است و برفش در مرتفعی کرده خانچه تا اواخر اردی
در سر کیل پر پنجاب برف دارد و ممکنست ازان راه بسیر سکونه و لار چوکات
که بهتر تلاقی لار است و در ماه دی موسم بهار کشمیر میتوان رسید لیکن از دیگر طرق
تر دیکتر و بهتر است و چون ما بر صعوبت راه که اکثر برف و سرما جبال است شتر از بهتر میتوان کرد
و ازان کوهستان بخر قیل و پشتر و مردوران کشمیر باز می برند و راه آن جاده و سلسل
باشاهی اگر چه در دیگر اشخاص حرکات همراه می باشد آن راه بردن متعسر و تخمینی دراکثر

از ریاض حضرت جنت مکانی چنین مفهوم شده در یازده منزل ازان منازل وارد کابل
که حوالی بنه و نوشهره و چمکنی منج و راجور و بهسه و برکه و لوسیه و بالای کنار سیاه
و سره پور و شاه مرک و جانبوزی هر جا یک دست منزل مرغوب مشهور مرا
و عمارت چهره دولتخانه می سازند و باصطلاح اهل کشمیر انزوری گویند و عمارت و مرمت هر یک ازان جا
معهود یک از امرای عظام مقرر می شود و همچنین از هر راه و ریاضات عظیمه و جاده متسعه کشمیر نحوی که
معمول است از یکی هر ریاضات عالیات را یکی در کلد سلعه لاهور ان مقرر فرمود و در هر
نهصت معروف خبری وارد شد که غره اول ماه خرداد الویه همایون منازل وردو نقصه سرا فکنده
و بدیمن برف ازان جا برحال زایل شده بقصبه مرک طوفانها آن راه متعذر گردیده
چون راهها کوتل و گذرگاه آن کوهستان عبور تمامی عساکر دشوار مانند آن راه را که بسیط عرضه زمین
بران تنگ و هنگام رکوب و نزول عرض دهلیز تنگ و درنگ در تنگنا کمی گنجایش نداشت
حکم اشرف بصدور پیوست در راجه سیکه وی خان فیضاد خان و عزیزخان سپاه را ز امراء
منصبداران و اکثر توپخانه و زمره احدیان فرود آید اردو شکر در سواحل آب جناب و نزدیک گجرات خیمه
اقامت نموده هنگام مراجعت رایات جلال از خطه کشمیر در آنحدود باشند و ظاهر خان
دیگر از امراء رخصت جاگیر یافت صف شکنان جلو ماموریت و دریای کنهار تنگ گرفته
و خبرداری بهمه ان کوهستان قیام و رزد و آمده و رزده سلسله حکم و دستگاه مانع آید بوسطانکه

مردم در مضایق و مزاق کوهستان و دره‌ها تنگ آمد کرت از ورود ایلار تکشید و از
عقبات مشکله آن سامان عبور نمایند از راه الاصادر شده در حین ورود امر و مقصد لدان دارالعباد
همدان نزدیک بکارخانجات ضروری ملازم رکاب نصرت انتساب محمد امین خان مریخ‌ساز
آمده او فاصل خان مرسامان بازوار بکارخانجات و بعضی دیگر از مردم دوسه منزل از دنبال
رکب اقبال تکاپو عقب دیگری عاید شد چون رکب ظفر مآب از هر منزلی نهضت نمود مرکز اهتمام
رکاب فلک احتشام و موقف توجهات والتفات خواص ما بسیار منعطف بجوار نزول گردد حامد کوه رنجر
قبال رسم تمکین گذرانیده و همچنین هر روز در نزول سعادت می‌شد هر یک از عهده‌ای انتظام
امور مشکله بوجه مسکنه بر خوردار می‌شد مقدم بوتهده کرکنه لیست و سیم بیاض مجدد
اعظم از پیش آن عازم و در عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه طاب ثراه
بزمره آن خسرو خورشید جاه فلوه متش از سنگ برکنار آن بعرض خسته شده مورد الطاف
عالی گردید و حین انتظام مرسوم آن متصدیان بکارنهال صدقه دولت دکامکاری بهار بخشید
و کنایتی بادشاهزاده ارجمند محمد اعظم تفویض آن عالیجاه یکدله مروارید کان بهاء
ما برای تحریر ایالت پیش از پیش بر رسم تمکین گذرانیده درین منزل اسلام خان صوبه دار کشمیر
و اهمت صوبه دارای سعادت اندوز ملازمت طلب عام او صادر گشته بود بهمت خان مهین خویش رسیده
دولت زمین بوس دریافت دران حدمت سربلند گشته بعنایت خلعت و ثبات طلا

قامت طوبا آهی حسرت بهشت برین ارخاطر طرازی بر دوشت هذه آبهای زلال کوثر
نمای وحشیه های جنانی نسیم زلال غبار کدورت وملال ازرواهی نمای سنبلهای تموج
این کتل منتهی میشود وبدره بزرگ که غرفه از کوهها ع فردوس است ازرود خانه کوهدامن سبز
خرم رضوان بر بحر اخضر کشیده وچون صفحه عارض نوخطان مهوش سبزه های دلکش برآن دمیده و
رودخانه ع عذوبت آن کوه از رونق برجهر چشمه حضر بیچه وصفای زلالش آب اسیه را
بخاک انگیخته درین دره جریان صلاح ومنبعش مال ریاست ودر وقتی که دشت برکنار آن چشمه
قبال از آب شاری دران دره وانع بعده بقدر چهار سیاب آب ازسه کرا ارتفاع بچشمه داخل
رودخانه میشد ونفوذ موجه جنت مکانی روبروی آبی بحکای ازسنگ ساخته بودند که ای بسته
تماشای گلهای الحال چون مرور ایام تندی آب سنگ را بریده ریزش آب کف آن بحالت
آب سابق مانده است بالجمله بیت دوم کتل نوساره رهای کتل بحال است ازدره منعوط
فیض آموز شد ورود دیگر موکب منصور ازان کوه صعب المرور عبور نموده ازاین کتل مذکور ازان
ذیب دره کوه بالبت بسیاحان جهان گردو سیاران عالم نورد بر بساط خاک جنان
راهی صعب العبور ندارد آنچنان سیحان بیان وسخن سنجان ملک عبارت بنظم
ونثر تعریف کنیر دلپذیر وتشریف میزات ولطایف خصوصیات ان خطه فردوس نظیر
لهذا بدایق وصف صعوبت راهش نپردازی خامه صدق رقم نموده انچه عبارت لوازم

ریاض معنی حاجی محمد خان قدسی در بیان نکهت بیت کشمیر اعتقاد ما درست ۞ و بلی ایمان
برا هش سخت ست ۞ و صاحب طبع سلیم بحر فنی وصف نکهت راه بلطف سخن چنین ادا کرده
بیت درین ره خوشش بوی معشوق دلجوی ۞ که نتواند کس بوید از راه ۞ محمد موکب عادل
بعد از رحل آن قصبه در فضای عالی کنار دریای آن با تمام اسلام خان بوده رحل اقبال گشت و
چهارم لمی هره پور از منزل همایون کامیاب فیض وصفا گشته روز دیگر انجا مقام شد و روز این
بمنزل شاه مرک نهضت فرمود در نزدیکی مصب منزل مذکور موضعی که مرا رشتی موروثی معدلی
عارف سجای او لیاقت حضرت سید علی مدانی قدس سره انیز بصحبه انجا واقع شده بر زمینی
سبز و خرم و دلنشین است و درختان موروثی طرب انشای دلکش و چمن تقیدی و اسمار کوه
از هر سمت سبزه های مقبره شیخ مسجدی در انجا ساخته اند میکرد و همه در میان سبزه جوبهای
دلکش الحق مکانی فیض قرین و نزهتگاهی خلد آیین است بیت و نهضم لوای جهانبانی
جا بود در اهتزاز آمد درین راه سرزمین های خرم خوش و مرغزاری دلکش و صحرای
صفای دلکشای رنگارنگ و سبزه های کوتاه نمکین منظر همایون در آمد و حصائص و کیفیات کشمیر
است نظیر و آثار خضرت و نضارت و صفا و طراوت آن خطه دلپذیر از کتب
غرائب نغز و محبت اثار دلهای نظاره بیان زده و درین منزل سیف خان و دیگر
بکشمیر آمده بود در مراد خان زمیندار بیت دولتی رسید بوس دریافتند و روز دیگر انجا مقام شد

فردای آن کنار دریای بهت نزول بمعسکر چنار مرضع خاص حشمت گشت و بسعی
ماندکور بجای مقام شد روز غره ذی قعده بساعتی مسعود بموکب همایون روز کار اول
روز از معسکر چنار مرضع سفینه اقبال گشته بهار آسا روی توجه بگلشن کشمیر آورد و از راه
دو نگه والا بعرض قدوم اشرف رونق صفحه جنان گردید چون وصف خطه کشمیر و تعریف خصوصیات
آن بلده دلپذیر فوق تحریر و از ربقه بحریر است در کتب مبسوطه تاریخ نامه و مشتمل
عهد دولت اعلیحضرت عرش مکانی و فردوس آشیانی صاحبقران ثانی جهانبانی طاب ثراه
برخی از خصایص و احوال آن بلده خلد مثال از زبان دلکش و بیان دلچسپ ایشان
فیض مکان و چشمه سارهای تسنیم مانند عجوبه بیان قرین و کوهسارهای صاف زلال آئینه ایمن و استقبال
دل فریب فرح فزا و میلد قهای خوشبو هوای دلکش و سرزمین های خرم خوش دلچسپ
دلکش و کثرت ریاحین و ازهار و فور فواکه و اثمار و نزهت عرصه و فضا و لطافت آب و هوا
و دیگر مزایای شگرف آن بلده فیض بنیاد و بیان فرق بر آنکه دیباچه امتیاز و اطراز دیباچه
مبین گشته لاجرم درین صفحه مآثر رسالت و اقبال متوصف بمبرات و مکرمات خصایص آن
و بعضی را محلل جدا گانه ماند تمی پردازد بالجمله چهارم ماه مذکور هوای گلگشت باغ و بستان از
بهارستان خاطر انور خدیو جهان سر برزده بگشت باغ فیض بخش و فرح بخش را از فیض قدوم
فرحی و نضارت بخشیده و از بهجت سایه سعادت باغبان شاط افگنده تا بیران گلشن فردوس

بود در وقت منشور لامع النور عازم لکهنو گشته به تنبیه و استیصال طاغیان بدمآل برخواست اگرچه
کلیه بسماع توجه انوار قاهره در مقاومت آن فرون از امداد طاقت و تحمل ایشان نبود
و عیال و اثقال و مال خویش را جمی آراسته بکنار گومتی فرستاده بعزیمت و جلادت و غرور
درین طرف آب مانده بودند طوعاً و کرهاً بمحاربت نشستند و کشتند
و عرصه آن ناحیت از خار و خس عاصیان مردود پیراسته از مال و مویشی اهالی غنیم را دادند
بدست سپاه ظفر پناه آمد و فوجی از لشکر ظفر اثر بتعاقب ایشان گماشته شد و بعد
روزی چند از توقف نموده بندوبست تهانه و ضبط و نسق آن ناحیه حسب الامر مهتمی نمود چون سابع
ایجوبی بخبر جان و در سلک کوکبان صوبه کابل انتظام داشت صادر شد بود که حاج
را بمال مدد نصوب نشته قافله بحرات تهانه فوجداری آنجا قایم نماید بعد از رسیدن حاکم کور فلان بمال
او رود و آنجا تمکن ساخته مراجعت نموده چون ریاده کنهار متصدی مهمات دولت را
راه کشمیر عارضه طاری گشته بسند او آنجا مانده بود در نیولت مستقر الخلافه روز بحضور جانش
از دفاتر سته برآورده منصب جلیل القدر وزارت اعظم لواضیای مسایل را
و حمایت علوم سنجیده که در معاملات مهمی وزارت را متصف بود و استحقاق ایجاد مسند و اقتدار و
نامزد گشته مازدهم ماه مسطور بموجب امر سپهر اقتدار مرتبت عظیم مهمات و کارهای ارجمند
و افتی جان بحضرت مرسالهای خلعت فاخره پوشیده و شمشیر جان پرور مرصع

روح الله خان نجدت مدیر تحریرات صدیان از تغیر منصب خان منصوبی است از ابتدای
این اوقات قدری کسالت از اینش وجوه خیرات و مبرات در عهده سعادت اعتماد السلطنه
در شش ماه مبرک از خلاصه احسانی الهی مبلغ سه هزار و سه هزار روپیه بواسطه صدر الصدور ماب
مابین دوستان استحقاق انفاق مبلغ بیست تومان در هر یک از محرم و ربیع الاول و دوازده هزار روپیه و در رجب
و در شعبان یازده هزار روپیه و در ماه مبارک رمضان سی هزار روپیه و در شوال یازده هزار روپیه
در حین مقرر نیوز ارکان دولت علیه است قدری نهمت یاد تا موفق حق بوده برکاه مبلغ خلایق
و این مقاصد حامدان مقصود و طلبت لدر العباد تشان فاضت آثار کرم و اسباب اوار
احسان سحاب ایام و خورشید سان منظور است در این وقت حکم مطاع ارتفاع فصل
صدر الصدور منصدیان امور تبرات صادر شده در این شش ماه مبرک مدتور سابق عمل
ماه تهور نیز و بیشتر به انفاق مقرر تیوز هر ماه ده هزار روپیه ماب استحقاق انفاق تهور و
خیرات مقرره از سابق و لاحق در سال یک لک و حاصل رشته هزار روپیه تمام ارباب استحقاق
در تمام عرض سال بره اند و روطایف خیرات فصل بقدر مسیح و قدر مقرر ماه مبرک
و این مبلغ کلی ارزی است و از وجوه زکوة مبارک شش ماهی در سال دو نوبت و این
خلایق سه لیر بعد معصوف میشود و دیگر مرتبه خیرات و مبرات و وجوه انفاق و ادرار
و از قید ضابطه و دستور بیرون است مبلغ دو هزار و مستوفی حساب بعضی تعداد این بره است

جشن نوروز و جشن قمری درین ایام طرب بخش نشاط پیرا و عرصه ولایت دلکشای کشمیر
از فروغ دولت مهر افسر سپهر پیر خدایگان عالمگیر سعادت اکین و فرخ پی نوروز سلطانی و نوبهار
قمری در رسیده جهانیان را نوید شادمانی و بشارت کامرانی رسانید و روز مبارک شنبه هفدهم
ذی قعده مطابق سوم تیر پس از چهار پاس روز آن جشن دل افروز انعقاد یافته زن مسعود باین مولود
رسال جلوس ششم قمری از عمر کامگاری طراز بر آن میمنت و فرخندگی انجام رسیده سال جهان و هفتم
اعلام شد درین روز سیف خان صوبه داری کشمیر از تغیر اسدالله خان منسوب گشت و عنایتی خان
والد طوخان که در کشمیر بصدر کوشک نشیمن بود از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری سرافراز
گردید و بخطاب معین الدین و والد خلاصه خواندمحمد حسین بمنصب هزار و پانصدی سرافراز
خلعت و دوهزار روپیه و بخشی از شعراء و سازندهای کشمیری و بزمره کوچه سنجان هندوستان
نصرت مآب بود صد روپیه انعام شد از روانی درگذشت فاضل خان وزیر اعظم آن
جهان فانی را وداع کرده بدار البقا شتافت و راسپر شد و تمس درین روز رو کار دل آزار با خود مندان
ربر کیش آن خان عقیدت نشان را که خلعت ماتم و تعزیت پرسش رسیده
دشتیان بعد از تسلیم آن خدمت کوفت معده بهم رسیده در اندک فرصتی باسداد
ازین اسباب عمرش از مفارقت پسر بخیر مقدر برگشته بجمعه سیم شهریور کشته و طبیعت
شوخت اقوت مقاومت آن مرض نیاورده معالجه و مداوا سودمند نیفتاد و بهفتم

آمد

نواحت و دلاور خان حبشی بخطاب حبش خانی سرفراز شد نهضت رایات جاه و جلال از
مرهبت آباد کشمیر بجانب و از انجا بصوب دار السلطنت لاهور چون در بهمن حبش
کشمیر خجسته سایر ای کوه رزلال و نزهتگاه خلد مثال و هر یک زینت بخش اقلیمی و حسن
کشور توانند بود واقع شده بر بعضی خاطر خورشید مآثر چنین پرتو افکند که بدان صوب
اندوز سیر آن اماکن دلکش گردید و از هر یک بهره مند اقبال رای سوی دار السلطنه لاهور عنان برتابند
در روز مبارک دوشنبه بیست و دوم محرم مطابق چهار دهم بهمن ساعتی فرخنده اثر بعد موکب
جاه و جلال از آن خطه فردوس مثال نهضت نموده از رودی که در موضع مان بود گذشته بر زمین آن
رعنوان زار رانت و در اینجا باغی خوش و منزلی دلکش برای دولتخانه بادشاهی بر کنار آب بهت
ساخته شده بر تو نزول گسترد و روز دیگر قریه دنی پور محط رحال منصور گردید و فردای آن قصبه
سرای آله که اینجا بر طرف آب بهت دو بستان سرا در کمال نزهت و صفا فضای
دامانش از ازدحام معسکر سعادت آمود گشت و در آن مکان فیض نشان یکروز معالم شد
دیبت و ششم در رایت طفر طراز سه کروه بهرزد آمده پل کنهه و منهای سیر کشت
حضرت خدیو زمان بر ارابه اقبال قطع مسافت فرموده و از اینجا بدو بر بخت روان
نسخه ماسیلدم آباد معروف بهیجه گردیده خوش عمارات عالی دلکش دلاویز فرمودند
بخشیدند و چون الموضع بقطاع باره نهال ریاض خلافت شاداب نخل مکلس سلطنه بالش ارجمند

نیارد

بعد از رسیدن صفدر جنگ که از تغیر او بحرکت قلوه مبارکه و نظم مهمات دارالخلافه مامور شده بود
بمستقر الخلافه شاهجهان آباد و صوبه داری آن مرز و بوم قرار یافته و صفدر جنگ بعد از رسیدن بمستقر الخلافه
که بر دل خود و مدار الخلافه رسانده و اعداد الله خان از تغیر همت خان بخشی الملکی و داروغگی توپخانه
نهضت رفیعه بعطای خلعت مباهی گشته و میر مهدی بردی بدولت آن مستقر خدمت منصوب گشته
خلعت سرفرازی پوشیده و مقیم خان بدولت ملازمت ملک ما حصال بقدر پیش بقدر طراز مرصع خلعت
و اضافه روشن رای یکهزار سیصد شده بعطای خلعت سربلند شده و بیست و شش موکب
ظفر انتساب از دریای جنابخیر عبور نموده بر ساحل آن نزول سعادت فرموده و حوالی قراولان
دران نواحی چند قبل که بودند شبیخون بر سکان لشکر آن سباع ضاری رودند و بدندان
گرفته از راه رو دیگر و مقام بعبور رسیده از انجهم دو ماکیان شیر رسیده که هر یک بچه داشته بهمراه
مشیر بچه ها رسیده قراولان گرفتند و صباح آن در ارکنار دریا کوچ شده و گرداگرد بیشه شکار شیر خدمت
در باقی مانده بعرض توجه نموده دو ماکیان شیر و چهار شیر بچه را بهمراه از دریا در آورده و شیر بچه ها را قراولان
گرفتند و صباح آن که از کنار دریا کوچ شده و گرداگرد بیشه بشکار شیران و فیض الله خان قراول
را بعطای خلعت نوازش فرمودند چهارم ربیع الثانی مهر رایت ظفر پیرا بر توسن عزیمت
ماخ دلکش افکنده عمارات دولتخانه آن از نزول اشرف مهبط انوار عز و کامگاری گردیده
دارالرسم خان صوبه دار گجرات و اعتقاد خان و نجابت خان در بوجب حکم والد در لاهور

دولت استان بوس یافتند و از روی دقت و استقامت در این حلقه خلوت آن آرام گرفتند
ماه مذکور که ساعت دخول دار السلطنه بود حضرت شاهنشاهی قرین سعادت و اقبال
از آن بستان سرای اقبال بر افراخته روی توجه بشهر آوردند و از دریای راوی بحر عبور فرمودند
بقدوم میمنت قرین رونق دروازه جدیدی بخشیدند در این ایام راجه بعطای خلعت خاصه
مباهات افراخت و طاهر خان را بجاگیر رسیده بسای عتبه سلطنت گردید و بعطای عصا مصحوب
نوازش یافت میرخان فوجدار جموں از آنجا رسیده بتقبیل آستانه سینه شرف اندوز شد
و سید سلطان از سادات کربلای معلی بگجرات رفته بود بر سبیل سفارت و هدایای نجف اشرف
بقصد استلام آستان خلافت و نظام در سلک حلقه مسکن داران بساط سلطنت انتظام یافت
دولت آستان بوس یافته بکرنجر فیل رسم شکش گذرانیدند و بعطای خلعت سربلند گردیدند
ملا عوض وجیه منشی بقصبری موضوعات خزانه شیخوپوره خلوت فراز و در شرف سازی نامزد فضلت
فرامرز خلعت عزت احتساب آبسرا و خلعت ولایتی یافت و چون در این ایام
چیدرای از چهلهای مالک شاه سابقه عداوتی داشت و در این وقت بزم جهانبانی در آورده بعهده سعادتمندانه
قاتل سید بهادر زخمی و دو پسر و برادر آن مرحوم مورد عاطفتی گشته بعنایت خلعت و انعام نائل آمدند
و کیفیت ملک طلازم عبد العزیز خان و ولی بخارا که از جانب آقا خان والده و دودمان چنده
بر آب و رنج جانفرین نگاری برسم ارمغان آورده بود سعادت استلام آستان فلک احترام

در یافته اشتیاق مدلول پیوسته از شرف ارتسام بر آن خاکدان مقرر گشت و حاجی محمد عرب فرستاده
امام بشرف اندوز ملازمت گردید حضرت شیخ در آن اوان بیست و دو قبضه شمشیر در امام
همه بارگاه خلافت آرا گذاشته بود بخدمت اشرف گذرانید و بعنایت خلعت فاخره و انعام
مازد هم عزم زیارت روضه منوره حضرت جنت مکانی نورالدین صاحبقران ثانی طی مراحل نمود
آن آب روانی واقع است از خاک ملکوت ناظر کتیبه خضوع بر سنگ برآورده بان
مزار فیض انوار شرف قدوم بخشیدند و روح آن سریر آرای محفل خلد را تحفه دعای روح
ده هزار روپیه بخدمه و مجاوران آن روضه فیض مکان انعام فرمودند عشق و دل مبارک شمشیر
درین ایام بمسامع فیض انجام رسید که از اثر عدل و رافت مالکیت عالم گیر بانگ امان یافته
زنهار آمال عالمیان بر تخت سحاب نصفت و احسان خاقان مهر افسر جهانگیر سر بر شده دلاب
فرصه عشق و دل تمشیه پیش از آن اورنگ خلافت و جهانبانی جلوس فرموده بود
امکانه خوبی و رونق بدیرفت و روز مبارک دوشنبه یازدهم ربیع الثانی مطابق
بیستم آبان در عمارات فیض بنیاد شاه برج دار السلطنه لاهور که در وقت توقف
غرب بخش حرم دولت الروح و اقبال بارگاه عزیمت تماشای آبشار شالامار گردید
مرتبه فلک در عروج است و بیان ره پیمایی منزل بمنزل و مرحله بمرحله برای این
همت طراز ترجمه بسط طناب تطویل داشت لهذا بنوعی از معروض این سطور گردد بسطب

صلح اندیشی و آداب مسیحی جهته تهنیت سریر آرای آن ارنیده اورنگ خلافت و کشورگشای
بودق بیگ پرقلندر سلطان جوقه لشکری ایلچی را در سلک عمدهای اویماق نامزد کارکار
جلوس همایون بر سریر سلطنت ابد بنیاد و مبنی ارقواعد بهجت و اتحاد و ارمغانهای شایسته و تحف
نفایس ایران زمین بسده سپهر آیین فرستاده بود و در سنه چهار جلوس والا پایتخت
معاودت نموده و در همان سال کامیاب مراحم خسروانی گشته رخصت
انصراف یافت در این اوقات حضرت شاهنشاهی ابر مکارم ضمیر افتاب تنویر
دقیقه تشخیص رموز انشاء و اقف است چنین بر تو افکند که در سر صحیفه عطوفت مضمون درج کرده
آن نامه تهنیت مضمون طراز نگارش داده بارمغانی از نفایس و نوادر ممالک هندوستان
برسم ارمغان مصحوب یکی از عمدهای درگاه آسمان جاه نزد ویله ایلچی فرستند در سنه خان صاحبقران
ملتا هنگامی که از بندهای سنجیده عهده این دولتی گردون توان و صاحب ثروت و سامان
بمجدت متوجه و در روز بخش وزن اشرف انور و بعطای خلعت و شمشیر فیل مانند
و ماده فیل و ده سر اسب از انجمله دو عرابی و دو عرابی یکی از انها با ساز طلا و جیغه مرصع و شمشیر مرصع
سپر در کش همگی با ساز مرصع و اضافه یکهزار سوار منصب چهارهزاری چهارهزاری سوار موقوف انوار
لوای بخش ساخته بصفدرجنگ ایران زمین مرخص فرمودند و کیفیت مراسله و مکتوب آن مرا علیا
دانشمندخان انشا کرده با سوغاتی از مصنوعات و نفایس امتعه و اثواب و دیگر نوادر

نخت بشکارگاه کاوا هی توجه نموده دران نخجیرگاه بمباشرت و شکار اندوزند و همه جا شکارگهان
دمید لکشان طی منازل نمایند بیست و چهارم در چهار نیزه دار السلطنه امیرخان صوبه دار کابل را
بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع علاقه مروارید و دو اسپ عربی با ساز طلا سربلند ساخته
رخصت انصراف فرمودند بیست و هفتم عصر شکارگاه کاوا هی از سایه سخی جهان یک نور اکلیل
گشته عمارات فیض آیات دولتخانه آن به نزول والا مهبط انوار شرف و کمالات شد و
دوروز فیض اندوز اقامت همایون گردید و چون اعتمادخان التماس نموده بود که در لاهور نصه
متعاقب بعرض حضور رساند و رخصت عطا کنند مرخص فرمودند و او را که بعرض اشرف رسیده بود
برخی از مفسدان نوجی بیت حالندر مقتضای عاقبت اندیشی غبار تمرد و عصیان انگیخته
بار دوم جمادی الاولی نوزدهم سال دوازدهم جلوس همایون بخانه خلوت یافته بار دوم مرخص شد که تتبه
تمرد آن فساد آیین و مفسدت کیش را سزا دهد و نصه متعاقب عاید و از جمله آن
هزار روپیه بکس خواصه عبدالغفار در ارمان و از آنجا عرضه آورده و هفت هزار روپیه بخشی گری لشکر
و از عهده ای سیجان قلیچیان و ولد بیگ و محتصر بیگ بنجاب و الای سلطنت فرستاده بود جواب
گذارانتوه امدوستان خزید نصه برای آنها برسید درین هنگام عاطفت مالیت پناه از ورود دو
خلعت و کامگاری بهار کوستان اهیت و بختیاری پالیت هزاره و الاقدر عالی همت محمد معظم و
خوشحال بیگ و دیگر عهدای اطراف را مرحمت خلعتهای گرانمایه و رایه چنانکه

مرحمتی دیگر امرای بارگاه سلطنت و عمرای آستان خلافت را بعطای خلاع فاخره افتخار
امتیاز افروخت و امیرالامرا که از صوبه داری دکن مرخص گشته بود بصوبه داری بنگاله مباهی گشته
فرمان کومت عنوان مشتمل بر انعام خلعت خاصه و زمستانی همراه او مرسل گردید و حسکم شده
حضور نماید بدالصوب شتابد سیزدهم ماه مذکور موکب منصور از دریای ستلج بعبور و ملحقان
فیصرآباد سرهند و جهانگیر قلی فوجدار میان دوآب تشرف اندوز ملازمت گشتند از آنجا
دولتخانه باغ سرهند از فیض قدوم همایون بهجت و جلال بهارستان اقبال گشت و
چون طراوت و نضارت و نزهت و صفای آبگیر دلکشا ملایم طبع اقدس نهضت اقبال ارزانی
تشرف اندوز گردید و چون باغ فیض آئین نایره از زوال را از گلهای
خرم دید و چون خاطر ملکوت ناظر سیر و شکار مخلص پور پایل بود رایات عالیات را بان
سمت شد متوجه شده بیست و هشتم حصار آباد که سه کروهی مخلص پور و محیم ارادت
حشمت شد و حضرت شاهنشاهی بعزم سیر عمارت و باغ مخلص پور از تعلیص اتاکوتیه
از دریای جون عبور نموده آن مکان را از نزول اجلال دولت و اقبال ارزانی داشتند
و سه روز انجا اقامت کرده بشکار جرزات و اندوزیده و بهمان پرگنه نشیمن ارزانی
جهه سای آستان سلطنت گشته برخی از خاصه و رای شکاری از نظر اشرف گذرانیدند
و بعطای خلعت کومت بیات سرافراز گشت - بیست و ششم جمادی الاخر نزدیک کرنال مضرب خیام

احضار شد و بعرض اشرف رسید و اللهیار خان در همگام نهضت رایات منصوره از دار السلطنه
لاهور کوفته بهمراه رسیده ارزاده راست پیشتر بدار الخلافه شاهجهان آباد آمده بود و در انجا باشتداد
آن عارضه سبب واجبات در نوردیده و ملفت خان بخدمت داروغگی گرزبرداران و ملازمان
جلو ریان مرحوم متعلق بود بخدمت برادری پیوسته و فوجدار برمند و جهانگیر قلیخان فوجداری میان دوآب جالندهر
مانند بخدمات مرجوعه مرخص گشتند نهم ماه مذکور نواحی قصبه پایل مهبط انوار نزول شده و
روز دیگر در آن منزل مقام بوقوع پیوسته امرای عظام جعفرخان که اورا وزارت تفویض یافته بود
وزارت طلب داشته بودند دولت زمین بوس آستان سلطنت دریافته بنگاره مهر و نگهرار روبیه نصب
و برخی از جواهر زواهر بر سبیل پیشکش گذرانیدند و بتقریب همگام دولتخواهی مسعود بخلعت خاصه غسلخانه
والای وزارت اعظم که آن نوین اخلاص آیین را لیاقت و شایستگی آن حاصل بود سرافراز
گشته بعطای خلعت خاصه ماچرکه قامت امتیاز افروخت و درین هنگام ملا یحیی مانیه
احمد مهین برادر شیخ رکن الدین دولتی بوزارت و دیوانی بخت و دولتی ممالک صدارت
عادل خان گزیده بستان خلافت نشان که قبله اقبال معتقدان و قبلهٔ صدق ارادت
آورده بود شرف تقبیل سده سنیه دریافته خلعت مباهات پوشید و درین اوقات
از وقایع صوبه بهار بعرض بارگاه سلطنت گردید که مرزبد خان فوجدار در بهنگه که مالیه و پرگنات
قصبه مذکور بتسنه زمینداران موضع مکنه میمن بود دران صدد تحصیل طلبی اورا حبس کرده

خلیفه سلطان که بر سیر سعادت از ایران بعزم تسخیر این استان خلافت نشان
آمده شرف اندوز ملازمت اکسیر صفت گشته بعطای خلعت و منصب شایسته کامیاب شد
و بعد از سپاه عربیله و محمره پشتیبان حاکم لک الذوق عبودیت و اخلاص بر سم پیشکش
عبدالله بیک نام شتابی بجناب خلافت مصحوب مدارق قرار یوز باشی اورده سید او رده خلعت
و انعام مبلغی گشت و مصحوب او هشت هزار روپیه بابرخی احباس برای شاه بندر ارسال یافت
و بزرگ امید خان که کدخدای شیخ بغایت خصوصی بزرگ داشت بیست و چهارم بعزم
زیارت مهر انور بزوار آغاز افکند و در اثنای راه رکن الدوله جعفر خان سپاه جدید
بنظر انور عرض نمود و یک زنجیر فیل پیشکش کرد عاطفت خسروانه او را بعطای خلعت
خاص عز اختصاص بخشیدند درین هنگام خبر فتح عالم ارا و انهزام شکنجان را مارض
ایاب کافره تعین نمودند در باورنگ آباد رفته در خدمت زاده اقبال سلطان محمد
عظمت رکاب مکارم مآب هزاده و الاتبار رحمته شیم محمد معظم شده و معصوم خان صفوی
مرحوم نیز صلابت مرحمت نمیکشته امیت خان از تبریز رو بدرگاه کیوان اشتباه
تغیر پذیرفت بحراست قلعه دولت آباد سرافراز مباهی گشت آغاز سال هفتم
از سنین دولت و اقبال عالمگیری مطابق سنه هزار و شصت و چهار هجری
درین اوقات بحسته از تبریز که جهان
از فیض معدلت نشیمت و داد گریمه و در عهد و زمانه را نیز دولت خدیوین پرور

است وکامکاری مالک بهزاده ارجمند محمد اعظم حضرت فرمانروای پوشیده و میرخان وزیر
آستان چون که قصد سری آن ها متعلق بود و عصوخان از خود بیخود و مخلص خان از بیم نه
عبدالنورخان از ماکوه رسیده دولت زمین بوس دریافتند و میرحاجی فولادی عبدالله خان
و یاکانتور و محمد کورلو سردار با صحیفه اخلاص وولاء و مخضر از معالی گرنوزد آستان سلطانی سردار
زنان بعد شرف اندوز ملازمت اشرف گشته مشمول مکارم خسروانه شدند
مسیحی احمد و اولاد حبشه لوری با رقیمه نیاز و مخضر شکسته بدرگاه سلطانی مناجات نمود
بدولت استلام سده سپهر احترام فایز گشته بنوازشات پادشاهانه مشمول شدند و پس از مدتی چند دگر
باره بمطالعی خلعت و انعام ده هزار روپیه کامیاب مرحمت شده رخصت انصراف یافتند و
مصحوب او از اسعد و حبش محاسبات بنجهزار روپیه برای والی مذکور مرسل گشت و نیز معالیه قرار
حاکم عمان دولت اندوز ملازمت اکبر حاصیت شده بعنایات خلعت و انعام بنجهزار روپیه
مورد اوزش گردید و بزودی رخصت معاودت یافته ده هزار روپیه بحاکم مذکور
مصحوب او مرسل گشت بخش نوزل و خنده قمری درین اوقات فرخ سمات
از میانخی خبر رسید که بوصوت و مقیم دین دو دولت یکدیگر بعهد و غی و غدر دیدند
مزان عداوتش همگنان فرصت خنده قمری خورشید اوج خلافت و سروری دریده
جهانیان را نوید عزت و شادکامی داد و لوا سطوت و مبارکشیه بت دیگر دیده

مطابق بیست و هشتم خرداد در بارگاه سلطنت و دولت سرای اعظمت مأذن جرد
جهان در محفل قبض مبالغ عشرینه و زر مسکوک مأمور فعال آمد و ساز و نغم قهری از عزم سمت قرن
خیلو زمان و زمین بزرگان و جنبد که در فیروزی نظام رسیده سال جهل و شصت و سعادت بهروزی اعاظم
و در بی جنبش همایون عاطفی ملکت، نه کوهر افسر خشت و اقبال طراز مسند بهت و جلال تاج بهراز،
و الله قدر محبر موصوم رافعیت خلعت خاص و انعام یک لک روپیه نوازش منصب بالی گشته
مرسوم رفت و مبلغ مذکور سردار خزانه غیبی بر کار اقبال تبار رسانند و ملا احمد نامه رضا که
گزارش یافته از بی پوروی بندگان حضرت بدرگاه جهانی پناه آورده بود بمنصب و هزاری هزار سوار و
مرحمت خلعت و اسپ و فیل و شمشیر مینا کار سرافراز گشت و منصب مراد خان را مسدار
از اصل و اضافه هزاری هزار سوار قرار یافت و میر حاجی قولدار عبد الله خان والی کاشغر
بعنایت خلعت و انعام بخهزاری رسید و جمعی از رفقایش بانعام چهار هزاری سه هزاری و دو
عاطفت گشته رخصت انصراف یافتند و منصب سفیر مذکور را بصد و بیست هزاری رسانیدند
برای حامد کور فرستادند و ملا حیدر و ملا عبد الله نوشتی مشهور در دریای اوقیانوس سباحت
نخست از ایران بآستان معلی رسیده بعنایت خلعت و انعام و هزاری سرافراز گشتند
کامیاب شاه و بخهزاری رسید بر فرق همت بلند ایشان و مردم ایران آئین عزت برافراخت
در آن جنبش فرصت تا سنه جهان را طرب نوروز بود از روز نخست اورنگ قدس همکام از

از عضه داشت که مهر افسر خشت اقبال فروغ افسر عظمت و جلال مالک بهزاد فرخنده خصال محمد معظم
بطهور هیبت و هیبت و هفده هم ذی قعده در مسکن دولت آن عالیقدر والاتبار بعد از انقضای پاس
از روز مذکور از بطن عفت بقاب والده کریمه سلطان مهر آئین پسری والاگوهری متولد شد حضرت
پادشاهی آن نونهال حدیقه سلطنت را سلطان اعزالدین موسوم ساختند و امان الله ملازم
مالک بهزاد والا نژاد را عهده تربیت او گذاشت بخوبی و انتظام دهم از روز نوزدهم ششم
ذی حجه مطابق سیزدهم تیرماه جشن عید کلان منعقد شده پادشاه هنرپرور کامگار عالیمقدار و امرای نامدار
باین مجلس رسم گرانبهای مرصع و مینا کاری آوردند دهم ماه مذکور عید قصد اضحی بعمل
بارگاه سلطنت فیضپناه بطراز وضع و تجمل آذین یافته دگرباره نوای کوس حرداد
نوبت عزت و شادکامی بمسامع جهانیان رسانید حضرت پادشاهی بمقتضای سنت سنیه فرض قدیم بعیدگاه
بخشیده نماز عید بجماعت گزاردند پس از مصافحت در محفل بهر مکالمه خاص و عام برارای
اقبال و انجمن افروز کامرانی گردیدند درین روز حسینه جیوخان بجهات خلعت خاص اختصاص یافت
و محمد خان قندهاری معلم مکتب بعنایت کرسی علم نوازی تفاخر افراخت و محمد یوسف خویش
اعلم خان معلم در تازه از ایران آمده بود بمرحمت خلعت و انعام و منصب روزافزون نوازش یافته
سرافراز دولت نیک بخت فرستادن مصطفی خان سفیر بخارا نزد تورا ن چون عبدالمومن خان از بخارا
دهم سال این سلطنه عالم ابد خواجه احمد خلف خواجه خاوند محمود را بمنصب در مقام خلف

گرداندش نامه‌ها بهت نامه و مختصر ارمغانی از نفایس توران بر حسب
اشرف بر سریر خلافت و صفاهان بستان معلی فرستاده بود و بعد از ان همواره ارسال هدایا و ایلچیان عظام
صدق و ولا را مظهر و مرآت و دیگر کی منجمله بدرجه حضرت شاهی را در این ایام بکمال
حکام عطوفت بر خاطر ملکوت ناظر لوا فکنده و یکی از ایشان
تورانی متوجه عرصه آن خان والا مکان ارمغانهای مصحوب او ارسال داشته و مصطفی خان
خود را از دیرین بندهای بخت درگاه آسمان جاه بقدیم این خدمت موسوم گردانیده
ذی حجه مرخص شده و هنگام رخصت بنوازش خلعت و اسب با طلا و شمشیر مرصع سرافراز
بعد از مراسم علیقه مراودت و برقرار سابق مردد و با سفیر مینا کار و ماده فیل با حوصله بلند شده مصحوب ایلچی
موجب امر اعلی دانشمند خان آنکه بعضی مواردی یک لک و پنجاه هزار روپیه از اولاد مرحوم
و نفایس اقمشه هندوستان بجهت حامد کور فرستاده بودند چون بعضی اقمشه
همایون خاصه در این صحیفه از نقایس کدورتش نامه از اسم یک را که از عمدهای او بود بر سم تعارف
بجناب عالمیان پناه فرستاده و در اوای مراسم تهنیت بر عبد العزیز خان سفیر گزیده بود
کتب خدایگان مرحمت پرور قدردان آن خان والا مکان را هم با رسالت نامه عطوفت عنوان و مولف
یک لک روپیه ارمغان با دیگری فرموده در این هنگام عصمت خان بصدیه و الی بنهته از تغیر فساد خان
منصوب گشته بنوازش خلعت و اسب با زطلا و یک زنجیر فیل و اضافه با نصدی

منصب سه هزاری سه هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه برقرار شد و از سوار صوبه بنگاله
عوض بنگاش خلعت فاخره مرصع و اسامی انور خان و دوست کام ولد محمد خان و در سلک کومکیان
آنصوبه منسلک بودند تا حال عرض نکرده شدند و از وقایع دار الملک کابل بسمع حقایق مجامع رسید
بشارت خان و لودی خان تا حال عرض نشده بودند بطور پیشکش دریافت خان فضلدر
انجگه را در کارحیات برآمده و عبد الغفور خان بجای او معین شده معتمد خلیفت در ماهاشت
بست و سوم محرم ماندلا خان در سلک کومکیان صوبه بهار که حسب سلک انتظام دارد و در ماه
دنبه سوای مقرر تردد نمایان از و بظهور رسیده بموجب طلب از انجا رسیده بمجرا
خلعت خاص عبقری نوازش شد و بعنایت خلعت فاخره افتخار اندوخت و
در همان ایام بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و جلال سی سه هزاری سه هزار سوار
ارجمند محمد معظم و صوبه بهار که حسب سلک و امیر الامرا و نجابت خان و دلاور خان و دیگر عمدهای اطراف
بنعایت خلعتهای گرانمایه نوازش یافتند در رتبه چیستگه و جعفر خان و محمد امین خان و دیگر امرای حضور و
استادهای بندوق در رتبت قدردانی مزلت یافتند در همین مرحله اخلاص کیش
رحمن از فیض باران رحمت ابر دی هوا اعتدال یافته دشت و صحرا از نضارت و خرمی گلهای لطیف
حضرت بشاشی بگرایست آغاز نهاد و دیگر صیدگاهای اطراف دار الخلافه نزهتگاه طیور و گلزار
اندوخته دراهوی بسیار صید فرمودند و چون بعرض همایون رسید که خلیفه ندیم در دین ایام بعلوفه دار

کاوجایز نیست تعاول ما جد و نهب اموال آن مسکین کشوده تمامی را تصرف شد
و مهدا مالکان اموال را که اکثر مسلمان بودند مقید و محبوس ساخته و باضرار زر از ایشان طلب زیادتی
می نمود از ظلم پرستی و شقاوت پروری مذهبان آن مخت رو کاران بی باک درشگفت
نعب میبرد داشت با انکه جمعی از اتباعه در مواطن و مسالک خویش تقیه پیشه و
بضاعه در گذشتند از انها مسلمانی کلی طلبیده داشته با دادند و از جمله خرد و مداد الصلاح
مذهبان در آنجا یافتند و مبارکه چون سکم که با عساکر قاهره به تسخیر او تعین یافته بود
اگرچه بر ولایت آن مرزوبوم تسلط بیکجند می صرفه بعضی از قلاع او قیام و زرید و در بعضی
ولایت و تسخیر حصون متعذر می نمود بنظر رسید لیکن از ری مطلوب اولیای دولتی بود
بر کوشش او مزید شد و بیم یک از قلعهای عظیم انجدول بسم مصوح گشت و مهم اول
را مقدم داشته لدجرم درین اوقات سعادت پرارای ملک آرای حضرت شاهنشاهی
که مطلع انوار الهام الهی و مرات صور اسرار سلطنت و جهانبانی است چنان اقتضا نمود
که یکی از نوجوانان بارگاه خلافت را با لشکری تازه و سپاهی بی اندازه بدفع این صلالت آیین
تعین نمود مبارکه چون سکم را به پیشگاه حضور طلبیده امر نمود طلب دارند و رایضه چیستگه را که
از راهنمای ضلالت و مجسم تدبیر و حیلت لشکر و فوجی سامان برداری در شکار
شایان بعضی از امرای ملازم و عهدهای استقبال بهر ملازم مثل دلیرخان و ابوالخان

راجه را بسکه مسعود به وحشت خان شیراز و راجه بهی نیست که مندیده و کیرت سنگ
ملایحه نامبرده را بسکه کوره پور زمان مندیله و زبردستی خان و بادل بخشی و برق اندازخان و دیگر
مبارزان نصرت شعار با لوکایه و سایر لودات بزدیکار که همکی قریب چهارده هزار اسپه
بقدم این حدمت تعین فرموده بودند که آن زنده راجه و جمعی که در رکاب
طفرمآب بودند و در جنبش مبارک نشستند و توپ بسیار بر روی آن بجهت تصوب مرخص کردند
و در ربیع کتیه مطابع نظام دیرخان و وحشت خان و برق دیگر دو در میان تول خویش بودند تعیر
صدور یافت که از انجا عازم مقصد گشته براجه مذکور رسیدند جشن وزن فرخنده
شمسی در این ایام مقصد انجام که از فیض این دولت ابد انتمای عصه جهان بهارستان
طرب و نشاط و انجمن کیتی نگارستان عشرت و کامرانی بود موسم وزن شمسی خورشید اوج
خلافت و جهان ستانی در رسیده جهانیان را تازه بخشید و روز شنبه نوزدهم
ربیع الاول مطابق هفدهم آبان که بارگاه حشمت و دولت برای سلطنت باشکوه و
آذین عروسی و شکوه آرایی یافته بود بعد از انقضای دو پاس سه گهری از روز مذکور در محفل
قدس بنیاد عیسی نه همایون جشن بادشاه نه افعال یافته عنصر اورد و دیگر کلاب بسرور
کیتی خدیو دارا کرم و سخا کتر باشیای معهوده آیین مقرر شده و سال جهان بادشاه
از عمر شریف قمری سعادت و اقبال بانجام رسیده سال جهل و هفتم به یک اختر و بهروزی

جلوه جهان افروزی اغاز کرده حضرت شهنشاهی بعد فراغ از روزن معهود دران انجمن طرب را
سرپا گذاشته بکامبخش خلدبرین پرداختند و نهال آمال بسیاری از عیش منش ارادتمند
بکمال فرصت بهار بکامرانی و انفصال کامیابی خرمند دران روز عشرت افروز خجسته
اختر رایت سلطنت تابنده گوهر درج خلافت پادشاهزاده ارجمند والا گوهر محمد معظم که در دکهن
بنیابت دوره سپاه عالمپناه عاطفت کرده بودند و بخطاب خاصه علاقه مرواریدی و کمال خلعت دولت
تازه نهال ریاض حشمت پادشاهزاده کامگار محمد اعظم عطا شد و جعفرخان بخطاب
خاص ماذری و مرتبه امتیاز افزوده باضافه هزاری هزار سوار منصب بهفت هزاری
ازانجمله چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و الاریکا یافت و رایه بیستکه کرما افواج قاهره بدفع
و سرکوبی سواری مغرور معروف شده بهفتاد صلابت خاص ماذری و نمسر مرخص شدند ازانجمله
بیست راس عربی و عراقی یکی ماربن و سنجر طلا و فیل خاصه با یلدیر و سایر نوعه جمال
زرنقت مرحمت عاطفت پادشاهزاده گشته مرخص شد و مرتضیخان باضافه پنجهزاری
منصب سههزاری پنجهزار سوار و فدویان از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری دوهزار و پانصد سوار
فرخ لاخان باضافه پانصدی منصب چهارهزاری دوهزار سوار مشمول مراحم خسروانه گردیده
رسید ایلچی صفوی بخطاب کامیاب جانی و حکیم صالح ترابی بخطاب صالح جانی و
حاجی شفیع داروغی بخطاب شفیع جانی و بختیارخان و دریاخان هریک بخطاب مانک

بدیعو نظم مهام آنصوبه بوربرخان صوبه دار خاندیس تعویض یافته بریع همایون صادر شد
بدانصوب نشتافته بمندوبست مهمات آنجا پرداخت و بعنایات اسرار خلعت خاص با حصاص یافت
و داوطلب در سلک کومکیان رایه سیکه از نظام یافته بصوبه داری خاندیس مرخص گشته فرمان شد
یکی از اقارب خویش را با چهل از تابینان و بلبله طبنه برانجا گذرانیده خود با سه چهار عازم
مقصد نجد و طایف خرد له عزت خان خلعت بنیابت خان را که کامیاب حضور نجد
بعطای خلعت آگهواری برآورد و معتقد خان و اسمعیل خان و دیگر پسران آن حامرحوم بدادن پایه
کتوک لکهاس
پرسلطه دوربوده بار یاب خلعت اولاتش نجد و بعوض اشرف رسید و چون خان
فیصله معظم بکرسوروکار حیات برآمد و رایه نجد بنظم مهمات جکه اتاوه و رسوم طلب
بحضور نیامده خلعت یافته بجدیت مرجوعه مرخص شد و پرم سنگه پسر رنمنداس بنگ
و پدرش لودی محمد مکتاری بارگاه خلافت پناه فرستاده بجود دولت اندوز تعلیم سنه
گشته بشکار ظلالت و اسپان کوی و صاحوزان بنگاری بحل عرض رسیده خلعت
و سرپاو اورت و سنهوی مصحوب و منصب هزاری با نصد سوار مرحمت گردید و بخاطر
سوار احوال بربت خان در بجاپت ایران زمین نقره بعنایت خلعت و ایل
میابی گردید و حکم شد که بزودی روانه گشته بجان مذکور بتجی گردد شنبه چهارم جمادی الاول
کوهر محیط حشمت و بحیاری اختر سپهر عظمت و کامکاری مالک شاهراه جلالت محمد معظم

عالم وحمه آباد و دیگر شکارگاه های اطراف دارالخلافه بامبرزار آمده خاطر اقدس را بشکار آهو
بهجت آموده شده بعرض الله خان قراول بیگی و زمره قراولان و معدودی شکاری
مرخص گشت و بعرض اشرف رسید که فیروز خان متوجه قندهار و دیانپور و حشمت خان که
در سلک گوشه نشینان بود باجل موعود در گذشتند و دیندر خان بفیصدار دیانپور تعین
خلعت و اسب با اضافه شصد سوار منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مباهی شد
و چون خلاصه عبدالغفار بعبادت معهود ما وراء النهر عریضه مبنی بر رسم عبودیت و دعای
درگاه خلایق پناه ارسال داشت بعواطف خسروانه احسان یافت، نه هزار روپیه در وجه انعام
خواصه مدور و سه هزار روپیه بقرشاکه او عطا شد و در دهم از حضرت شاهنشاهی
مخدره مهین عصمت کورس نادو بیگم روضه گریه شاه نواز خان مرحوم شرف قدوم ارزانی
انجا نعمت خاصه تناول فرمودند و آن بانوی حمیده اطوار مراسم ثنای اندوزد و شکر
مقدم خدیو روزگار بجای آورده پشکیه کمر امید و سیم ماه مذکور موکب اقبال جلالت
گردید و نیکنام خان قلعه دار رهتاس بسعادت حضور نورزیده و دیگر کوکبهای اکراد
آن حصن سپهر اساس معین شده اصل و اضافه منصب هزاری چهارصد سوار مباهی شد
و چون صفیخان میر عدل اسلام پور خود را که خدمت میکرد و پشکیه بمجلس عرض رسانید حضرت ظل الهی
عالمیان مانه پرسش را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب

آثار باستانی

سنین دولت والا عالمگیر مطابق سنه هزار هفتاد و پنج هجری

درین اوقات همایون
که زمانه سراسر عشرت و کامرانی بود روز افزون و دین و دولت
از آن سعادت و فرخندگی بمقرون
لوای نهضت بر مرتفعات برافراشته و رکاب جهان و جهانبانی گسترده و
شب چهارشنبه نوزدهم اسفندارمذ ماه مهر انوار التقاء آفتاب سال هشتم
خلافت و فرمانروای طراز بخت بلند افسر و تخت بلند و فیروزی و جهانگیری و بهروری را
وارث و دلالت کار بر داران پیشگاه درگاه و سامان طرازان بارگاه سلطنت صادر گشته
عید سعید بزرگ شب بر بام لوازم جشن معهود پرداخته محفل شبستان خاص و عام
و انجمن جلد مشاعل علی الرسم بر افروخته و ساکنان بیدند درین هنگام الله وردی خان
فوجدار کوهپور بجذبه مرحمت مرجوعه مرحص گشت و میر خان بدیوانی دارالملک کابل از تغیر حکیم
نور الدین منصوب شد و مقیم خان از تغیر او بدیوانی سرکار ملکه بلکه حصار نعمت تقاعد
طراز مهود عفت و انجناب روشن رای بیگم عصمت پرور النساء پوشیده و چون
ایام صیام قرین انوار میمنت و ظفر فرجام رسید شب جمعه نهم فروردین
الهلال فرخنده فال از افق سعادت طالع گشته چهره آرای شاهد عیش و نشاط
و فردای آن در عید فرخنده فطر بارگاه خلافت و مهبط سعادت و حشمت و تجمل
بر آرایش دارای بافته بعطای عزت و خوشدلی بلند گشته شادیانه اقبال طرب و جلال

بخشش کردن رسیدند ماهیت هر زادگی کامگار و امرای نامدار و سپهبدان استقبال کنان
به ده والا درگاه معانقه فراهم آمده آداب عبودیت و تسلیمات تهنیت کاری آوردند
شهنشاه جهانگیر بر سریر ماند مدار منزو خورشید عالم گیر بر سپهر برین برآید بر فیل فلک خرام کوه نما
تخت زرین رکابه نشست آن نصب که بودند و ارشته بتوزک و آیین مقرر بر صدر
نوبه زنوده و آن مسند آرای عید بجماعت نخست از مرحمت در ایوان جهانستان خاص و
عام بار یافت فرو دست مصحف کامگار را در آن مجلس عالی اساس بر کرسی که بدان
ساخته بودند پیش آن اسپیک دلبر دل مخالف براز نهاده بودند سریر آرای آن مسند
دست کوتاهش را نصاف مسخنی و عطا کاری کشودند و تا پنج گهری روز قرین بخت سلیم
دل همه شیار محفل خرمی و طرب آراسته باصناف مکرمت و احسان صید دلهای خلایق
نمودند و چون مدد لطف ارخاص و عام برخاستند ارکان حق بر سنه و توفیق شعاری دگر باره
بتجشم حرکت و گواری فرمحضه جهت ادای نماز جمعه بر توقدوم مسجد جامع گشتر دند و تا بین
منهج نماز گزاردند درین مجسمه جشن برای مهین ماه بهمان عظمت و اقبال گذشته و بهمان جلال
مادر شاهزاده ارجمند مهر معظم را در دکهی بودند خلعت خاص فرمودند و فروغ دودمان
چراغ خاندان سلطنت و بختیاری مالکیت شاهزاده عالیقدر مهر اعظم را بمرحمت سرپیچه
و یک عقد مروارید و نوکل حدیقه دولت تازه نهال ریاض خلافت ماهیت شاهزادگان والا گهر

محمد اکبر را بعطای جبه و بهوی مصحف مشمول عاطفت ساختند و امیر الامرا را بعطیه راسخه
و دیگر امرای اطراف را بعنایات ارسال خلعت کوت میاب گردانیدند و محمد ناصر جلایر
دارو غه کتابخانه بخطاب نوینی و خواجه جلال در سعادت اعلی حضرت بخطاب
محلدار جاه مفتخر و مباهی شدند و از سلدوز خان فیصل آباد پیشکش و خاکه کرد نش یافت
و فیصل آباد سیوستان تعین یافته بجاه جهه سای استان اقبال گشته بعنایت خلعت و اسپ
سربلند شد و بدا الحدمت مرخص گردید و جهانگیر قلیخان فیصل آباد میان دوآب تعین
الماس شرف اندوز ملازمت اکسیر صحبت گشته بعنایت خلعت سرافراز
گردید مراجعه رخصت یافت و سید یحیی بانعام دو هزار روپیه و شیخ محمد ماهیور بانعام
پانصد اشرفی و سعدالله محمد معصوم از ملازمان قدیمی در سلک تکدر منتظم شده بودند
هر یک بانعام سه هزار روپیه و ملا محمد امین خوشنویس بانعام دو هزار روپیه و شیخ محمد صاحب
سجاده جناب قبله الواصلین حضرت خواجه معین الدین قدس سره بعنایت خلعت و
انعام یکهزار روپیه و نصد روپیه والده یا والد رضا بهادر و حکیم احمد عرب و میر محمد سردار و شعبان
خوشنویس و ملا فروغی نستعلیق و یک لک دام و هزار اشرفی هندی نامبرد و جمدت دیگر
هر یک بانعام یکهزار روپیه کامیاب شدند و بهزار روپیه بنجه سنجان آن بزم معنوف عاطفت شدند
و درین روز بجسته نوینان رفیع قدر و امرای نامدار پیشکشهای شایسته گذرانیدند و نوادر روزگار جلب

بعرض رسید مقرر شد حاجی احمد سعید در چهارم سال جلوس همایون بحضرت رسانند
مبلغ شش لک و پنجاه هزار روپیه مقرر حرمین شریفین زادهما الله قدرا و جلالة بآن اماکن
مقدسه تعین یافته بود از انصوب رسیده جهه سای استان خلافت شده دعا گوید،
مراسم عزا بپرسش کشیدند و سید یحیی در زینت مکه معظمه او را صحیفه خانی
منهیات را مراسم اخلاص و دعا گویی و سر رشته عزا در خور تبرکات و ملبوسات
آن مکان علیه گشته بود بوفاقت مشارالیه بدرگاه فلک پیشگاه فرستاده بعطوفت اندوز
ملازمت اشرف گشته بعنایت خلعت و انعام شش هزار روپیه سربلند شد و
سید کامل سفیر حاکم حبشه و سید عبدالله فرستاده حاکم حضرموت که آنها نیز مراسم
اخلاص و نمودی از متوقعات آنکدوده در این ایام بخجسته معاد رسیده بودند بآستان
سده جلال فایز گشته بتخصیص بعطای خلعت و انعام چهار هزار روپیه و دومیں بعنایت خلعت
و انعام پنجهزار روپیه سرافرازی اندوخت و شیخ محمد فرستاده سید عبدالرحمن مغربی که از انصبه
سادات و اتقیا و سوارت اندوز مجاورت حرم قدس کعبه معظمه است بتقبیل
عتبه اقبال بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه کامیاب شده و نه سر رشته عزا و
امام و سید حاکم مبین ارزوی اخلاص و هوا خواهی ارسال داشته بودند بنظر فیض گستر رسید
این جشن جهان افروز تا پنج روز جهانیان را بهنگامه آرای طرب و نشاط و بعیش و سرور

غلام قریب هزاران فرخی و بهروزی بانجام رسیده سال جهان و نهم اغاز جهان افروزی
نمود درین جشن عالم آرا بادشاهزادهای کامگار و عمدهای حضور و صوبه داران اقطار بمراسم
خسروانه نوازش یافتند حاجی احمد سعید بخطاب مهام جنگ اتاوه از تغیر راجه تودرمل معین شده
بعنایت خلعت و اسپ و اضافه منصب هزاری مفتخر گردید پایه اعتبار فراخت
دعالم خان سردار قبیله لوجالی و برخی دیگر از امرای اطراف بعنایت ارسال خلعت و کامیاب
فهدار اتک بخطاب کامل خانی سرمایه افتخار اندوختند و سید یحیی رسول شریف مکه معظمه
بعنایت خلعت و انعام هفت هزار روپیه و یکعدد اشرفی و یکعدد روپیه بهمین وزن مصدر
وسیدی کامل سفیر حاکم حبشه بعنایت خلعت و اسپ و انعام دوهزار روپیه و سید
عبدالله فرستاده حاکم خضرموت بخطای خلعت و اسپ و انعام دوهزار روپیه و سید
عبدالرحمن مغربی بعنایت خلعت و اسپ و انعام دوهزار روپیه سرفراز گشته بخضرت تلطف
یافتند و از خزانه احسان مالش، نه دوازده هزار روپیه برای حاکم حبشه و هفت هزار روپیه
حاکم خضرموت و نه هزار روپیه برای سید عبدالرحمن مغربی مرسال مقرر شد و چون
کوکلتاش در اعمال سیستان قلیخان و والی بیجاپور عریضه مبنی بر اظهار رسالت مندرج
و التماس مشتمل بر شکایت بدرگاه فلک پناه فرستاده اورنده بعنایت خلعت و انعام دوهزار روپیه
نوازش یافته مرخص شد و مصحوب او هفت هزار روپیه بخلعت فاخره و خنجر مرصع مشار الیه

مرسل گشت و هزار روپیه بزبره نحمه سنجان و رهوداران آن انجمن اقبال عطا شد غره
ذی حجه قاسم اقبال روی دوم باره از حجاب خجلت نمایان حاکم بصره آمده بآستان
سده سنیه جبهه افروز طاعت گشته رسالت عرضی فرستاده پادشاه مذکور و چند رأس از اسپان
خوب بجهت عرض رسانید و بنهایت خفت و خجلت مرخص و انعام هزار روپیه کامیاب عاطفت شد و
دهم ماه مذکور روز عید فطر آبین عیش و نشاط تازگی پذیرفت و کوس طرب و انبساط
بلند آوازه گشت حضرت شاهنشاهی آئین معهود را بجا آورده بعد از فراغت نماز
مدت مبارک ادای سنت فرمان نمودند نوردهم در مطابق سیزدهم تیر بخشی عبد الکلیم
متعهد گشته هزار اشرفی و یکهزار روپیه و امرای نامدار گشته سندیل و راجهای مرصع
متبارکبادی آورده «فتح از اکثر قلاع سیوا و رامای شد ان جهالک گشیر»
بکشش و تدبیر رایه جیسنگه سرکرده فوج صوبه دکن پس این داستان نصرت طراز
از آنجا که آن زبده راجهای عظام و مرجع کرام نصرت اعلام خانجه گزارش یافته نوردهم
ربیع الاول سال گذشته از جناب خلافت و جهانداری بدفع سیوای مذکور تعین شده بود
چهارم شعبان آن سال بخطه فیض بنیاد اورنگ آباد رسیده بهمراهان شرف ملازمت
دریافته بعطف جلال فوج انظهر خشت قبال مالیت هزار و پنجاه رأس حصار محکم معظم
در یافت و هشتم ماه مذکور از آن عالیقدر والا نژاد مرخص گشته روانه سمت مقصد شد

دهبت و بیم نفصیه پونه که مهابله جسوس سکه با افواج قاهره پادشاهی انجا بعود رسید و مهابت اصه
بوجب فرمان همایون مرزشته اختیار آنهم بدو وبار کذاشته روانه درکاه سدیه علیه عالم
کردید و آن بونهی نقدص آبی چندروزی در پونه اقامت کزیده بضبط و نسق آنکذاشته
باکهام نهانهای پرداخت و قطب الدینی ن را با معنی هزار بوار بطرف خضرفرستاده که در
بعده از عبور مردم خبر باشد و متعرض حت که رو بروی قلعه لوه کده در مقام مناسب
نهانه باستحکام ساخته سه هزار بوار انجا بکذارد و مقابل حصن مارد رک نهانه دیکر قرار داده
دران مکان نیز فوجی نکاه بسته معین نماید و خود با تمه جیوش قاهره دران اطراف
حدود بواری محمد امر اسلام بکشیاری و پاسداری قیام ورزد و همچنین در هر طرف و مطنه
دست بردنی ایشان بعرض اعلی رسد و تعین نخود و بعضی را
نخت تسخیر قلعه لوهندهر و حصن رهتاس از معظمات قلاع سوای تره بخت نوشش
نهاد همت اخلاص نهمت ساخته آن عزیمت صایب مفهم رضای این
ایونه نسبت ساخته و قلعه نزدیک آن برفراز کوهی واقعه است برآمده و
اهتمام خان را بضبط و حراست پونه کذاشته زنده کهان و بیرم دکو کوده راهه خان
اجان نثار خان و خواجه ابوالمکارم و جمی دیکر رسد که همکی چهار هزار بوار بوده بهرامی او تعین
نمود و بعد از وصول بموضع لوهارکوهی از پونه نسبت ساخته رو بروی کوه قلعه لوهندهر

واقع است و در راه از میان آن کوه بملک مالت هی هست و عاصیان گمراه بآن طرق
ملک حرب می توانند برد و با همونت را با صد سوار و سه صد پیاده هندی فرنگی
انجا مقرر نموده بیست و دوم آن ماه مبارک که یک منزلی ساور رسید دلیر خان را که
مقدمه جیش فیروزی بود با فوج هراول و توپخانه منصور شتر روانه نموده و از کتلی صعب العبور راه
بود عبور نموده نزدیک ساور منزل کرده و فردای آن خود نیز با دیگر افواج قاهره منصور
چون بمیانی کتل رسید دلیر خان را انجا گذاشته پس از انکه همگی لشکر طفر اثر از ان
گریوه عبور کنند از انجا روانه شده و خود با سپاه همراه از کتل گذشته و دو کروه طی نموده
نزول کرد و دلیر خان پیشتر آمده بنزدیک ساور رسیده در صدد نزول بود و گاه
ایستاده بر زمین مناسبی برای فرود آمدن میمنت در نیوفت فوجی از غنیم سیه روزگار
بود از گشته غبار لشکر پیکار شد آن خان تهمتن پرور سپاه ظفر مآثر را تواضع
که مراین عبارت گویان حمله ور شد و آنها تاب مدافعت و مقاومت نیاورده
ثبات و استقامت در خود ندیده بطرف کوهی از قلعه پورندر واقع است رفتند
زمیان آن کوه بملک مالت هی هست و عاصیان گمراه بآن طرق و رودبار
برزر آن مقابل هم فاصله دو کروه از واقع است روی ادبار آورده و خیمه بگر
زر امیر میکردند خان مذکور با جیوش منصور جنگ کنان و خصم افگنان بای گریوه آن کوه

ایله

رسید و درین اورش بسیاری از مقاتلهٔ شیر مازران دلیر شدند و برخی
قلعه را حصار عافیت ساخته مابقی آواره دشت ناکامی گردیدند و مجاهدان فیروزمند
قدم جرات بران کوه بلند پهر ماندگر داشته بعزیمت جمع پیوندند ابر آسا بران
برآمدند و معموره را در کمر کوه بصد و دهنان از لاماجی کوبیدند آتش زده بعزم محاصره قلعه
بیشتر رفتند متحصنان هر دو قلعه شروع در انداخس توپ و تفنگ و زنبورک و کهه برق افروز
کین و پیکار گشتند دلیرخان ماجون نصرت نشان پای همت پیش نهاده بمشاورت حالت
دیدند نزدیک بحصن لورند رسیده بجالهٔ مورچالی بست و خیمه جای
راجه چیستکه اعلام کرد راجه چون از رسیدن لشکر ظفر پیکر خبر یافت کیر لشکر پرخاش با هزار سوار
خویش و راجه رایستکه و قباد خان و مرتضی خان و اندرمن بندیله و باجل بختیار و جمعی دیگر قریب نهصد
که بدلیرخان پیوسته در محاصره هر دو قلعه بکوشند و جمعی از بیلداران و سقاوران و مارورت و دیگر
آلات توپخانه و مصالح مورچال فرستاده دو لعل خان که راجه اورا در پای کیله برسم
چداولی گذاشته بود چون از رسیدن لشکر ظفر پیکر خبر یافت از کنار عمود نهصد او نیز مقتضای کار طلبی از
همانجای بازگشته بلشکر دلیرخان شتافت و ملحق شد و چون سلک جمعیت مجاهدان
منصور درست گردید بوکالت و اهتمام تمام بمحاصره هر دو قلعه پایه استحکام
مورچالها پرداختند و کمند تدبیر بر گنگره تسخیر آن دو بلند حصار جمع آثار انداختند دلیرخان

بانرزه خان و حسن خان و جوهر خان و جگ سنگ و دیگر بندهای بابت که در تهانه
سوپه بودند بتعاقب و تعبیه آن معتمد فرستاده و این کرده پرنده رفته چون مخالفان استماع
قضیه آنها فرار نموده بودند معاودت نمودند و از آنجا که احتشام خان تهانه دار پونه رسیده
خبر قبایل ازبک در طی وقایع حضور پرنور گزارش یافته بود جبل طلبی روز کار جواب سرانجام شده
آن بی سعادت ارادت بکمال شوم توأل قباد خان سردار جای او تعین نموده رخصت دادند
رای صاحب از حاجی پور معسکر فیروزی بموضع کوچ که در پای کوه نزدیک بمورچالها نزول
خجسته آثار های اهل لشکر بر کمر کوه و اطراف مورچالها و در و دیوار ان نصرت شعار ترتیب
دلنگ شده انوار نیرو و بهمکاره ارای پیکار بودند و مخصوص آن دو حصن حصین
در مرتبه مدافعت و مقاومت بکمال سعی و کوشش منمودند و در قلعه بر روی جمعی
مورچالها رفته مرد انه مسلم و تاکید بظهور میرسانیدند چون یک پهر قلعه روز بالصدمات
متواتر توپها که علی الاتصال بران میریختند شکست و انهدام یافت دلیر خان سپاه جمعیت
برای تحریص نموده ششم توأل آنها باستظهار یقین بزوال خدیو جهان دلیرانه بران
پهر یورش کرده برزار ان برآمدند و جمعی صدمه قطعات آن قیام داشتند تا بتاب و مدارا
نیاورده بجوطه در مقابل پهر مذکور است در خزیدند و مبارزان فیروزی لوا علم نصرت
بالای پهر افراشته باهنگام آن پرداختند و درین یورش و اویزش جهان کاریان

بولایت سوادی مردوه درآمده بغارت قتل برداخته و بدین جهت کار بران تیره روزگار
تنگ ساخته و بردستم شوال خان مذکور را با همراهان رخصت نموده تعاقب ایشان کرده
بان لشکری شایسته و بدست جیرمهن بیک و ملودیجان در بیخ قطب ملکوس قیام دارد
که ایشان از طرف بولایت بر آن مخذول درآمده در تخریب آن بکوشند و رعایا و متوطنین
آن زرمین را که هنگی در کیش ضلالت و آئین جهالت اند حد الکه توانند بقید اسر آورند
باستوای شجاعت پژوه از جهت ستوه آمده و بعزم جنگ کرایه بالجمله در بیخ کرمسی
از جمله خان غدار اندیش قمره دردن باراده دستبرد و شبیخون بمورچال کرایسکه آمدند و چون
او با همراهان خبر دردو هوشیار و آماده حرب و کارزار بوده کاری نتوانسته خائب و خاسر برگشتند
راقوی دیگر از انهار فرصت نموده پرده داری ظلمت شب بر مورچال ریول یک روز پیشتر حمله آورده
وچون او در فعالش مغلوب غفلت و بی خبری بوده بر توبی رد در مورچال او بعد رفته آنها
یکرا منهزم رانده و مابقیان ریول یک را در لونجه یکسر از پای درآورده و چهار دهل
مجروح کرده چون صدای این در دیگر بلندشد زبردستان اردوی خصوص لشکر دلیر خان
باجل ناگهان خان نهمت نشان رسیده بهجوم آن در لونجه تاخته و چهارتن را طعمه صمصام
انتقام ساخته بسیاری را مجروح کرده رانده و بقیه السیف بیم جان برآورده پناه
قلعه در فتند و روزی دیگر فریقی از ان خبث کرمسی بقصد برداشتن شبهای کشتگان

قاهره حرارت فرو آمدن نمیارستند لعوه با مجده چون آهن بر زمین کوهسار و سنگ زار لعوه
و نشیب و فراز بسیار و راه تنگ جنوب معوه بعد از هفت فرسخ راه از غارت اکنعوه از انجا در گذشته
بر دیک کتل کوه کهوره دایره کرده و نشیب را آهن پاسداری و هوشیاری بر برده و بر دیگر
بسیوالپور آمدند و داود خان از انجا بست قلعه گذرته رفته بر صفات از ملاحت و قطب الدین خان
با مهراجان بست دره کوه کهوره و نام کهوره نزدیک قلعه گذاری رفته بجز ولایت اهل کفر
و غوای بر درخت و از سنگ آن بوم اسیر بسیار گرفت و مواشی بیشمار بدست آورد و
بیت و نهم توال که داود خان و قطب الدین خان هم بخت گشته باتفاق یکدیگر بست قلعه کوه کهوره
شتافتند چون افواج قاهره بای قلعه رسید از اعدای نابکار نصد لور و هزار پیاده چنگ جرار از قلعه
برآمده با قراولان جیش منصوره بجنگ در پیوستند چون این خبر بداود خان رسید با لشکر و
قطب الدین خان با لشکر کوکر راجپیسکه را با سپاه لوهانه فرستاد تا راجپیسکه و لشکر
بهنگام رسیده سلک جمعیت صلابت کیش جماعت شجاعت منش بدار ارام گزیدند و خون
جوشان مرکب را میجستند و بقصد انتقام از کشته قلعه رو حصار عافیت ساختند و
منصور محمود ای دامن کوه قلعه سوالش زده و ویران ساخته اسیر و مواشی بسیار بدست آورده
و دران نواحی دایره کرده و صباح دیگر باره بلند مصمم دامن قلعه لوه کرده و ان کده
و تنگا و کوته را توخته و خراب کرده دایره کاه برگشتند و چون اکثری از زمینداران عاصیان

وتخته برنب دهند ما کروهی از ترک اندازان و توپ افکنان ما او وات توپخانه برزار
آن برآمده بر کوب خاصیان مسکوب باشند و کار بر آنها تنگ سازند و بت بهادر
دی قعده از دمدمه مرتب گشته بجوار آمده راجها چندی از مردم جوتیس نموده که دمدمه مذکور
می دانی برفی که سوای متهور بجنبه مزید استحکام قلعه الصدات نموده بود و برج بغدیان زدات
نصب نمایند و او نیز روز دمدمه در برابر آن برج منصوب شده و مبارزان توپخانه از برج
راجوتان البته برزار آمده اهل قلعه از مشاهده ایشان ترویج دهد یارش توپ و تفنگ و
هر شش حقه و سنگ و دیگر آلات الش تا یکپاس بعد از نماز دیگر منصور دیاطلب خان
دمدمه مربور برداخته ترین مانع جمعی دیگر از راجوتان عمده البته در مورچال بودند تا
دلیرخان با مداد بهادران جلادت کیش رسیدند و پس از ایشان زیردستخان دلیرخان
دار دخه توپخانه خصوصا رسیدند و بکاه جدال و قتال گرمی بدرجه از طرفین نمایان شد و
کوشش و جان دلیران و دلاوران بظهور رسید و بموجب سکه نوکر عمده البته بیشکه از
کرداران بصدر کس بود و چندین از راجوتان و پاکزاتیان خان نثار گشتند و بسیاری از دلیرخان
مغایر بتغیر توپخانه زالجه بعد از ان سوبهکن بندیله و ترکتاز خان و جمعی دیگر از ایشان
معاونت بهادران نصرت نشان تعین نمود و دلیرخان دیگرت سکه متصل دمدمه
ایستاده تا کبه جنگ و کار زار اتمام پیش برد کار میکردند بصدمات توپخانه منصور در برج

کریمداد رسید برج مذکور را با برج دیگر متصل آن خالی کنند و در پناه دیوار حصار جای گرفتند
و آن مردود بی تصرف بهادران قلعه گشاد در آمد و چهار روز ایام یغما و تاراج خان تهماسب دار
پوره خبر رسیده بعد از جمعی از معتمدان در موضع برکوب ماوی دارند ابوالقاسم و عبدالله پسران
خویش را با جمعی از تفنگچیان خود و رستم خان و خلیفه ابوالمکارم و راجی و دهایی پسران افضل
بیابوری و برخی دیگر از بندهای پادشاهی مرتبی تعیین نموده روانه کرده چون نزدیک
بدان موضع رسیدند سیصد سوار از اشرار در آنجا بودند قرار نموده و سپاه نصرت شعار
بر سر ایشان رفته حمله کردند بالجمله چون سودای ضلالت کیش بر دماغ ایشان سلطنت
داشت بدون جنگ قاهره آگاه گشته بیقین معلوم شد که از عنوان حصن متین کوه نشین
کار آمده عمده نخوت و پندار ایشان تیره روزگار بوده و سپاه ما از آنجا و مردم کار دیده آن
محصور بودند بی تامل و صولت اولیای دولت مسخر خاطر شان و اندیشه ما از فوج بحر اموج پس از آن
بحاصره حصن راجکده و آن بدکار پشت سنگها ریدان بازداده همگی اهل و عیال و
دواب و اموال در آن بجا خواهند گذاشت و آن سلاله بحر و قهر متفرق خواهند ساخت
و اگر بر جاده سرکشی و عصیان منشی ثبات قدم بوده بمسلک مستقیم متابعت نمودن
بردارند بکرامت و مرحمت خاطمینان اختصاص نماید مال حالش بخدایان و تفنگ و خواه
در استیصال خواهد کوشید لهذا رای صواب نما چنین مصلحت کرد که راکا بسته خدمتی فرستاده

از پیش رانده بدروازه قلعه رسانیدند و نبردی مردانه روی کار قرار شد تا
از اعدا به تیغ براق و تیر ان دشمن شکن سر از هوای تنها برداشتند و بسیاری مجروح
گشتند و چندی از تابینان رایجه و دیرخان و کیرسنگه جرمردی بگلگونه رزم گلگونه
معدودی جان سپردند در راه عبودیت و باختند در آنجای انجا همگان جدال
و قتال کرده رایجه هر ساعت خبر میگرفت که کار چیست و کار رزمگاه انجا منتهی
خبر رسیدن سواری متعهد منصب سوار پور رسیده از انجا برق صفت بر انور خان تهانه دار
بلاغات می آمد که عمده راجها و دیرای منتخب خود با لشکر کثیر بکمک رایجه شتافته
زنهار خام کرد که اگر آمدن بلزم فرمان پذیری و عبودیت قصد سپردن قلاع و حصون
بزودی او بای هر است بایین عزیمت صایب و اراده پسندیده مایه
مورد الطاف خسروانه خواهد گشت و نه کشته مال و ناموس و جانش در امان خواهد بود و البته
آمدن او کار نیست چه عنقریب بمیان عون عنایت انحضرت و نروی بخت و دستگیری بوالعجبی
مال او رنگ نشین کشور اقبال تمامی قلاع و ولایتش مسخر خواهد گردید و او در مراجعت از
اندک مسافتی باو رسیده پیام رایجه گزارد که آن خزان مآب جواب کفتی در حال خود
نزدیک بحضور رسیده ام انچه مقتضای بینش و دور اندیشی خواهد بود بعمل خواهم آورد و
پس از ساعتی تبسم کنان طوعا بوسته نزدیک مراجعه رایجه رسید ان نازنین کارشناس

رفته ذخیره و اسلحه و توپخانه و سایر اشیای در دوران با تعجیل در آورده و چهار سوا
در همین روز بیخ قلعه دیگر موسوم بلوه کره و آن کاکره و تلی کوته و روبهره پیش کش کرده بعرض رایه
حسبیکه براجه بجالسنگه سنبلیه و در دست عقب حصن لوزنده هر سه برباد رایکدیگر مین بلوه
ات ره نخود و اندرمن برادر خصوص و فوجی برای تصرف قلعه روبهره تعین شدند و
بقیاخان نبیانه دار پونه نوشته و هزار و نیم صد سوار رفته جها قلعه دیگر بتصرف آرد
و سوار کسان نخود قلعه مردم لوسود برآورده قلاع مذکور بیندهای مالک
حواله نمایند و چون دلیرخان بمنور در پای قلعه اجامت داشت راجه سیوا را ایراقات
رایه را لیکه نخود حاکم مذکور فرستاده باد ملاقات نخود آمی خان تهانه پرور بعیدار ملاقات
دور است یکروز باز ملاقات و نشست و جلد هر دو سه روز مرصع و دو تومان از نقد آنها مقرر شده
رخصت نمود و چون بیشتر که سیوا نبار مال اندیشه و مصلحت بسنای خاطر گوارش
یافت راه آشنایی آمد و شد کسان راجه گشوده بعرض رایه لوسود بلاغ نقاط
هوش افزود و پیغام پیام و امیدیت هراه اطاعت و دین ساختن آنها بخیه آشنایی خاطر آن
مدبر فرمان عالیت ان بکرست عنوانی منیع برشمرده فصل دیگر التماس نام او باطاعت
الوارش از پیشگاه حذافت و چون التماس کهه بعرض رسانیدن بجالیون و حلیت
بوجب استدعای آن زبده راجهای عظام از جناب سلطنت مرسل گشته بعرض روز

یک زنجیر فیل طلا رخصت نمود و کریمخان را همراه کرد و تا قلعه کندله که از جمله قلاع
سر راه ما و لیالی و دول و در حصانت و متانت مانند نوزده برج بود رفته بعد از اطراف
قلعه مذکور سر دادن آن مرد خان که بقبوله دلی معروف شده بود سپاه را از آنجا رخصت کنند
و فصل اول قلاع متصوبه اینست نوزده برج رود راک کندله کهمدار کله
توه کالک کده تکوته روهره مازندرک ماهولی بهمدار درک مل کوک
روپ کده یکت کده موزمن مالک کده روپ کده ساگر کده مرک کده
انکوه سون کده مان کده مالجمله چهار دسم نفی مجبر بر وفق قرارداد سپاه اسپهان
پرستش نزد رایه آمد و چون خبر جنول اجمیر و لدیانی بود را سپاه اشرف اصفهان
قاهره آمده بود رایه بودیخان را بضبط انجا تعین نمود و بیست یکم شهر ربیع الاول سنه
قلعه کندانه را در نشست کروهی معسکر ظفر پیرا بود رفته آن حصن رفیع و متحصن منیع
ملاحظه نمود و اهتمام و سعی و بذل در ترتیب ضروریات آن کوه و بیشه ای دیده بنور
دیده بلیکر کاه برگزیده و ازانجا موجب التماس آن عمده را اجهه شبهاجی پسر
ارشد، مکرمه و احسان منصب پنجهزاری پنجهزار سوار برقرار کرده قرار بر حصر غوطان مشتمل
بر منبع درین روز رسیده بود رایه او را بمقام دیوان طلبیده بجای سیک بخشی لشکر
ظفر اثر ساخت و بنوشتهٔ او تسلیم این عطیه عظمی نموده و از انجا خوشحال و بیک بحر فیل

باس زنقره داد و پس از چند روز وزیر از راه لکده رسید و چون عادل خان بیجاپور
قبل ازین مصدر تقصیرات و در نجمه تاخیر و اهمال در ایصال وجوه پیشکش گشته
درین اوقات برای اصلاح کارهای ناهنجار خویش ملا لعل نامه را که در سلک عمده
اعاظم دولت او انتظام داشت نزد راجه فرستاده بود بیست و ششم ربیع الاول که او
بشش کروهی مسکوطر رسید راجه او دیرا با منشی خود استقبال او فرستاده و ملا یحیی
برادر زنش را که مدتی قبل ازین خنجر کراز زنش نافته عاصی طالع در سلک بندگان درگاه
آسمان جاه منسلک گشته در ان جا پس فیروزی بجوز دستوری و مدد داد
پس از سه روز که ساعت ملا احمد بجواجه متوجه نمود که راجه را آنسکه و کرلنگ
رفته او سه جا ورند و آنها اندک مسافتی طی کرده در اثنای راه با و برخوردند و او را
اورده براجه ملاقی شد آن عمده راجهای عظام مراسم تکلم داشت و احترامش
بجای اورده همدوش اسپ عراقی با زطلا و یک زنجیر فیل با زنقره و دو تغور
از نقره پیش انداخته با و داده با و شایق رخصت نمود عادل خان مصحوب او دو زنجیر
فیل و برخی جواهر و مرصع آلات برای راجه فرستاده بود و چون ازانوقت مارکه سوا
برسم گرمان بسلح آمده براجه شیوه تا این وقت بر اتفاق نبی است راجه
ملا ۲
مدتی مدار بیک قبضه شمشیر یک قبضه جمدهر هر دو با زمرصع با و داده بتکلیف براق

نمود اکنون کلک حقایق نگار رشته سخن را بدکن رانی گذاشته بخبر وقایع
حضور پرنور می پردازد نور دسم ذی حجه که خبر فتح قلعه پورندهر و کیفیت آمدن سیوا رد
راجه جیسنگه از عرصه شهرت آمده راجه بمسامع جاه و جلال رسید بشارت مصحوب
شادیانه اقبال نوازش آمد و عواطف خسروانه راجه را بعطای خلعت خاص و سرپیچ
خاصه با زمینکار و یک زنجیر فیل با یراق نقره و جل زربفت تواضعه دو هزار
سوار از تابینان دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند منصبش از اصل و اضافه بهفت هزاری
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و کنور رام سنگهه خلف الصدق راجه مذکور
دولت اندوز خدمت حضور پرنور بوده بعنایت خلعت و برخی از جایر مرصع و دگر نخیر ماکر
فیل نوازش یافت و از عمده های آن حدود دلیر خان و داود خان در رابطه سنگهه بودند
دگرگون سنگهه بر حسب خلعت مباهات افراختند و یکهزار سوار از تابینان
دلیر خان دو اسپه سه اسپه مقرر شده منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار از انجمله
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بنج دار از اصل و اضافه راجه بجای سنگهه مذبور
بمنصب سه هزاری سه هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه دگر سنگهه منصب دو هزار و
پانصدی دو هزار سوار و ترکتاز خان منصب هزاری سیصد سوار بلندی اندوختند و
دیگر بتادر خورجال باضافه مناصب دیگر موافق نوازش یافتند سوم محرم برای سنگهه

والدر البهیه جیوت سنگه از وطن رسیده دولت اندوز ملازمت اکثیر حاصل کرده
بعنایت بیچون و رسم مرصع بر بلند شده نورد سم مذکور و خلعت فاخره و زین طلا کار و
ارنس شریف بهمال کلغی مرصع و کارچری بهار چشمه و یکجقه مرصع و
ارجمند مهر اعظم بوجه عاطفت بنهمت ها، نه آن کوهر درج سلطنت را بعطای مکوصد رمز نوازت
درین ایام از وقایع صوبه لاهور بمسامع حقایق مجامع پیوست آوازش خان برادر حوله
خلیل الله خان مرحوم در فیصلدر ماند و بجوجهان کرزمان را بدرقه نموده مرخص والای
بادشاهی افتخار خان مرحوم ماں و ملنف خان و میر بهاء الدین پسران اصالت خان مرحوم و اراجان
و عزیز الله پسران خلیل الله خان را در برادر زادهای او بوده و کامیاب خان ضعفی اسلام
سمت قرابت با دولت بعطای خلعتهای ارجمند کیورت آورده و نمر خان
مهین خلف خلیل الله خان را که فیصلدر همین بود بمراسم خلعت کوت نوازش یافته
و محمد یکتای بفوجداری ماندو تعین یافته بعنایت خلعت و اضافه منصب هزاری و اقبال

ماقبل مسعود در بلند شد تعین راجه جیسنگه با عساکر منصوره بسرکوبی بعد و اطراف زد

مهم سیوا بجهت ولایتها بود هر یکی معتبره از ارباب دانش و دیده وری در پرتو
کیاست و خردپروری در مناط جمیع امور خصوصاً شیوه ریاست و مردمی همان والا بود
بی بهره و محروم نصیب افتاده و از ازل او را مقتضای نقصان فطرت و استعداد با

مرتبه اصل و نژاد جوهر ذاتی بصیرت و بینش منع و کوهر بی بهای ادب سنجی و مصلحت
در نظام احوال جهانیان بدان منوط و مربوط است که لابد نگشته پنهان در آیینه سلک
مسلک زمانه بی نظم قواعد آمال و امانی بورطه خسران و زیان نزدیک و دور افتاده از هر جنبه کمند همت
ندامت و پشیمانی اندوز و دو لب یاشد در از کج اندیشی و باطل پژوهی خرمن و سامان خویش
دانش مخالفت عقل و دانش بسوزد و بارقه صدق انیمنی از رحال عادلان حاکم جابر
بر تو ظهور نمیدهد چه در اصل فطرت از جوهر شعور و دانایی مجرد و منعوض فرد مایه بر آدمی
لیست محروم است همواره از مهم صلح و جاده صواب عاقل و زیرکه بکارهای شایسته
داند نشهای خام خود سازد محل حیرت و ناکامی میکردند و دیده عاقبت بین از
قبایح کردار نپوشیده بود کار خویش از زبان مار نمی داند از جمله نکوهیده کارهای شایسته
داند نشهای یکی آنکه در ان ایام خبر رسید که صوبه دکن مرکز رایات اقبال و اراضی
ممالک جاه و جلال بود و آن ناحیه قابل امرا لیاقت باب بقصد ارث و استحقاق باره حکومت
آن ولایت بسیله امور دولت و اماریش کمال فتور و اختلال در اصل حضرت شاهی
موجب و دگران باعث اطناب است باسکر ظفر اعتصام و امرای عظام کمر کار انها
معظم خان بجهت لوای توجه بسیج نمود و بر افراخته بدان صوب نهضت فرمود و بدین
آوان کورنش حصن حصین بیدر و قلعه متین کلیان را جرار و قهرا مفتوح ساخته

تغیرات ایشان می کرشنوای مملکت تغیر براو غلبه و استیلا یافته بر بعضی قلاع
او و بحدود ولایات آن ناحیه فریب اطوار بعضه کار براو تنگ شده و
که قلعه بالا را که از معظمات قلاع خاندکور است متصرف شده در رفع تسلط او
سلطنت وجهانبانی شده در بساط بر سریر نوازش و اولای عرایض منبع برمدام
و محتمل مراارام خدمات و دولخواهی و رسیدن وجه ان تنکش و دیگر پیشکشها
بدرگاه سلطین پناه فرستاده چون عذر پیوسته و خطا بخشیده و فضل بدریا و کرم گستر از
جلادت اصابل و قدرت این سریر آرای اقبال و اورنگ نشین کشور افضال
عاطف تاکید نامه بر حال او نوشته و مامین تجسس و تنبیه براو نفصیل و ترحم و مدارا
لشکرها در گذشت و قلعه قاهره دکن را نیز فرمان شد در بیست و نهم او در حصه
استیلای آن متصور شد کوتاه کند و بمداخله قلعه قاهره و حفظ قلاع دولت
فرومانده عادلیان مدتی صید از سر او مضمون ماند و چون هم آن مرد
سرداران خجسته طالع و دیگر موجبات اسباب مامتداد نمی دید و نمی پسندید عهده
این مطلب اقدام نمود خبر که آن ناکار کرده فرمان کلامت عنوان عادلیان
عرضه داشت که او نیز قلعه خویش بر سر ان بدکیش نهاده و صانع عاکر دون
از انطرف مدد و استیصال او میکوشید لشکری پویز او نصب در قمع و اهلاک

از انجا که حاسد کور را دیده عاقبت بین و عقل مصلحت کزین بخود و کوکب تره بخنش فروغ کاوت
و مقطع ندارنست قدر این نعمت ترک و عاطف و اللان ساخته مسلک کفران و ناسپاسی
سپرد و صلح کار و سخود بوکار خود ندانسته از یک اندیشه و کوته نظری بعادت و کمان بیمال معامله
بر جذبت و حیدری کوشت و اگر چه ظاهر چنین و انمود و بنابر امثال امر اعادی دین ال
بدنهاد و قلع ریشه فساد او بلکه از مقدمات حرا بحال خویش اندیشیده صواب حان
مدانست و آن مشهور میان کر منصور و اهل بی کار و حامل باشد و بن اوقات نابر
مصلحت کار خود نیاید و سوم عجم و مواتیق سلسله جنبان یکدیگر و موافقت نکنند
منتوم بدر سنان شده بعضی و نهالی و مرای آمده و اسعادس کوشیده منغوص بعطای
دارای نفوذ و دیگر ما بحاج او و معاونت میکرد و آن تدبیر ناقص و اندیشه واهی
نیز بن و ارشه بعضه نصرت و مدد آن کافر فاجر نخواهد رزید و بدو فرستند و باوجود
تشنیع اعمال نابر مدعیات خود ظاهر نمود و عرایض منبی بر اظهار صدق عقیدت و
رسوخ ارادت بدرگاه آسمان جاه میفرستاد چون این حقایق و مخازی مراب خاطر ظاهر نظر
که پوسته از خیمگاه الهام جلاء بدرگاه پرتو وضوح افکند بدلایل ظاهره و براهین
بعد و آن ناحق شناس بسمت مکرمت و اصطناع موسوم و بکمال رسیده لدوم
درین هنگام دو عساکر فیروزی اعتصام از کفایت جهم بحوالی نهاوند کرا قرار شد

ادامه مطلب در صفحه بعد

نسخه خطی کتابخانه ملی ملک

از موقف جلادل براجه چیسکه صادر گشت بعد از تبدیل قلاع و ولایاتی
که از سیوا متصرف اولیای دولتی قاهره در آمده بود با قلع منصوره تابعه ولایت سالوره
در تحت تولیه و مضافات آن حکمکاری کشن کنو و حیات و آبی برشته
وصلابی امد صدو کوشش لکاربرد و تاپای قلعه سالوره رفته محاصره بمیعاد نگشته آنقدر ممکن
مقدور بنوکران مذکور ساخته و هر چار اجنوه مخالف اثر طاهر تصرف آرای کارزار
کشته گردد مار روزگار آنها برانگیزد تا عادلخان مادان ارکان حیات عافیت و بخیری مانده
گرامیده سرمایه هوشیاری و کارکیه بدست آرد و کیفیت این مهم نصرت پرا از امیدوا
مانسته در طی سوری بهم سال جلوس اشرف گرداند تا خواهد بود شرف وقوع یافت
بر کمال عاطفت پادشاهانه از کیف دریا نوال شاهزاده های ارجمند بمقلد و امرای نامدار را
بعطای خلعت بارایی و احسنت و تحسین سرفرازی میفرماید چون از کیفیت حال و حسن معامله
مال گرداندن یافت و کرباره خلعت فاخره از تنهای همگی مرصع کشت و چون سوبا اعظم
جعفرخان بر کنار دریای جون مزبور عالیجناب مانکیه درین ایام نامه بعبودای امتیاز و
سرفرازی آن عمده نوبنیاد معظم رتبه تازه خورشید اوج خلعت و جیغه مرصع با توسن نر بروات و
افکنده ساعی ترفیع حضور دانسته آن خان رفیع مقلد ادای مراسم مالی اندرون و بیرون
مقدم خیل روزگار بجای آورده شکیب بسته از جواهر زواهر و مرصع آلات و دیگر لوازم

رو دیهای که بخدمت وارد و غسل قیام نمود بدولتی بوقات سرمایه مباهات
اندوخت و خواجه محمد صادق بدرجه بخدمت او منصوب گشت و شعل خطاب
بمحمد زاید خلعت فاخره اسلام که بسمت فضلت و ورع موسوم است تعویض یافت
و مجموع بعنایت خلعت سرفراز گشتند جشن وزن مبارک شمسیه در این روز
فدیه بکات فرولت و فیض موهبت کنتی خدیو اکرم برای رعایای ممالک محروسه
و جهانیان را قصد مقصود و کوهر امید بدامان خواهش بود فرصه جشن وزن شمسی
اوج خلافت و کیتی ستانی عالمیان را بشارت بهجت و کامرانی رساند و اوایل
روز چهارشنبه بیست و پنجم ربیع الثانی مطابق سیزدهم آبان ارباب عشرت مالوف و اصحاب
عیش اقتراف بساط نشاط و جهانی آبادی خرمی و آرایش دیگر یافت
در ایوان فیض مکان عشرتی مبارک بزمی دلکش و محفلی خوش طرح افکنده شد وزن
مسعود این مجموعه نعل آمد سال جهل و هفتم از عمر کرامت قرین شهنشاه دنیا
و دین بحبسگی و بهروزی بانجام رسید سال جهل و هشتم جلوه جهان افروزی اغاز نهضت
شاهانه بعد فراغ از مراسم وزن همایون بایوان سپهر نشان خاص و عام
اسباب تجمل و احتشام برآراسته کرایه نخت والا پایه مرصع کلکون درای
بفرمان اقبال نصب گشته بپوتو قدوم گسترده سریر آرای

عطلت وجدل کردیدند درین جنبش خرولله که هر افسر اهبت و تجمل پادشاهزاده
ارجمند محمد اعظم بانعام یک لک روپیه مطلع انوار طلعتی گشتند و مهاراجه جیسنگ
و جعفرخان هریک بخطاب خلعتی خاص و دو لک از طریه خاصه یکی باسار طلا و دیگری
مطلع مهرامین خان مرتبه و منصب خان هرکدام بمرحمت اسپ از پایگاه ممتاز و چون
جبلت حسن خدمت و جانفشانی داود خان در سلک همراهان راجه جیسنگه منتظم
از وقایع لشکر منصور دکن بموقف عرض همایون رسیده بود عنایت پادشاه بکمراز گردید
ارتبان او را با سپه اسپه مقرر فرمودند و منصبش از اصل و اضافه بهزاری ذات و
از انجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و دکنور را که بخطاب مالم مراسم و فتاح حال
فرمودند بهزار و پانصدی ذات و پانصد سوار اضافه و شیخ لطف الله
پانصدی ذات و پانصد سوار منصب هزار و پانصدی هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و ادهم
بخطاب ادهم خانی مفتخر و مباهی گشتند و فرخ فال ولد بهین الدوله اصف خان معزز
گونه نشان بعنایت خلعت و اسپ و فیل و ده هزار روپیه نوازش یافته بمنصب
اکبرآباد در دربار تمکین گزیده مرحمت سه و سید قاسم اقتی فرستاده حسن خان حاکم تبت
بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام دوازده هزار روپیه سرافراز گشته رخصت انصراف
یافت دیگر از روسپه همراهان او مرحمت شد و شاه خواجه بعنایت خنجر مرصع و انعام ده هزار

عبدالله بیک و قلیچ بیک که تازه از ولایت ایران باستان فیض مکان رسیده بودند
اولین مرحمت خلعت و خنجر و شمشیر و انعام پانصد روپیه و دومین نهضت خلعت و خنجر و
شمشیر و انعام دو هزار روپیه مشمول عاطفت گشتند و ملا عبدالله والد ملا محمد نعمی مشهور بمکالمه در
یوم بست این استان فیض مکان از ولایت ایران آمده بود بعد ورود زمین بوس
یافته بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه و منصب شایسته کامیاب گشت و بخطاب
زمره بردیران عطا شد و در این جشن عالم افروز فروغ دیده حشمت و اقبال
مالک نهراد اجمند فرخنده خصال محمد اعظم و مکنت شایسته از جواهر و مرصع آلات معهود
در آورد و بقبول آن مامور بحسب اری برافروخت و پنج زنجیر فیل و سه هزار اشرفی از امرا
صوبه دار بنگاله بمجلس عرض رسید و چندی دیگر از امرا در خور حال شکشها گذرانیدند
تا سه روز این جشن والا برای احباب را سرمایه نشاط و کامرانی و برای اعادی مایه انبساط و شادمانی بود
در این اوقات از وقایع لشکر طفر اثر دکن و مراد این رساله سنه بعد از کتابت مهم
نیوا جنیو گزارش مدیر فته بساحت دولت و اقبال پیوست و تفصیل مافیه بعرض همایون رسید
عادلخان مملکت خطه کوکن جریم و نضرات خویش از کفایت حساب عقلت بیدار گشته
و بصدد قهر و انتقام عساکر فیروزی اعتصام منصوب خوف و هراس شده ملا احمد نامه را
رکن رکین دولت و مدار مهام حکومت او بود و بجوهر عقل و رای و بصیرت فضایل و همت

ذرمندران وسکنه آن جهت پیوسته روزگار بجهالت وضلالت وبرستش کواکب
هرگز خطه تکبر وتهلیل بکوشش باطل نپوشش آنها نرسیده بود وهیچگاه سر بربقه اطاعت
وفرمان برداری فرمان روایان اسلام فرو نیاورده بود لاجرم رای عالم آرای گیتی ستان
حق پرست چنین اقتضا نمود که بر کروه مذکور حرکت کند تا ایشان را براه راست هدایت
تکلیف اطاعت اسلام نماید تا آثار مسلمانی در ایشان هویدا آید وبدین تهور
واعوام بشتوع وفوت گیرد ولی دنیای کوتاه را در باطل پرستی
وضلالت پروی جمیع العدار بودند هوای استبداد وخودسری از سر بدر نمود و
فرمان کرامت عنوان بنام دلاور محب زمیندار ابن بدین مضمون صادر شد که
اگر مطیع اسلام گشته آثار حق پرستی ومحکومی در ولایت خود ظاهر کند وخطبه
ودینار بنام نامی والقاب سامی مزین سازد زمینداری
ولایت مذکور بر او مسلم خواهد بود والا انواع جهانگشا تجرب الولایت او را مستاصل
اهل کفر وعوایی معین خواهد گشت وکردگار او را عاشق خواهد انگیخت وفرمان
همایون زود بر وی خان صوبه دلاور گشمیر فرستاده امر فرمودند که از بندهای ناگشاده
زمیندار صلابتی شعار فرستد ودر صورتیکه استماع حکم اشرف نماید متعرض او نشود
در تعمیر آباد واستمالت عباد گشمیر بر دلاوری افزوده فصل غزو وجهاد بآن ناکجا آباد

والزام آنکه مفسدان بیرحم را بجزای اعمال قبیحه رسانیده قوم عجم و دیگر اقوام را بشرف قدم بوسی
بادشاهی سرفراز نماید و در روی خطبه و سکه مبارک و اسم عالی آثار و شعار اسلاف را
استمرار بخشد تا کلید طلسم در اشاعت پسندیدگی اخلاق بدست آید و بکمر اندیشی آنرا
هزار رو بمسکوک سکه همایون و منقش از تحف و رعایای آن دیار مصحوب آنها
بدرگاه سپهر مدار فرستاد طول و اللیث مذکور بزیارت عتبه بوسی بهره اندوخته و عرض
در برخی مواضع و ما به بعضی جاها که مغرب رو به آن به کشمیر و کابل و بنگش و بهار و بنگاله
منتهی میشود و مشرق رو به اریسه و جنوب و شمال رو به بیجاپور و خرد و کاشغر و تمام
مولتان است و صوبه بدخشان بتحقیق پیوسته رمیدگان وحشی دوازده هزار الوار
و بیاله پسر دلاور و اکبر پسران او از قوم قزلباش اند و از جمله بیست و یکم جمادی الاخره از عرصه
سبزه خان در قدس مطلب آمد و تدبر درست بکار برده بود چون این مقدمه بر خاطر
ملکوت ناظر تو ظهور انگیخت عاطفت بیکران او را بعنایات خلعت و اسپ و اضافه
منصب هزار و پانصدی دو هزار و سیصد سوار سربلند گردانیدند و مراد خان را منصب
بیست و پنج هزار که در بین مهم آن دو تحریص او را بظهور پیوسته بود بر حسب خواهش
بدین ایام مهاراجه جسونت سنگه و جعفر خان و محمد امین خان و مرتضی خان و دانشمند خان
و دیگر امرای حضور و عطای خلعت رسیدند و اورنگ زیب و همچنین امرای اطراف بعنایت

همایون

سن وضعف شیب دو قریبه واضح بعدیس که باوجود اشتداد و امتداد این عوارض
والام شمع حیات بارکات انحضرت اصرصر کرد امام معصوم متوالد بعد واطبار جاک
مدین نمط و انحصه اظهار یاس از بهبود کردند پیش نهاد همایت آنی شد در ای انحضرت
بسفر الخلافه از نقطه در حین وقتی فیض نفای میت برای انحضرت در ریاض قسم
سنوح قضیه ناگزیر انجا شرف حضور داشته باشند و به کارپردازان مکان سلطنه
صادر شد در بزفعلی در سان لوازم این عزمت کوشیده در حضرت
اختصار بکار برند و چنین سرانجام این مرتب بچندروز میکشید بنابر رعایت مراسم احتیاط
مقرر فرمودند در حبس باوجه همایون دولت و کامکاری بکشپ هزاره از چند محمد معظم خان
سرعت و استعجال بیشتر ناگزیر داشته فارسیدن رایات عالیات سعادت
خدمت اکسیر خاصیت حضرت اعلی باشند و بیست و سوم ماه مذکور آن سه عالیقدر والا
بعطای خلعت خاص و یکقطعه مروارید لوازش فرموده مرخص ساختند رحلت مغفرت آئین
موقع تائیدات ربانی و شمول توفیقات آسمانی اعلیحضرت صاحبقران ثانی
ازین دار فنا و مکان جسمانی بوسعت ای جهان قدس و نزهت سرای جاودانی
کتی که در دار است جاویدان نیست ؛؛ در خانه ای هست خردمندان نیست ؛؛
جایی که نجای امیدن باشد ؛؛ کز جیدان که در و مکه کنی جیدان نیست ؛؛

بیدار دلان هوشمند و خردپروران حقیقت پیوند واضح است که ارزش و منزلت هر کس
کارخانه آفرینش از نقص دانند در این ویرانه دیرینه بنا و کهن خرابه معمور نباشد و اوراق
مسکن و موطن آدمی گشته جاودان جای او نیست جان پاک و میهن این گوهر
نخواهند بود بلکه هر ستانیست بر رهگذر واردان غیب که چون تحفه راه ارواح و
نفوس رفیق تقدیر قادر ذوالجلال بعزم تحصیل معرفت و کمال از نشیمن آباد کشور
قدس و دار ملک اقلیم جبروت در راه هبوط آیند و بمصلحت حکمتی ربانی بر مرکب قوالب هیاکل
و مطایای هیاکل جسمانی راکب گشته آهنگ سیر صحرای ناسوت و میل وادی ظهور و شهود
بعد از قطع مراحل مادی و مدت بدان خطه عمارت اساس نهاده بر رسم مسافران
بجناب وطن نزول اندازند و بصورت طلسمان تعلقات ایشان بر حسب قضای
روزی چند بمقتضیات و احکام آن درسازند تا بدستیاری قوی و مشاعر و مدد
حواس ظاهر و باطن کمالی بسبب معرفت حضرت الاهی بیابند و مشاهده عجایب صنع
و غرایب کارگاه کن فیکون نموده بقدر مهلت و استعداد در ساحت دیرینه جهان
افرین در تصفح اوراق آن همت گمارند و فریضه وقت مستعار و دل نسپارند
لذات ناپایدار اندوزند بیمار لذت گشته از کوی بی بهای عرفان بدرد ناشناسی رخت آن سرای
رجوع بموطن اصلی و سرمایه عیش و سرور ابدی جنت مدت آرند و پس از سالیان

بازگشت ازین سیر همواره از انظار کوشش برای جان افزای انهب النفس المطمئنه ارجعی
الی ربک راضیه و مرضیه در شبستان خلوت فرمان طلب در رسید بخشودی در صادر ای سلم
نافذ قضا کشته تا بمنک کعبه وصال و عزت بارگاه وصلت ارتحالی این دار فنا و وصال
ساحت این بیمدد بخوف و غارت افنا برگزند و در پایه سلطانیار بهرستان
انس و کنور روح پرورقدس رسیده بتمهید فرض رحمت و عنوان ازدیاد مثوبت بر دوام
و بهره مند حضور ابدی شوند و جاودان بمشاهده ابواب جمال و جلال حق لایزال ادرا
بهم یافته و لذات دایمه ان نشاه بیزوال موصول روح در راحت و مشمول امن و آسایش
خاصه برگزیدگان بارگاه احدیت و دست پروردگان لطف صمدیت که ازان گروه
قدسی شکوه اند بروان ملت اسلام و سلطین دین پرور والامقام چه این رتبه عالیشان
در علو مرتبه دانند و رفعت منزلت نفس در دانش دین خداداد موبدان و
صاحبان نفوس زکیه انگارند و راحت جان بتقریر چون این سمت بلندشان تقدیمه
تنگ فضا و فطرت ارجمند و خوی نفس پسند موبدان قدسی منشان همواره
طالب رفعت و اعتلا و جویای عروج بر معارج اعلا است علی الخصوص افاضل مندی
و موهبت ایزدیان سر مدارج دولت و اقبال کوه دنیا، فضیلت مرتبت کامگار
در سلک آن منهج برخطر رشته انگاه و اشیاء خزامی در رعایت مراسم دین پروری

واختلاج عظیم در اعضا بهم رسید و در روز دوم قوت بدن در کاهش و استیلای مرض
در افزایش بود و در تدبیرات اطباء استعمال و تناول ادویه و اغذیه اثری مترتب نمیگشت و
بهیچوجه صورت صحت و بهبود در آینه حال جلوه نمینمود تا آنکه اوایل شب دوشنبه بیستم
رجب شدت مرض مترایدگشته آثار تغیر حال و علامات فساد ارتحال ظاهر شد و
احضرت به نیروی توفیق و قوت ایمان در راه رضای دلبر نخبات کمر همت بر آورده خاطر
از غیر حق پرداخته و بخدمتگذاری جدید یعنی محمد علی میرزا که در بحبوحه کمالات و فضائل
عطا شده بود مبالغه و جد اکید فرموده و از صمیم قلب مقدس اظهار تسلیم و رضا
بقضای ایزدی و تفویض بسمائی مدعی و فقیر و امیر و وزیر را از آن جاره و گزیر نیست مذکر گشته طلبه
توحید از روی کمال شعور و آگاهی بر زبان حق بیان جاری ساخته و در خلال آنحال این ابیات را
متمثل عطفت و احترام صدر نشین منکوحه اهبت و احتشام زند مجدرات زمان ملکه جهان
بیکم صاحب و چندی از پرده نشینان حرم عفت و پرستاران بارگاه عزت را احضر
اندرز حضور بودند از زاری و خضوع و بیقراری نهی فرموده و تراجع و صبر و تجمل و اعطاء
سعادت جاوید تحلیه بحلی آورده بکلمات قدسیه آنان را خاطر نشان گردانید و سوگواران را در
مصیبت راضی بقضا بخشیدند و پس از لحظه طایر روحش بپرواز روح بفتوح آن خاقان بزرگوار
از غبار ماسوی پاک و پرافشانده بهوای سیر حدیقه قدس و گلشن بزرگان جنان طران تحفه

گرانها حاضر شدند بخت بیدار اسقاط نمازروزه با انکه هیچگاه از سجده و سوق فوت نشده
تمام مهلی خیلی برای قضای صوم و صلوه مقرر شد و پس از آن در برج متشمس طایر
روح فردوس آشیان الحضرت در آن مکان مشتقر شده و بعد با مرنواب عصمت مآب فرشته
و نعش معدتش را با ایران در نزدیک مع مذکور است نقل کرده باین ترتیب میس و سنت رسول
امین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین با دای مراسم غسل مرد نصه و بعد از
تقدیم وظایف تجهیز و تکفین جسد نور لکس را در صندوقی از صندل کذاشته و در واره
روح مذکور را مسدود بکشود و نعش معطر را آئینی تابوت از قطعه برآورده و از در واره
شیر حاجی که محاذی آن در واره بود کذرانیده بر دوش حصار بردند و هوشدار خان
صوبه دار با جمیع بندهای پیشخانه همراه کشتی همکام صبح بکنار دریا رسیدند و تابوت
رحمت نثار آن برادر عفران مرور دکار آرا آب کذارنیده بر وضه منوره که
برآورده معمار همت ارجمند آن حضرت است و مرقد منور نواب مرحوم خاص خورشید
احتجاب بعد تمش نقاب رابعه اطوار اسه اماریکم بیکمان معظم مابوی مانوان عالم رور
زمان زمان صفوه نسای دوران قدوه مطهرات ایوه مقدسات ملکه ملکه حصار مالکه
نمایان مهبط الوحی پروردکاری مولد الطاهر معصومه زمانی ملقب دوم مریم مانی مهد علی ممتاز البرمانی
در بای ست و کیفیت آن برهکاه قدس در کتاب مبطان مالکیت نامه مزروح

جانور پشت عجارت اروب مالکیت

سید محمود و قاضی قربان و سایر صبی و نقیب بر جنازه المخوف انوار معرفت نثار کرامت
و بعش مطهرش ابدروان کشند برده بجوار رحمت ابدی سپردند اللهم کما وصلت علاقی
البشر و الفت و قطع اصول البغی و العناد و هدم مبانی الجور و الاعتساف و نصبت رایات
العدل و الانصاف و اعلام الاسلام الدین و ترویج الشرع المبین حتی بلغت دولته اعنان السماء
و مقطع الغصاء و نورت بلوامع سلطنته اقطار الارض و سواطع معدلته اقاصی البر و البحر
اکناف و اوراج الدنیا و اطرافها سکنه فی اقصی درجات الخلد و علا علیین و احرزه جنات
اهل الحق و الصدق و البر و التقی و رفقاء المعصومین و زمرة الحور العین تاریخ حلت معرفت است
الحضرت را یکی از نکبه بجان شاه جهان وفات کرد نفیسه دوم این صحیفه لئال ابرد
حسن در سلک نظم کشید قطعه چون شاه جهان خدیو دوران ملکت
بر جات بعزم عقبی از تخت حیات جست ز عقل سال ماجش را گفتا خود شاه جهان
کرد وفات مدت زندگانی آن سریر آرای سلطنت جاودانی بعطا و بخش
سال و سه ماه قمری و بیست و هفت روز و بعطا و چهار سال شمسی سه روز کم و سلخ
ایام فرمان روای و حکم راند الحضرت سی و یک سال و دو ماه قمری و بیست و سه روز
و سه سال و چهار ماه شمسی و هژده روز بود بالجمله او احر شهر ذی قعده از سال المخوف فصل و
عنوان دولت اجلال و فتوح نفیسه بعد این خبر مکلفت اثر از دست گردی اگر ابا بر جشنده اخبر

مرحمت فرموده که هر درج سلطنت اراده والاقدر محترم معظم در موجب حکم شرف
بصدور خلافت مرخص گشته بودند رسید و آن عالی جنبت نیز با لشکر والا تبار رحل رحلت
طی آن مسافت نموده اوایل رمضان آن سنه خجسته مقرون گردیده بعد از سیر
و ورود زیارت بقعه مبارکه رفته مراسم پرسش و تعزیه بلکه قدیم سریر قدسی نزاد مکرم
و دیگر پرگنیان استاد والا بجای آورده بر حسب امر اعلی وظایف خراب مراسم
و خدمات قرار تقدیم رسانیده و مکرر مجلس مولود با سعادت در سرای سلطنت مزار و
خواتین عالیمقدار در خور و سزاوار منعقد ساخته با تفاق اهل استحقاق و اطعام صلحا و علما
روح مقدس آنحضرت را سرور و راحت بخشیده و سید محمد و قاضی قربان و زمرشاه و
ارباب فضل و اصحاب تقوی کرامات سنیه بجا آورده و جمعی اوراد روز
سیم ماه مذکور در دارالخلافه شاهجهان آباد بعد از سماع این واقعه
جانگداز رسیده خبر وقوع این سانحه وحشت اثر را شنیده از سماع این واقعه
ایذه خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قرین هزاران غصه و الم و رهین اندوه
و تحیر و سکته
و انقباض و قطرات عبرات بر وجنات همایون فرو باریده و جوشیات بحر
و شکوه و وقار سلطنتی و وسعت دریای صبر و حوصله جهانبانی آثار قلق و بیقراری
کمال متزلزل و کوه وقار از جای رفته و بحر شکیبائی از انحصار کبر از مشهود

بود و اشرف خان صوبه دار و حراست قلعه مبارکه دار الخلافه تعین یافت و چون معاودت
رایات عالیات بدولتی مقرون قرار یافت در منزل راسل راپور دولت
دولتخانه و ملجات تمنی عزت و احترام مجلس ارای دولت همراهی نشته در منزل
سلطنت خانه و مقرر شده از راه کنار دریای جون که در هر طرف باغی خلد آیین و عمارتی
دل نشین بجهت دولتخانه والا ساخته شده طی مسافت فرمایند و چون موکب
خاقان قدر شان بعد از وصول بسیفر الخلافه تا ارم مراسم تعزیت و تسلیه مجددات
نتی عفت و اخیات پردازند در قلعه مبارکه اقامت نمایند اشرف معلی میکارا
مکان سلطنت صادر شده در منزل دارا شکوه را برای نزول اشرف و صفدر
و در منزل دوم مرزبان صوبه دار کابل را که پیش ازین جریده از انجا رسیده بود بعطای خلعت
خاصه و اسپ با زطلا و جمدهر مرصع علاقه مروارید نوازش فرمودند و رخصت معاودت بدار الملک کابل
نمودند و در منزل شتم هوشدار خان صوبه دار اکبر اباد و اصفهان موکب جلال بعطای خلعت
همایون فاخره و ورزد یگر عبد الله خان فیروز جنگ امیر الامرا و دولت زمین بوس دریافتند
رایات عالیات کوچ بر کوچ طی مراحل نموده سلخ ماه مذکور در ساعت فرخنده
مسند الخلافه اگره بحضرت شاهنشاهی از موضع بهادر پور بر کشته از راه دریا
منزل نزول اجلال گردید بهر اکرام یافتند و پیش از وصول ایشان مرکز سلطنه صفدر دارا شکوه

اکلکه قدسی نقاب کورنش بر بسند و در انکبر روشنند و چون بندای سلام جلوس فرمود
حکم لازم الامتثال بعتبه شبستان اقبال حاضر آمده کورنش رسانیدند از کنار آن پرده ارای
هودج عفت و بختیاری بجمیع مراتب هرزاری خلعت فاخره مخصوص شده و بعد از چند روز
دیگر باره کدخدای همسر آن تقدیر را در سدره بهمایون آثار مرحمت انسور ساخته ملازمت و دولتخواهی
و اخلاص ملکی اطوار مروسم پای اعتبار و اعتمار بجای آورده شکنته نمایان نظر انور رسانیده و بمرحمت
شاهنشاهی هر چند روز بروضه منوره پرتو قدوم گسترده مدعاوی که احرو سعادتمندی آمده و چنین
و مکرر دران روضه فیض اندوز مجلس مرادی منعقد ساخته باتفاق مجتهدین و فقرا انعام
صلی و فصله هدیه پرور بروح مرد در حضرت فردوس آشیانی علیین مکانی فرستادند
از انجا که مرضی مصلحتهای دولت و جهانبانی مقتضی آن گشت که رایات عالیات زوری
چند در مستقر خلافت ابد پیوند امن تمکن یابد مجددا رایات سریر سلطنت را
از دارالخلافه شاهجهان آباد طلب فرمودند و عدالتخان و مخلص خان و حشمت خان
خانه سرا پا جمعی دیگر از بندهای تعین نمودند بمرکز افلاک شتافته بمکان آمدن سعادت
هودج عفت یکجان باشند و چون عید بوعید فطر نزدیک بود بعواطف شاهانه و الطاف
فرودنخت مرصع و سایر اسباب و الدام خیش معزز را نیز همراه بسادرند در ایام
غلام والا ایران کرا از صاحب آن والا جاه بعلی خبره برسم سوغات آورده بود بمکان

عطام امیر للامرا بهادر بنگاله صورت وقوع یافته جهت افزودن دولت شد تمین
انیقاف انکه دو دستیاران ولایت رحنک در ازمکان جهالت و ضلالت بصدمرحله از
بهرستان مردمی دوراند برافواه و السنه بقوم بکمه مشهور بنادر قرب جوار رحنک مسکن دارد
اتصال سرحد آنمی دو ولایت بهم بمکان ایشان فرصت از بکوی رفته بردیار حمایت
وزریده بانوار و لونخانه و کثرت وحمت تمام بسرحد ولایت بنگاله آمده دو
بسکنه ورعایای بعض مواضع که بر سر راه آن گروه بود آسیب بسیار آن گروه
بدنها رسیده و انچه از قدیم الایام ایشان در آمده بغارت بردند و
کنار آن قلاع و تهانهای محکم ساخته شده تعین مردم کاری استحکام قلاع و حصون
بانواره بالتمام نیز بروی دریا سیر بخوار دستبرد آنها باخبری باشند لیکن از انجا که
آن قوم بدنهاد را در مرتبت حرب و پیکار روی آن از کثرت مزاولت و ممارست
ملکه و مهارتی عظیم است و سفاین جنگی آنها بسیار سبک و تیز رو و بکمال مرتب
تمام بر نواره بنگاله فلاله و بانکه را جهت آن دو حصن مردم بسیار و بنحو
اکثر اوقات در کمین فرصت میبودند هرگاه قابو می یافتند دست تعرض و تطاول
بسکنه ورعایا بر گشاده در انگاه اموال و اشیای آنها را عرصه انتهب می ساختند و
از هندو و مسلمان و مرد و زن چندانکه میبردند بقید اسری آورده و بعضی اوقات

غلبه و استیلای تمام آمده نهایت خلل و خرابی بولایت مالیت می رسانیدند
چنانکه در بوابق ازمنه نزدیک بهلاکی نکر رسیده بود و نهیب الخلق پر قضیه بودند در مرتبه اخیره
و خلقی کثیر از صغیر و کبیر آسیب خانه آن بجاکه هموار همت فلک نهمت این طرازنده
اورنگ خلافت را آرایش و آرامش بلاد و عباد و قمع موادر تر و فساد پیش نهاد
چندی قبل ازین در حضرت حسارت و خبر کی آن تعاوت منش و آمدن لاره آنها
بر حدود ولایت مالیت از نوشته بوزی نکاران بنکاله معروض رای نکاران گردید و از وقوف
عظمت و جلال ریع همایون برنده امرای عظام امیر الامرا سپهدار بنکاله الصوبه عز صدور یافت
در حوالی ثغور آن ولایت و استحکام قلاع و نهایی در برمر آنقوم بد کردار و اقع تشتر
از پیشتر کوشیده در دفع شر و مع خرابی کامبنی ساعی شده و قلاع تازه و نهایی
در هر جا مناسب داند احداث نموده چنان کنند که بعد راه آمدن آنها
ولایت مالیت هر سنه قصد و آسیب کردن از آن جمع تعاوت پیشه نتوانند
سمند جرئت و تاز بالکلیه قطع موادر و اف آن کرده بنهایی از آن جمع و بر صورت بندد
همت بر کشایش ولایت ارحنگ بسته بخت تسخیر جا بگام در کلید فتح آن
کهرستان و انصرف دران موجب سد طرق جرات و دست اندازی آن
کرده ولایت بنکاله است و مهره قصد ساخته در سامان اسباب این عزیمت خراشر

کوشش نمایند بنابران امیرالامرا کرامت نمشیت این مهم بر میان عهده همت بسته
و برانجام مقدمات این مطلب پرداخت و چون تهانه نوابهاند در انطرف تهانه سکرام کنده و
احکده نزدیک بدریای شور واقع است منتهی تهانهای تهانه واز انجا تا لکام
دهرکه نواره مشهور است تقاوت پروری نمی شود از نزدیک آن کدبه تا
میرزا میکرد و از انجا کیفیت و کمیت نواره آن تیر بجنان بدانسان و بهمان ذهاب
و ایاب معلوم نمیشود از همت عهده صوبه داری ابراهیم خان فتح جنگ همواره جمعی از جنود
قاهره بجهت آن قیام داشته لهذا امیرالامرا با قتضای رای اخلاص پرا نجام
تهانه مذکور از ضروریات این مطلب شمرده اوایل ضوابس سال نصرت مآل شعار اقبال
از کرکل خود با نصد پیاده بصفکی و تیراندار بجهت آن تعین نموده بعد از آنجا به
بهادر واعانت او مقرر ساخت و بهمان تهانه سکرام کنده انجا موسوم بعالمگیرنگر
محل عبور لشکریان است و ممری دیگر نیست بر دنصه محمد نریف قرار داده
هر کدام را با نصد کس برق انداز و تیرانداز و بکمک پیاده بندوقی تهانه ها تعین نمود
و بیت توپ از خرد و کلان با لوازم آنها بر انجا قرار داد و محمد بیگ ایلکس و الوکس نام
کدا جماعت داران محمد با لواره در بری لوا تعین نمود بر سبیل نوبت رهدار
برقرار باشد و در بری توپ عالمگیرنگر بیست و یک گرده مقرر شد چون آن در هنگام رفتن

بجنگ قزلباش نمود و بسیاری از مردمش به تیغ سطوت دلاوران تهماسبی کشته شدند
و از بهادران نصرت شعار چندی جان نثاری خود را فدا کردند و درین اثنا
خبر رسید که برخی از قزلباش معتمدان رحمتگ نموده شده چون الوند حسین الله
کردی بجرأت حرره کدلاه و باجوقی دیگر همت بر مقابله و مدافعه رحمتگیان گماشته مجموع
همراهان نوازنده مدفع مخذولان روان شدند چون مقابل رحمتگ صلاح در جنگ ندیده
نوازنده خود را بیک کوشیدند الوند حسین نیز بمصلحت متوقف بکنار ایهنگ شده نوازنده
آمد امیر الامرا بعد از اکهی بمقدمه لرین حسین دار دسته نوازنده و صالحان و فراق و سر اندازان
و قزلباش و مجهز بیک اهکش و کردی دیگر از منصبداران او بگذرد و با قصد کشش از اینجا نه
و چهار صد سوار از متابان خود با نوازنده باره بوای انجه بسیر روی آب مقرر بود تعین نمود الوند حسین را
با رفقای او بخط منصوص ساخته بسیر حرره بفرستند بردارند و عرصه از زمین اکهنه از حار و خس
و لاور تیره اکثر بردلاه حسین همراهان او کلهای دهنی بفرستند رسیدند قصبه
صلاح اندیشه خود با مجهد بیک اهکش و نوازنده منصور بجمعه سلدار مقهوران رحمتگ ای او بعد
و الوند حسین با نیان امیر الامرا و زمینداران انجا اوسط جادی الاخره این سال با یوان
بر سر حرره مذکور رفته همگامه آرای کار زار شدند و به نیروی بازوی جهد و کوشش
قلوه چند از زمینداران ثقاوت شعار دنیا ساخته بعد بدست آورده موجاهات

جمعی کثیر از اتباع دلاور بدلالت تیغ دلاوران نهمت پرور ملک هستی پیمودند و ترک لرزش
زخمی شده و شکست و دلاور بدسیر چون تاب مقاومت از بضاعت همت خویش
فزون دید بجنگل کهت در معانی در پناه جای خود اندیشید بقرار گرفت و الوس تعاقب او
نموده بسیاری از اتباع و مردمش را که روبه صفت در جنگل مسکن کرده بودند بعضی بسیاری
و آن تیره بخت را با اهل و عیال در سنگر کعه صحت آن حریزه از خار تعرض کرد
دلاور با نهصد دویست از مردان دلیر و متعلقان او بدنبال همراه منور زمیندار نزد امیرالامرا فرستاد
آن زبده نوشتن بعدالکریم برادر رشید خان را بحراست ای منوره
دو صد سوار و پنجاه پیاده قبچاق او تعین نمود و چون عزیمت تسخیر حالکهام در خاطر
داشت رفعه نوازه نوشت و همراهان در لکدوه توقف کرده رفته و دیگر خود فیروزی
اعتصام تسخیر حالکهام معین نمود از نیز مارفقا و نوازه بدان کروه تاخت کرد و چون از
در حالکهام سکونت کرده با زمیندار جنگ می رفت و اشتداد از مقدمات ضروریه
مطلب نمود جواب رسید رای رسید خیط طاعتیه ربطایف مراعیدها کرده نوشته نوشته
در بندرهای ولایت بنگاله بمکس داشته حواله نموده که با توشهای خود کشتیها فرستند اتفاق
چندی ازان توشهها بدست کرام کری نام یکی از متقبلان مکسه در زمیندار رحمت اورا
بعادت نکوهیده خویش با برخی از اوزاره بسرکرده ای بطرف بندر فرستاد نوصد رسید و آن توشهها را

مرد زمیندار مذکور ارسال و رشت و بدانجا بمشهور مطابقه فرنگیان بی اعتمادگشته بگرام
رشت و آن قریب را با متعلقان از چالکام برحسک فرستند و فرنگیان از سمیعه که با قافله رحلکان
در مقام مخالفت و محاربت درآمدند و برخی از سفاین آن بت پرستان را آتش زده
بکلی اتباع و کشتیهای خود بعزم سبک و دو بنواحی این استان اقبال آئین روی
بولایت بنگاله آوردند و بیست و یکم جمادی الاخره بجاه جلیه فریدا مشحون بعدیوت
لشکر و سایر آلات حسک و تمام فرنگیان چالکام و تعلق بمانه لواکهای اشرار و اجان
تهیه دار بهلوه چندی از سرداران انهارا نزد امیرالامرا فرستاده باقی را نزد خود نگاهداشت و
آن عمده نوینان آن گروه سیاه بخت چون تسلیه و اطمینان نیافتند هم از کار و اقلاع
بافتند و هم از جانب خود آنها رعایها کرد بالجمله چون بمقدمات اولی مقدمات
مهمات فتح چالکام بسعی کارکنان اقبال سلسله وار دست بهم داد و قالی را کردن
آن مهم بهمت آمد امیرالامرا دیگر بار بمصمم نخوه برگ امیدخان خلف خویش را
با دو هزار سوار از تابینان خود و سید اختصاص خان با رسه و سیل سنگ سبک و مایه جان و
کن کمپنی و چندی دیگر از منصداران دیوانی در پشت لشکر خان بهم کوچ بهمراهی نمودند
بان مهم تعین بمصحبت و هفتم ماه مذکور رخصت کرد و چون منزل نخستین بمحاذات
بامراهان از راه خشک عازم مقصد تعاقب و خان تهانه دار بهلوه نوشت که

فرهاد خان جمعی را با بلداران قبرداران و بعضی از جلادهای تیراندار و بندوقچی بجهت راهنمائی
راه در پیش جنگل تعیین نموده و شاردوم جانب میرمرتضی و دیگر همراهان را بکوتل کوه پهانه
حکمه نزول کردو این حسین و همراهانش تا نواله بلندی روبرق عزمت را انگیز کرده
بجزر نکشند و منزدهم ماه مذکور فرهاد خان با همراهان آب بهنی عبور کرد و از زندی تیر دکاروان
طی مراحل نموده بست و چهارم نزدیک بالای آزادی جا لنگم یکروزه مسافت میمانند
با نظار رسیدن بزرگ امید خان نزول کرده حامد کور بست و یکم جانب آب بهنی گذشته
با این حزم و احتیاط و هوشیاری در مناطق سپاهگری در واریست قطع مسافت نموده و طی منازل نمودند
دگوشش و تدبر تمام آرامیده در پای جوخوار و جنگلهای مراکم اشجار عبور نموده بست و پنجم
موضع فرهاد خان میرمرتضی نزول داشتند و از آنجا تا قریه جالنگم دو کروه مسافت بود
جنگل درختان انبوه و راهی بغایت صعب داشت رسیده منزل کردند فرهاد خان هر دو قدری راه را
جنگل بریده و هموار ساخته پیش میرفت و نواله پنجاب در موضع دمرنه از متعلقات جالنگم در
موضع اقامت بزرگ امید خان فرو نشست کرده بعد توقف نموده منزل حسین خان و درین بعد
غنیم عاقبت و خیم در کمین آنها فرصت یافته بادنت انکه یاغی کرطور تا نزار اواره متصور
دور است شاید و تبردی تواند نمود نواله جوتور و یک نموده بست و یکم ماه مذکور بجمعیت داخل
بر نواله گیش آمده بحکیم پور سندان حسین و منور زمیندار و دیگر مبارزان نصرت شعار

نزدیک نواره رسیده و خود نیز ترک جنگ داده که برعت سیر رکاب شد فرهاد خان
و سایر تفنگچیان همراهان سردیگر بکنار دریا رسیده و مقاهیر تره ایام را گذرانیده بشکر اسلام
رایت همت نکوفت رشد در این روز این حمیت نموده منصور بدریای کرن بهم نواره
مالف دران لطمه خورا موانع کامی بعمل درآمده اعادی بکنار رسیده کار را رشد
دیگر باره نوار جدال بشدت تمام اشتعال یافته حرب و ضرب شدید روی داد
بازدهم روز از طرفین نهایت مرتبه کوشش و ورزش بظهور رسید اخر الامر دران
موج خیز حرب و قتال و مراد غایت این فقیه آل مازندران فیروز بر آن اصل
دولت رسیده مخالفان مطلب ستیز شکست فاحش فقیه روی بوادی فرار آورده
و جمعی کثیر را کشته جمعی بگرداب نیستی فرو شد و کروهی بهوه بقید اسر گرفتار
و بسیاری از غلبه تشنگی و فرط ارتفاع حرارت آفتاب افتاده ازان راه جان بدر بردند
و از روز پس از فتح نواره منصور در دریای کرن بهولی بابس قلوه چالکام توقف کرده چندی
از اهالی چالکام در دریا مانده بودند و جمعی دیگر از اهالی رنگ در نیستان لدر جنگ کنان
آنها رسیده بعضی را کشتند و کپتان مذکور که قبل ازین با همراهان خویش خانه کرده
بانزلت از چالکام نزد امیر الامرا آمده درین هم همراه لشکر نصرت شده بود
خدمات شایسته کرده نزد دولتخواهی بظهور آورد و روز دیگر بزرگ امید خان تحفه

برچین واهین و تعلک و رهنوک سیاه و رباب و روت بتیمار و دیگر مصالح توجانه و سیه زنجیر
فیلبند آمده و میان ایشان بحث احمد و مجاهد همت آسمان پرند کیتخدا نمود
فرزند مذکور خشت کفرا، ای آنزمین که هرگز پرتو خورشید دین متین بران ناحیه نتابیده بود
اسلام روشنی پذیرفت و مردم سکنه و اطراف همچنان خرابی کفر و ضلال
نشیند بعد استماع زمره دگر و تهلیل برآورده خشت و خلقی کثیر از رعایای ولایت برگذاره
بحسب تعدیل زدیر باز بقید اسیر کفار رسیده روزگار گرفتار آمده از بادیه دور افتاده بودند
از شنیدن اخبار ایشان بکفار رستند و با مکس دمسکن خویش پیوستند الجمله بزرگ امید خان
اسارای جانگام را بهمراهی جمعی بحضور امیر الامرا فرستاد و خود با جیوش قاهره بانجا اردو زده
در صدد بندوبست انولایت شد و میانه خان را با جوقی جمعه اسیران رعایا و شیدی تهانه
بیست تهانه جانگام تعین نمود و تاج میانه را با کومکی قوی بایشان دمکی صید نوشیروانی و تهانه داری
و محافظت طرق و مسالک آن جانگام تا کنار دریای مهیمن خشت و چون آن دررا سوکه
از جانگام تا انجا چهار روزه راه و مابین جانگام و رحمک واقع است جمعی کثیر از کفار دیل
رحمک بعضی دیجارت و کفا بدشت قلعه آن قیام داشتند میر مرتضی دارد و غه توپخانه را
مامور ایشان قاهره بدان صوب تعین نمود و با سپاه رعایای ایمت بر دامنه آن قلعه
مسالک و معابر آن سرزمین را بگشود و از میر آمد و رفت رسیده بر تسخیر قلعه اقدام نمود

ونیز بظهور پیوست که زمیندار صلاح شمار رجنگ قوی از راه جنگ برامو توجه نموده بمدار
رعایت مراسم احتیاط میانه جان و مال خان و فراق و جمعی دیگر را بکومک میر مرتضی فرستاد
میر مذکور بعد از تسخیر راموجوق از بند و قحیان بگذار رودی رسیده بیست یک کروه لذ
راموواقع است نعیس کوه بود که اینجا اقامت نموده آمدن غنیم باخبر باشند رودی
ناگاه جمعی کثیر از مخالفان بهمت زنجیر فیل از جنگل برآمده بر زمره بند و قحیان حمله آوردند و
جندی را از هم گذرانیدند چون میر مرتضی ازین معنی اگاهی یافت لوای درنگ افراخته جمعی از صوبه قاهره
بدفع آن اشرار روان شد و بگذار رود مذکور رسیده بانکه آبش عمیق نبود عبور نمود
شروع در انتظام مورچال بر کنار آن نموده بودند بهرا ان دلیرانه تاخته ازان مقام عبور نموده
مردم ان ناکهان بجنگ و پیکار پیش آمده کوشش بسیار نمودند و احوالا مرتب شاب و ماندای
روی ادبار فرار آورده و سیار را ان منصور تعاقب نموده جمعی کثیر را بقتل و اسیر ساخته
اسلحه و توپ و بندوق بسیار و دیگر ادوات پیکار ازان حرب ادبار بدست مجاهدان
ظفر شعار در آمد بالجمله چون مسافت ارجنگل تا راموجوق صرف یک کروه و جنگل بسیار
یکدست و آب در کشت متعذر العبور است در راه است و در موسم برسکال همه آن راه سد
آب میکردد بالکلیه طریق عبور مسدود میکردد و درین سال ازجهت قلت اندوقه و قرب فصول
نصیب سکال نعیس انواع الجا مع برجنگ درین توقف نمانده بر رکاب امید جلال ازروی دور بینی

ومصلحت اندیشی نظر بر انسداد طرق ممالک وعدم وصول کمک در هنگام طغیانی آبها نموده
میرمرتضی تخت روانی را با همراهان از رانجی برآمده بران فرستادند ایشان او را و اورعایای او را
بدکس کول و متعلق بحاکم لت سابق میرمذکور بصولت سید برزگ امید خان از راه بیوگانگام آمد
وچون خبر این فتوحات از عرصه هشت امیرالامرا واخوانش این سال بهاول ال
بسمع اقبال رسید حضرت شاهنشاهی چانگام را باسلام آباد موسوم ساخته وان
زبده نوشیان بعنایت خلعت خاص و شمشیر با زمرصع و دورات لعل طوطیه خاصه یکه با ساز طلا
و یک زنجیر فیل با تلدیر و برزگ امید خان خلعت اورده باضافه پانصدی صد لوله منصب هزاروپانصدی
پانصد لوله و فرادخان را باضافه پنجصدی پنجاه لوله منصب هزار و پانصدی شصت و پنج لوله و میر نصیر
دارونه توپخانه را بخطاب محامد خانی و این چهار دارونه توپخانه را بخطاب مظفرخانی و میر یک را
باضافه منصب و منشور زمیندار از اصل و اضافه منصب هزاری پانصدی کارنوا حسنه آغاز سال
نهم از سنین دولت والای عالمگیری مطابق سنه هزار و شصت و شش هجری
درین فرخنده اوقات که از فیض دین پروری و عدل گستری رنجیده لوزک سلطنه
در روی جهان رواج تمام یافته و جهانیان را بمالک ارافی
امید السلام بقوت تمام صیام در رسیده روستیه بخش دیده لایشدون
دوشنبه مطابق هردهم رمضان بروایت آن ماه مهر انوار انفاق افتاد عاد

عادت شعار را سرمایه احراز برکات و اذخار حسنات گردیده سال
خلافت همیت قرین خلایق بهیت و دین بهشت بزدان پرست جلیل
هزاران خرمی و بهروزی اغاز جهان افروز نهضت رایت معلا بر پیکاران ممالک سلطنت صادر شد
که نامدار سپهدار عدیم یار کامگار جاه جلال را ادین حشمت و اقبال نهضت دریابد
اسد دولة علا احمد نه حقیقت آمد او از جایگاه ورود سپهر شکوه روزگار جهانبانی
در بلاد احمد نگر در مقام خجسته گزارش مدرقه دولت زمین پوش سپهر فلک نشان
در بقعه بعیات حشمت فاخره اساب زطلا و حجور مرصع و منصب هزار و هاشمی هزار سوار
و خطاب اکرام مجالس مولد و ارزانش شد و بکصد و بیست یک زنجر فیل و رخی سیاه زنجیر
انعام برسم مسک فرمود و بعضد و خیلهای نکی بصد شد بعد و مجموع سوار امیر الامرا
صوبه داری خجسته مجالس دانشته بزجر خورشید اثر رسید و بیست و شش نشیمن بعزم
فرو دین هلالی حسنه نزول از مطلع سعادت و کامیابی رخ نهضت بصوب مقصد بر افراشته
و در دیگر روز عید فرخنده فرخ بوای شادیانه اقبال از بارگاه حشمت و جلال بلند گردید
او از طرب در روی زمین در داد و غلغله عظمت و شکوه بگوش گردون رسانید
مالیت هزار دهای عالیتبار و نوبتیان رفیع قدر و امرای نامدار و سایر بندهای آستان جهانبان
بسیار سنه جلوس مقدس حاضر امده به تسلیمات تهنیت تارک سعادت برافراشته

حضرت شاهنشاهی فرمانروای عظمت و شکوه جهان پناهی بعادت معهود دیوان توجه فرمودند
برافراخته و پس از مجلس در ایوان علی حیدان خاص و عام را بر برگزیدن نظر مرحمت نگاه
جلوس فرمودند و بزم گاه از سنه دست دریای ایوان بخوبی آراسته گردید
و بعد از چاپاس دو گهری درازان محفل آرایان برخاسته پیشکش خاص سلطانه
کرده و بجود بخشی حرکت و صرف قوت دماغ همگان را از بخشش و زر بر ایوان
عدالت و داد گستری را ایام مهمات سلطنت و فرمانروایی و در سیع رود و طبقه ایوان شامل
ارای حضرت مخلوق نیکو پرداخته و در عدل کامل و لطف شامل مطلوبان و خواستگاران را
نیز کام دل روا ساخته بجهت ها روز بمکافات عیش و طرب و انجمن آرای در دولت بود
و ارای جشن فرخنده طالع ها و نامه رهنمای سعادت و کامگاری در محیط ابوالفتح و کشاد
ملکه بعد از نقاب خورشید ضیا بنیم صاحب را با کرام یک لک اشرفی اختصاص
بخشیده و رسانیه ایشان هم دو لک روپیه لطف کرده و بمجرد نقاب عزت
پرده ارای مشکوی عفت پرور بیگم و بیت بخش هودج عفت نور ایوان سلطنت
و دولت گوهر ارد بیگم هر کدام یک یک روپیه عطا فرموده و خشد ایضا بخلعت فاخره
گوهر درج سلطنت اکبر شاهزاده عالمیان قدر مجمر معظم بقیت خلعت خاص و باز و بند مرصع
و انعام دو لک روپیه با ضافه دو هزار روپیه منصب هزاری و دو اسپه و هزار اشرفی و هزار روپیه بهمان

کردن نجف بوستان حشمت مادرش هزار تومان مادر مجد اعظم بعطای خلعت خاص و حضور مرحمت
و جیغه با علاقه مروارید و اضافه دو هزار سوار بمنصب دو هزاری هفت هزار سوار و ولدش
گردید و در ضمن سواری بخدمت دیوانی سکار ملکه تربا جناب عدیل نقاب طراز بود و
عفت و الصاف بیکم صاحب ارتفاع رشدای خویش از تشریف غایت پوشیده از
اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار سرافراز شد و میر عالم الدین خویش
خلیفه سلطان بخدمت دیوانی سوانح نگاری سعادت از تغیر و بنیابی منصوب شد در محل
ایام وردی فرمود که الیه بخطاب خانی و شهامت خواجه سرایانعام یکهزار و پنجاه روپیه و دولت
زمیندار تب بزرگ و کنیت اطاعت و الصاف او قبل ازین بمنصب و خطاب و خلعت کامیاب
خلعت کامیابی طرفت خروانه گردیدند و چون درین هنگام رای عالم آرای حضرت جهانبانی
بگنجور کنور رمور ملک و ملت و مراة تولهار اسرار دین و دولت است حسب الاقتضا فحوا
خراین عامره رکابه در پنجم سال جلوس همیمنت قرین خبر بعرض مصلحتهای سلطنت و جهانبانی
دولت بنیاد مسنود الخلافه اکبرآباد نعلقه مبارکه شاهجهان آباد انتقال گردیده در کاره
بحصن سپهر نشان آن مرکز حشمت و اقبال در لوازق ایام همواره محال خراین و دخایر این
دولت سپهر اعتصام است نقل نگاشته در سیتور قدیم انجا بمنزل مادر خان را با انعام
نقیب لمعه بیگ پسر طاهر خان خلعت و دوازده هم ماه مذکور مرخص ساخته در بیع

کتیبه مطاع نظام دانشمند خان ناظم مهام دارالخلافه و دیگر متصدیان آن دار الملک محمد و جلال
طغرای نفاذ یافت و زودین سرانجام یابد و لوازم این امر مهم خزاین عامره بسامان مستقر
خلافت و شد و زین لایعض اشرف رسید حق دیرینه دلدار
باجل طبیعی درگذشت و چون حوری خانم جده فیض الله خان که انگه نواب خورشید احتشام
نعدش نقاب ملکه جهان بیگم صاحبه جهان گذرنده ابد رود و نعش طاعت اکیش انه
حامد کور رسد، محمد عابد برادر بزرگش و محمد حنیف دلدار ارادت خان مغفور در حصر نقصه المرحومه
بعوای خلعت لباس کسوت برآیند، نابردهم ذی قعده چون سوای فسه کرده قبل
کیفیت احوال آن مصدلت آل و فرزندان لاحقه چیسکه لوده بمنکاجاه و جلال
منفصلا بسمت گزارش یافته بظاهر دارالخلافه رسیده بود حکم والا نفاذ پیوست
و دران ایام روز بخش وزن مبارک بود جمعه سان سده سیزدهم دو بخهت ایالت
قلب آن دیار جهت دولت و کامرانی فرمان شد و دران روز فرخنده کوره را
خلعت راجه چیسکه و محض خان پدر شه لوده و بدو بست زمین بوس لیاقت معاودت
و درین تاریخ نامدار خان بخانجه سپهر کرفته بخهت آوردن خزانه عامره از دهلی الخلافه
معین شده بصوب مزبور مامور شد اکبر حاصیت لکهنو و آن خزاین بسکرون و بهلان
و برنکهار و چهار صد عرابه باریکه مستقر الخلافه رسانند و مجموع آن لوازم خزاین چندر دز بانجام

تمام داخل قلعه مبارکه شد جشن وزن وحمد قمری دریں اہم بیت قرین از دوده
وفرض معدلت ربیت بخش اورنگ خلافت وجہانبانی روزگار در عین سعادت وکامرانی
در زمانه بهم آغوش شاهد آمال وامانی بوده بموسم جشن وزن قمری آن خورشید سپهر سلطنت و
بروزی در رسیده جهانیان را مژده عشرت وشادمانی رسیده وروز مبارک بنشنبه
هژدهم فروردی قدیم موافق سوم جمادی الثانی سنه یک هزار وچهار کهری الدر ومذکور در محل
فیض بخش عمارت عیشی نه مبارک اکبرآباد وهنگامیان منگل بوقت از دو ساعت و چهل و چهار دقیقه
بخت فیروز بخت مرصع نگار را بنصب نهصد ذات امیدبر از وارفرض سنجیدن
کیتی خدیو عدل پرور بمکنت کستر زر وگوهر گردید ودریں معجن مهیج بفعل آمده از
برکات آن منبع عالی بحصول پیوست وسال جهل ونهم قمری از عهد نظر اندیشه زمان
خاقان کیهان ستان بسعادت وپیروزی پرایه انجام فته سال چهارم بر اورنگ سریر فرمان
اغار جهانی فروزی نمود حضرت شاهنشاه بعد فراغ از مراسم وزن مبارک بر سریر کردون نظیر
مرصع جلوس فرموده کاسه خلایق بر افراختند دریں روز بسته مهین تحفه دوده سلطنت نهین
بادیه نخل امنیت مالک مراد والمقصد محمد محظم بعطای خلعت خاص وطره مروارید
خاصه وکمقد مروارید ورشته اختر سمع کامگاری تابنده گوهر درج بختیاری مالک مراد،
ارجمند محمد اعظم بعنایت خلعت خاص وسرپیچ مروارید وشمشیر خاصه ومادیه نهال زمان

اقبال بیگ هراد محمد اکبر بمرحمت خنجر مرصع بعلاقه مروارید و نوکر حلقه دولت
سلطان معزالدین بمرحمت خلعت دیگر بخیر فیل عز اختصاص یافتند و جعفر خان مهردار صبه
حونت رسکه بمرحمت خلعت و مکرم خان بعطای تمغا مشمول عاطفت گشتند
دسیوار بموجب حکم معاکور رسکه و مخلص خان پیر بشده بورد و بسیاه پیر تبه
آورد بعد بندیاسیهی پرسش در حال انگ رونمای مجلس و رافکنده کالوات
ملازمت و تسلیمات عجیبی حال در حلقه بجرزه دولت زمین بوس تارک مباهات
افراخت دیگر اردبا تصدق نثر فی سبیل نذر و نثار کرده بسیم مولد
مراسم خبر وله کردید و کیج علیخان بعنایت خنجر مرصع و لذا صله و اضافه بمنصب
سه هزاری سرافراز کشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت و سید خان حارس قلعه
ارک دولت آباد لذا صله و اضافه بمنصب هزاری شش صدی سرافراز و عزیز الله ولد جمیل خان مرحوم
کدخدای شد بعنایت خلعت و لذا بخش ولد فاخر خان در اویز اراده کدخدای
بانوم و ماهزاد روبه و ذرالجه حیات سی زمیندار راجور بعنایت شمشیر با زمین کار و امرالله
نیره عبدالرحیم جانخان معتمد و بدیع الزمان پسر اقا علی مرحوم هریک بانعام پنجهزار روپیه سید محمد
صاحب سجاد جناب قدوه الاولیا و الواصلین حضرت خواجه معین الدین چشتی
قدس سره بانعام دهزار روپیه و شیخ جمال محدث و پنج کس دیگر هرکدام بمکلاد

سرافراز ساخته و پنجهزار روپیه نزر محمد سنجان و سروپایان آن بزم سعادت عطا کرده دهم
ذی حجه روز عید قربان بعد گذاردن نماز عید در بارگاه خلافت و ادای مراسم
رسوم طرز عزت
دولت طرح پرداخته طرب و انبساط طایفه اولی گوش گشت و دیباچه افتتاح مردم
دولتخواه بساط مهمانان ریخته و کیسه خلد و دین پرور حق پرست شیمه خویش
را بابت خدمت بصوب مصلی برافراخته تبرک و آئینه معمول این دولت عالم ارادت
نوید زنوند و نماز عید بجماعت ادا کرده قرین سعادت معاودت نمودند دیگر ام
سیف خان در ضبه دلدی کشمیر نزول شده بعد از چند روز رسیده اخراده ایلچی روس لوس لوف
و بعطای خلعت مباهی گشت و حسن علیخان بخدمت دلدوغگی ملتفان حضور
همت خان بدلدوغگی گزر برداران از تغیر لطف خان و بوغف خان بداروغگی
کارخانه مرصع آلات خلعت سرفرازی پوشیدند و چون فرض الله خان اراده
گوشه نشینی کرده بود داراب خان از تغیر او قراول بیگی شده خلعت یافت و دیوان
اوقاف عبد الله خان که بفوجداری حکام متهر اقیام داشت فوجداری نواحی اکبرآباد علاوه
حدمتش گشته بعنایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری
دو هزار سوار از آنجمله یکهزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه اولادش بافت و سوم بعرض
اشرف رسید و اصالتخان فوجداری مراد آباد را بدو و از دیوانی عرضه صعی طالب مرافعه

وعلیل بعد از وقوع حیاتش پرسشه بعالم بقا رحلت نمود الله ورد نجان فصول کور
بجای او تعیین یافته از منصبش سه هزار و پانصدی سه هزار بوادر او پانصد برادر آن سپه
مقرر گشت و بعنایت اقران خلعت و فرمان عاطفتشان متعاقب صدور یافت
فرار نمودن شیوا ضلالت شعار از درگاه پیشوای هدایت
از خانه تقدیر رقم مدبر نقوش حزن و نکال و طینت او بار پرورش مفطور بر سلوک منهج کمال
و ضلال یافته لاجرم فیضان حرمان از لیه و خذلان فطری پیوسته از جوانب گریبان بود
و از اقبال روی گردان گردد بمصداق این مقال رخ نافس سوای نهاد است
از آشیان فلک مثال و فرار نمودن از مسقط الرأس خود بقلعه لکهنو بالتماس این فصیله لکه بمجانبه کرنال
خطه سمت گزارش یافته بعد از تعیین امواج قاهره بانتصال او چون آن مغرور بیم هم قوم
و مسلک مستقیم اطاعت و فرمان برداری کرامند گان میان حرکت عیوق و حدت سکرانی بود
و عهده رابطه عظام را چنانکه بنیاد عهد و قول بر باد داده در صدد اصلاح کار
و اصلاح آمال آن خران مآل بود و در این وقت که آن صدالت منش را موجب جوابش
بدرگاه والا فرستادند که بصحبت حضرت رسیده شمول مراحم و انعام
بادشاهی بیش الاقران سربلند و مباهی گردد لهذا درین هنگام والا قلب اقدام
آمد حضرت شاهنشاه که مظهر لطف و رحمت الهی اند نظر بر سوابق تعصبات

با او در مقام نوازش و بنده پروری درآمدند و میخواستند که آن ناطق زوه را همین
و احسان مورد تفضل و امتنان سازند خاصه در روز خجسته مبارک رسیدن او مدت
ملازمت اکبر حاصیت دران روز مسعود قرار یافته تیغ کنور را که مخصص احکم شد
بجهت نوازش او پیشکش شده آن نقاوت منش را بعز استبوس رکاب سنیه
جایگاه خلافت رسیده کامیاب تقبیل سده سنیه گردید بعد از تقدیم آداب ملازمت
بانشره والله رباب طرب و مزلت یافت و در مقامی مناسب جای یافتند
هنگام دولت بود با ایران نامدار و نوشیدن رفیع مقدار دوش بدوش ایستاده مورد
و دران روز فرصه بخواطف کوناگون سرملندی یافته و در خیمه دولت لنگر
ملازمت اشرف یافته و از مراحم الطاف و مکارم بخشایش نه مطالب و مقاصد
خویش فایز گشته بوصول کامیاب عزت و مباهات رخصت انصراف یافته لنگر
آن تیره بخت خذلان شعار همراه با وحشیان دشت صلابت و دد و دام صحرای
جهالت روزگار بسر برده جائی از نشو خیطی نبود و هرگز شرف ملازمت
و سعادت طی پهر مقدار در بهین سرمایه تحسین اخلاق و تهذیب اطوار است در نیافته
و آداب مجلس مالکیت ها ان نمیدانست و همواره بفحوی توقعات بیجا و مقاصد
در سر داشت و خیالات خام در خاطر پخته بود و چون عواطف و مراحم

عرصه دریافته حکم شده آنچه در مالکه او صلاح دولت و اندیشه کاه آسمان جاه میرود فیما
تا بروفق صواب رفته و ملتمس آن عمده در اجابت مقرون معاطله و مماطله روا ندارد و سه روز آن
ثقات اندرین مورد بتوجهی و تحکم بر سر بعضیاتی که شده اند کوشش محمد یوسف نمود
کودکی پندارد و غروری در سر داشت فروگذاشته آنرا ندهد و شرح آن نیاورد
و از بیم قهر و عتاب پادشاه حکم در باخته در صدد چاره کار خود شد و توسل بمراحم
رفیع قدر و نوینیان والاجاه جسته اظهار عجز و مذلت پیش گرفت و چندانکه حضرت
والی بمحور تالفات پادشاهی بر حسب حال آنصدارت منش شاه
بار در حضرت کورنش نیافت لیکن سنبهای پرتش بموجب حکم پادشاه کشور ستان
بکورنش میرسید و بعنایت و مراحم خسروانه منصب و مناصب ممالک در حسلال آنحال
عرصه نشد راجه سیکه در جواب منشور لامع النور رسید میعوض داشته بود چون
این قدوی بان محدول مرتب عهد و میثاق در میان آورده منشور بجهات این حدود
اگر فصل و کمالات او نه از جرم او در گذرد هم این بنده درین منت نخواهد داشت و
را از اندرز مرده امثال و اقران میگردد و هم انموجب بصلاح پادشاهی و تشیید مهام
ارتب میماید و منهدم گشته بود آنطرف ارسلک بندگی و فرمان پذیری انحراف ورزیده
جرات بر سلوک جاده بی و عصیان نخواهد نمود برای عاطفت خسروانه آنعمده راجها را

بقبول این ملتمس سربلندی بخشیده پرتو عنوونحت لطفش بر حال آنحضرت کامل گردد و حکم
اشرف بفولاد خان صادر شد که جمعی در بدو ورود مرتکاب بوجهت خبر دادن نشیند بعد از آن
با حفاظ و حشمت زاده اش بجهت دلجوئی و اطمینان گرایدو پسنهاجی پرسش شتر از سر آثار
غیبت و مرحمت بظهور رسیده مرکوز خاطر اقدس آن بود که پس از چند روز المقهور را
کامیاب دولت کورنش گردانند و ممنون لطف و اعطاف ساخته رخصت انصراف دهند
از آنجا که با طبع صلابت مزاج آن تیره بخت از تصور شنایع افعال و اطوار نفی و اوضاع
و ادای نالایق و بیتاب از سر زد تا امر بوقوع عقیده خوف و دهشت عصیان شاه
نمود در قهر و سخط الهی است اورا بیقرار ساخت درین وقت ایلچی و نامه
فولاد خان از اطراف مرتکاب رسیده بر خاستند و کنور را سنگه نیز از پدر حال او عرض
انتهار فرصت نموده مکررت واحیال را کاریست تقریر وصول کرده در شب بیست و هفتم
پسنهاجی پرسش رهگرای ولای فرار و معدهیمای دولت ادبار گردید چون این معنی بعرض
اشرف رسید کنور را سنگه مورد خشم و عتاب پادشاه شده از منصب معزول و از
دولت کورنش ممنوع گردید و برابچه جیسنگه فرمان شد که بتعاقب آن
بغی آئین فتنه جوست دلایت شده خانه مذکور شده قبل از رسیدن او بقید
و بنا بر مصلحت وقت او صواب دید رایچه جیسنگه منصب بهزاری پرینده فتنه در کشکر طوار

تذکرة الواقعات

همراه را بجوبن تدبیر دستگیر خنده بجناب خلافت و جهانداری فرستاده مادا
عرق نفاوتش بجبین آمد و از جنین نصرت تعار قرار نیابد و بان عصیان منتش تیره روزگار
گردید و درین ایام خان زمان ناظم مهام احمد نگر بصورت داری خاندیش از تغییر داود خان مرخص شد
بعنایت خلعت و صدور فرمان عالیشان متعز و متمیز و سربلندی یافت و چون بمکان
و مقدمه مذکور حواله عزت نصیه برادر خلافت پناه جهان آرا مرکز خاطر فرض مدار
حضرت شاهنشاهی گشته بعد از عالم ارادت چنین افتضا نمود قبل از انهاض لوای حرکت
مهد علیا و سجود دولت پرده آرایان سریر خلافت و ایوان دار الملک
مجدد جلال الدین حضرت سلامت نیابت ایران در ایام موسم گرمگاه بام رسیده اجوا
باعتدال گراید بجوبخت محذره مراد فرخ عزت محجوبه اسرار نهایت تکلم بعد تشریف
روشن رای حکیم را بانعامات طبیات نهال سلطنه بزاد صوب مرخص و خشنود
باجمعی از منصبداران و احدیان و برق اندازان همراه تعین نمودند و در وقایع خلعت
و از اصل و اضافه منصب و مهتر داری سر دوات نوازش حکم فرمودند چیزی که هر اوعظمت و عساکر
اختر نوکت و نامداری بالیست شهادت و للقدر احمد محمد معظم و فرستادن آن بنا
نصرت نواخته مذکور حواله شد بدار الملک کابل مقرر شده بعد از خلافه
در سلک کومکیان رکاب طفر مآب معظم شتابد و پس از حضور و رسیدن عزت

واحترام زینت بخش براق ابهت و احتشام ملک افاق بیکم صاحب را که رونق ان
بدار الخلافه شاه جهان آباد مقرر شده بود خصوصا تکلیف نمود صفی خان را بملازمت
آن زبده سلاطین و کمال تعین فرموده معنی
تعیین بهمن شعبده وحمه سلطنت و فرمانروایی کرین نموده نهال خلافت و کشورکشای
پادشاهزاده کامگار نامدار نجیب بیدار محمد معظم ماا فی الضمیر ظاهر بدرجه کمال
تنبیه مجمل از سبب این مقصد خبر انجام انکه چون شاه عباس ولی ایران در سال چهارم
از سنین این دولت میمنت قرین بواسطه بیک پرقلیدر سلطان جلد لشکری افاغنه را
بانه خلعت پر اوازه مبنی تمثالیسته جهت ادای مراسم تهنیت جلوس همایون بدرگاه
روانه فرمود بر سم سفارت خانجه در مقام خود سمت درگاه سلطنت پناهی
تظهر بر اخلاص صدق وصفا و ابراز مراسم یکجهتی و وداد نموده بود و بدرستی ایمان
بافتضای آئین فتوت پروری و عطوفت گستری فرستادن جواب آن نامه نامی
ارمغانی لازم و منحتم بود لابد رخت خان و ازندهای عمده پادشاه اسلامپناه
ایران معین گشته در سال شصتم جلوس اشرف لوازم خلافت و حضرت
از انجا که در آمد مذکور سد راکثرت تزلزل و دولت صحبت باده و جام فتوت و دماغ
کامرانی خرد دست و سجوس را بیکبار گشته جهد عمل در ای مصمت و تقلال مملکت و

علاوه مراتب حیا و فا دانی و ضمیمه مستی و جوانی شده سررشته اکلی و هوشیاری
از نظام خشت و کامکاری بازیسته بدانست از کفش ربوده بود جمعی پرست جان
بایران رسیده در صفهان با و ملاقی شد بنجا کدو خوب برگزیده بیت و باغی آماز
نقار خاطر و غبار هاش ظاهر حسد بر خلد آین محالصت و وداد
قانون یکجهتی و لطف دین در آنست، مه اخلاص کهنه بود، او سلوک نمود و نیز در حاشیه
محک سلسله جهالت و خودبینی است بزخ بلند پروازیها فزون از اندازه مال در
قدرت خویش کعبه عزم سپه کشی و زدم از پای و داعیه فرستادن لشکر بر حدود ولایت
مالیت به لطف رمیکرد حاصل که انواع تنگ طرفی و سبک سری بکار برد، از بیدولتی
در گذشته اخری حضور در دم بیع اقبال بزوال این برگزیده دولتخلال در دو عمر
از در کاره همون بر وفق خواهش لولیان این سلطنت پایدار کارگزار است کیفر بدره
آن اطوار نیجا ریافت خنجه بعد ازین مذکور خواهد شد مالجمله بریت خان پس از
یکسال از فرح آباد ار و مرخص گشته روانه هندوستان شد و آن بدسگالی عزور
و بیهوده جوهر شعور بعد از روانه شدن خانمدکور بخیال محال و بودن دور از کار ارادهٔ
بحدوث دولت پادشاهی هش نهاد خاطر خسته سپاهی گران مایه بجانه از اطلاق
بحراسان تعین نمود و از فرح آباد روانه صفهان شد و در انجام اسباب این عزیمت خود

باهم راضه و دیگر امرای عظام و مبارزان ظفر اعتصام بدرابهم نصرت انجام مرخص گردانیدند
و بمکام رخصت آن نهال حدیقه اهبت را بعطای خلعت خاص و جقه مرصع و یک عقد مروارید
که دانهای زمرد کرانبها نیز در آن منظوم بود و سرپیچی از دو قطعه لعل بدخشان و زمرد دوازده
مروارید شاهوار و شمشیر با زمرصع و خنجر مرصع بعلاقه مروارید و ترکش با زمرصع و رخ
جواهر دیگر که قیمت مجموع دو لک و پنجاه هزار روپیه بود و یکصد رأس اسپ از انجمله سیصد
راس عربی و عراقی یکهاز زین طلا و ساز مینا کار و دیگری با ساز طلا و یک زنجیر فیل از حلقه
خاصه با تلابیر و ساز نقره و جل زربفت و انعام بیکایک روسه متعلقان عوالی طبقه کوکلتاش شدند
و اولاد کلن حشمت سلطان معزالدین محمد خلف الصدق را بمرحمت خلعت زمرد و خنجر مرصع
نوازش فرمود و کوکلتاش آصف اقتدار مهاراجه بعنایت خلعت خاص و نشان با ساز مینا کار و
جقه مرصع بعلاقه مروارید و دو رأس اسپ عربیه خاصه یکی با ساز طلا و فیل با ساز نقره و جل زربفت
و برادر سلطان صفدر و نامدار خان هریک بعنایت خلعت و یک با ساز طلا و اسپ عربی
اضافه بمنصب چهارهزاری سه هزار سوار و عزت خان بعطای خلعت و یک اسپ عربی اضافه
سه هزاری سه هزار و پنجاه سوار و سربلند خان بکرامت خلعت و نشان و یک اسپ و الله داد خان
خویش بعنایت خلعت و یک فیل و لد سابق و علی نسب بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد
از انجمله سیصد سوار اضافه و زاهد بیگ بمنصب سه هزاری سه هزار سوار اضافه و خواجه رحمت الله بمنصب

سیصد و پنجاه برادر والا صفات خان مشار الیه را بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه برادر و مفاخر خان
منصب هزاری چهار صد سوار و مجموع بعطای خلعت و برخی بجرعت اسب و مجدار و سرپیچ مرصع و
شمشیر مرحمت با دو برادر خود هر کدام بعنایت خلعت و اسپ و شاه قلی میر توزک بخلعت
خلعت و خطاب ارجمندی و دیگر بجرعت خلعت و جمعی بعطای اسپ و مفخر و مباهی گشتند و
خواجه صادق بدخشی بخدمت بخشیگری آن لشکر طفر اثر خلعت و زادی پوشیده و از اصل
و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سربلند گردید و درین تاریخ بعرض همایون رسید که
بظاهر مستعد الحلاقه رسیده است چون در مراتب نفارت بعضی تعصبات از و صادر
مورد عتاب گشته املاک و رقبات گذشته از دولت ملازمت اشرف ممنوع شده
درین ایام بدولتخانه آمده کورنش نمود و بتفقد عرض رسید هر چند
خجسته بنی در کفایه بحمیت رسیدن وجوه نذر بمکه معظمه راه ، الله و در گاه جلاله معین گشته بود
بعد از ادراک سعادت زیارت و طواف و انصراف آن عطایا و نذور را نیز
و اشراف در آن مقام ملایک مطاف بجای طیبی در گذشت نهضت
الویه مهر سپهر اوج معدلت اکبر ابد مدار الخلافت شاهجهان ادام
چون سابر مهمات دولت بسمت گزارش پذیرفت توجه رایات اقبال آن والا اقبال بجانب
و از آنجا بسمت بنگاله بیش ازینها بتمهید و جهه عزیمت جهانگشا منعطف

بار دوم ربیع الثانی در ساعتی مسعود عزم شکار روی داد بشکاران بنگاه سلطنت صادر شد
که از دولت همایون از شهر بیرون روند و بدستور معهود علمه پیشخانه بنهایت خلعت مباهی گشتند
در روز مبارک دوشنبه نوزدهم ماه مذکور بعد از انقضای سه پاس از لیل روز فیروز در ساعت
رایات عالیات بحضرت شاهنشاهی ایشان الی و فرحهای مناهی بر اوج سفینه سعادت
براه دریا روان عزیمت برافراخته در یک موضع بساحل بر لنگر عزوجاه گشت و
بهوشدار خان بدستور سابق بصوبه داری کشمیر از همین منزل رخصت یافت خلعت گرانمایه
و شمشیر مرصع با سپر مینا کار و رعد اندار خان بخدمت اختیار گری
و میر نور که از تغیر ملازمت خان مباهی شده بهرام و اندر محمد خان و دیگر خدمتگاران دولت
و طایفه خواجه احسان و فضل ثنا بیکه ذریاول بخطاب خانی و انعام ده لک دام و
کامیاب عاطفت گشته مرخص شدند و رشدای خوشحال و ملک داد و کاکو و بعلی قاهره و
بعنایت خلعت و محمد حنیف و محمد حنیف برادر اصف خان فریدون حسین و ملا نور خان مرحوم در زمره
کورنشیان آن منظور دولت بودند هر یک بانعام دو هزار روپیه بخلعت سرافراز گشتند و بالجمله
موکب معلی از طریق ساحل دریای جون روز بمقصد گشته نهضت جهان گیر آرا نمود و
از انطرف دریا شکاریان و صید افگنان طی راه مینمودند و گاه گاه بر کوتل اتر رفته میرسید
محیط گرد باد قبال ساخته بروی دریا میتوختند و بجهار ده منزل قطع آن مسافت نموده غره
جمادی الثانی حسب فیض بنیاد خضر آباد از آب سینچی جهانگشا الوداع بدرقه دهار رود

علی نه مبارک گهبانت ره والا برای وقوع این جنبش مبارک پرازنده دلدارانش فرنیه
وزن معهود بامن مجموعه صورت وقوع فیته از فرض سجیدن نهشت افق کتیبه خدا و معبود بتور
قدسی اخلاق ترازو میزان عدل را کزین مصدق آمد و سال جهارد هشم از عمر گرامت طراز
قرین سعادات لایزالی و مباهات نامتناهی برالهام مدبر فقه سال اجمل و نهم جهان اعاد نگلوسه حسن
انجام برازنده خجسته حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک ساعتی در ایوان مکان
عزوجاه سریر آرای اهبت و کامرانی گشته ازانجا بمبارکباد والای خاص و عام بر توعظمت و احتشام
گردندگان ساعتی چند انجا برقبال ارادت استه کام بخش خلایق گردیدند و بیرون نوفق و خدا گانی
آرای کزین محفل کتیبه نهاین بجلوگاه عزت و جلالی خرامش نخصه شیمه گزینه جوانش رامانی
برادر یگانه عدالتی نشستند درین بزم جهان افروز اختر سپهر دولت و کامگاری کوکبه هر محیط کوکبی و نجباری
مالک نهزاده لالا قدر محمد اعظم بعطای خلعت خاص و یکقبضه شمشیر مرصع طرف گشتند و
جعفر خان و دانشمند خان نیز بنوازش خلعت فاخره امتیاز افروخته و هر یک بلقب مالک نهزاده
طراز کوس حشمت و ارجمندی زدند سوگند و بر بلندی مالک نهزاده کامگار مجهز معظم
و مهابت الله جوشکر را با رسال خلعت خاص و لاکش نمود و یکهزار سوار از مامیان بهادر خان
و یکهزار سوار از مامیان و زیر خان و دو پیشه سه پیشه موزنی هزار احدی و اضافه منصب بخهزاری
بخهزار سوار و انجمله جهارهزار سوار و دو پیشه سه پیشه و منصب دومین بخهزاری بخهزار سوار و انجمله دوهزار سوار

مانع ایجه

او نیش بدستیاری دلالت آن دیده بینش کشود چال قدر دکمال مرتبش توانید
این است مهر تباه اندیش فتنه پروری دلسودای خام با دبر همسری افراخته بمعاندات
دکینه وری برخیزد بسی کارکنان تقدیر که بپوسته در راه داد و داستعداد این خجلت عالم گیرند الکای
کوشش زیروی اسباب ارپای درآید و مهر مغرور بدستی و از آنش با ده پندارد و
خودپرستی با بخت بیزوالش سیز و عقوبت از کردنش جام جلادت روزگار که بهر دو
او جارکرت کینه گزارد مدد و شکاری ناکامی مستلذ کشته روان بخوانش بر آید موصدق
این دعوی در بین امام نصرت فرجام کنیت جلالت و الی ایران است چهر از نقوص مایه تعرد و
بهوشنگ نژاد غرور خلیجه گرداندش با فتنه ای جهنی معقول و سیع ظاهر جهنی مخالفت و دفاق مایه
مخالفت و نفاق جرانشیده و ارکج اندیشه و باطل نگاهی خیال جنگجوی و فتنه پروری در خاطر
نشسته بود بمکافات آن از دور سپهر و کین روزگار و بخت ناکام و طالع
زبون منافقه بی ابتظار بهواخواهان این سلطنت پایدار و بخشم خصوص طوعا تعارد و بخوانش
اسعام لام کردید تا مع ای اقبال خلیفه زمان بقصد تادیب آن جاهلان دان عالم شد بر خوکری
مکریان عدم در کشید تو صبح این مقال انکه چون از فرع آباد بهوای خیال محال در آرزوات
عزمت اصفهان بلحاظ اکرمت نزل خجسته بخت در ورطه ارتکاب این معصیت لندود بود در
راه عارضه خناق بهمرسانید مریض شد و از اینکه بمقتضای اطوار بنگوهید و او صاع پسندیده

دست سطوت و صولت موکب اقبال تعظمه نادیب بر رخسار حرارت میخواند
چون منعم حقیقی و جزای کردار بد منشان بحر و بر را در کارخانه قدرت مدبع او آمال و مهمات
برای اظهار نگویند او داد اکنون کمال قدرت و مروت اقتضا آن نماید در اوقع حمایت
بر ایران زمین نعیم بادبنا بر این اندیشه قدسی اساس برسم کوه عنوان نام فرزند
ارجمند سلطنت تابنده گوهر درج خلافت اکبر شاهزاده محمد نجم موطم عرصه دولت
از دارالسلطنه لاهور بیش فرقه روی جنابی امنت گردیده چهل فرسنگ طی نموده
انبک کمه حضور نیافته و منشور لامع النور بهادر خان را در بین نعمای نخجوان ملاقات
مرخص گشته بعد صادر گشته در اندراه بر گشته بپایه سریر خلافت شتافته بالجمله خان
جهان وارده رود بارنخت فیروز و طالع فرخنده نوز مرت اندوز گشته بفیض پایه بوسی نایل
آمده روز سیشنبه بیست و سیوم رجب بشهر معاودت نموده چهار دهم مذکور را ان ارتفاع
در دولتخانه آراسته و خدایگان بر دوازنجا بروضه قدوه اصفیای کرام سلطان مشایخ
دهلی نظام الحق والدین قدس سره تشریف آورده بعادت معهود یکهفته در دهلی بجا و ران انوار
قدس انوار عطر فرموده درین تاریخ امام شاهزاده را برای حضور و عمده های اطراف را معتبر خلاع
رسالت نواخته و ظاهر خان از حاکیر و طیب الدین خان و صف سکنجان و فتاد خان از دکن رسیده
بقبل بوسی استعلا یافتند بیستم شعبان بهادر خان خلعت پنج دگانه ممالک طوایف

عقب کرارنشی خواهد پرداخت اکنون کلک سوزن نگار بر رشته تحریر و قایع خصوص
هر اولد انجی گذارشته شرح مساعی و تردد ات افواج ظفر امواج هر کدام جدا جدا سنگه
در سال گذشته بعد از انجام مهم سیوا جنابر اسباب و موجبات که در مقام خود مذکور شده
باخت ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب عادل خان مومی الیه پرداخته وقایع
و کیفیات آنهم بنصرت فرجام الزاع و انجام بر سبیل تفصیل و ترتیب بکلک حقایق ارقام
میدارد شرح تاخت ولایت بیجاپور و محاربات که عساکر جهانگشا با
بادکنهان مقاومت کرده نمود چون رایه جهانگشا سنگه باب بر انواع قاهره و ماموره
مومی الیه بعد از کفایت مهم سیوا جنابچه سبق ذکر یافته به تنبیه و تادیب عادل خان
تاخت ولایت بیجاپور مامور شده بعد از حسب الحکم جهانمطاع ست جام
سال گذشته باین عزمت فیروزی انجام با دلیر خان و داود خان و رایه راسنگه و قطب الدین
و سیوا و دیگر جنود ظفر انوار پای قلعه پرندهر کیج کعبه بیت مقصد رایه شد قول سن
نهایت و استعداد آن عمده راجهای عظام رونق یافته ملازمان مانده و بردلخان
و مکرمخان و داود و مانکوجی و مارو جی و سید علی بیجاپوری و هوجراج کچهواهه و دیگر امرا و منصبداران را همراه و شدند
منورخان با رایه فرزند سنجان و رام سنگه و برق لنداز خان و دل بختیار و حالی خان بخشی
و محمد لطیف دیوان لشکر منصور و خواجه عبده پرعالمیان و کرورهی دیگر از بندهای بادشاه

خلاصه سپاه راجه چون سنگه و همکی قریب دوازده هزار سوار بود دران فوج معین شدند و سوای
فوج خود هزار و پانصد سوار و هفت هزار پیاده بود در دست چپ قول تعین یافت و
مرکز یکه هراول بجوهر دلیری مشی عت دلیر خان منضبط گشته بر تولد خان و غالب خان
و قاجی و رستم راو و پرتهی خان و سید بجای بارهه و لونکرن بندیله و نرسنگه گوروله و دی خان
و جسونت چوبان و دانش خان داروغه توپخانه لشکر ظفر اثر با توپهای صاعقه برق انداز و اکثر توپچیان
هلندی و جمعی از مبارزان نصرت پیرا و هزار سوار رانا و همکی قریب هفت هزار و پانصد سوار تعین
یافتند و در میمنه فیروز دلاور خان لکهاز مای برانوار کرهت و امین عمده بیست و پنج سال که
در تره خان دکنی و جوهر خان حبشی و راو امر سنگه حکمران و محمد صالح توخان و
در میسره بهوسله و راجی پرتاپ فصل بی پوربان و اندرمن بندیله و سید نبی العابدین بخاری و سید
مقبول عالم و جمعی دیگر از مبارزان بیست و شش هزار سوار بودند بهمراهی امور گشتند و
سردار جرار با استقلال تمام رایه را لشکر سودیه مخصوص گشته با دو هزار دکنی و
پاچی فنزره راو و نرسنگی و سنبوجی و دولتمند خان با کره دیگر از دکنیان و پوربیان در میمنه
بندیله و هر جس کچواهه سم سی و الحمد خان و جمعی دیگر از دولدوران حلقوب شعار زنام
برشش هزار سوار بودند با او ممس شدند و مطیب الزمانیان هلال خان و دلاور خان و داود حرام
دهنروی و بیرخی از دکنیان و سید علی اکبر بارهه و خداوند میت و شیخ عبد الحمید و عبد الله ترابی و ممرز

متوجه همراهان بهای قلعه منکل شده بر سید محصوران تاب نیاورده امان خواسته
فرار نمودند راجه بعد از آگهی بر این معنی او دیسنگه بهدوریه را بجراست آن قلعه و برادر خان را
بفوجداری مضافات آن معین ساخته و رو در دیگر کوچ شده چون قلعه منکل
بتصرف درآمده بر یک سمت راه لشکر کردون شکوه بود راجه بدین آن رفته
آن حصار استوار را بنظر احتیاط درآورد حصن مذکور قلعه ایست عالی اساس که هزار
آبگیر تعمیر آنرا حفر نموده اند دو تیر اهین و ده برج بلند بر کنگره سیصد باران بعد
راجه توپ اندازان و بندوقداران دیگر احشام تعین کرده بندوبست آن نمود و پاره علف
و جیره و غیره فراهم آمد و پنجم در اثنای قطع مسافت از لوای غنیم گرد و نمایان شد و
شب هنگام مخالفان سیه بخت بر لب آب نزدیک بمعسکر نصرت مآثر آمده چنانچه آهن
این گروه ادبار پژوه است بآتش چند انداختند چون مبارزان بخت بیدار در موضع مسلک
و مسعود فرود آمده بودند بدفع مضرت ایشان پرداختند از آنجا که منهیان خبر رسانیدند
که گروهی انبوه در پیچ کوهی معسکر طرفین اقامت دارند راجه روز دیگر مقام کرده آن
و راجه را لشکر قطب الدینخان و قباد خان دیگر لشکر و فتح خانخان و ابو المحمد و سیوا و
گروهی دیگر از مبارزان فیروزی انتساب و تسبنه آن جمع شقاوت کیش را بعزم جنگ
مخالف باستماع این خبر گروه گروه از لشکرگاه پیشتر رفته بصفوف قتال آراسته بودند

بهادران فیروزمند سپری گشتند و علم و چتر و آلت و اسلحه بسیار از کشتگان آن
نجیب برگشتگان بدست مبارزان نصرت نشان درآمد و همچنین دلیرخان و دیگر بهادران
کارطلب بکار جوانمردی بر روی حلبوت کشوده عداد را نجنبیدند و حملات متواتر بر آنها بحصه
بضرب تیغ مجدد و سنان آتش بار کردند و در روزگارشان آنگونه بحصه خصوصاً دلیران
روی صولت و دلبری بر حارف نمی آورد و در دم لوای غلبه و استیلای ایشان و بشکست
دشمنان مفرق و پراکنده می ساخت بالجمله بعد از رد و بسیار از لوث بقتل مخالفان
مردود بکران قرار گرفته بودند چون روز بآخر رسید و لشکر ظفر اثر شش کروه راه مسافت بحصه
بحسم جرب و قتال اندوخته بعسکر داران حبش فرمود تا صلح و توقف نمودند و روان بحصه
بعسکر نصرت قرین آوردند چون این اخبار بمعاودت انواع کردون شکوه حبشی رسانیدند
غمان او بیقرار گشت فرزانه چنانچه شیوه دکنیان برگشته روزگار است از رد و طرف
نمایان شدند و خبر بحصه شروع در انداختن بان کردند و هر گاه سیاه ظفر پناه
همه در میکشت لب خاشاک سبکبار از تنش باد صرصر گریزان گشته بجانب اوفتادند
و همین مبارزان شهامت کیش غمان بر هم نافتند دیگباره بهمان مسلک میرسیدند
چون از آن تیره بختان بر نبود نوع ارسم چندانی از عجز لشکر نصرت لوای آمد
حمله آورده و پرتش در آمدند نبود بلاغه آنها پردلان حمله کرده دیگباره همین گزارش مبارزان

کشیده مخالفان در دوازده حصار آمده جمعی از برج و باره تیر و تفنگ بر ایشان
باطل انهنگ باریدن گرفت و جمعی از آن خاکساران ما بیمار بر خاک هلاک افتادند خان و خانه
از پای قلعه برگردیدند با لجمله رایه دو روز دیگر در آن موضع اقامت نمود بعد از آن کوچ کرده
رحل بر دیک منزل منهیان لکهنو دادند که فوجی از غنیم نمودار گشته رایه مغضوب عالم را
بر سبیل بر تشخیص خبر تعین نمود او باز گشته خبر رسانید که ما دیلی لشکر و تجملی ایشان
رایه قلیخان و الشیخان و اردوی او را برای غلط بنگاه کرد گشته رایه را بسیکه
و غلبه ایشان را متصور ساخت با سپاه خویش بر دیشان شکر کاه لشکر آراسته
و خود با دیگر انواع قاهره در آمده کار زار پیوستند از نزدیک منزل برگشته بمقابله مردودان
روان شدند نیم کروه طی کرده بود که سپاهی لشکر آن تیره روزان نمودار گردید و الحمد نیره بخت
تر زهره مهدوی نیره پهلوان و خواص ما دیگر بر دلدار ان غنیم یک فوج عظیم شده لکهنم
حمایت می آمدند و فوجی دیگر نیز از عقب این گروه بود مخالفان چون نزدیک رسیدند
بر وفق رسم آئین خویش چون پیمی و زیبی بر پای مغرق گردیدند و از طرفین جنگ نمایان
بوقوع رسیده رایه دلیر خان را با فوج هراول بدفع گروهی در جانب چپ بود صدر نشین
رایه اشاره کرد و خود بر قول اعدای که فوجی انبوه بود جمله آورشد و گرد بسیکه و
فتح جنگجویان بگرد اویش در خروش آمد جمله سنگ بجوله فرو ریزان رایه بشر از انجا عه

حصن منبع کرده بعد و تارات لورنس لور پرشاه پور را بجای نفوذ وجا، و بادیها پراکنده
قلعه را همگی بر قوم و خاک یکسان ساخته و عمارات و معمورهای بیرون حصار زمین یکسان ساخته آنچه
سپاه ظفرپناه را در تخریب آنجا مایلتی کرد بجا آورده بعد و بعد آنچه رسم و آئین جهانگشا کور
خود دران حصص حصین تحصن جسته مجموع سرداران و افواج خویش در بیرون بارگاه دولت و معاودت
جنود قاهره امور گردانیده بعد و درین وقت بادشاه آفاق بهره جوهر عبارت تره مهدوی
و سیدین معود و عزیز و چندی دیگر از رشکان ایشان بولایت مالبت اهی در آمده غنایم بیکران بدست
گشته بودند تا از افواج کیهان ستان را عزم محاصره و تسخیر قلعه نشنیدند باستماع این خبر
مرزال گشته دست از محاصره بازداشته از پای قلعه برخیزند تا بقی لشکر بیشتر در اردوی قلعه بعد
بالجمله رایه در منزل مذکور در لاوران معول را بر دست راست و پاره پیش روی لشکر ظفر
رجحی از دکنان در دست چپ و زمره در عقب بحراست و انتظام کی مقرر بعد بودند سیل
نبات انجماعه بی فطنت که اهل کمه مرفیند روزی چاوزای و دیگر دکنان را بین
مفهوم بی درست حق رفته بودند خبر فرستادند که اول غنیم نمایان شده رایه
را آنکه و قطب الدینی بادشاه رایه بدان بوستاقه بعد از ظی دوگروه بعد اول
غنیم برخوردند از طرفین بالجمله اندافته ماشتم قریقین در برابر یکدیگر ایستاده بودند
اجمی حی سیلمنب در مایه حال شد سرداران قرار دران شان طریق مواقعه سپردند

بادپشت بازنزدیک قلعه بجاپور لے سپرساخت و تا رابع الفواج بحراوراق گشته ازنجیب
نواحی و مضافات قلعه دقیقه مرعی نماند و نیز مخالفان چنانچه گزارش یافت تا لاهار را
بگشته دهها و لیها اطراف قلعه را بند چشمه سارنجت خویش نمی گذاشتند دران
نواحی ازنان و آب و اعلوفه نگذاشته بعوند و باوجود قلت آن غله و اندوه در لشکر ظفرقرین
کمبات نشده بعد لاجرم رایه و سایر دوابخواران خیرا ندیش نعاق و نادیده مردود داده
بجانب اشاهری روانه شده غبار یورش انگیخته اوند صلح و ذلت و مقتضای مصلحت دولتخواهی
لذان نواحی بجاپور کوچ کردند و روی عزیمت بسمت قلعه منکل مدهیه آوردند و کوچ بکوچ
علی مرالعلی نخصه بازدهم کنار دریای بهمرا نزل گزیدند درین حین رایه نزدیک دایره گاه رسیده
بالفواج قاهره بان موضع بسته استاد حیوف غنیم و بطریق معهود خویش عقب حداول آمدند
ازین روی بازنموده شده جوقی بطرف دیرخان روی حسارت آوردند
حاکم کورمیا د حمله مردانه کرده مارا رروکارشان برآورد و همچنین فریقی برایه خان و
نوتیا بمایه سکالستکه مقابل وی بازوی جرات و بسالت میازران مردانمند
مغلوب و منکوب گردیده راه فرار نمودند و افواج فیروری لوا بعزاردوی اعلی نزول نمودند
اکثر لشکریان محذولان تیره لام انتهاز فرصت نخصه بایل کپه رست اندازان مکردیده و
نهامت آنان اکثر کس بسزا رسیده سزای کردار خود یافتند درین ایام رایه نامه رسان

دستاویز القصه چنین از نواح نکبت آثر غنیم بگوش آمده در عقب لشکر فتح رهبر بودند
راجه بقصد این دو قابوی تسبیه آنها بران بدست کیدی رود در کنار دریای نیمرا ان مجمع دو لشکر
مابین آنها بود و از انجمله رای آمری کرده قرار یافته بگاه قرار گرفته بهر سو پویان و گریزان بودند از انمکان انجمن
صورت نپذیرفت بنابران سیم ماه مذکور کوچ کرده در موضع دیگر در کنار دریا نزول نمود
و روز چند در انمقام توقف کرده دیانت رای را در سلک معتمدان عادلخان بعد از اجرای او
باز رسیده بعضی منهیان مبنی بر مدعا اعتماد را خبر بی عجز و ندامت برایه آورد و در خلل
موضع آلات قرار یافته بود رسانیدند و درین هنگام رایه سید عبدالعزیز بخاری را با قلعه داران
مکمل مدهه تعین نموده او دیسنکه قلعه دار بتی را نیز همراهی او معین ساخت و
حفظ حراست آن حصار بی بست سامان منصفا قرار داده خود با انواع قاهره مابین شولاپور و
پرنده اقامت نمود و در بی احمال و اثقال عسکر اقبال را تخفیف داده و سکنار شته دیگر
دیگر باره بر ولایت بیجاپور رهسپار شد و چهارم جنوده طرفها از آب کشنا گذشته در انحدود
نصب سیواه بطرف قلعه مذکور معین شده بعضی بالقلعه رسیده او اخر ماه مذکور حوالی
بران یورش برده چون محصوران خبر دار و آماده مدافعت بودند حرب صعب و کار زار شدید
واقع شده جمعی از مردم او مقتول و مجروح گشتند و چون کار زار بش ترقی از انجا بقلعه کهلسه
بمانند بیت کرده از قلعه مذکور واقع است رفته قرار گرفت و چون از مردم خود بیاد جلادت عظیم

بتلاشهای مردانه وحملهای دلیرانه مسلک جمعیت آنها ازهم گسیخت وجمعی ازان
گروه اورا پرورده رایه تبع الماس کوں خون بخاک معرکه برانیخت غیرت ومظفر برادران او
داؤد محمد نصیره بهلول وغالب خان وقباد خان ودیگر مبارزان حانفشان ومیدهای اخلاص ایشان
دران فوج بودند دست بردهای نمایان نمودند ودر هر طرف جزیری سپاه نصرت شاه
ازاستیلای اعداء هجوم هجوم کارزنگ میشد دلیرخان خود را رسانیده دشمنان منکوب رسید
مغلوب میخت جمعی مخالفان ازمقابله فوج دلیرخان طریقه بگسستند خاسروناکام ازان سمت
غنان همت برتافته بفوجی درمقابل راجه ودادو خان بوقوع شتافتند راجه دلیرخان را
طلیعه یحان دست چپ خطاب داشت وچون لشکر وفتح جنگ خان راپیش روی خود
کرده آهنگ جنگ ایشان کرد آهنگ نمود درین اثنا مخذولان خیره کله قدم جرات
پیش نهادند چون لشکر بانبوه التمش در اطوفان راجه وفتح جنگ خان وجمعی دیگر از مردان مرد
پیش قدم عرصه نبرد بودند بران حمله ور گشتند وهزاهزی درانداختند اردا طوفان
عده را بقتل رسانیدند وجمعی دیگر از مشهوران حلبوت کیش شربت موت نوشانیدند
بتیغ برندگان خونریز بسیاری ازمشهوران باطل ستیز راتار وپود حیات ازهم گسستند
دران اویزش هزاهزی بیت ویکدم برداشته بهمراهان خویش نقد جان درباخت
وجمعی دیگر از راجپوتان تاب رایحه زخمهای نمایان جهر سابان برافروختند وسید سورجان زاده

را سنگه را تهور و برادرش را در فروج قتل لودیدا از روی کار طلبیده برغنیم تاخته برد ا
پسندیده بنظور رس نیدند بمشت بده انجال رابعه نیز بمدافعه اعدا غنان کرد کشته نبردی
دلیری و دلاوری خیل مخالف را از پیش برداشت و از آنجا باز بدفع کروهی از طرفی دیگر
اعاجب ارن کرده بودند برگشته لوای غلبه و استیلا برافراشت القصه دکنیان مقهور
چندانکه مقدور میسور بود کوشش و آویزش نمودند و جمعی کثیر از آن قوم بدرجه شهادت
بهادران بهرام انتقام کشته بسیاری را اسیب زخمهای کاری رسیده و احوالا مرآن
بخت و روزگار خویش برگشته لگام ناکامی داده براه فرار سپردند سپاه ظفر پناه
تا حوکروه آن گروه تنقاوت پژوه را لگام متابعه کامیاب نصرت و فیروزی
بازگشتند رابعه پس از فتح بمکانی از بشهای کنکان که تا کنار بود آمده ایستاد و اراده کرد
تا آنها را برداشتند و گرسنگه را بجزایی چند او لی در عقب گذاشته با جمعیت معهود بمرکز مطالعه
و یکباس و سه کهری از شب گذشته بمعسکر فیروزی رسید درین مدت ربه و یکبار نکشید
نفوس از دلاوران صف شکن و هزبران خصم افگن زخم نیکنامی در کشیدند
و قریب صدوبنی کس کلهای زخم ارسنان مردی حدید و مراکب بسیار از پا درآمده
برخی زخمدار گشتند و از غنیم نیز بیش از چهار صد کس مقتول و مجروح شدند و از نفور
برخی مجروحان لشکر غنیم و بدست آمده بودند بظهور پیوست و درین حنگ کور لفکی

ابن الحسن

برایشان بولدی خواص و ارزداران مخالف بلوه رسیده و از ایشان فرو افتاده و چولی را
برایشان دیگر بولدکردند بایان نیز تیری رسیده و تنها رافعان و انوار برداران آن حرب ادبار
بعد رخم تیری از دست جلادت مبارزان منصور برسیده چون با لشکر منصور
در مزبله مذکور یک مقام کمه از اینجا بطل سه فرسخ تعیین و درست کروی قلعه
پرنده نزول لطف و مقتضای مصلحت بیست و چهار روز اینجا اقامت کرده و بتواتر
اخبار ظاهر شد که عقب اهلک از کمال اندیشه و بیم خروج بحوخویش از زبان باز
داشته های دلخان منتقی شده است و با انکم سابق ترزه نام نوکر خود با چهار هزار سوار
و ده هزار پیاده بکومک لشکر او فرستاده بود درین هنگام رضاقلی خلیفه سرا از نوکران
خویش بخطاب یکه نامی و دانشمند باشش هزار سوار و پیاده و پنجهزار پیاده بمدد
و معاونت آن ضال جاهل اندیش بخرد تعیین نموده و انواع اوشش کروی بحوالی رسیده
رضاقلی بقلعه رفته بزد عادل خالست وارد و نشسته مسعود خان قلعه دار کهاول
بعضی پیوسته رسیدی چون هزار سوار از غنیم با جمعی کثیر از مقاتلان بر سر قلعه مذکور آمده ابتدا
قتال کرده اطراف کوله بقلعه رسیده و بکمر آن نشسته شدند و رفیقان مسعود خان
دانشمند مذکور نوشته او دلیکه بهدوریه از قلعه منفصل شده رسیدند مشعر بانکه فوجی عظیم
از غنیم امروز قبل لشکر تبار ان راجه دلوه خان و راجه رامسینگه و خلیفه اودی ان را با همراهان

از رونجانه بتسخیر آن تعین نمود و پس از رسیدن این مجموعه بپای آن قلعه محصوران از نهار خواسته
برآمدند یکصد کس سپاهی و حصه تن از رعایا بودند و ترره راه و بحراست آن تعین یافت و
هفتم ماه مبارک رمضان نهم سال از جلوس همایون بمحاذات نزول عساکر گردون مآثر
و با فضای مصلحت بخش روز انجا مقام شد و بظهور پیوست که نیره بهلول و سایر یاران
مخاذیل میت و هشتم شعبان بپای قلعه کلیان رسیده عنان جسارت برانگیختند و
مبارزان نصرت شعار از فراز حصار انها را تیوب و تفنگ و پاس کرده خاک ادبار بر
روزگارشان بیختند بنابرین مصلحت مقرر شد از ان محال اندیشان رهگذر سپاه شده و
بسیاری مجروح گشتند و نیره بهلول ناکام و محذول از پای قلعه برخاست و همان
که دانه چنو و غنیم در ریخت کلیان را وسیله بودند بدین طور آنرا ستافته اند و از چهارم ماه مذکور
با فواج منصور از پای پور کوه کصه مزدم در سه کروهی قلعه بلدرک نزول نمود و روز دیگر از انجا بسمت
قلعه کجولی کوچ کرد و چون بسترپک راه را با جمعی تفنگچی بکجولی نعیس کصه پور خبر آمد و قدری
باهمراهان بانجا رسید کروهی از مخالفان در قلعه و قصبه بودند از کوته اندیشی و بی
پاکباختگی بجنگ درآمده بجادله پرداختند و چندی از طرفین مجروح شدند و زخم تیری
بدست بسترپک راه رسید و شب همگی مخذولان فرار نموده مسلک ادبار سپردند و قلعه و قصبه
بتصرف مبارزان فیروزمند درآمد و سم کمنصل کجولی معسکر موکب معدلت گشت و در قصبه

درگاه خلایق پناه گردید و چون راجه قناجی و همراهانش را از فوج هراول و برکتارخان را
از فوج القلب با جمعی دیگر برای طلایه انواج نصرت پرانتعین نمود بود قناجی از بلکه دور کرده
پیشتر رفته بحراست اهل کمک قیام نمود در این اثنا شهزاده مهدوی با فوج مخالف
نزدیک لشکر فوجی بمقابله برکتارخان فرستاده خاندکور بعد اطلاع آنها در آمده گوشمالی مردانه نموده چندی
از همراهانش زخم برداشتند و شهزاده با جمعی از سوار بر سر قناجی آمده محاصره نمودند از هر جهت طرف
اول با همراهانش قبل کمک همکاره ارای کار زار شده مبارزان هر آهنگ جوان کارگر
تنگ دیدند از انسپاس فرصت آمده با یوی جلادت بجنگ کشودند و قناجی با رفقای
خویش قدم همت در پیش فرموده انجه منتهای مرتبه کوشش و سپاهگری بود بظهور رسانیده
بضرب تیغ و سنان بسیاری از ان شقاوت منشان را بر خاک هلاک انداخت و
آخرالامر زخم بسیار برداشته جان سپرد دلاوری را در راه عبودیت در باخت و بر سم راه
مجروح شده در معرکه قتال و سپاه غنیم او را گرفته بردند و سید ریحان کوشهای مردانه
بجا بسیار کرده زخمهای کاری برداشته بوضع
بارجی از همراهان خود بیکبار کوشیدند و چنین بسیار طوعا تر پیوستند بیورت رای
بهمان زخمها درگذشت و در همین روز ابوالقاسم پسر فیاض خان بر سم قراولی از لشکرگاه
برآمده بیوگروهی از غنیم ناپکار نمودار شده باو در آویختند و چون سپاهی در خور مقابله

اتفاق فوجی از اعدا بقصد این رزعت فوج دلاور خان و قطب الدین خان در آمده از جنوب و مجانب
باین سمت در خان مذکور بر رفت آمده بیک آن خان جلایر پور بران روبه صفتان
حمله آور شده آنها را متفرق ساخت و از پی بیشتر رفته در حالی که دلاور خان
و قطب الدین خان و دیگر سرداران سالم از تعرض معاندین روانه معسکر نصرت قرین شدند از
خاطر ما غنیم خویش میکرد ارای نزدیک بودند با هم پیوست نوید خان و عرب برادر زاده دلاور خان
و پیش روی لوبودند مرکب جلادت بر انگیخته و از ایراد هر مخالفان ناهنجار دراز
استیلا از نیزه سپیری را بر خاک هلاک انداختند و چون فوجی دیگر از آن خیل او مدد بکومک
رسید ظفر خان بفیل فرو آمده بر اسپ سوار شد و حمله دیگر بر آن سپاه بیدان رسید
بطعنه نیزه بمیدان و دلیری روی جرات و جسارت نشان از عرصه کارزار بر تافت و سواری را
طعمه صمصام حسام ساخته تا دو کروه در پی آن مدبران تعاقب نموده مشتاق دیدار کعبه
بعد از فرصتی دلاور خان هلاکی و سعید بیگ سپهسالار با دیگر جانبازان و چندی از مبارزان
مصول و معبی از بندوقچیان ما سپاه معسکر فیروری تعین نموده با بقیه سپاه ظفر پناه بکوه
چهری نزدیک زمکاه رسید فوجی از سمت نمین بمقابله گشته رایه جلوریز بران کرده
باطلس سرخ حمله برده بشعله مع اسپ و برق سنان آتش بار دود سواری مبارز از دماغ
حواسش برآورد و فتح جنگیان با فوج طرح و کمر بسته با لشکر التمش کوشیده بامان نگاهداشته

مخاطب بترره خان و در جلادت و دلاوری و فنون سرداری سپاه مسلم اهل دکن و
در کن اعظم آن جنس پر مکر و فن بود درین جنگ زخم تفنگ بدنش رسید و زخم
بر کفش کمدار بای در افتاد و محمد دلاش شتر سوار موکه بر گفته بروں برند و پسر خودش را
آنجا رحمای کار رسید و بر منهیان آگاه کرانش نمودند درین اثنا پرتش سیاه
دلشکر اهل گلکنده زیاده بر بیست و دو هزار بود در نهم ماه مذکور از قوابع قاهره از جایه
نهصت نموده در موضع سیاه کوره از اعمال اوسه نزول کردند و پس از شش روز از انجا نهصت نموده
در مقام اودن منزل نموده و بیست و یکم کنار آب مرکه آن نیز از متعلقات اوسه و از انجا
نابلکه آورشت کرده رسمی لشکر معسکر مخیم فتح رهبر شد و روز دیگر چندانی التفاتی
سوم ذی قعده شب هنگام فوجی از مخالفان خبر آمد که آب ماروی آب آمده و زیاده از هزار آن لشکر
فرودی اندا خصند و آب آن نحوص مردم و مرجی دواب رسید پنجم ماه مذکور کوچ شده
دیگر از کنار آن آب موضع نزول گشت و دو هم نزدیک قلعه نیز از اعمال مرکه دیوکی
محل و مقام لشکر معین شد و از جمله بعد از فصل مذکور آب مانی میسر نشد و از راه جرم و دور سیه
معسکر فیروزی توقف کرده از قوابع قاهره راجایی باز دانست و اکثری را راه ردو
رسیده چند اول منور رسیده لیکن درین اثنا منهیان خبر رسانیدند که لشکر
کاپور و گلکنده بهمت مجموعی نزدیک بکندا ول رسیده است و لیکن درین اثنا این خبر نا لشکر

قول فروج الیمنش بجانب اعادی روان شد و مدبیر خان و سردارانش فیروزی نشان عازم گشتند و خود
و آنها نیز در راه بر یکدیگر پیوستند چون بغنیم نزدیک رسیدند دلیر خان پیش روی را بصفه شد و را
را آنکه در دست همت حامد کور قرار گرفت و از غنیم غالبت و خصم خواص و پیرزاده
مهدی و دیگر سپاهیان وحید و مطلب الملکی نزدیک هفت هزار سوار و روبروی دلاوران و قطب الملکی
صف آرا گشتند و نیره بهلول تمام افغانی سپاهی و لشکری بهولیده و بانکی کهرار و دیگر مرهمای آرای
و تتر و حیدر آبادی و فوجی کمکی لوقیه مدبیر خان مقابل شده با چندانکه نصف آن جان
بجنگ نگاه متقید نشده و لشکر نه تمند جلادت بر دفع مخالفان برانگیخت و زد و یک ساعت بسیه
به سمع تیر و سنان خونریزان کروه باطل ستیز در آویخت و چهره استعمال نیزان حرب افغان شد
بدرفت اعدای بدکمال سطوت و صولت مجاهدان جنبش افغانی را تاب نیاورده روی هزیمت از
مقابله برتافتند و دلیران عصه نبرد و شیران بیشه نادرد بی روه صفان تعادت کیش را از هم
متفرق در آمدند غیرت و همت برادر نصفه های دیگر بخش حامد کور و ارش را دلان موکه
کار زار لوقیه کوشش مردانه بجای آورده و رحمداد برادر نصفه دیگر بخش رحمهای کار زار دیده
افغان و الوالمحبر نیره بهلول مصدر زد و خورد نمایان شده چندی از همراهان رحمهای کمر بخون
مردانگی کشیده و کمان را بزه و پیکان بر زه حمله حلیف نظور رسانیده کلهای رحم دلان خصار
و آتش خان دار و نخه توپخانه و حسن بیک بانکی و چمن دمدار کرده بر قی از دلان و مقدمه

قوم بودند تردد ات نشایسته نمودند و دلیرخان بهر جا غلبه از سپاه مخالف نهاده میکرد
جلادتی نهایت نامردانگی خود رسانیده دفع آنها می برداخت رایه بیرون در رفت
بعین آن خان بسالت آیین بجوساق شتابان و تلاشنهای خاقان بیقدم رسیده
تیزه بخت انهزام فرصت نفحه برصوبه ایران و در دست راست قبیله مذکور و اندکی
از قبیله دور یعقوبجوم آورده تا و بعد از فرصت یابی قدم فرزیده کوشش نایسته و جنگی لند
اما از انش سیر بر مردانگی نهاده بقی مجروح شدند و رایه را که بکومک لشکر سیه مقابل آمده بهرام
و جنگ کردن مشکوک تاهفت کروه تعاقب مجروحان او با بردو نفحه پایکوبی بسیار
و شتران ارجوشی فرزه یاردبان و دیگر اسلحه بیکران بدست بهادران نصرت نشان
افتاد رایه و داود خان و قطب الدین خان را در برابر خواص دلیر فرزه مهدوی و دیگر خیل خان
جلادت نشان مقابل یافته کرانشته تا بهمک کوک دلیرخان اوان کشته نفحه جوش کرده
بمقابله کرده بزیر تصدیان از عقب دلیرخان در آیند رخ از عرصه مقابله داود خان و قطب الدین خان
برتافته از پی بر گشتند و آنها برای محافظت دایره کاه ماندند در خلال این حال خبر رسید
دلیرخان غنیم خود رانده دور رفته اند و بموافقت اعادی هرو متفوق شده خان مذکور
با سعد کس مانده رایه بجود استماع این خبر از کوهه در میان او و دلیرخان حایل گشته
نزدیک آن خان رسید کریسکه دفع جنگان و مقتضی فیح رایه بودند با و پیوستند و از انجا کرنفیح

از عدا بودند بملازمت تبع بها در ان منصور راه عدم پیمودند و قریب هزار کس زخمی شدند و
از سپاه ظفر پناه یکصد و سی و پنج تن بقتل رسیدند و هر یکی از ایشان را بیست و چهار کس
مجروح گردیدند تا بجمله دران منزل سه روز اقامت نمود از انجا بطی چهار مرحله بتاریخ دهم ماه مذکور
بکنار آب پنجره مسافت ده کروه رسیدند از فتح آباد معروف بداراور
نزول نمود از انجا که مخالفان سیماب دلدیکی قرار نگرفته بر سم قراولی خانه شیوه سپاه دکن است
هنگام انتهار فرصت اورش نمودند و چهی معلوم نمیشد بدستیاری سیکها و مردان
با در فتار مرحله پیمای وادی فرار میگشتند و دیگباره فا بوده سلک غارت میسپردند
و انواع اکرا موال بنا بر کرانبانی و سنگینی اردو منافات آن بزرگ فرمان روا
بعید می نمود بنابرین رایه با فیضیان را برای محافظت بر اعلمت آن گروه بیشعور
گزیده و سیکبار ها خنه بر بر آن حیوش نکبت اثر زده و آنها را بتنبیه و تادیب
رسانیده بعد جرات بسیار آورند نخواهند و باین اراده جریده شتافته خیمه مخصوص
برداشت و همچنین بهمه سرداران لشکریان را تاکید کرد مخفف و سبکبار شوند و مجموع
بهمان دقایق اردو و لشکر فتح آباد فرستاده از انجا بشتاب و شتر اسوده و حلت سکنه اداد کیلومی
و چهی دیگر راه دور و دراز و مسافت بسیار بود بجهت حراست نیفتاد و در اثنای تعیین منزل
است دوم ذی قعده باین عزیمت صایب از کنار پنجره کوچ کرده بسمت دارا سیول

مخذولان را بجانشان مدبر ند بخ وبیم کرده جریده بمحمود و حاسوسان گزارش نمودند و
غنیم مردود خبر توجه جیوش محمود شنیده از دار سیون بطرف بای پور رهگرای ادبار شد و
افواج قاهره بیست و پنجم ماه مذکور از دریای سن عبور نموده در موضع مهری از اعمال برنده و
مخاذیل انجا کرد هجوم آنها نموده نزول کردند و در دیگر بر کنار دریای سمبر امزل نمودند و لدنجوز
منهیان ظاهر شده افواج مخالف بکجا وارد آمده در سه کروهی تولا پور نزول کرده اند
و بتحقیق پیوست چون عادلیان بر کیفیت غلبه استیلا جیوش نصرت شعار و هجمت
و پریشانی و اختلال افواج بکمال خوشحالی بافته و بغی دانسته هر از متعاقبه دعاقبه
عساکر گردون شکوه متوجه آمده بزودی کوشش او بریش در انها نموده لشکر ناهموار
مصحت کار در برگ نگاه دیده الوجه نیره بجز را بالشکر بخاص خیل مرور ایام
دکنت نوخو طلبیده و بر داران خویش است که بعد از ین قدم جرات و جلادت بر
عسکر ظفر قرین نگذاشته از انجا مطلوب وصولت مبارزان فیروزی نشان بر کران باشند
و بالفعل لشکر ادبار اثر در انها نموده انگاهی جیوش محمود در آنحدود و اصلت نزدیک تولا پور
اقامت نمایند و همچنین قطب الملک نیز لشکر خود سه چهار کوچ بای پور فرستاده بعضی
بحدود آنجا طلبیده است لدانجا افواج جهانکشا در بحری ولایت مخالف مرتاع و مرتفع
دقیقه مرعی نگذاشته تمام محال متعلقه بای پور را مکرر بسیر ماخت و تاراج ساخته بودند

خانه کرار نشان یافت چندین مرتبه با جنود اعدا مصاف ارا گشته هر دفعه لوای غلبه و استیلا
بر اوضه و مبارزان طرفین از کثرت حرکات و تواتر کرکات و بخشم محاربات و معالجات
یا در پای دستخوش برق و تعب گشته مرکب و دوات بسیار تلف شده لهذا امر مهندا لوم
بر خیال وارد رسیده محال نمود و نماند در خلال این حال غیر مقدمات مذکوره سر بسر
از بیگانه جاه و جلال بر آنچه بسکه صادر شده با جنود مخذول بیلی فاخره او ربک آلا معاقد نمود
موسم ملکال را ابی یکدر انداد و بعضی امرا و لشکریان را بر بیجاپور تحویل خویش رخصت نمود
مرفه و آسوده حال تدارک بموجب امر اعلی بر تکاپوی مخالفان بدنهاد و غنیمت معاقد نمود
و چون تمامت سپاه قلعه منکل مدبه و سامان اسباب و لوازم حراست آن در مرتبه نمود
و قلعه و عساکر ظفر اثر از حدود ولایت معاهدت برافراخته از تعرض اعادی مصون و ایمن نمود
با نضای رای مصلحت پیرا صلاح دریم آمیخته و قلعه مذکور را خالی کنند مناسب ندید خان را
با لشکر و قبار خان تعین نمود و سپاه بیجاپور و دیگر قلعه بر آورده او و لشکر خان از
با نضای لمعه را بیاورد حامد کور با همراهان سلح با مسطور عازم منکل مدبه شده چون بنگار رسید
آنقدر بر ساروت در قلعه بوجه بیدا نمی گشت بهر تقریبی و بیلداران دیگر مردم قلعه را
بلشکر ظفر اثر رسانده و لشکریان را از اشاره نمود و علامت دیگر قلعه را حیدر آنکه
از اطراف خانه خانه کامل النش در شده و بیلداران بحمایت کنگره قلعه را الی نصفه بعد و مرتبه

بدایع آمال گشت چون این رنجیده اورنگ خلافت را بمزید تمادی ایام و تکامل لوازم
و اتصال از سد طیلسان و اللاشکوه کرامت امتیاز بخشیده و بخانه موهبت ایزدی
جنبش طالع مسعودش رقم نصرت و اعزاز کشیده و لدرجم همچنان بارویخت احمدیش را در تاقن
پرچه بحوزه کمان مسرور و عاصیان مقهور بزوی تعفقات ارباب مودت و پیوسته لعلیان
سلطنه ابد پیوندش را در احراز فتوحات نبیه و تحصیل غنائم جلیه امداد و تبرت امالی
معاصد از کواهد صدق انتماع در این هنگام تعیین انواع حسنات بر کرد کار خان
بر سر فرزندان جاینده و سیدار کشش لوا از خواب غفلت و دادن بیکشش تمثال ماولیان
نبین ایشان لنکر چون آن تیره بخت از خلاف مقاصد کشته و ناعاقبت اندیشه
از نهج قویم اطاعت و مسلک مستقیم عبودیت انحراف جسته شیوه بغی و عصیان
ورزیده بعزم و تحمل محال و پندار دور از کار بر صدر حرکات ناهنجار گردیده همایون
نبسته و کوتمال آن خران مال سنش نهاد امت خرد له کشته فرمان قهرمان جلیل الشان
بارزش از عسکر منصور دکن بعزم قراع لنه تاخت و لایت بیجاپور بمکان حصور طلب شته لقف
صادر گشت و بایجا رسیده بیک تجرد و سعت منشور لامع النور بر گشته بامرای ان مرز و بوم
لعوخان مذکور در منزل از دریای نربده کذشته بعزم وصول بر بع گرامت ان
مباهی گشته بارندم خان در ایجا بسکه بندهای در او بها و سکه بادا و راد کن بعورتیه در ایجا

سکار بادشاهی در عجالہ آوردن آمدن میر یعقوب همراه برداشت و بیم تنبیه دلیر خان
لوقع نماند و در هر حدود ولایت جانده لشت نزول نمود مرزبان مرکور بلشکر ظفر اثر پیوسته
چون قصد ملاقات حامد کور نمود بانتظار آن نتیجه عشرت نشان آتش خان در رستم
برادر ایرج خان رفته آن جهالت پرور را بارگرش تا مع محرمان میان بندد رکردن افگنده
لے سلاح و یراق نزد او آورده و در نهایت خضوع و زاری گفت که ملاقات کرده تمهید مراسم
ندامت و اعتذار و اظهار مرید عجز و انکسار نموده یکهزار اشرفی و دو هزار روپیه
راجپوتی و یک زنجیر فیل پیشکش دلیر خان کرده بیست و هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه
در رجه قبول و مشترد عرایض بارگه همراه آورده یعقوب صبوحی حرامزاده و شکرانه اماں بر کار حامد کور
سپرده حامد کور با دو گفت و اگر سلامت جان و مال و ناموس و نعمای موطن و ولایت خویش میخواهی
باید که یک لاکھ روپیه برای سرکار کمپنی بهادر بپردازی و هر چه بعد ما بخواهی و نوصلال و تحریک تعلل
و تکاسل قدم نزنی راه بندگی و فرمان پذیری پیش گیری از انجا که آن ضلالت شعار طوعا و رغبت
اقبال و تمکین مال نتوانست نمود روز کار مهیب رعب و بیم و موج خوف عظیم گشته زوال موطن و مال
و هلاک و استیصال خود را بقدر عدم قبول و امتثال متصور بود از کار اکهی و معامله سازی
دلیر خان را دیده کوتش هوش سخته سرمایه بیهوشی کار و کور و کار خویش تلاشته و
جنس قرار یافت و بر سم حواله مواری مبلغ یک کرور روپیه از نقود و اقمشه اجناس مبلغ جواهر و

بهدم قلعه ملک درگ تعین نمود و او با آن گروه بانجا شتافته در اندک فرصتی آن
حصن متین را بمطلع زمین برابر ساخت و مبلغی خطیر و جای دران قلعه مدفون بود
با قرب جاه و تقرب اهبی در اندک وقتی بسیار و دگر اشیا برآورده بلشکر فرستاد
و همچنین حصن قلعه بهولی را در سرحد ولایت دیوکده واقع بود آن نیز بکمال حصانت و
متانت داشت تعین نمود او بهدم و خراب آن پرداخته و از آنجا مراجعت نموده پیغام
از وجه پیشکش بوصول رسیده چنین فرستاد که بسطور مرقوم و علیل گشته احوال دلالش فتور
و اختلال پذیرفته بود و سکنه و رعایای آن سرزمین را وی بگزارد آورده مستوفی شده بودند
و رخصت یابد او در وصول بقیه پیشکش و خیل بود نی بجهت سلام و اجهای او مقتضی
مصلحت نمود لاجرم دلیر خان از روی صلاح اندیشی منظور نموده رای ملازمت او را در حضرت
شرط بر آنکه سه لک روپیه دیگر از جمله پیشکش رسانیده بمبلغ پنج لک روپیه قبول افتاد
نجان مولی للنه نموده مجموع شصت لک روپیه متعاقب در عرض مدت چهار ماه ادا نماید و بیست لک روپیه
باقی را سندوی در مدت سه سال واصل سازد و دران باب محلکها از و گرفته و بنابران قرار داد
خلعت فاخره و یافته مرخص گشت خان مشار الیه از جانب سلطنت بجهت او مرسل گشته خان دلیر
نیز مصلحت تا این هنگام باز نداده بود چند بار مصمم و جزمی دیگر از مصمم لان و نیک اندیش فیل
باز داده بیست و هفتم توال او را با آنکه پیرانه مرخص ساخت و بخانه رفته ما صلاح امور

ولایت خویش و برانجام تمرد و جبه پیشکش بردانفر و چون فتاح خان فیصلداد نزاع دیرین ایام
با فیصلی اجلی موعود بساط حیات در نوردید از هنگامه خلاف فرصت و جهانداری قادرداد خان
بجای او معین گشته بجمع تحصیل پیشکش بعهده بس و اهتمام حاشت را سه کوشته تکیه جهین
پسرش را نیز بر پیشکش پرغال ماوصول منت لیک روسه ادای آن معجلا قرار یافته بجوله لیتوف
و انچه از نقود و مصنوع آلات و فیلان کوه پیکر در قبضه پیشکش بصول رسیده بجوله منور گردد
برخی را از ان ارسم خان فیصلدار ایلچور با محمد لطیف دیوان لشکر منصور و جمعی از ابنای
و باره را رستم برادر ارسم خان با گروهی دیگر با ایلچور رسانند و خان زمان جوبه را گذاشته
زین العابدین دیوان آن صوبه سدا با فرقی با نجا فرستند و انروبه بلده طیبه برهانپور نقل نماید
و از انجا بدرگاه آسمان جاه برده بمجلس عرض رسانند لجهه چون کوکلتاش زمیندار ولایت دیوکر
بولایت جانده و رسم اطوار است پیشتر از ناعاقبت اندیشی و نفاست بروس در اتصال
پیشکش منور تهاون و اهمال می ورزید خانجه پارزد ملک روسه از پیشکش سنوات ماضیه بزده او
جمع آمده بود و در داون آن تمهید مفاد بیرد فع الوقت و تاخیر می نمود و مدار خان فرمان شد
بعد از تمشیت مهم جانده بنادیان نیز بجنت غدار پردانفر و او را نیز از کرده خود عقاب عقاب سزا دهد
و آن خان بساط تمرد و زنهای سنجال بهم جانده زمیندار مذکور را بسلوک تلطیف و تهدید بجوله
آن صلالت فرجام شخص را از مدار مهام بوجه فرستاده باتمهید مراسم مذلت و اعتذار بدرگاه

وجوه پیشکش برکاکیهان مدار اصلاح کار آن ناپکار میرلاجرم خان ویرمنا برکمال خشوع و تمال
آن پیشکش ما حال بکمال را بقبول معدرت و تعهد لیمانش عفو رلات در پیشگاه حضرت
مقرر شد و پانزده لک روپیه از پیشکش سنوات سابقه و لاحقه الدام الله دایقه
سه لک روپیه دیگر بر سبیل عرضی مدلمعیس برکار و لاله رساند و از آنجمله پیشکش لک روپیه در
ماه و اصل سازد و بعد ازادای پیشکش مقرری هر ساله مبلغ یک لک روپیه از آن نهاد
و محلور زیده سر از خط بندگی و فرمان پذیری نپیچد و منابرین قرار داد آن صلد
عهده زنجیر فیل کوه تمثال و رقعه پیشکش فرستاده و چون میرلرخان خاطر از مهم یافته بر داخت و کیل
آن تیره روزگار را که درین مدت ملازم لشکر نصرت شعار بود رخصت نمود و برگشت
رفته ازانجام مرو بپیشکش پردازد و پانزدهم ذی قعده از دهم سال این سلطنت بر دار الخلافه
بجهت مزید تاکید از وقایع قاهره از حدود جابنده و قریب ماه انجا اقامت در زنجان
والیت دیلکده روان شده و ماکی ملازم نمیدار جابنده از اینجا طلبیده بود بالتماس پیش
بجنوه فیروزی پیوندد و چون بحدود والیت دیلکده رسیده کوکلتاش مرزبان انجا بقدم عجز و
خشوع آمده بابان خان عقوبت آمیز ملاقی شد و پس از چند روز بجهت برانجام پیشکش
مرخص گردید محمد طاهر کور باجنوه منصور بوری چند در آنحدود بسر برده بوجی از وجوه پیشکش
و در صدد این بقیه مانده را نیز بدین تحصیل نماید و اکرز میرلاجرم خان از آنجا بی تعلل مهمان دارد

آغاز سال دهم از سنین جلوس عالمگیری مطابق سنه بعد و هفت هجری

درین اوقات مجسته فرجام ماه مبارک صیام هزاران امیر رکابت و فرصد کامگاری
در رسیده پرتو عمارت بر جهان گستر و شب جمعه مطابق هفتم اعتدال ماروز آن ماه
مهر انور از افق اوج سعادت و منوبات بر روی جهانیان بار و سال دهم از
سنین سلطنت و فرمان روایی خورشید خلافت و جهانگیری فرین توفیقات الهی و مساعدت
اعتلا گشته و اشارهٔ همایون بدین مضمون بنگاه دولت صادر گشت که پیشه سپاه
لوازم حسن مسعود بر دیقعده بار تسدیس عید بعید فطر بارگاه خلافت و جهانداری را
در سال آذین حشمت و کامرانی بندند **تولد پسر کامگار حضرت شاهزاده محمد کامبخش**
درین فرصت مکارم پیغمبر صاحب عدل و رأفت ماه در یازدهم از منازل برج حمل
آفاق و اقبال گردید و بمبارکی و فرخی درین دولت و برکات از درون ملک و ملت بنای
خیر و سعادت از بطن گردون مهد ظهور میرسید در بهارستان خلافت تاره گلی از گلبن
دولت و کامرانی شگفته مشام آفاق را عطر گلبن ساخت و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان
مطابق شانزدهم اسفندیار پس از انقضای دو پاس و چهار گهری از روز مذکور مالکیت
ارابهٔ مخدره عفت ریتهٔ پرده گیان وارادق عزت قدم فرصیه لوازم ظهور گزارده محمد کامبخش

بجای آورده و حضرت شاهنشاهی بر فیل فلک شکوهی و تخت زرین برکوهپایه آن
منصوب لشکر شده باین مهمانداری توجه بمصالح برافراخته پس از مراجعت ساعتی چند
در محفل ملک نشان خاص و عام بر بر مصالح نگار جلوس فرموده انچه رایان کامنیخ و دکامرای کرده بودند
درین بزم فرخنده مائده هرزادای کامگار ارجمند بحضرت بیداد محمد معظم و محمد اعظم و رکن السلطنه
جعفرخان بعطای خلعت خاص مشمول عاطفت گشتند و مکرمخان بمرحمت شمشیر
طلا مباهی شد و اعتمادخان بعطای علم لوای افتخار افراخت و دادوخان بصوبه داری
برار تعیین یافته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و شمشیر طلا سرافراز گردید و بکرماجیت ولد رانا
از تغیر مکان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد منصب او از اصل و اضافه بهزاری چهارهزار سوار از انجمله
سه هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و دیگر را سیکه نبود بمنصب بهزاری چهارهزار سوار بلند
و دانت پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شد و در ینولا بنا بر بعضی مصالح
چنانچه گزارش یافت رخصت رفتن چندی مولدعنایت مالک ارقام گشته منصب او
از نخالت کورنش معروم بعد از مراجعت موکب اقبال رخصت ملازمت یافته بعنوان
تقصیر کامیاب فضل و بخشایش گشت و بمنصب چهارهزاری سه هزار سوار سرافرازی
و مرزا خان پسر عبدالرحیم خان خانان از مبادی ایام سلطنت کنیه طراز تا این هنگام
در سلک کوشه نشینان بعضو لانظار عنایت گشته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عطای

مرحمت برایان این بزم معدلت عطا شد و در این جشن جهان افروز از جانب برده ادراک
هودج عزت و اقبال زینت افزای تنی چند از اعیان دولت و اعلام ملکه ملک سریر قدس حصال
بیگم صاحب و نخله گریه ریاض دولت شعبه دوحه جمی سعادت ملکه لقدس لقاب
روشن رای بیگم و دیگر معظمات سرادق سلطنه مشکبهای نثار نخبه همایون رسیده فرمود
امرای عظام جعفرخان و محمد امینخان میرنخشب و دانشمندخان و داودخان و قطب الدینخان
وصفی خان و چندی دیگر از عمدهای بارگاه سلطنت مشکبهای لایق از جواهر و مرصع آلات
بنظر فیض اثر رسانیدند و بیکش وزیرخان صوبه دار مالوه مشتمل بر دو زنجیر کوه پیکر و
هم رهوار عراقی و لقلش جواهر دیگر بکف دولتخواه در محل عرض رسید و آن مخدوم شاهانی
مانند روز جهان سلامت مایه نشاط و کامیابی بخش ارباب ایام فرستادگان را خشنود نشر
بخشیدند تا بنده کوهر درج اهلیت یکتا هزاره نجابت سیادت کامکار محمد معظم بدخشی
اگرچه بعد از آمدن آبی عالیقدر و والا نسب بموجب فرمان طلب در اواخر سال سیم جلوس
همایون اردوی ظفر قرین بارگاه حضور بلند مهام آن صوبه بنا بر بعضی مصلحتها بعهده راجه عظام الله
چنانکه در بابا فواح فاخره بتسبیه عادلخان قیام نمود تفویض یافته بود لیکن
در جنبت صوبه داری آنجا کوهر اکلیل کوکبه و نخبه آرای مخلق بود بنا بر اقتضای
مصالح دولت یکچند در حضرت اشرف بسعادت اندوز بودند درین ایام

بیگ اندر خان ہر کدام بمرحمت خلعت و شہولدہ خان بعنایت جبغہ مرصع و دیگر خان
و سید زین العابدین بخاری و پیر دلخان و شجاع خان و جان نثار خان و سید نجات بیگ
بمرحمت کلہ بلندی فیلند و جمعی دیگر نیز در خور حال بعطای خلعت و انعام
شتر مباہی گردیدند و میرزا سلطان مصطفی خلعت یافتہ بجاگیر مرخص شد و بندہ
آن فرخنده زادہ را بخدمت مالیات ہرادہ عالیقدر شتابد در سیع کتبی مطاع بر لجہ سیکہ
صادر شد بعد فصول الہی و اللہ زاد بخطہ اورنگ آباد عازم مقام حضور گشتہ دولت
استانبوس دریابد درین ایام میرزا خان بعنایت پیشکش لایق قبل مباہی شد حضرت خاقانی
و فیض اللہ بیگ میرزا دالی مرحوم و کدخدا امیشہ بعطای خلعت و حصہ مرصع و انعام بہمراہ
کامیاب عاطفت گردیدند و بعرض رسید کہ بکنور پرتہی سنگہ ولد مہاراجہ جسونت سنگہ در
برہانپور ہوشنگ آباد و زرق اللہ خان نبیرہ در رفتن خطہ دکن مہمات لازم و اقتضا
باجل طبعی لبیک اجابت در پوشیدند و زیر دستان تعلقداری ہوشنگ آباد منصوب گشتہ از
اصل و اضافہ بمنصب ہزاری و ہزار و پانصد سوار و دو اسپہ سہ اسپہ سربلند شدند

افعالش یوسف وش و در سواحل دریای نیلاب و تشبیہ ما فتل الطالبیہ بعزوی
اقبالش دشمن ہای شہنشاہ مالک رقاب پوشیدہ کار از این قوم عصیان منش

نقادت پژوہ زمرہ کثیر و کروہی انبوہ اند در ایام اوریت و مسکن آنہا

سرزمین قندهار و قرابا غ بعضی بر بعضی موجبات از حد و در گذشته در زمانی
میزرا نوع سبک کاملا حکم رسای کامل بطوری عزیمت مزار نصوب آورده و چون رایت قاهرت
در سرزمین زرست قرین فتح گاه نتوانستند نمود روی بطرف ملمان نهادند و از آنجا با شتر نشستند
و آخر الامر در سرزمین کلات که از بلوک رنگ افغانست رحیه رحل سکونت انداختند دران سرزمین
کردهای بیگ سلطانی داشتند و خفر و از برای دختر سلطان اسکندر می پیشکش آورده
بودند بخت این ناپکار را آن غدار از ره حد مسکزاری در آمده چون شش را در آن جا حاکم
و آخر الامر مراحل غدر و مخادعات چهر وفا و وفاق خراشیده طریق کفران نعمت و ناحق شناسی
پیمودند و بخیره دستبرد و جیره روی بر سلطان آن ایالت آورده یافتند و خارج از حد
تمامی دشت و کوه آن سرزمین را فرو گرفته مرزبانی در برین مرز و بوم نگذاشتند
مادی گردیدند و جمعی از ستم دیدگان همنوع با قیصای حسب وطن دران مرز و بوم مسکن داشتند
ترک عادت قدیم و تورانی انگارند و بالفعل زیاده از صد سال است که متعلقان و اتباع
سلطانیکس گذرده بنا قرباق و استبداد و دزدی و رهزنی و افساد بسر برده و بیگانه آنها
کوهستان بوادی و بحر و بر زمین برون کوه را فرو گرفته اند طول ان کوهستان
و عرض در بعضی مواضع ثبت کرده و در برخی اماکن یازده کروه است و مرغزارهای خوش
و جلگهای نزه و دلکش قلیل در آن سرزمین اورده و حاکم مزبور بنیاد ظلم و ناحق شناسی

دلکشا بکابل آمده از پیش نوشهره میگذرد و از جای دیگر بکوهستان نمکی طالقان
در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه چون آتش فتنه و فساد آن قوم
مدبر از اطهور رسیده بود زینخان کوکلتاش را از جانب آنحضرت بدفع لشکری
فرادان به تنبیه آن بی اندیشان معین گشته و بعد از واقعه بریل را از بازار قصبات
رتب و منزلت بخشید و حکیم ابوالفتح را در سلک عمدها و مقربان انتظام داشت تا دیگر خود
قاهره نفس نفیسه بر لشکر پیش رفته در دفع و استیصال آن گروه بدکیال بکوشند
جبونش مذکور بان کوهستان در آمده اویرتهای سترک و کوتلهای عظیم نموده نخبه علیه و
تمام فیه عرصه بجولان غبار تسلط از زیر در آمدند و اکثری از بنود بحیطه تصرف آورده قلاع
و نهانها ساختند و آخر الامر از عدم اتفاق و یکدلی بر دلهای چشم زخمی عظیم بدان لشکر رسیده
شکسته حاسی روی داد و جمعی کثیر تلف شدند و بریل در آنسانه بعد از چند گاه در بار
و پس از وقوع قصه مذکور ملازمت بر وجه احسن کرده رفت و چون از قتل و غارت
اولاد و اتباع او بتمام باجوال آن جمع بر قرار سابق بافته بود از آن وقت تا آن هنگام
پروای عصیان منشی که قدم جرات از حد خویش نمیگذاشتند و اگر خودسری و جلب انفعال
در سر داشتی خود را بریده کردن بر قطاع الطریق نمیدادند تا یکی بحدود خود در آمده
و ای حیف نمی آرامید در این ایام ارتبه را دعوت حق را لبیک اجابت گفته

در دماغ پندار افکنده قدم جرات بوادی خلاف و طغیان گذاشته و بهاکوی نقاوت خود
نقاوت سر کرده آن جمع را راه و رویه بمقتضای نهاوت فطری و تربیت دلالی محرک سلسله فساد گشته
قبایل القوم جاهل را با خود متفق و همداستان ساخت و بکارکردیان مجهول را دعای آنکه از زاد
مقصد ایمان گمی کرده جهالت پرده لست بحرمت بقب نهاده و دست اهرمن فرقه انگیزی
و بخت مادر جلالک را از ملکان نام و نشان سهره و خوالست در میان آمی جاهل دو تا که
بزرق و تلبس گشوده بدست لویر ریاو تزویر بسمت عزت دریای فرقه اصلیه
بهاکوی فساد اندیش با بخرار کس از اتفاقان او سعت زالی بر قلعه جاجل و در حدود
رفته قلعه مذکور را بتصرف خود در آورده شش دهان مرزبان انجا در ان بود بلطایف حیل و مکاید
متصرف شد و در الحدود آثار کوشش انگیزی نمود و کردی انجوه از اتفاقان قسمه پرده و سعت زالی
در کنار دریای نیلاب و حدود اتک بای جا رسانا نصد خونریزی شش کرد نشسته دست تعرض
و تطاول بر نهی از رعایای ممالک محروسه دراز نمودند چون این خبر از او شته وقایع نگاران
آنحدود بمسامع جاه و جلال رسید کلانتری فیصلدار اتک زمان شاه و فیصلداران
جاگیردلران نواحی دریای نیلاب را فراهم آورده بجمع المقدور بتادیب آن طایفه جرات
پردازند و با میرخان صوبه دار کابل رابطه کلیت طرز مفاد پیوست شیرخان را با جمعی
دیگر از عمدهای کوهکیان و جمعی از تشکرهای آنصوبه و مجموع بهزار کس بدفع آن فساد دان

مای اندیش نعین نمایه کامل خان لذروی جلادت و کار طلبی پرسیدن تیمور خان معتمد
با همراهان خویش دلتنگی گکهر و اتراف نیز خوشحال چنگ و برخی دیگر از بندهای بالکتی
باوزبک بودند از انگک برآمده بگذرهای روبروی ولایت لوهیف رفته بقصد
تسخیر آن جا لک متشان روان شد و چون عبدالرحیم ملازم امیر خان آن مکان خالی دید
دراث و بقصد طلب کومک بحضور او بادشاه امیر خان عجله مراد قبل سلطان گکهر و
رایه مهسکه بهدو بیه را با چندی دیگر از بندهای بالکتی بکومک تعین کرده پس کرده نزدیم
توال بگذر انگک از دریای سنبلیب گذشته بکهانی پیوستند محمد ولی لوهیف رفته
از تبره رای و ذخیره روی بحضور تمام باین روی آمده بعزم چنگ و برکنار گذرها رون
اقامت ورزیده بقصد کامل خان چون بریغه لکه یافت از گذر برکه و طور ساله گذشته
انگک آمد و در اینجا اقامت ضمت بعزم رام منصوران بر گذشته مراد قلی سلطان را اول
ساخت و رایه مهسکه را برابر گذاشته خود قول شد و بنا بر انکه سنبلیب در رکاب
ترتیب قوچ خوزالعار در کار مدانست و چون جمعیت بگذارون رسید بندار عاصیان
فته رو در ترتیب بیت و بچهار لک کس از گوار و بیاله باین روی آب آمده بودند و از انجمله ده هزار گوار
و بیاله را ای تیب کرده با چهار چنگ مستعد گشته بخت مراد قلی سلطان گکهر را اول بقصد
با بنان جمعیت بیکار سلاح و آلات کار بودند و دو فیل با ساز و بسیار پیش روان آنها بقصد

منصرف گشته بودند باز بتصرف بندهای مالک پرداخته و چون اخبار رسیدن
کامگار خان بعطای خلعت و فیل و اضافه پانصدی و صلابت منصب هزاری و پانصدی
و مراد قلی سلطان بمرحمت خلعت و رایه مهر سکه بهمدریه بعنایت خلعت و اضافه
منصب هزاری هزاری سوار از انجمله پانصد سوار و سه اسپه سه اسپه مورد نوازش گردیدند مالجمله
کامگار خان با دیگر اولیای دولت قاهره بعد از فتح اعادی در کدرباروں اقامت ورزیده
و پس از وقوع این فتح حسین بیگ خان برخی بوربا سیان و برق اندازان کومکی
صوبه کابل و امیر خان صوبه دار انجا اوسد و با انجماعه بر سیم کومک مالک نعین نموده بود
کامگار خان پیوست و همچنین الهداد خان و مبشکلی ان هر دو در سلک کومکیان صوبه کابل انتظام
ارتکاب حضور بدار الضرب معین گشته بودند و تا الحال اثر معاصات در شبه خلعت
مالک نرسیده بکومک کامگار خان قیام نمایند بجان مذکور منحی گشتند و هر دو دیگر فرقه
شمشیر خان و رایه دیسی سکه بندیله و کوپاس سکه و جگرام و امر سکه و دیگر بندهای مالک
و عبد الرحیم ملازم امیر خان با فوجی از تابینان خان مذکور بکفایت این مهم معین گشته
از دریای نربدا گذشته بطرف مالک آمدند و در برابر دولت پور و لای
از دریای مذکور عبور نموده بر زمین آن عاصیان تردد آبی در آمدند و مخالفان شتابان
آمده در موضع
دهنه کوهستان آن حدود بست دیگر باره اجماع نموده مترصد وقت حادث

دفعه انگیز بوقه و سمر این احوال در مقام خطه کرارنش خواهیات تعیین یافتن محمد امینخان
با افغان قاهره تبادیب و تنبیه افغانان یوسفزئی چون سمر کرده خذلان پرده مقتضای حال
و تفاوت فطرت چنانچه همت کرارنش مافیه مصدر اغارتی و طغیان کشته ازردی مرد
و استیلا و غیاریورش و افساد بر انگیخته بودند و در رشته اطاعت و فرمان برداری
جبل المتین فلاح و رستگاریست بدست جسارت و بیآزرمی گسیخته لاجرم چهره قهر و
عتاب شهنشاه مالک رقاب بسارشناعت کردار آن قوم بدمآب آشکار شد
فرزدان کشته بر تنگنای خطر عاطر چنین بر تو افکند و آن خیره رویان تیره بخت را تا
بسزا هم از کران جواب عفلت بیدار سازند مانکه کامل خان فیروز جلد یک و مراد علی سلطان
کمکهای لشکر های آنحدود یکسر با تجمع تفاوت پرور او پرشهی مرد از نهضه استیلا و طغیان
و بموجب رایع همایون امیر خان صوبه دار کابل و شمسر خان با لشکری از کوهکیان الصوره عازم
آن رمره باغیه تعیین بصوب بود در این هنگام با فیضای رای عالم آرا علیش مدرنفوس الهامات
ربانی و مرات صوابنمای اسرار دولت و حق نیا یاک محمد امینخان مرخص را
با میرخان و قباد خان و قطب الدین خان خوانگی و چندی دیگر از امرای نامدار و مبارزان
نصرت شعار مجموع نه هزار کولد بودند تکاپوی مهم آن اثر از نامگان تعیین نمضه تردد قیده
با نصوب مرخص ساختند و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای خلعت و با طلبد

ذیل

فیل با سی زنجره نواخنده و ارکو کمیان آن جشن طرز نواب میر خان و قبا و خان و قطب الدین خان
هریک بخلعت خلعت و اسپ با طلا و ادی خان و سید سلطان کربلایی دارالم
و جان یار خان و رکنا هر سه سنگ مرصع و کمر یسکه بهورته هر کدام بمرحمت خلعت و اسپ و
مرصع دیده و بهکدن میندیه و شنجرف یک و جمدر دیگر هریک بعنایت شال و ارش کشته
و بکروهی دیگر در خور حال اسپ و خلعت و بشمر عطا جشن وزن فرخنده قمری
درین لوقات میمنت اثر دیباچه عدل و رافت کتیبه خیر و خوبی بروه
فیض گستر نوروز جشن وزن قمری آن خورشید سپهر سلطنه و سروری صورت انعقاد یافته
عالمیان را دامن امید بگوهر مقصود برآمده بیست و پنجم ذی قعده مطابق سوم اردی
برآمد
اوایل روز در انجمن خاص عنبر خانه بادین خشت و ایست پرایش یافته بوزن
معصومه مابین مهوو بغول کمدو بیاخانم قمری ارنین عمر کرمت فرین طرازنده افسر
دولت برازنده لورنگ دین پسار یکه و بهروی برابر انجام یافته سال بخاه و یکم
طراز اعتبار پذیرفت دران برجسته درجه الناج بوک و اقبال قوه الناظر عظمت و جلال
مالیت هزار، ارجمند سعادت سوید مجهر اعظم بعطای خلعت خاص و شمشیر مرصع
خنجر با علاقه مروارید و باضافه سه هزاری منصب پانزده هزاری هفت هزار سوار مورد عاطفت گشته
ذوکمال حدیقه حشمت و کامکاری تازه نهال ایالت و شاهداری مالیت هراد نیک اختر دولت

محمد اکبر را با این زمان منصب مناسبه بود بمنصب شش هزاری سه هزار سوار و علمای سه توان طرح
و نقاره و آفتاب گیر مطرح انوار مکرمت گشتند و جعفر خان بلقب حشمت خان
و عبد الرحیم پسر محمد خان با انعام پنجهزار روپیه و بخشی خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری نهصدی پانصد سوار
و مهر جعفر پسر ارادت خان مرحوم بلقب مامائی فیل نوازش یافتند و ماه سوران این سال
جهان افروز بمکنت نوروز ماه خرمی و کامرانی بود درین ایام چون ابو محمد خان ولد اورنگ
بقصد استقصاء احوال توجهات مکتب و الطاف مراسم اخلاص و عبودیت ایشان ادراک
حضور دریافت بارقه الاخلاص و مختصر ارمغانی بدرگاه سلاطین پناه فرستاده
نجم ثانی مجمه مذکور به پیشگاه حضور لامع النور رسیده دولت زمین بوس دریافت و بلقب
حشمت و خنجر و انعام پنجهزار روپیه مباهی گشت و درین هنگام بعرض اشرف رسید
که عصمت خان صوبه دار تبه حال طمی لباط حیات در نوشت و حسن علیخان برادرش بلقب
خانی سرفراز یافته لشکر و بدکن میرود برادر او و فیضمند مراد آباد بلقب و ارسلان خان
برادر خورد ش فیضمند سنبهل شدند همچنین پسران و دیگر منصوبانش بانعام خلعت
مخلع و طفت گشتند و عرضه داشت فیضمند بهکر بصوبه داری تته معین گشته بلقب خلعت
و اضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرفراز گردید و مرتضی خان
بلقب خانی و اضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سرفراز گردید و
بقصد تنبیه یکه تعلق یافته بلقب خانی و اضافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب دو هزار

اورنگ

عمده راجپوتان عظام راجه سبنکه رخانجه کرلدنش مدبر قضیه بعد فراغ از مهمات ایالت خطه
اودیپور آبای معادوت ملقب ارانجی بموجب حکم والا روانه درگاه جهانیان شده بود
زمین بوس آستان خلافت حضیض پیوست کتبه خیلی بنده پرور کنور راسنگه مهین خلف اورا
دربار بنظور رخت هستی بر بست کتبه خیلی بنده پرور کنور راسنگه مهین خلف اورا
روانه آستان حضور پر نور خلافت گردانیده مشار الیه بعد از ورود بارگاه سپهر اشتباه
بظهور پیوسته بود مورد عتاب گردیده تا این هنگام از منصب معزول بود مشمول الطاف
عاطفت ساخته بخطاب حسامی و جمدهر مرصع علاقه مروارید و شمشیر با سپر مرصع
و اسپ عربی با ساز طلا و فیل خاصه با جل زربفت و ساز نقره و خطاب رانگی و
چهار هزاری چهار هزار سوار مشمول مراحم گردانیده رخصت فرمودند و درین ایام بعرض اقدس
رسانیدند که بعد از رخصت و قایع نگاران فوجی و لشکر کشی شمشیر خان خانجه کرلدنش مامور شده
بتنبیه افغانان یوسف زئی معین شده بود در هنگام خلافت جنس بظهور پیوست خانجه مذکور را
از اصول مجرمانه تا عاصیان مقهور مکرر اوبرشهی سرکش روی داده محاربات کامل الاتفاق اقدام
آن زمره ناهنجار نموده آیین ارجمند طوفرین تنبیه و تادیب بلیغ فیه منهزم و معلوب گردیده
منبعد بحال اگر کیفیت آن این اوجین بعد از چند گاه کامل خان را باتفاق مراد
دیگر بندهای بادشاه در بیرون آب نیلاب تابع اندنش خواهان مآب روی عبودیت شمشیر خان
و عبدالرحیم ملقب امیر خان با عساکر گردون مآثر بحدود ولایت انبهیر ان رسیده

منصب هزاری شصد و پنجاه سوار هر یک از اصل و اضافه و مجموع نقاره و یک رنجر فیل و
و در بین اوقات عابد خان بصوبه داری دکن تعین یافته بخطاب خانی و یک رنجر فیل و
باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار مباهی و مفتخر گشته
فوجدار مراد آباد بصوبه داری گجرات از تغیر بهادر خان معین گشته بخطاب
خان عالیشان متخلص بمعنی سرافراز گشت و از تغیر بهادر خان معین گشته بخطاب
و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و صوبه داری گجرات از
تغیر مهابت خان بهادر خان مخصوص گشته بمرحمت علم و دهقاره و نقاره و بعطای
مالر آباد از تغیر عالم گجرات گردیده بخطاب مهابت خانی و نامدار خان بصوبه داری
منصوب گشته بخطاب خانی و پانصدی ذات و سوار از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار
سرافراز گشت و اعتماد خان بخدمت بخشی گری دوم مهیی گردید و خواجه ابو الحسن
مرخص و مخبر فیلی از ملک کوکمان الملک کابل انعام یافته بعطای خلعت و
و یک رنجر فیل مباهات اندوخت و معتمد خان وقایع نگار صوبه گجرات بخطاب
تعین یافته باضافه هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و بخشی گری دوم
از تغیر مهابت خان بصوبه داری بنگاله مرخص گشته بعطای خلعت و
و یک رنجر فیل مباهی گردید و
خرد و مالک رقاب گشته بر گردیکا قوم اودریات و طبش مالوب بسکم پرتو عطا یافته و

مالجزء

ظفر مآثر، تازه اورا بعطای خلعت و علم و منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرافراز گردانیده بخدمت
وکیلی محمد یعقوب بخشی و واقعه نویس صوبه اورنگ آباد، جاگیر طلبی درگذشته بصوبه مزبور روان شده
عماد الدوله آصف جاه بخدمت نظم مهمات بندر سورت تعیین یافته بخطاب خانی و منصب سه هزاری ذات و سوار
و زین العابدین و یوسف خان بخدمت نظم مهمات بندر سورت تعیین یافته بخطاب خانی و منصب دوهزاری ذات
و سوار سرافراز گشتند. چون میرزا امین خان را جهت نصرت شان خانجه کمر ارادت بر میان بسته مدد و استیصال
یوسف زئی مقرر گشته بود بعد از ورود آنها دود دل شیر خان شکار های کابل را بر آن داشته
از ممر آب ناخت و تاراج و تخریب ساکنین و مواضع عصیان چندانکه ممکن بود بعمل آورد
درین هنگام قبصای را عماد الدوله بدربار همایون فرستاده بود که بر حال اندکوکیان خویش را
صبیه کوکیان سابق شیر خان ساخته و او را بدستور پیش در زمین او هند گذرانیده
بخطبه و سکه جهت معاودت نماید و چون مدار المهام الله یار را موقوف کرده از تغیر ارادهٔ
بصوبه داری ملتان بازگشت و سپاه همراه او بدرگاه آسمان جاه آمدند محمد کنیف خان بکمک
درین مهم نامزد گردید. سیم ربیع الاول از آب توتره بگذشته بموضع رسید و در آنجا مقام
کرده شیر خان را از او هند نموده خطبه بنام حقانی ادا و سکه بنامش منقوش گردانید
شیر خان خاطر از سپه و لشکر بر زمین او هند و موجها ی لشکر ظفر پیوند جمع بموضع کوچ
طلب جاهکی نزد او آمده و چون ملکان قوم لودیان را بر اظهار اطاعت و فرمان برداری

ورنه سپاه ظفر پناه مستعد و عازم معسکر فیروزی توأمان و محمد امینخان با اولاع منصور
و میرخان با سپاه ظفر پناه مستعد و عازم معسکر فیروزی توأمان و محمد امینخان با اولاع منصور
از آنجا بقصد مرحله پیمای چکار و برقرار گذشته بواد واقع شده رسیده بنا بر اوضاع کردن
مانع مفسدان آن مرز و بوم و تخریب بیوت و مسکن آنها پرداخته و غبار
از روی کار سترده آن سرزمین را که مرتع شیر بیشه بسالت بود آورده و چون بمنزل کور از
تاخت آمده و نشیمن عاصیان مزبور پرداخت بیت و نهم ربیع الثانی عساکر فیروزمند
با وجود رسیده رحیق و کیفیت آنرا بمیمنت کلی حاصل مقصود و موجب مباهات
در نوبت با و رسید شمشیرخان را با لشکر بیاق و همراه بلوچ و توابع جهازی کس دمساز
همراهان خویش بدستور پیش نگاشته شده ششم جمادی الاولی با جمعی معتنی از انجمن مراجعت نموده
در بین منزل گرسنگ و دلدر ابله جمعیتی و همراه بدیخویش بلوچ مقبل ساده سینه
بعطای خلعت مشتمل مکرمت شدند و شش سنگ و دلدر ابله را بسنگ از وطن رسیده اخوار
ملازمت اشرف نموده و بعطای خلعت سرمایه افتخار اندوخته و از راه
کابل بعرض عالیان رسید و عنان تهمتن زادها بجولگاه طلبی درگذشت

جشن فرخی فرخنده بخشش

درین فرخنده ایام بمسند فرمانروایی تکیه زده آفتاب معدلت تابان
حق پرده زاویه امید جهانیان روشن و بزمگاه سپهر احتشام کیتی خدیو گردون شکوه

سبق ذکر یافته چون دران ایام بمزید عنایت خداوند توفیق ادراک شرف اسلام یافته
بعنایت خلعت و مبلغ پانصد روپیه و یک باب شال و شمشیر با زمین کار و انعام دیگر هزار روپیه سرافراز
شده صدارت پایه مباهات و کامرانی افراخت و کشن سنگه ولد راجه راسنگه را
که از وطن آمده بود بمنصب هزاری و خطاب راجه و عنایت خلعت و اسپ با ساز طلا
مباهی شد و محمد منصور برادر عبدالله خان و والی کاشغر بخطاب ناصر خانی و عنایت خلعت مرصع و
یک زنجیر فیل و انعام پنجهزار روپیه و ناصر خان ولد امیرالامرا بخطاب ظفر خانی و مرحمت اولاد عاطفت گشته
و جمعی کمر بوا سب عمده کامیاب شادمانی شدند و سه هزار روپیه بمحمد یحیی سنجان عطا شد و
آن جشن خجسته نشان را مایه زینت داد و دیگر باره بمنصب و انعام و خطاب و خلعت و
رسم الیچی عبدالمومن خان بمرحمت خلعت فاخره و شمشیر و سپر هردو مرصع
باساز طلا و یک زنجیر فیل و انعام سه هزار روپیه و همراهانش بانعام شایسته و
خلعت و یک الیچی سنجانعلیان بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و شمشیر و سپر
باساز مرصع و یک زنجیر فیل و انعام سه هزار روپیه و محمد یحیی مرحمت خلعت و خنجر
انعام یکصد و اشرفی بجناح مهری و رفیقانش بانعام چهار هزار روپیه و شمشیر مرحمت شایسته
رخصت اضافت یافتند از اول تا آخر بیست بحار اوزنه فلفل او زنده یک اردبه و مابحتاج
دیگر او یک لک و پنجاه هزار روپیه عطا شد و الیچی فرنگ و الی اودیچ بعنایت خلعت و انعام

وتقره قدری معتدبه از ملبوسات و رعایی از نقود و جمه و خرگاه و فراش فرش و سایر
اسباب تجمل مصحوب ایشان ارسال داشته حکم فرمودند و فرستاده بکشمیر شتافته ایشان
بان خان والاحسان مژده نوشتند و حکم شد در رسیدن خانمسطور بمکان حضور لامع النور ملازم
مهماندار رفیع مقدار تعیین نماید و مراسم کنیه مطاع مبارزخان صوبه دار کشمیر صادر شد و چون ایلچی
دلپذیر رسید از کارپردازان اشرف اعلی سامان جمیع ضروریات و مایحتاج ایشان حسب
رفع قدر بمبلغ دو لک روپیه از خزانه آنصوبه داده و هرگاه بورود رکاب سلطین پناه کرده
خود بمراکشته حاضر شده رایات را بکاخلافت رسانند و بمحمد امین صوبه دار لاهور فرمان
واجب الاذعان صادر شد که بمراسم سلطنت للائق اکرام و مراسم تکریم دانسته و لقرار اعمال آورده
و طایف تحف و هدایا لایقه تقدیم نماید و بنا بر هزار روپیه از رکاب خاصه شریفه و مبلغ کرامند
و برخی امتعه از جانب خود بدهد و همچنین بجمیع حکام و فیصلان در سر راه بودند حکم شد که
جایگاه مراسم مهماندار بنظور رسانند و از حدود متعلقه خویش تا بمنازل بگذرانند و در
نوال سال یازدهم از جلوس همایون بظاهر دارالخلافه رسیده در یکی از منازل بین راه
بمعسکر اعلی آمده و در نهایت درجه اکرام ضیافت خانه سال جلالت و دولت سامان
این دولت کارپردازان بمنزل مقدم رسیده و خانه رستم خان معروف بمنزل عادلی
برکنار دریای جمن و از رکاب خاصه و بخشی دیگر لوازم آن مهیا گشته روشن و صفای تازه

خانه کورسد و در باغ حیات بخشش از فیض حضور قدسی روزگار میباشد بخت ما بلند آن
خسرو جوان بخت مدت شش ماه قرین خرمی و شادکامی مشغول اغراض و اهتمام در دارالخلافه
برده از کلفت و محنت سفر آسوده و بمراعات و اعطاف بیکران حضور ما غمخوار و مکافات
یافتن کردش چرخ دوار لوازم مفوضه را صفحه خاطر زدوده چون عزیمت طواف حرمین
شریفین را لوجه الله قدرا و خلاصه عمر نهاد همت ساخته در آن اراده فرخنده رجوع
پیش از انقضای مدت مذکور باجازت بمقصد اسمی مرخص گشته و بمقام خضرت شاهی
انوکت مرتبت را دگر باره بانجمن حضور طلبیده انواع ملاطفت و مهربانی بکار بردند و
بان والا کار پردازان سلطنت سایان گذاردم و باحتیاج آن سفر همت از تردد
لدنی نمودند و در سایه کرامت ایشان بصوبه داران و حکام بفصلها و ارسال خلعه فاخره
تامه بزور شاهانه در شان آن رفیع قدر را از حدود متعلقه خود باستقبال فرستادند و
مدتور بمقام آوردن معین شدند و از اول تا آخر مبلغ ده لک از خزانه عامره باو عاید گردید
غره رجب بعرض رسیده خاندوران صوبه دار بود یکماه طی مسافت
سیزدهم دالشمند خان از تغیر محمد امین خان و خلعه گرانش یافته بعد فراغ از مهمات
بصوبه داری دارالخلافه لاهور تعین یافته بمجد مت جلیل القدر بحسکری رسیده
خلعت خاص و فیلمان مرصع نوازش یافت و در این ایام عالیجاه خانزمان بادشاهزاده

والا تبار و امرای دار العطای خلعت مستانی و منصب امیر الامرائی و خطاب
نقیب صلابت سلطان مهری معین گشته بجای خلعت و دلاوری و اضافه بمنصب هزاری
دو اسپه سه اسپه سرفراز گشته و خواجه بهول بخشیگری و داروغگی توپخانه
خلعت و اسپ و خطاب حد میکارخانی مباهی گشته و حد میکارخان بخدمت
نوردسم ابراهیم خان که از صوبه داری دار السلطنه لاهور معزول گشته بجاگیر و دار
جهرسالت برافروخته و میرخان و بادیخان و دریکک کوکلتاش محمد امینخان بودند بعسکر
فایز گردیدند و خطاب خروار میرخان را بعطای خلعت و اسپ و عبد الله خان فیروز جنگ
از انجا رسیده و الت زمین بوس دریافته و در این اوقات خبر آوردن بیکانه
رسید که امیان مردود کرباره از سر ناعاقبت اندیشی قدم جرات و جسارت
حد خویش نهاده با لشکری انبوه و قشون عظیم بر کوتاهی در سرحد ولایت بیکانه
و بنا بر عدم وصول مدد رسید فیروز خان بمقابله آن دو سرکشان بر قلعه کوتاهی
و خاکدکور با اکثر همراهان مردی و مردانگی نقد خان در رسیده بجاگیر خانه
جهان افروز بکار غمهای آنستان سلطنت پناه لشکری از سرکار حضور مدد فرسته
معتمد دیوان از خود دور معین گشته بمقابله و مدافعه ایشان گردیده همراهان
خویش ملحق ساخته سادیت و نیه آن گروه ضلالت پژوه بر دایه بیکانه راجه را

کفایت این مهم معین گردید و بیست و یکم ماه مذکور بعنایت خلعت و اسب
و جمدهر مرصع بعلاقه مروارید مولوی اورنگ کشته مرخص شد و بصری و کریسکه بهوریه و
مرتبه و پرم دیو سمودیه و جمعی دیگر از عمده ها و منصب داران و هزاره و پانصدی و چهارصدی و پانصد برق انداز
باو تعین شد فیضد خاتمه کتاب عالمگیر نامه سپاس و ستایش آنپروردگاری را سزد که بنده نوازی
طالع ارجمند دودمان رفیع شان پادشاهان سلطنت و کامگاری را و اعوام خلافت و جهانستانی کیخسروان
مهرافسر سریر نشین عالم کامیابی مدعی و اسلوبی منیع پیرای طالع و والا بندان
کارگاه بخدائی و دقایق شناس رموز لفاظ و معانی نوازنده نغمه های بیانیه و اجرا انگاشته نگارنگ
نگاشته سنج معنی پرا کرده ارزان و قایع دولت آثار اوراق صحایف روزگار و اوراق دفاتر ملک و نهار
زینت خاتمه دیباچه مفاخر مناقب و مآثر ذکر مولی و مفاخر آل علی ورنگ آرایش کشور ماطر
و ظاهر نام این کتاب مرجیده ایام ثبت افتاد نظم مدتشکره این شکرنامه را سراسر
نظام خامه دیباچه خجسته و جلال است فهرست دفتر کمال است دستور سلوک کاروانان
اندیشه کوتاه روزگاران هر نکته او هزار دفتر هر نقطه او روضه کوثر مشکوة سراج کفار
و این شاهد سامان است پرکار کردم لشکر فکار کلک لبکوهر یابی دریای ملک
صد رخنه بدل فکندم از فکر تا تاخته زدم بر نقب این مکر طومار لعس این رقم است
لبش مدیح ارقم است لبسیار رمید خواب از دیده کین نامه گرفت چهل ایام

فیض ریاض حدایق و تحصیل خوشنودی و رضای خالق او قات خالص للبرکات مصروف ساخته
در عشره اخیره بیست و سیم بنوی در مسجد قدس اساس علما معتکف میشوند و در این ایام
بنام همت و همکی همت روی توجه بمحراب کبریا آورده در آن خلوت قدس بشب و روز
بعبودیت ناصیه افروز و بحسن خشوع و خضوع از درگاه جدیت فیض اندوز اند و
در جمعات بشرف حضور مسجد جامع و اقامت نماز جمعه میگذارند و در روی احتیاط بوقوع
مانعی قوی از انحضرت فوت نمیشود دو هرگاه موکب جاه و جلال در دار الخلافه طهران
بانهری دیگر اقامت داشته باشد چون عزم توجه بشکارگاهای نواحی تهران مینمایند اول بهر صفحه
فرصه روز پنجشنبه اوای مرحبت بشهر میفرمایند تا فتور در ادای نماز جمعه نشود و گاهی
بیشتر بشهر تشریف میبرند و در یکی از حوالی قصبات بزرگ نزدیک بمحل نماز
جمعه میکنند و در عیدین خود سوار حضور میشوند و بگاه مسلمین نماز عید بجماعت میگذارند
و در اثنای سفر که باحیای شب جمعه زنده دلان خدا طلب است بر دامنه اردوگاه قریب
بمواضع ازدحام جمعت دعا گویان بدوام دولت ابد پیوند بآنکه صحبت بیمار کدام از اعاظم دین و سلاطین
از حوادث قلبی و عوارض ما بعد جندان بر مایه گفته اند در بارگاه دوام و ابد پیوند آن
احوال و مسحفی آن اوال را که در نصاب نگارش می تواند داد از عنایت حق طلبی و خدا جویی
پرسش خاطر عاطر آنفیده مقبلان جویای صحبت فقرا و عرفا و صاحبدلان است و در هر

انوار اسلام و ایمان مدنور ایشان است چه در مسقر سلطنت و چه در اطراف و اکناف
این مملکت بهر بسطت پیوسته جمعی از کفار صلابت شعار بشرف اسلام مشرف میشوند
و در پایه سریر گردون مسیر ایشان کرده بدلالت سعادت ارادت اسلامی ممکنند
ناظمان مهام رعیت امور و نقبای رکاب خلافت حاضر آورده بارشاد معلمان تلقین کلمه طیبه نمایند
و حضرت شاهنشاهی بجهت تالیف قلوب سایر اهل عروس الوفی را بتحلیف و انعام وعود
و دیگر عطایا و مواهب بر وفق درجات احوال آنها می نوازند و برخی را از قوم محل امتیاز داده
بلوا سطه ترجمان حق ترجمان و مصباح خوان صدق و ایمان است تلقین تهلیل و تحمید و تسبیح و تمجید می نمایند نظم
بلندی می یابد هر که بعهد خسرو دین پرور سلیمان قدر * که هست سلمانی از مسلمانان زمان
توان براه صلابت کشید از آن ستدی * رسید هر که بدین سنگ سنگ از کفار
احکام شریعت غرا و ملت بیضا بحمایت دین پروری حضرت جهانبانی صیانت نظام
جریان است و اگر دعوای نو آیینی و تظلم کند از محکمه قضا رقم احضار بنام ارکان
و امرا صادر نوکر امثال ممتثل را حال با خبر و اهالی مرافعه و خواه خواه حکم شرع شریف
و قوانین ملت منیف را کردن اطاعت میکرانند نظم که چه جنگ کند دعوی از راه داد
خویش * با قضا دار القضا رفتن علم * قاضی اگر طلبد شمع را لش * حدیث باد مخور
حریف دام * و همچنانکه قبل ازین در دفتر ماترک است نبی در یافته در پایه سریر سلطنت و سایر سلاطین

واقطار ممالک محروسه محتسبان نافذ حکم بجهت منع منکرات و رفع محرمات تعیین نماید
تا خلایق را بقهر و جزا زان باز داشته بدینمون طریق صلاح و سداد و مانع از ارتکاب فجور و
فساد باشند خاصه در هیچ جا احدی از رعیت و سپاهی ملکه بندهای پادشاهی را جرات
براظهار و اعلان منهیات و ملاهی نماند، و بروج امر احتساب در ممالک گردون فسحت
بدین غایت از خصایص احکام این پادشاه دین پناه است و در رواج امر احتساب
روزی نداشته و جزا به یحصه الاسم و بینش تا حایه اسلام شد، دین همی نالد بخویش
از عزوشان، احتساب نزع را از حکم او، ذره بر دوش است جمع از
صفت عدل و نصفت الحدیو کامل عادل را دفتر جدا گانه باید نامه بروی لفظ این
گلک نکته سنج مفرد طراز در روزگاری در اریکا از هزار و اند که از بسیارش بمنصه اظهار
نوانه آمد در زمان فرمانروایی و خلافت الحضرت ظل الله اگر زفره بر کدسگان و شبان
ادراک این عهد سعادت مهد نمونه ارطلی حرات و فیض عدالت پادشاه محروم
بعصه لفظم بدور این عدلش که مانده باد مستدیمه کس نزاده بیاد، ماهی
کز عدلش خبر، بیابی در خت آب کرد دبر، کمد سیلی اگر خانه سازد حراب
نوذ زهره از بیم آب، ز دریا بکشتی رسد کرمان، گهر دار بحر مسک ان
بالجمله خلاصه اوقات فضله ساعات صرف داد دهی خلایق و پرسش حال رعایا

آزان

ابر

داد السلطان

زبردستان نمود هر روز تحف دیوان عدالت میکشند و بر عدل و داد و غیره عدالت تعین نمود و
مظلومان و مولد خواهان را بی محابا بعدالت حاضر کرده مطالب و مقاصد آنها بعرض والا
میرسانند از غایت اعتماد و اتمام بآن این امر جلیل بکلانتر متعددان بارگاه جلالت را
معین ساخته اند هر اکثر متصدیان عدالت در عرض مدعی و انجاح مطلب بعرض مدعیان
بازار اعراض نفسانی تاخیر و تعویق و مماطله و مسامحت دارند آن مستغنی مدار حوائج
عرائض متظلمان حسب خواهش بودهند تا آنها را بخط امور رسانند و در خلوت قدس آن
نظام نما مطالعه شرف میرساند و جواب مطالب آن فریق بخط مبارک حاشیه
آنها طراز نگارش مینماید بدون ارزش تعلیف تا مدتی در آن مسند پرور و لطف خاص ارزانی
بدان کرامت اختصاص یافته لنت عقل و حکمت و عدل و انصاف و ضبط و ربط
و حدا موسی و تربیت پروری را چنان بهم مرکب و ممزوج داده اند که در نظم و نسق
مملکت بدین وسعت و خطه و حدت دولتیان عظام خود و سایر رعیت و متکفلان
امور ریاست کبری و متحملان بار ناموس خلافت عظمی را الحق آسان گرفته کار میکنند
و هرگز فرصت غوث غضب و هوای نفس در نهاد ایشان طبع نجربت های حساب ندارد
لذا از انواع نعمان و مدایح صنایع و تربیت و ودایع افزید کار میباشند
و هم بدان اندازه بر مکارم اخلاق و اداب و امراء و نیمان رفیع مقتدر و منظم مهام صوبه و ولایت

اردکنی مراجعت نموده مستعد انحلاف گشتند و عساکر نصرت مآل را باعادی مکافی محاربات عظیم
روی داد و اوباش بی‌شمار بی‌تحاشی افتاده و عاقبة الامر بیاوری نصر و امداد دادار دستگیر و اقبال
حکمت و مشیت قادر ذوالجلال بر سریر سلطنت و اقبال و اورنگ عظمت و استقلال بجلوس
همایون زینت و زیبت یافته جمعی را از بیدولتی و کوته اندیشی رخ ارسعادت ارادت و هواخواهی
آن برگزیده لایق تافته غبار مخالفت برفرق روزگار چون بختیار خود و در معارک و حروب بالخصوص باعادی
صف ارا بوده مع حسارت بر روی مبارزان جنجو دولت کشیده خون گرم و جیبر جان
نفاست ریخته و گردهی را در بعضی مواقف همچو لاله نعمان و دودی بخت از عسکر طوایر
در راه عصیان منتشر و علم خلاف افراشته مستافتند و مجموع بر انواع خسوف عقاب و لوای توصیل مسخر
عفو ملوکانه گشته بودند از کمال فضل و کرم حسب بموجب لنعفو که فوه در عوالم دولت که
در اسلام نیست " جرایم و سیات بخشیده و صفح بیکبار را ظاهر روی کردار جمله مذلله
برده اعناض بر تقصیرات ایشان کشیدند حسب و نرم و مردی و ادراک بالخصوص لعاقبت اندیشی
هر کلمه رنگ و حرفی مستهجن بر زبان کمر بیان جریان نیافته و هیچکاه بسخنی موجب برمندی کسی
انعقاد نیافت بمک عزت و بصبح حال کیهان بشتابد بر روی او نوعه لدنی فوحی جهانی عالم
باد است و این عجب نیست " که چشم عالمیان نست و چشم جان حیات " از عنایات
بزرگانه و دولت زوال و نهایت پایه سنا و قدر و لی با فره سادات عظام و طایفه

حسن عمل و کیفیت سعی کردار هر کس میدهند و از غایت اعتنا و اهتمامی که بکشف احوال
ملک و دولت دارند در هر صوبه و سرکار بغیر واقعه نویس معتمدان بسیار میگمارند که
معنی فریضه انها بروز و حقیقت انجا بی اطلاع دیگری نوشته بدرگاه اسمان جاه ارسال دارند تا اگر
واقعه نگار مغرض بنا بر غرضی در نگارش برخی امور از نفس الامر تجاوز ورزیده باشد از نوشته او خفته
حال در جناب سلطنت و جهانبانی درجه ظهور یابد و بدین برکت این هشیاری و خردمندی بندگان
راستین بر کردار متصدیان اشغال و مهام غالب گشته از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده محترز باشند

نظم دل روشنش اگر از کار ملک ٭ عیان بود او جمله اسرار ملک را ٭ احوال
مردم خسان نگفته بیت ٭ که داند که بسد شبها نخوابید ٭ از بهر خلق و احسان

و صول و اصطناع آن رونق افزای کارخانه ابداع گشته پرداز نامگی داستان طراز نوادر شد
نزلف خیرات و کرایم مبرات و صنوف ادرارات و اکرامات چندانکه از حیطه حصر
الطاف لایزالی بمنصه ظهور رسیده عشر معشار آن از اعاظم سلاطین کامگار و خواقین گردون اقتدار
در تمام ایام دولت و مدت سلطنت روی نداده و الوان صدق انسمع از موهب عالیه و
انعامات سامیه انحضرت در این دیباچه نسخه مضاحی و معالی بدکر بعضی از آن مستحوب بر مراة
ضمیر اهکنان پرتو افکن میکردد و از جمله آن سرکرب بخشیها عفو کردن باج غلات و حبوبات
و وجه راهداری و محصول اقمشه و دیکر اموال سایرات در کل ممالک محروسه و تمام قلمرو

دولت قاهره از فرقه مسلمین خصوصاً و عفو کردن بعض وجوه مذکور از کافه رعایا و قاطبه برایا
عموماً و مجموع آن هر ساله یک روز میشود و از انجمله بخشیدن مطالبات احداد دنیاکان
بندهای آستان خداوندنشان است قبل ازین دریں وقت بعض مطالبات و سلطت کردن افتاد
برفق معمول روزگار دولت بسیار عظام مستوفی ممالک نظام از تحوں مناصب و وجه مواجب آنها
بسیاری مبالغ نموده بکار خاصه شریفه عاید میساخته و انمبلغ موجب زیادتی و انفصال حال
بسیاری از متسببان عتبه جاه و جلال میگشت و چون این مطالبات دریں وقت فرض رود
مرجع و ملجای خلایق هفت کشور است حدود بهای هر ساله بهمت بلندهای خطیر
ازیضه طلب امرای و منصبداران و سایر بندهای درگاه والا همت خانه زادی آسمان مهاد ارزند
وضع شده سرمایه کفایت خزانه عامره می شد از انجاکه همت خیر همت انحصر بسته
برتمهید مراسم لطف و رافت و تاکید مبانی جود و عاطفت مقصور است و همواره وجهه
قصد و منش نهاد خاطر اقدس آنکه سرانجام این عجایب این دولت ابدنشان و
سعادت اندوزان خدمت این آستان فیض مکان بطیب حال و عیش و فراغ
بال و سرور خاطر مخصوص و بهره مند بوده عمارت پرنشار چهره حال و کرده های کار بر رخسار ال
آنها گشته مفیضان ایتای مایرتکمت و انفصال رقم عفو بر دفاتر مطالبات مذکور کشیده
حکم جهانمطاع از بارگاه فضل و اصطناع بمناطهای مناصب و دولتی عز صدور یافت جمیع بندهای

(۱۱۸۵ صدی نمبر)

درگاه خلایق پناه را از منصب دار دوستی تا امیری و منصب هفت هزاری بر سلسله
از مطالبه آنچه بر ذمه احدی دونیاکان واجب الادا بوده معاف مسلم نموده بدانچه
نقص و مرمتی رسد و از منصب دار دوستی تا چهارصدی بنا بر کمی منصب از مطالبه
آنچه بر ذمه ایشان بوده معاف سه و از پانصدی تا هفت هزاری بحکم
سعت حال و حصول استطاعت وجوه مطالبات لازم الادا استه اگر کوتلی
قدران میراث یافته باشند بمرور ایام و تدریج شهور و اعوام از عهده ادای
واگر بقدران میراث نبرده باشند وجه مطالبه بقدر ترکه ادا کنند و اگر ظاهر شود که
مطلقا متروکه نرسیده آنها نیز بالکلیه از ادای وجه مطالبه معاف و مرفوع القلم باشند و آنچه
بدیهت نخشیده همت والا گشته از کرور ها تجاوز است یظهر و بقطره از
دریا کم نتواند سخا و بخشش او و لکن هدایت شعار راستین عطایش کوچه لیک
نمونه دوست جمله موج دریا بار و از میراث عام شامل الحق او را کف دریا دل
کنند چون باقی درسیدی از ممالک و مشارع این مملکت گردون بسطت بحسب نزول
مسافران خانات و رباطات و محل امن و آرامش و مقام راحت و اطمینان
آن گروه توانند شد نبوده خلایق در بعض راهها خصوصا از بلده فیض بنا کردند
نامستوا الحلقه اگر ایا دار در آن سلطنه لاهور نادار ملک کامل کمال رغبت و

حالصه شریفه ترمیم و تجدید عمارت آن کرده از نو رونق و صفا بخشیدند و امام مؤذن
و خادم و لوازم جمع مسجد از فرش و چراغ و غیران مقرر نمایند خانه هر ساله مبلغی خطیر من حاصله
مصروف میشود و از انجا که توجه خاطر دانش مآثر بترویج مراسم فضل و تاسیس معالم علم دائره
فضولی الاصل در جمیع بلاد و قصبات این کشور وسیع فضلا و مدرسان لطایف لایقه از
رو رتبه و املاک موظف ساخته بتعلیل تدریس و تعلیم محصلان علوم تمکن یابند و برای طلبه علم
در هر معموره فاخره و مجوه معتبره در خور رتبه و حالت و استعداد مقرر داشته و هر سال
مبلغ وجیه نیز از خزاین عامره باسم مبلغ معتدیه صرف میشود و از فیض مکرمت او صفات شاه
ابر کف در بوال طالبان علم و کمال بسمت افزونی مدرسه شریف لبنان و مروه ایجاد و
تحصیل علوم اسلامی در رند و برکات دعای خیرات آنرا کرده رایه بقای این
دولت ابد مدت سکوه میکرده و از انجمله آنست چهل و هفت رساله شریفه برای
این عنوان دین پرور حق پرور مصروف بداشتن که علمای مسلمین در احکام دین متین مراجعه
اکابر علمای رابعه مدت شریفه حقه بران فتوی داده مهمور عباد و بلاد گردد
در کتب فقهیه و سنیه و مسانید ائمه فقها و علما مروی است صیغه و اقوال مختلفه
محلوط است و مهذا مجموع از روی یک کتاب جامع نیست و تا کتب متوسطه بسیار
و کتب بسیار مختصر پیدا نشود
که بسیاری از مطالب وسیع و بضاعتی کامل و مدرک اختصاری وافی در علم احکام فقه میسر

حق صریح و استنباط مسئله مفتی به صحیح نمی تواند بعد لاجرم ضمیر مهر انور او در امور دینیه
بفتوای الهام کار کرد است پرتو این عزیمت یافت که جمعی از علمای ما سر بر اطاعت کتب معتبره
و تتبع موطآن فقرا در کتابخانه خاصه تر صه بر ورنگ آن از اطراف و اکناف عالم فراهم آمده
جلوه کاه انظار یکمل تبع سخنه ارزوی تحقیق و تدقیق و خوض و غور تتبع بجمع و تالیف آن
مشتاق بر دارند و از مجموع آن نسخه جامعه مرتب سازند تا همکنان را استکشاف مسائل مهمه
در هر باب امر اجمعیت آن کتاب بسهولت و آسانی دست دهد و فضلاء و مفتیان اسلام
از جمع کتب و دفاتر نشسته و بلیغ و لصیق جمیع فتاوی مستفی باشند و بر کرد یکی و اهمام آن
مهم صواب انجام بفضل آب تشیع تمام و جامع فصایل معقول و منقول گشت بتوفیق آن
دکری و اهتمام تمشیت این امر بسته بالتحقیق بر اهل فضل و دانش جمع و مالیف یافت
و کروهی از فضلاء و علماء که در پایه اورنگ خلافت بودند بدین تعلق تربیت مامور شدند
و در اطراف و اکناف کشور فضل پرور هندوستان هر جا که بیست اشتهار و
مهارت در علوم موروم بود موجب براهیم همایون بجناب والا سلطنت حاضر آمده
بموجب آن جمع نفیس یافت و همکی انعوق بوظایف بسته و مواجب ارجمند
کامیاب کشته بعد آن متوجل شدند و از کتبی نسبت این امر را در کارخانه تحریر
از کتابخانه خاصه شریفه بفضلا حواله رفت و هر سه مهمی خطیر در وجوه وظایف و انعامات عمل

امر

مدارس این بنای جلیل و خطیب نبیل از خزانه عامره صرف شود و چون این کار مستطاب
صورت انجام گیرد و بپرداخت ختام یابد خاقان را از ارتکاب فعلی چون خواهد بود در کارگاه
اجر و ثوابش امید آمال در نسخه حسنات ثبت میباید و در سجل ملکات منتخب و مرقوم گردد
نبی عفت و تهذیب و دلیل و مرشد استقامت و استقامت رای و اصابت تدبیر و تمشیت دولت
عالیگر ابد و مهر افسر سپهر یار فرخ ثبوت و دوام طور مسنونه از مراسم رسوم و قوانین کار آگاهان
روزگار و دقایق فهمان فواعد رزم و بزم در این موقف منیف اندیشه جزم کرده
خاقان اعظم مطاع کروران جهان و پیشوای خسروان عالم حضرت صاحبقران گورکان
طالب نژاد دیگر باره سد طین و والا شکوه و بادشاه عالیمکان را در فصل رزم آرائی
وسیله ارادت و مراسم بندگی شمرده و بنای این مهم خیر و رسم و مهارت
آن نهضت فلک قدر اجم سپاه را راست نجبه و هیچ یک از ملوک بقعه و خوانین خطه
بگمان رای صایب و جوهر ثاقب این آثار دشمن سوزی و کارنامهای فتح و فیروزی
در روزگار نجبه اکاه دلان و دانش آیین از تتبع صادرات احوال ممتنعه این
دفاتر تاثیر کامکاری حاوی بعض ادراک است مجمل از ادراک این معنی نواند نفوس نوکل و مهمات
و استقلال آن قرار نداده لوای اقبال در معارک رزم و قتال و مواضع اخطار و اهوال
که بهر کرت ملتزم رکاب آنحضرت بر قلت اعوان و انصار و کثرت اعداد خصوم و اعادی

جماعت میکردند و در مکان حضور و حمایه و نهایت تخصص و تشخص خانه شیشه کرده انحصر است
نماز میگزارند و در آن حالی که جهان و جهانیان بهم برآمده در حمیت قلب و آرام جان از آفت
خلل و فتور نمی رود و بار ادر مواقف صعب این صورت از انحدار و صورت و معنی محفوظ و مصون
و دشمن موافق و موافق مخالف را در معانیه کمه اند و بالجمله بر وفق مودی مراسالش ما لابد لم السوس حرس عراله
جرا نرود تو انا و خائف الی بهتر ترس و بیم و خوف و هراس از هیچ چیز و هیچکس در دلش راه ندارد

بیت هرگز ز هیچ چیز دلش بیقرار نیست ۔ از بیس کفته معرفت حق در روزگار

از بزرگ زادهای بعضی قدسی نهاد آن بهره مند سعادت خداداد یکانست
از وقوع امور نا ملایم و منافرات طبع دلتنگ نشود و عالم بشریت از آن خالی نیست غبار
فتور و ملال بر جبین احوال آنحضرت نمی نشیند و از صدور و ورود امر نخستین بحث را
و حصول مطالب و مقاصد علیه چون ظهور فتوحات ترک و مغلوب گشتن اعدا
طبایع بشریت را طراوت آثار فرح و انبساط مغروط از نیشه همایون ظاهر شود چنانچه
در محاربات عظیمه و حروب اقویا را با اعدای خود آن حال روی داده همه جا فتح و ظفر
نصیب اولیای دولت زوال گردید صورت صدق این معنی مشهود امکان ست
در هر مرکه و کارزار پس از ظهور غلبه و استیلای تو ابع نصرت شعار و هزیمت یافتن
دشمنان نابکار چهره فتح و ظفر را نقاب صفت و نومیدی عقد تیغ را تقدیم مراسم مبارکباد

سلطنت و سروری و تمهید مراسم دین پروری و عدالت گستری بمن مشرف الموالی
پوستگی دارند و از جلایل فضایل الخدیو بردان پرست توفیق حفظ تمام کلام مجید را
در عین اوان سلطنت و جهانبانی و زمان استیلای امور مملکت داری و کشور ستانی و هیچ یک از
سلاطین اسلام و دین پروران پایه تعالی را این حصه سعادت جهانداری دست نداده
و غریب این مقصد بلند و داعیه همت پسند در خاطر نگذشته بلکه کمتری از ارباب
فضل و کمال و اصحاب علم و معرفت را این کرامت و شرف دست داده که
اهم از مبادی حال و اوایل اقبال بر حسب کریمه فرقانی و لسبباری از ارباب سعادت فرقانی
محفوظ خاطر اقدس بوده لیکن حفظ مجموع کلام الله از ان مالک ملک جلیل بعید جلوس
برادر نیک خصلت و جاه الطاف اقتدار و چون به نیروی تمهید تعالی این خطره الله و داعیه
انهای رباطن نقدس مرجع برآورده کنند بمن انعام مالک ملک ا و غریب خرد و دانه و دارای توفیق
کردگار و مساعدت بخت سعادت آثار در عرض اندک وقتی و مختصر فرصتی مجموع
کلام مجید و فرقان حمید را بر عایت مراتب قرات و ترتیل بحوه و اداب شان و
نزول آیات بینات و تفسیر مواقع و فهم اسرار و نکات آن بر لوحه حافظه کرده انف
لوح محفوظ ارزانی داشت حنانچه تاریخ شروع آن حفظ شریف را اجزاء و آیه
سعد یک فلان بحساب جمل پرده از رخ میکشاید و تاریخ اتمامش را اعداد لوح محفوظ

جلوه ظهوری نماید در رتبه خط و حسن تحریر آن تشبث فلاطون فطنت سکندر نظیره صنعت اردشیر
و اوراق دفاتر لیل و نهار را زان زینت پذیرفت خامه تکه پرداز جادوبیان را
دم زن بقدرت کلک بدایع آثار معنی آفرینی و سحرکاری را چنان بکرشمه اشارت
دست استادان اقالیم سبعه خط بدان نرسید و در شیشه فرصت ایامی دراز بار مهال موزون
در جوی سویدای شاخ و برگ نکشیده و بکمان صنعت خط انداز مثل آن شیوه جرجلت نمی
تواند چید خط نسخ آنحضرت که رقم نسخ خط یاقوت و صیرفی تواند بود در غایت محکمی
و مرده و متانت و اسلوب است و بکمال قدرت در نوشتن آن دارند و اگر اندکی
توفیق تراکب اندوزی کتاب کلام الله را بجمیع عبادات و کرایم عادات آن تشبث نمایند
در ایام میمنت انجام بالپنت هراد که مصحف مجید بخط مبارک صورت اتمام داده انرا بادیگر
نزایف تحف و رغایب هدایی خطیر برسم نذر و آیین صدر بکعبه معظمه و کعبه مشرفه رادالله
قدرا و جلاله فرستاده اند و در آن حرم محترم و بقعه مکرم برکات تلاوتش بر روزگار
عابد کرده و بعد از جلوس بر سریر سلطنت و اقبال مادحه کتبت متاعل صدری و منوی و
نظم و پرداخت امور ایی و دنیوی و فرط توجه و اهتمام بحراست و آسایش جهانیان و
آسایش قواعد عدل و احسان عزمت لکارش مصحف دیگر از خط انور بر رزده شروع فرمان
مقصد و الا فرموده بعد فراغ از اعمال ضروریه دین و دولت بنظم مهام ملک و ملت و ادای وظایف

فاتر

طاعت و عبادت شعار اوقات میمنت قرین پنجر بر سطری چند از کتب معین
مصروف داشته در عرض اندک وقتی بدستیاری تائید و مدد کاری بخت سعید جلدی دیگر
از مصحف مجید باتمام رسانیده سعادت حاوید اندوخته و بدعای این دعاگو مصحف کریم مکرر بخط
هم بوره و دیگر بوزر آلموتی نگاشته اند خط تسعلیق الحضرت را بمناسبه اطراء و مدح طراز اوراق
نگه پردازی دوران رتبه است و قطعهای او در عین ایام رونق و در کارگاه مشق رقم مدیر حاکم
از قلم افتاده تعلیقهای خوب از استاد دوران عهد کرا میرسد بصرف تحصیل آن سرمایه حسنه
نه پرداخته اند در نظر خط شناسان معتبر نشسته و شکسته تسعلیق در رعایت موزونی و
صفا و متانت و یکنگی می نویسند و شکستگیهای زلف و لیراین سلسله بدان رسیده
خط غبار سمی عارضان پرمشق دلربای نظر فریبی ازان میگیرد و هما نسیم خطه خطه فرمان روای
قلمرو این فن بدیع نطاق چون فتح کتور دیگر فضایل و کمالات از متممات عالم گیری و جهانگیری
الحضرت است در اکثر اوقات بقضای عنان و مرصعت بامور تعلیم مطالب کشوری
و مصالح ملکی مامور کلست عنوان عبادت هر ادای از حمد کامگار و ثنای بامدار
بخط مبارک می نویسند و کم و قتی میکنند در عنوان امنه جلیله و بامرای دولتشان و
عمدای السنان پیرایشان زینت صدور می یابد سطری چند بکارنش لمعه مانند ملیه دار
و متنی سنائی و ربط و مناسب فطری و کیفیت الحضرت بر ایشتر دوان انواع کلام

از علم صید و شکار و نشیو و کمانداری و تفنگ اندازی و شب تاختن و دیگر لوازم این امور بکمال آن
برگزیده و در اعتدال عدیل و مهارت بیشکان آن فنون سعادت اندوز و بسیط ارض و
ملزم رکاب اقبال پیوسته بود عجز و نقصان خویش در خدمت آن کمالات عرق تشویر و انفعال
بر ناصیه عبودیت دارند و از کرایم اخلاق الحید و کنور الفتی و آفاق حسن رعیت فرزندان ارجمند عالی
و بالجمله هر ادای والد فرزانه الفت است همین نوید طی و ظاهری در پرورش صوری و معنوی
آن حضرت و کمالات علمیه و فضایل سنیه فایز گشته از اصلاح و طاعت و هنرکاری و عقل
رای و دانش و هوشیاری و فواعد و آداب رزم و بزم و صنوف هنرای کسب نصیبه و افر دارند
و همگی همت عالیه انوار زیارت شهنشه خجسته آثار حافظ کلام الله اند و تحصیل مراتب معدیه علم
مراتب علم و ادب که در نوشتن اقسام خطوط مهارت اندوخته و بانواع صناعت و دقایق
دررهای فارسی بر یکی سکوا موخته اند و همچنین تراث طیب نهال حشمت و اقبال و کمالات
نزاهت ریاض عظمت و جلال و دیگر صدر نشینان مشکوی عزت و احترام پرورده
سنبلان ایالت و احتشام و سایر محبیات استعارف و مخدرات آرایق عصمت
بیمامن ارشاد و هدایت و برکات خدمت فیض آیات آن حضرت اکتساب عقاید حقه و
احکام ضروریه دینیه و تحصیل خطوط نموده همه بر سجاده طاعت و حق پرستی و ادای فرایض
و نوافل مستعد و بتلاوت
و زمزمه یکدیگر بخش خاندان وجود و ترانه اوراد و ادعیه مستند و پیوسته

و کتاب قرآن مجید و مواظبت خیرات مبرات و تحصیل حسنات و مثوبات
مشغول می‌ورزند در کرایم اشعال شهنشاه حق پژوه خیر اندوز آزاد وقات شعار روزگار
آن حضرت قبل از طلوع انوار صبح صادق از بستر استراحت بیدار شده و
دل شیدا بر جاشه از خیمه ساقی وضو میکند و از خوابگاه مقدس بیرون خرامیده بمسجد فرض امعه
علی نه بر تو قدوم می گسترند و مستعجل قیام بر جای نماز نشسته بموجب حدیث شریف سوی
عاقله بر اثبات الصواه و کرایم الخاه للمسرعین الصواه کمر همت الصواه بخطار وقت توانند بود
می باشند و چون وقت نماز میرسد از آن قامت سنت موکده مفروضه صبح را ادا میفرمایند
و بعد از نماز بتلاوت کلام مجید و ادعیه ماثوره و اوراد مسنونه مشغول میشوند و در آن
مراتب بمجالس توقفات ایزدی و مقامات آسمانی کوی مرتبت از سایر ده نشینان عالم ربوده
و زاویه گزینان حق پرست ربوده اند پرداخته تا چاشتگاه باین امور مشغول می باشند
و بعد از فراغ قرین بخت و سعادت کامیاب فیض عبادت از آن معبد همایون گردیده
بحلوگاه عز و جاه نشیمن جای خاص الخاص خدا گاه سلطنت و دولت قدوم می بخشند و در آن وقت
برخی محرمان حریم حضرت و مقربان بارگاه لطف و عنایت را باخواص خدمه شرف بار داده
بر سریر معدلت و داد دهی می نشینند و در ارکان عدالت جمعی از متظلمان و دادخواهان
چه از اهل دار الخلافه و چه از مردم حضور پر نور و چه از مردم دور دست و سکنه و قطان

وصولها بر آنها سنتی رفته و باستماع صیت لطف و مرحمتش
معدلت و ظلم گذاری آن طراز نداده او رنگ بهروزی و برخورداری از حرکتی و لوطان خوش
مهاجرت کرده بآستان سپهر بنیاد موقف عدل و داد دولت می آیند در سنه
معدلت حاضر آمده صورت تظلم و استغاثه آنها پیش به اغماض و غافل اغراض
نجدمت اشرف قدر ارفع رفع نموده مطلب هر یک منفصل و مشروح بعرض همایون رسانند
و آنحضرت بعض نفس متوجه تفحص و استکشاف حال آنها گشته چون صورت احوال آن
درحضرت خلافت پرانه ظهور یابد قضایای شرعیه بآن والا پرتو نفاذ یافته عزا
مطابق ملت بیضا تعطیل و تعلل نرفته و بمراتب عرفه موافق تورات سلطنت و صیانت
و این معدلت خسروانی بنفع و تشخص نیابد ارباب تظلم و استغاثه چون از دلالت
و اضطرار و فنای احتیاج و افتقار از جهل احوال شان نمودار بنظر آخر اسباب
آموده فیض اندوز فضل و مکرمت میگردند و پس از تقدیم مراسم
بستان افلاک خرامیده بعضی اوقات چون مهر منیر و خورشید عالمگیر از دریچه مشرق
چهان تاب سر بر منظر مبارک درسن جلوه سعادت نمود منطران و میدان
زوج بخش ابصار میگردند و در فضای سپهر درسن خلق انبوه از هر صنف و گروه فراهم آمده
سایه و فراخی سنه مه آنار فیض لایزالی از جهان عالم الدوی نمایند لحدیو خورشید قدر اجم حرسان

مرتبت معاملات و مهام امرا و منصبداران بعرض اشرف رسیده جهت تفویض خدمات و
اضافه مناصب و دیگر عطایا و مواجب کامیاب میگردند باید بندگان درگاه آسمان جاه
تازه سربلندی مییابند تقدیم رسم تسلیم مینمایند و گردی از صورت و خدمات بر روی
حقیقت برافزاری پوشیده و در خور پایه و حالت مراتب دیگر مراسم گزیده از نیکخلقت
مرخص میشوند و گردی در امیدواری دولت بندگی و خدمت و اضافه منصب لنداز نظر انور گذشته
در خور شایستگی و قابلیت بمطالب و مهمات خویش فایز میگردند و همچنین بر مرور ایام
عمارت از بیگنجان کرانه خواه منصبداران خوش الصدی و فرقه احمدیان بر امداد بساط
میرآتش و بخشی احدیان بموقف عرض میرسد و آن گروه از نظر اقدس میگذرند و بوسیله
مقربان بارگاه و امیران درگاه عرایض صوبه داران و منصبداران هر صوبه و بیگلربیگی و تنکشهای آنها
بحیز عرض میرسد و منصبداران خدمت عرض هر کدام بحکام مطاعه و در باب منصب و جاگیر و دیگر
مراتب و مهمات و اقسام معاملات صادر میشود مکرر بعرض ارقام میرسانند و اخته بیگی و
داروغه اوقیان هر روزه برخی اسپان و چندی از فیلان بر نظر انور میگذرانند و آن
دری گوهر و اکثر اسپ یا فیل زیبا و لاغر بیاق مستقلان امور آنها بعرض عتبات بارگاه میرسانند
و اسپان داغی و نامیتان منصبداران را داروغه داغ و تصحیح نظر جوشید از عرض میگذرانند و اکثر
اسپان یدکی نظر همایون زیبا در آمد روز معهود تا پیش رایعرض عتبات فلک اورند بالجمله

امور و عظایم مطالب جمهور درین دیوان اقبال و ایوان اجلال بر پایه انتظام میگیرد و مصادر
انجاز وقایع بسمت سمات الحضرت بجلایل انعام مالک رقاب امم و شرایف مهام کتیبه نامی
مصروف میشود و قرار اوراد پاس روز و قرین بخت و سعادت ازین دیوان بزرگ و محفل
سترگ برخاسته تا بحجر خاص عشاقه عرقدوم می بخشند و دران نگارین سرای دولت و
قدر و حشمت نشسته تا در پاس سور سرای کامبخش و کامیابی و انتظام بخش امور جلالت و
می باشند و اکثر اعیان دولت و ارکان سلطنت و متصدیان مهمات و اهل خدمات
کرد هر کز سریر دارای اویند) ای جلو و اهل حاضر حریم و جمعی از جلیس و قورچیان و قورچیان
ضروری باشد انجا باری یابند و دران ایوان عظام و بخشیان ممالک نظام و متصدیان مهام
بیوتات و چندی از زوار و عهای کارخانجات و دیگر ارباب خدمات حضور عرض دارند
مطالب و مهمات کلی و جزیی بنوبت معروض داشته بجوابهای صواب ارباب الباب
سرمایه بحری و سرایه بهره تمدی توانند بعبارت دلپذیر می یابند و صدر الصدور اهل استحقاق و
سزاوار فرض لنفاق را بحق حقوق نیکو کماینبغی انفاق در آورده مراتب احوال
وصورت اهالی و آمال آنها شرف انهاء رسانده و آن کرده بر وفق تعیین
وظایف و عطای کدا صدر معاش و انعام بفرمود کامیاب عواطف ملکانه میسازند و عرایض
و حکام اطراف اکثر درین محفل فرض فرمان بوساطت ارباب بخشش طرف ارتفاض فرض از

گذشته برخی بعطا به اشرف میرسد و بعضی دیگر را وزیر اعظم خوانده مضمون بعرض همایون
میرساند و احکامی در جواب هر یک صادر میشود و دستور خرد و کلان میدهند عطایای
ابداع منمایند و اکثر موارد بحث را برای نظر انور او گذارند پس گذشته برخی بعطا به اشرف میرسد و بعضی دیگر را وزیر اعظم خوانده مضمون بعرض همایون
میرساند و احکامی در جواب هر یک صادر میشود و دستور خرد و کلان میدهند عطایای
ابداع منمایند و اکثر موارد بحث را برای نظر انور او گذارند پس
کاملا به پایه در الفاظ و معانی بایران رموز سخن سنجی و نکته دانی را دستور العمل و صاحب
قانون اللادب علاءت نوازد بوده زیست می باید دهی مناشیر جلیل القدر نوشته میشود دستور
آنچه از آنها بسیار مطلع میرساند و عنوان بعضی از مشکله حلیه را برای مدار و نومان رقم
عرصه و بافیه باشد بحضرت تفاخر و مباهات آن گروه میزند قدغن و تاکید در مطالب
و احکام بخط خاص را زواد خطابت معنلان خوشتر است مزین میسازند و قایع هر صوبه
بکار ارزوی نوشتهای سوانح نگاران اطراف و اکناف این کشور فلک رفعت
بر سبیل توارد و توالی بپایه سریر خضور عرض وصول می یابد درین والا بارگاه مسامع حقایق
و بر خی اوقات خانوران نگاری را بارد و جره و شاهین و حرع و بحری و بور و غیر آن
بوطن فوش میکند و قراول بیکی از نظر امرف میگذرد و لختی نمایش را
اسپان یق رعنت مادر فتار متصدیان اصطبل بکار خاصه نزاده مارا سکام
از نظر او میگذرانند و را لیصان و حلیک بوزال در صحن خانه بورزش مشغول میدارند
مرت برای طبع اقدس میشود و درین مجلس همایون نیز دار و غه عدالت مستعفیان و دلو خواهان را

حاضر ساخته عرض احوال و مطالب آنها نمایند و بنهمت تمام آنکاه در اثنای اشتغال بمهمات
سلطنت و امور ملکی مجمل ازان بسمع گردنش برسد بپرداخت بحال متظلمان نیز پردازد و بعد از
خلایق میفرمایند و از ایام هفته روز چهارشنبه خاص بامر عدالت است در این روز ملوان
خاص و عام شرف حضوری یابند و جمیع متصدیان عدالت و قاضی عسکر و مفتیان و
فضلا و ارباب علم و سخنان تمام در محفل خلد آئین علیه حاضر آمده بهمکی اوقات
مصروف بعدل پروری و دادگستری میشود و مردمی که انجا ضروری دارند بی مانع
یابند و بالجمله تمام روز بهمین شغل مشغول میباشند و این محفل
قریب بحالت پرخاسته بسکوی قدس و مکدهٔ ایمان عرف دیوان میخوانند و انجا بر سکوه
خاصه نشسته بقصد تحصیل قوت طاعت و عبادت ارزنی العذار قوت روحانیان العدیم
طبیه را از خزانه وجه حلال برانجام می یابند تناول مینمایند و جهت ترمیم دماغ و حفظ صحت
و قوام بدن و اعتدال مزاج ساعتی بدل پردازند بشکار حوالی میسپارند و فیلان ارمند
و قت هزار بستر از راحت برخاسته رخصت میکنند و دکر باره نور از ای ساحت قدس
مسجد گشته بعد از ادای دو گانه تحیت این تخت و عبودیت بر سجاده نوعی مشغول
می نشینند و از روی کمال آکاهی و حضوردی چند بذکر تسبیح حق و یاد پروردگار مطلق
بگذرانند و از اعاظم ملت و اکابر دین و اهل باطن و ارباب یقین فراوان فراهم آمده

چون وقت آنوای صلوه بمسرت باجمعی از علما و سادات و مشایخ و فقرا و دیگر
ارحوامی و تمویکان که در آنوقت حاضر آمد گرفته ظهر بجماعت گذارده تمام
سس لوازمات و اوراد و وظایف معهوده که اوقات متعدان بحکم سنن و معمول
زاید بیش از استیفای آن قاصر است آنها بعد فراغ از عبادت خلوتکده خاص را
که مابین حرمکده قدس و ایوان مبارک علیحده است بقدوم همایون فروغ سعادت
بخشید و بارسیدن وقت عصر از آن ارمگاه حرکت بکرام افعال و شرایف
اشتغال مانند تلاوت قرآن مجید و کتاب مقابله و تتبع مسایل دینی و
خوض در معارف یقینی و مطالعه کتب و رسایل عرفا و اکابر اوقات فرخنده
آیات مصروف میدارند و بعصر احیان دران نشیمن جاه جلال بعضی از عهدهٔ
اوقات و باطمان مناطم ملک و مال بسر کرده بارداده بنظم و نسق امر مصالح و
مهمات ضروریه می پردازند و حوالی بعصر دادخواهان و ملتمسان نامههای مظلومان و مناظر
مارپایگان بساط حضور شتافته در رسیده جواب آنها از ارمگاه عدل و مکرمت صادر
میشود و در موقف کاخ حرم سرای حضرت را ساعتی مورچهلو و مسرت میسازند و در بستان
اوقات نیز صدر نشینان مشکوی عزت و احترام و پرده گیان حریم عصمت و
احتشام و سایر اصناف عیال موحد و محدث عاقله هوشمند که بارگاه

پیشگاه قرب و خدمت اند احوال مستورات محبت رده و موکان و سمات
بموقف عرض میرساند و جوابی آنها با نجاح مقرون گشته بر یک در خورحال از
نار فیض و جود و نوال و عطا این ملک حاوی لعا کامیاب گشته و چون وقت نماز عصر
بجماعت ادا نمایند و بعد از فراغ بخلوتکده عالی معاودت بموقف عرض و دیگر
بهشتاردی و انکار و انتظام مهام خلافت و جهان پناهی مشغول شده و چون از روز
یکدو گهری باقی نماند از ان خلوتگاه بخرد گاه برآمده در انجمن خاص علیحده
سریر آرای حشمت و اختیار گشته در جمی از مهمات ملک و مصالح بعرض میرسد
و با رباقیان پیشگاه سلطنت در انجمن فردوس این دستور روز
با رباقیه بعادت کورنش می نمایند و جمعی از امرای و منصبداران که نوبت
کشک آنها باشد در آن وقت حاضر میشوند و میر توزکان بهرام صولت
و صحب لسالان بیشگاه حرمت انیغ تی را لحست بتعاونت نامه قدر مردو
طرف نور حاضر دارد و شته از قوم عجم صفی در پیش می آرایند و در غب الصعوف
دکار مرتب میدارند بخشیان عظام با شاره والا آنها بدستوریکه در پیش سلطنت
ابد قرار معمول است تسلیم نور میرسانند و بعد فراغ از این امر که متصل بوقت شام میباشد
حوض موزن از دان مغرب میگوید شهنشاه بردان برست حق آگاه بروز دل از مقام

گرفت

کثرت کبیر و وار سلطنت بر ساخته بخضوع تمام متوجه شنیدن آوان متسور
پس از استماع آن از سر بر کعوف نظیر بر حاسته نماز مغرب بجماعت در مسجد
آوا میخانه و شمه کریمه خوانش جمیع سس و آوا فاک و او آوا و طا مشهد مجانه آرد
و اخراج مدو کهر مسکند و بعد از فراغ نماز از مسجد برآمد در کاره در تشمین
و الا عسلخانه که از کثرت مشاعل مهر فروغ دار شمعهای کافور ریز لگن و فانوسهای
طلا مهر تو سم سپهر احتشام انجم لمعه رفو میشود رخت میرود رخت جلوس
و معه مسلم و رود رخت امور ملک و مال و تشیت مهام جهان داوا آوا لوحه صفرا مشد
و در راعظم در موقف مهمات کلیه و جزیه دیوانیه بعرض اشرف رسانیده
رسانیدن احکام صلابت سیر اکه کوشیدان زفر کار و در آن امور کار راد مشورت
آگه و هوشمند نوا در سداد رسا مشاهد حوش جهار کهر ارشت مسکد و مشورت
آوان عشا مسکوید شهنشاه مدار رخت از فرق رخت بر حاسته اکثر قوم بتعداد
رفتن از عسلخانه میشود و نمار خفتن با جمعی از خواص و نوکران بجماعت گذارده مارد
خاص حضور رفته بخشد و رو ا بحسب دیوان اعلی روزگار در آوان آن شهریار
خاص و عام اکتفا نموده دیوان اخیر روز و انعقاد مجلس خلد آئین عسلخانه در
رفو میدارد و آن شب متبرک با مور دینی و مهمات صورت پذیرد حسب هیکل اوقات فایض البرکات

مصروف طاعت وعبادت وتحصیل اسباب ثواب اندوزی وسعادت عقبی وشبها
چون خاطر متعدس از مشاغل کونیه ووظایف عبادات پرداخته قصد استراحت
وآرام نخلوتگاه انس پرتو قدوم میگستریدند اکثر اوقات شبها مادل مدار وخاطر
به تیقظ وانتباه بیاد پروردگار جهان وتفکر وتدبر در مصنوعات حالی کون و
وشکر وسپاس نعم والاء بی منتهای آلهی که از رشحه فیضان واحسان
نامتناهی برآوار سرر شبهای وشبهای اورنگ کتیبه بیاض شده
مسکد رنشیند تا هنگامی که با قضای فترت حواس قدسی اساس وتحت مدار حواس
در میماند ودر خنده اختیارش بر تسخیر استراحت میدمید ودر شبانروز آسایش وخواب
آن پادشاه مالک رقاب زمانه ایکهاش بیت نظم سر حومالین موس کم نهاد ؛ بر سر حود مار
حوعالم نهاد ؛ قصه کران محلات رمیدارانش ؛ حلق سبکدل لکر انبارانش ؛ امد که با مجلسید
قضا بروزش اشجار محکمات بصارت بخش حلش امکان باده اقبال این بهانات سایه
کستر بوستان جاه وجلال برپا باشد وتا نقشبند قدرت تعوش صور موجودات صورت طراز نگارخانه
کون ومکان است نقش بدیع این ارژنگ بی عدیل واستقلال بروزگار مصرعه رئیس فضلا براجا
منت لبیار باد ؛ تم تمام شد جلد عالم گیر نامه

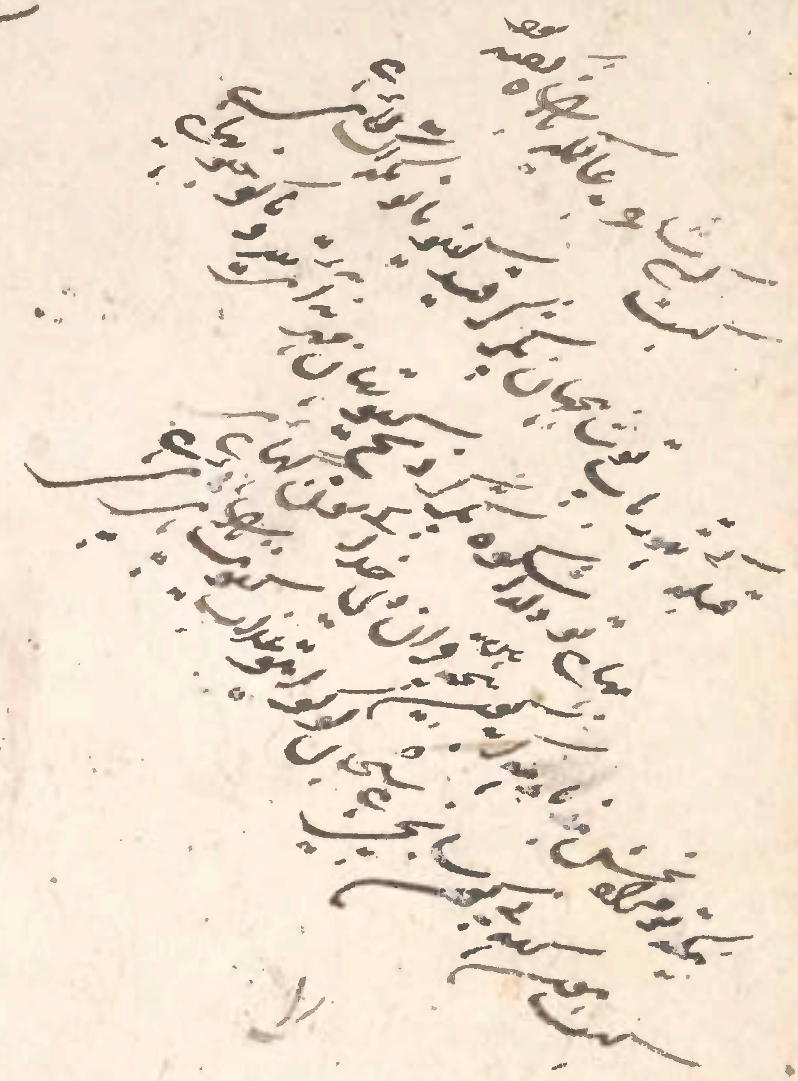

341
H4
L08

1958

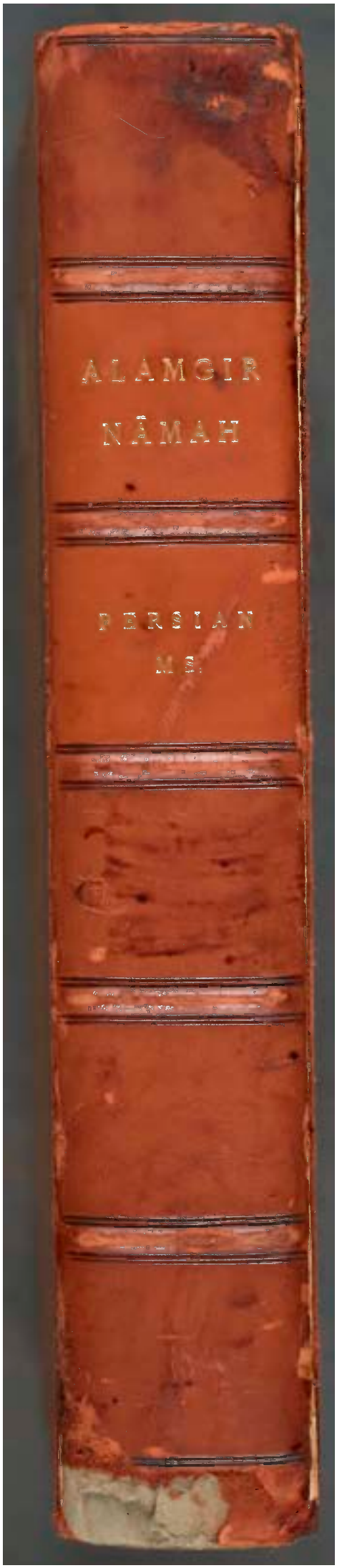
ALAMGIR
NĀMAH
PERSIAN
MS.

Library of Congress

2015 481594

0 043 430 966 9

LC ACQUISITIONS

GretagMacbeth™ ColorChecker Color Rendition Chart
inches
D50 Illuminant, 2 degree observer
Density
Golden Thread
Colors by Munsell Color Science Lab